



عبدالقادر سودایی فرنگ

عباس امانت



سلسله پژوهش های ایرانی ۱

محمد قاجار و سودای فرنگ

عباس امانت

کاظم فیروزمند

بازبینی نایاب
عباس امانت

سلسله پژوهش هاي ايراني ۱





سیاست و اقتصاد

سلسله پژوهش های ایرانی ۱

عهد قاجار و سودای فرنگ

عباس امامت

ترجمه کاظم فیروزمند

[جای اول: بهار ۱۴۰۰]

[شایک ۲-۳۸-۹۱۴۱۶۵-۱-۹۷۸- جلد ششمی]

[شایک ۹-۳۹-۹۱۴۱۶۵-۱-۹۷۸- جلد گالینگر]

استخراجی دلخواه خد: مهری استودیو

مشخصات نشر: نشر مهری: لندن

۲۰۲۱ میلادی/ ۱۴۰۰ شمسی

مشخصات ظاهري: ۳۴۰ ص:، مصور، جدول.

موضوع: تاریخ ایران، قاجار

کلیه حقوق محفوظ است.

۲۰۲۱ © عباس امامت.

۲۰۲۱ © نشر مهری.



www.mehripublication.com

info@mehripublication.com



به زنده یادان:

خلیل ارشادی، محمد افنان، ابراهیم بنی احمد، آبرت حورانی،
حمید عنایت، غلامحسین صدیقی، ایموری گشین و احسان یارشاطر

فهرست

- ۹ پیشگفتار
- ۱۵ ۱ مروری بر تاریخ ایران در عصر قاجار
- ۴۷ ۲ پیدایش و تداوم دولت قاجار و پیمان‌های دیرپایی با مردم ایران
- ۱۰۹ ۳ ناج کیانی و عزم قاجاریه به احیای اقتدار نظام پادشاهی
- ۱۳۱ ۴ رخنه روس در مُلکِ محروس:
- ۱۸۳ ۵ تأملاًت یک سیاستمدار قاجاری درباره توسعه طلبی اروپا
- ۲۲۱ ۶ پیشوای اُمت و وزیر مختار «بی‌تلیس» انگلیس:
- ۲۶۱ ۷ مراسله حاج سید محمد باقر شفتی حجۃ‌الاسلام و سر جان مکنیل در قضیه لشکرکشی محمدشاه به هرات
- ۳۱۱ ۸ در دیده ایرانیان:
- ۳۲۵ ۹ انگلیس‌دوستی و انگلیس‌هراسی در تاریخ معاصر ایران
- ۳۳۴ ۱۰ از حمایت دریار تا کوی و بازار:
- ۱۰۰ ۱۱ ابوالحسن صنیع‌الملک و هنر فرنگی‌سازی در ایرانِ عصر قاجار
- ۱۱۱ ۱۲ پایان سخن: نگین عهدِ وفا و سپهر فرنگ
- ۱۲۵ ۱۳ نمایه
- ۱۳۴ ۱۴ چکیده کتاب به زبان انگلیسی

پیشگفتار

کتابی که در برابر دارید فرازها و فرودهایی از تاریخ دوران قاجار را به خواننده می‌نمایاند که یا ناشناخته مانده‌اند و یا غالباً به درستی و منصفانه شناخته نشده‌اند. آنچه که اینجا بنیاد کار و برهان غالب است، چنان‌که از عنوان کتاب آشکار است، یکی آن است که "عهد قاجار" نه تنها اشاره به دوره خطیری در تاریخ ایران دارد، بلکه به قراردادی نانوشه می‌ماند که پیوند دربار و دیوان و دولت و رعیت را تدوین و تنظیم می‌کرد و کم‌وبیش حاکم و محکوم هردو بدان گردن می‌نهادند. از سوی دیگر "سودای فرنگ"، که اشاره به رابطه پیچیده پذیرش و نکوهش ایران و تجدد غربی دارد، چهره‌هایی چند از شناخت مردم این زمانه را از تجدد در سراسر قرن سیزدهم هجری (برابر قرن نوزدهم میلادی) وامی کاود.^۱

در فصل یکم کوشیده‌ام زمینه‌ای برای شناخت تاریخ سیاسی و تا اندازه‌ای نیز تاریخ اجتماعی این دوره یک صد و پنجاه ساله بدست دهم تا تحول و دگرگونی این دوره گذار بهتر آشکار شود. در فصل دوم به این پرسش بنیادین پرداخته‌ام که چگونه ایران دوره قاجار در برابر چالش‌های بزرگ برون مرزی و درونی دوام آورد و توانست تعادل چند جانبه را در دراز مدت، هر قدر لرزان، بر

۱. برای گفتاری جامع‌تر در معنی عهد و سودا در عنوان این کتاب، بخش "پایان سخن" را در آخر همین کتاب بخوانید. این مورخه که نکته پردازی چندی، و اندک آزادانه، در باره پیش‌زمینه‌های مربوط به این کتاب دارد، را می‌توان خارج از ترتیب فصل‌ها نیز خواند.

پای دارد. ماهیت این "عهد قاجار" هم در ارتباط با قدرت‌های جهان‌گشای غرب و هم در داد و ستد با اشراف و اعیان، با دستگاه شرع و هم با طبقات دیگر جامعه قاجار بررسی شده است.^۲

فصل سوم درباره چگونگی ساخت تدریجی تاج کیانی در آغاز دوره قاجار به عنوان نمادی از اقتدار پادشاهی و کسب مشروعيت سیاسی و اعلام پایان دوره فترت ایست که ایران را در قرن دوازدهم هجری گرفتار آشوب سیاسی دراز مدتی ساخت. در این پژوهش در تاریخ اشیا³ (history of objects) می‌توان سهم فتح علی‌شاه قاجار را در گذار از یک فرهنگ ایلی به یک فرهنگ کهن پادشاهی ایرانی مشاهده کرد. او نه تنها "اسباب سلطنت" را از رقبای خود بازستد، بلکه ابزار تازه‌ای چون پرده‌های بزرگ نقاشی را برای نمایش مشروعيت سلطنت قاجار به دولت‌های همسایه بکار گرفت.

در فصل چهارم به تأملات و تصورات میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، یکی از رجال هوشمند و نامدار آغاز دوره قاجار در مواجهه با تهدید و توسعه‌جوی امپراتوری روسیه پرداخته‌ام و کوشیده‌ام تا نشان دهم که چگونه شکست در جنگ، سبب آگاهی بیشتری از ضعف درونی دولت قاجار در برابر قدرت نظامی عظیم روسیه شد و به تدریج او و بسیاری از همگنان او را به سوی مدارا و مذاکره به عنوان تنها چاره رویارویی با قدرت‌های افزون طلب غرب رهمنمون شد. بهویژه در این فصل با بهره از نظم و نثر قائم مقام کوشیده‌ام دریچه تازه‌ای به سوی یک نوینگانی بومی (indigenous modernity) در اندیشه او بگشایم.

در فصل پنجم به نمونه دیگری از رویارویی با قدرت‌های غربی یعنی یک مراسله مهم میان وزیر مختار انگلستان با مجتهد با نفوذ اصفهان، سید محمد باقر شفتی، در هنگام درگیری نظامی انگلستان بر سر ادعای ارضی ایران بر ولایت هرات در ۱۸۳۸ مسیحی پرداخته‌ام. در اینجا تحریز وزیر مختار "پیشوای امت" را به میانجی گری و اعمال فشار به دولت قاجار با مقاومت شفتی به هر دخالتی

۲. دکتر ونسا مارتین (Venessa Martin)، مورخ دوره قاجار، در کتابی با عنوان *The Qajar Pact: Bargaining*، در کتابی با عنوان *The Qajar Pact: Bargaining, Protest and the State in Nineteenth-Century Persia* (London: I B Tauris, 2005) (بیان قاجار: مذاکره، اعتراض و دولت در ایران سده نوزدهم) به رابطه پرتش میان جامعه و دولت پرداخته‌اند و به اهمیت حصول یک اجماع عملی تأکید کرده‌اند. مندرجات کتاب من اندک مناسبی با کتاب ایشان دارد ولی در انتخاب مفهوم پیمان، که کم و بیش با مفهوم عهد در این کتاب برابر است. ایشان حن تقدم دارند.

در حریم دولت مواجه شد. بیش از هر چیز این واکنش بر این اصل استوار بود که علمای شیعه وظیفه خویش را "ولایت قضا" می‌دانستند و حداقل از تضییف دولت در روابط خارجی احتراز می‌کردند.

فصل ششم اما به تصویر انگلستان و انگلیسی‌ها در دیده ایرانیان در دوره قاجار می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد که این تصویر در طول سده نوزدهم به تدریج از خوشبینی به بدینی گرایید. اگرچه در این گرایش بی‌تر دید رفتار آمرانه نمایندگان دولت انگلستان و سیاست‌های سلطه جویانه آن دولت موثر افتاد، اما ایرانیان اعم از رجال دیوان و اهل نظر و حتی علمای اعلام نگاهی کم و بیش واقع بینانه داشتند و برخلاف بسیاری از ایرانیان در سده چهاردهم خورشیدی از دسیسه پنداری‌های بی‌بنیان رنج نمی‌بردند.

در فصل هفتم به دیدگاه هنری ابوالحسن صنیع الملک، نقاشباشی بزرگ عصر ناصری، و بویژه کوشش او در ابداع یک شیوه تلفیقی با الهام از هنر نقاشی اروپا و در عین حال نگاهداشت سنت نقاشی ایران پرداخته است. از جانب دیگر کوشش‌های او را برای ارائه تصویر تازه‌ای از دنیای پیرامون و آغاز رویه‌های نوینی در کار خود و نحوه آموزش نقاشی نشان داده است.

در فصل هشتم، "پایان سخن"، به نکته‌هایی چند درباره مفاهیم عهد، سودا و فرنگ که در عنوان این کتاب آمده است، پرداخته‌ام و از تالیف این مفاهیم و نگرشی به مبحث شرق‌شناسی کوشیده‌ام تا دیدگاهی پیوسته و فراگیر برای این کتاب عرضه کنم.

چند فصل از این کتاب ترجمه از مقالاتی به زبان انگلیسی است که با پاره‌ای بازبینی‌ها در اینجا آمده است. و یک مقاله نیز با عنوان "پیشوای امت" در اصل به‌زبان فارسی است که نخستین بار سال‌ها پیش انتشار یافته بود. فصل دوم که شاید جامع‌ترین فصل این کتاب است نیز به زبان فارسی برای این کتاب نوشته شده است. فصل هشتم "پایان سخن" بدینهی است که به فارسی برای این کتاب فراهم آمده است. من همه فصل‌هایی را که از زبان انگلیسی ترجمه شده است دگربار بازبینی و ویراستاری کرده‌ام تا خطاهای ابهامات را تا آنجا که امکان داشت بزدایم و متنی روان‌تر و یکدست‌تر به دست دهم.

همه این فصل‌ها، هریک به نوعی، دیدگاه مرا به وجوده سیاسی، فرهنگی و

اجتماعی عهد قاجار می‌نمایاند. در واقع این کتاب را باید مکملی بر کتابهای دانست که پیش از این درباره ایران در دوره قاجار نوشته‌ام: قبله عالم^۳ در احوال ناصرالدین‌شاه که به فارسی نیز ترجمه شده است، رستاخیز و نوزایش درباره نهضت بابیه^۴، اسلام آخرالزمانی و شیعه ایرانی^۵ و بالاخره ایران: تاریخ عصر نوین^۶ که حال در دست ترجمه است.

در عین حال این کتاب مکمل دیگری نیز درباره تاریخ‌نگاری در ایران به دنبال خواهد داشت که امیدوارم به زودی صورت طبع پذیرد. پرداختن به کژی‌ها و کاستی‌های تاریخ‌نگاری فارسی‌زبان، به‌ویژه در دوران اخیر را باید به فرصت دیگری واگذاشت. اما اجمالاً در اینجا باید یادآور شد که فقر تاریخ‌نگاری در ایران و سلطه شبه‌مورخان، همواره مانع از آن شده است که بیشتر مردم ایران و حتی روشنفکران، به درستی به فرازها و نشیب‌ها و دستاوردها و ازدست‌رفته‌های تاریخ معاصر ایران بیاندیشند. دل مشغولی با مُعضل "عقب‌ماندگی" غالباً سبب شده که یا راه غرب‌ستیزی را بپیمایند و یا قهرمان‌سازی و شهیدپروری را پیشه سازند و یا فرهنگ گذشته، به ویژه دوره قاجار، را مایه سرافکنندگی و عقب‌افتادگی بدانند و دست به دامان دسیسه‌پنداری شوند.

افزون بر این، شیوه تاریخ‌نگاری عقلانی و منصفانه در دهه‌های اخیر در چنگال سیاست‌زدگی و ایدئولوژی و نظریه‌پردازی افتاده است و سوای محدودی از مورخین حرفه‌ای و اهل پژوهش، دیگران به جای پرداختن به تاریخ سرزمین خود غالباً در جست‌وجوی کلیدی مشکل‌گشا، یا به قول کیمی‌اگران به دنبال اکسیری، در نظریه‌های فلسفی غریبان و به‌ویژه در آراء متفکرین پس‌امدern هستند. سرمایه تاریخی را واگذاشته‌اند و به دنبال معنی در تئوری می‌گردند. گویی که پرداختن به آراء نظری غالباً سخت‌فهم فرنگی، آن هم در ترجمه‌های غالباً نارسانی فارسی، یکباره دریچه‌ای به بهشت برین را برای شناخت خود و جامعه ایران به روی ایشان

3. *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian Monarchy, 1831-1896* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1997).

4. *Resurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement in Iran 1844-1850* (Ithaca: Cornell University Press, 1989)

5. *Apocalyptic Islam and Iranian Shi'ism* (London and New York: I B Tauris, 2005).

6. *Iran: A Modern History* (New Haven: Yale University Press, 2017).

بازمی‌گشاید. آن معدودی دیگر نیز که از روی ذوق و علاقه و دلستگی به مضامین تاریخی می‌پردازند، به ندرت نظری به مباحث نوین در تاریخ‌نگاری امروزین دارند و اغلب همان درگیری‌ها و دل‌مشغولی‌های گذشته را تکرار می‌کنند. در مقابل، پرداختن به وجوده اجتماعی، اقتصادی، زیستگاهی، زنان، زندگی روزمره و دیدگاه‌های تازه در تاریخ فرهنگی همچنان ناگفته مانده است.

خواننده این کتاب با هوشیاری و رهنمونی عقل سليم پیوندهای آشکار و اشارات نهان را در فصل‌های این کتاب درباره شیوه تحقیق و کاستی‌های کار در خواهد یافت. با این حال جای آن دارد که بار دیگر بیفزایم که کوشش من همواره بر آن بوده است که روایتی دقیق و بی‌نظر درباره دوره‌ای از تاریخ ایران عرضه دارم که اگرچه صد سالی از زمانه ما فاصله دارد، ولی میراث پیدا و نهانش هنوز تا ایران عصر حاضر دوام یافته است.

در اینجا خود را موظف می‌دانم که هم از مترجم محترم آقای کاظم فیروزمند که فصل‌های اول، سوم، چهارم، ششم و هفتم را ترجمه کرده‌اند و هم از نشر نامک، به‌ویژه آقای مرتضی هاشمی‌پور، که سال‌ها در آماده کردن این کتاب کوشیدند ولی امکان چاپ و نشر آن را نیافتند، تشکر کنم. همچنین از دوست دانشمند آقای دکتر علی میرانصاری که در کار نشر این کتاب همواره مشاور و همراه من بودند، از همکار گرامی خانم دکتر لیلا دیبا که دو تصویر این کتاب را مجدداً در اختیارم گذاشتند، از خانم هینی ویلر که همیشه مرا مدد رسانیده‌اند، از محقق کوشا آقای مهدی موسوی که در یافتن پاره‌ای ارجاعات همکاری کردند، و از خانم دکتر لیلا انصاری که در ویراستاری و بازخوانی متن زحمت بسیار کشیدند سپاس‌گزارم. به انتشارات مهری، و به‌ویژه خانم دکتر فاطمه تخت‌کشیان که بازخوانی و صفحه‌آرائی را به انجام آورده‌اند و در طرح جلد همکاری فراوان کردند، مدیونم. امیدوارم که این نخستین کتاب در "سلسله پژوهش‌های ایرانی" سرآغاز کوششی ارزنده و دیر پا باشد.

عباس امامت

نورث هیون، کانتیکات

۱۴۰۰ خورشیدی

مروی بر تاریخ ایران در عصر قاجار

عصر قاجار (۱۳۴۴-۱۲۰۰ق/۱۷۸۵-۱۹۲۵) که نام خود را از سلسله‌ای گرفته است که بر «ممالک محروسه» ایران در سراسر این دوره فرمان راند، شاهد تحولات خطیری در تاریخ نوین ایران بود. از دیدگاه تاریخ غرب، آغاز آن کماپیش مقارن با انقلاب فرانسه، نگارش قانون اساسی آمریکا و ظهور اروپای صنعتی، و پایان آن با جنگ جهانی اول و زوال شگرف نظامهای پادشاهی در پسایند جنگ، مصادف بود. از دیدگاه تاریخ ایران، برآمدن سلسله قاجار اما به بی‌ثباتی سیاسی دامنه‌داری که مشخصه ایران سده هجدهم بود، پایان داد. انقراض آن پس از یک دوره اشغال خارجی و آشوب سیاسی صورت گرفت که سرانجام رضاخان را در ۱۲۹۹ش/۱۹۲۱، و کوتاه‌زمانی پس از آن، سلسله جدید پهلوی را به قدرت رساند. در این میان، ایران عهد قاجار با اروپا که در اوچ قدرت بود، رو برو شد، زیر نفوذ دیپلماتیکش قرار گرفت، مرعوب قدرت نظامی اش شد، و جذبه‌های تجاری، فرهنگی و صنعتی آن شیفت‌هاش کرد ولی بی‌آن‌که کاملاً دگرگونش کند. ایران با پایداری در برابر دست‌اندازی امپراتوری‌های مجاور، روسیه و بریتانیا، ایستاد. از سلطه استعماری اروپا تا اندازه‌ای در امان ماند، اما پاره‌ای از سرزمین‌هایش از دست رفت، به حیثیت‌اش لطمه خورد، در امور داخلی‌اش مداخله شد و حتی در معرض خطر تجزیه قرار گرفت.

سلسله قاجار در آغاز با حمیتی ایلیاتی به کار تسخیر ولایات ایران پرداخت

اما بهزودی به الگوی سلطنت سنتی ایران رو کرد. درباری پرزرق و برق داشت، اشرافیتی نسبتاً بی‌بندوبار ولی آگاه از منافع اش، و دیوانی رو به گسترش که وزرای نامدارش غالباً قربانی رؤسای تاجدار خود می‌شدند. روی کار آمدن دولت قاجار همچنین با ظهور طبقه علمای کمابیش مستقل شیعه مرادف شد که بر نهادهای قضایی و آموزشی تسلط داشت و به تدریج منزلت اجتماعی و مرجعیت دینی اش گستردۀتر شد. اولیاً دولت قاجار آموختند که چگونه با علماء هم‌زیستی کنند و با وجود درگیری‌های داخلی و خارجی توانستند بر جامعه‌ای که گرفتار معضلات اقتصادی، محرومیت‌های اجتماعی و محافظه‌کاری مذهبی بود تسلطی کم‌وپیش پایدار یابند.

خصلت انتقالی عصر قاجار، به عنوان دوره‌ای متعلق بین ارزش‌های قدیم و جذبه‌های نو، را از تردیدش در برابر مظاهر تجدد می‌توان شناخت. ایران عصر قاجار، همچون امپراتوری عثمانی در همسایگی اش می‌کوشید نهادهای سیاسی و اقتصادی اش را با شیوه‌های غربی دیپلماسی، نظامی و تجاری تطبیق دهد. بعدها، فرهنگ مادی ایران نیز اندک از شهرنشینی، پوشان، بهداشت، آموزش و ارتباطات غربی متأثر شد. میراث گذشته اما کماکان پاپشاری می‌کرد. فرهنگ سیاسی قاجاریه که ریشه در قرن‌ها دولتمداری ایرانی داشت، رفتار و سلوک پادشاه، آداب دربار وی و وسعت حرم‌سرایش و رابطه او با نخبگان و با رعایایش را تنظیم می‌کرد. آداب و شعایر اسلام شیعی که بر زندگی هر فردی حاکم بود و رابطه او را با همگنانش تعیین می‌کرد نیز تداوم داشت و حتی در این دوره شدت گرفت. شیوه زندگی، علایق خانوادگی، عادات جنسی، آداب اجتماعی، نحوه سرگرمی‌ها، ذوق هنری و ادبی و دیدگاه تاریخی براساس الگوهای منسجم بومی شکل گرفته بود که ریشه در گذشته داشت. قرن‌ها ایلغار و یورش صحرانشینان، روش بومی حکومت استبدادی و مصائب طبیعی و یا آدمی ساخته را از سر گذرانده بود. اما این اعتماد به نظم دینی و سیاسی و به نهادهای گذشته در مواجهه با منظر تمدن اروپایی در نهایت متزلزل شد. با این حال ایران عهد قاجار علی‌رغم آن‌که چندان به خود نمی‌بالید اما اعتماد به نفس فرهنگی اش را به‌تمامی از دست نداد. چالش دنیای خارج از مرزهای جغرافیایی و فرهنگی ایران شیوه‌های جدیدی را در هنر و زبان و ادبیات، همچنین در فکر دینی، تفکر سیاسی و حتی در

اقتصاد برانگیخت. از چشم‌انداز صد سال بعد که بنگریم، عصر قاجار، عصری دور دست اما مشخص به نظر می‌رسد، نه تنها از این رو که شاهد مقاومت (اغلب نو میدانه) در برابر سلطه غرب و یا گاه‌گداری تلاش‌هایی برای سازگاری با تجدّد بود، بل به این سبب نیز که بسیاری از رویدادهایی که در این دوره رخ داد زمینه‌ای برای برخی از معضلات دینی، اجتماعی و فرهنگی ایران امروز شد.

از برافتادن صفویه تا برآمدن سلسله قاجار

قدیم‌ترین اشاره‌ها به ایل قاجار، مردمانی ترک‌زبان که در آسیای مرکزی ریشه داشتند، به قرن هشتم/چهاردهم برمی‌گردد، که از آنان از جمله ترکمانانی نام برده شده است که به شرق آناتولی مهاجرت کردند. از آن پس، آنها را می‌توان در دروازه قفقاز در اطراف ایروان (مرکز جمهوری ارمنستان امروز) بازیافت که به‌زودی سرزمین آنان شد. از همان قرن نهم/پانزدهم، ایل قاجار از یاران کهتر قزلباش بود که با خاندان صفوی متحد شد و سلسله صفویه (۱۱۳۵-۹۰۷/۱۷۲۲-۱۵۰۱) را در ایران به قدرت رساند. علاوه بر استقرار قاجاریه در قفقاز، بخشی نیز در عهد سلطنت شاه عباس اول (سلطنت ۱۰۳۸-۹۹۶/۱۹۲۹-۱۵۸۸) به مرزهای شمال شرقی ایران کوچ داده شدند و در حوالی مرو در خراسان و استرآباد در مازندران اسکان یافتند تا دست‌اندازی‌های بی‌وقفه ازبکان را دفع کنند. در قرن دوازدهم/هجدهم، قاجاریه استرآباد که مرکب از دو شاخه اصلی و چندین طایفه فرعی بود، برتری یافتند و در آخرین روزهای سلسله صفوی نقشی محسوس ایفا کردند.^۱

حمله افغانه غلزاری در ۱۱۳۵/۱۷۲۲ و تسخیر اصفهان، و متعاقباً انقراض دولت صفویه در دهه بعدی، ایران را در آشوب سیاسی فروبرد که اولین دوره از سه دوره فترت در قرن دوازدهم/هجدهم به‌شمار می‌آید. به استثنای دوران مهم زنده‌یه، تاریخ ایران در قرن هجدهم دست‌خوش تاخت و تازه‌های ایلات، تجزیه دولت صفوی به حکومت‌هایی بی‌ثبات و همچنین یورش‌های عثمانی و روسیه و اشغال ایالت‌های غربی و شمالی ایران بود. دست‌اندازی‌های اقوام مرزی یعنی ترکمانان، افغانه و بلوج‌ها در شرق، و کردها و اعراب در غرب موجب زوال

شهرها، ویرانی توابع آنها و نقصان بخش اعظم تجارت محلی و منطقه‌ای شد. مدعیان گوناگون از هر ایلی، از جمله خوانین قاجار، برای پر کردن خلاء سیاسی پی درپی تلاش می‌کردند. فتح علی‌خان قاجار از طایفه قوائلو، نیای خاندان سلطنتی آینده قاجار، کوتاه‌مدتی سپهسالار آخرین شاه صفوی، طهماسب دوم (سلطنت ۱۱۴۵–۱۷۲۲/۱۱۳۵–۱۷۳۶) بود تا آن‌که مدعی دلیرتر و جاهطلبتری، به نام نَدرقلی‌خان، نادرشاه بعدی (سلطنت ۱۷۴۷–۱۷۴۰/۱۱۶۰–۱۱۴۸)، بر او چیره شد.^۲

نَدرقلی، نابغه نظامی ولی خونریز، در اندک‌مدتی به عنوان نادرشاه بر مستند قدرت تکیه زد و توفیق حیرت‌انگیزش در ساختن یک دولت پهناور اما زودگذر که از شمال هندوستان و آسیای مرکزی تا قفقاز، عراق و خلیج فارس را دربر می‌گرفت، نحسین نمونه از کوشش‌های گوناگون ایلیاتی برای بازساختن یک پادشاهی در مقیاس صفویه بود. عزم جهانگیر نادر با وجود توفیق‌های اولیه که شامل فتوحات هند و تسخیر دهلی، پایتخت گورکانیان، در ۱۱۵۱/۱۷۳۹ می‌شد، سرانجام در زیر بار جنگ‌های ویرانگرش (که به زیرساخت کشور لطمہ فراوان زد)، نبود انسجام و وفاداری در میان لشکریان ایلی و عشایری‌اش، و رفتار پرقساوت وی با اعیان صفوی و حتی با عامه مردمان، نهایتاً از پا درآمد. پس از کشته شدن نادر به دست امرای ناراضی سپاهش، دوران ستیزه‌های دودمانی، ناتوانی جانشینان نادر را در گذاردن بنیانی پایدار برای دولت افساریه به عیان آشکار ساخت. خاطره فتوحات و غنیمت‌های جنگی اش (از جمله تخت طاووس و جواهرات سلطنتی دربار گورکانی)، اراده سستی‌ناپذیرش و نبوغ نظامی اش تا اوایل دوره قاجار زنده بود. بعدها در عصر پهلوی بود که از نادر تصویری نو به عنوان یک قهرمان ملی بازساخته شد.

در پی فروپاشی دولت نادری، سلسله ایلیاتی دیگری در فارس، به سرکردگی کریم‌خان زند (سلطنت ۱۱۹۳–۱۷۷۹/۱۱۶۳–۱۷۵۰)، بنیان‌گذار سلسله زنده، به قدرت رسید. ریاست آشتی‌جویانه ولی کم‌دوم کریم‌خان بر لرها و دیگر طوایف وابسته در جنوب ایران، بیش از ربع قرن آرامش سیاسی، بهبود اقتصادی (به‌ویژه در فارس و ایالت‌های مجاور) و دوران آفرینش هنری را به دنبال داشت. دولت کریم‌خان، که پایتختش در شیراز بود. برخلاف سلطنت نادر، تنها مدعی

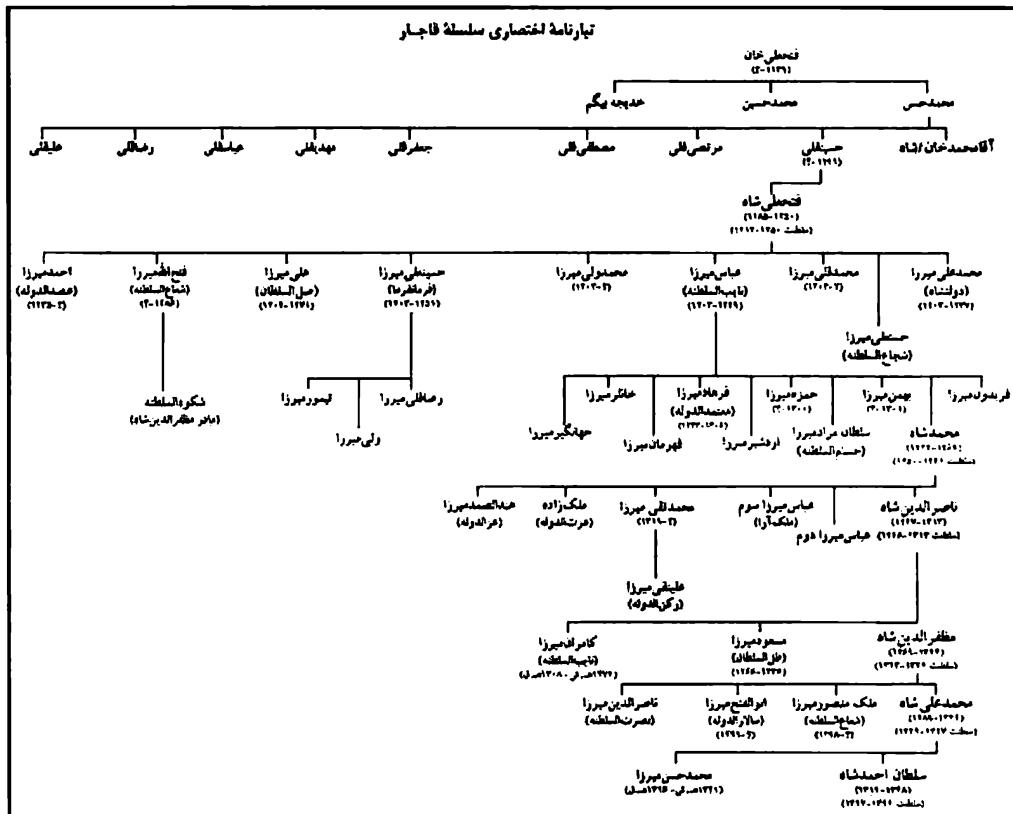
وکالت دولت از سوی شاهزاده گوشنهشینی از دودمان صفوی بود. اهل دیوان که بر دستگاه اداری زندیه تسلط داشتند، اکثراً از بازماندگان اعیان صفوی بودند که دیدگاه فرهنگی و سیاسی مدنی شان با رفتار غالباً ماجراجویانه خوانین ایلیاتی تفاوت داشت. این مقامات دیوانی به منظور ایجاد امنیت با تجار، علمای شیعه و مالکان بزرگ هم پیمان شدند تا منزلت و نفوذ خود را حفظ کنند. حمایت همین طبقه از اهل هنر و ادب سبب شد که میراث هنری صفویه در دستگاه زندیه تداوم یابد و سپس به دوره قاجار برسد.

سادگی و نیکسیرتی کریم‌خان، فارغ از تصنیع و تشریفات درباری یا خشک‌اندیشی ارباب عمایم، نیز پذیرای ظرافت و فرهیختگی فرهنگی والا و ذوق هنری بود. عصر زندیه با آن که کوتاه بود، نه تنها در حفظ سنت‌های گذشته، بلکه برای شکوفایی در زمینه موسیقی، نقاشی و شعر، اهمیت داشت که این همه بر هنر و ادبیات عصر قاجار تأثیر فراوان گذارد. سوای این، دوره زندیه شاهد ظهور مجدد طریقه‌های صوفیه شیعه در ایران بود.

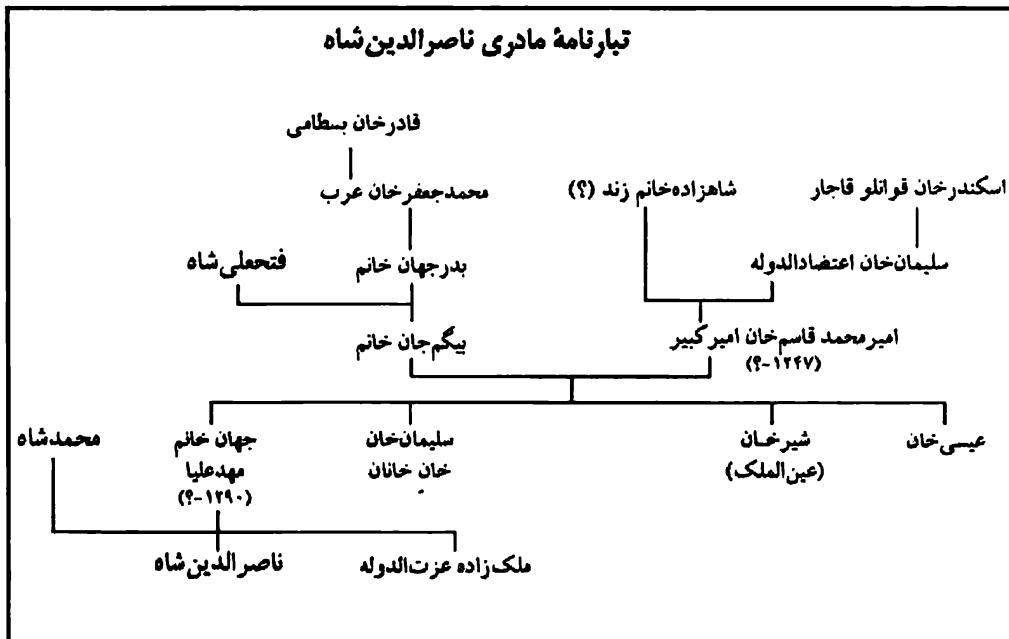
مرگ کریم‌خان اما ایران را در دور دیگری از بحران‌های سیاسی فرو برد. مدت نزدیک به دو دهه، ایلات پیوسته به شهرها و روستاهای یورش برده و آنان را در معرض تهدید قرار می‌دادند. خوانین ایلات با رقیبانشان پیمان‌های گذرا می‌بستند و یا خود قربانی جنگاوران قوی دست‌تری می‌شدند. آقامحمدخان قاجار (سلطنت ۱۲۱۱ – ۱۷۹۷/۱۲۰۰ – ۱۷۸۵) بنیان‌گذار سلسله قاجار، از میان همین خوانین ایلی سر برکشید و مبارزه‌اش برای کسب قدرت را کمابیش بلاfacله پس از مرگ کریم‌خان آغاز کرد.

آقامحمدخان سومین خان قاجار بود که در عرض نیم قرن برای رسیدن به قدرت تلاش می‌کرد (نک. نمودار ۱). از زمان فتح علی‌خان، تیره قاجار قوانلو سه نسل پشت سر هم تلاش کرده بود که غیر از پایگاه ایلی‌اش در شرق مازندران و شمال خراسان، سرزمین‌های قابل توجه دیگری را به چنگ آورد ولی در این مقصود شکست خورده بود. از ستیزه‌های خانمان سوز بین طوایف قاجار اغلب دشمنانشان توانسته بودند بهره‌برداری کنند؛ زیرا قاجاریان غالباً فاقد منابع نظامی قابل قیاس با سپاه نادر یا حتی کریم‌خان بودند.^۳

در اوایل دهه ۱۷۸۰ آقامحمدخان بر همه ولایات شمالی ایران چیره شده



نمودار ۱



نمودار ۲

بود. او با غالب‌آمدن بر اختلاف‌های درونی طوایف قاجار و تسلط بر برادران متعددش، توانست ترکمانان مرزهای شمال شرقی و دیگر قبایل وابسته را در سپاهی کارآمد بسیج کند. در ۱۲۰۰/۱۷۸۶ پیش از دست یازیدن به یک سلسله یورش‌ها به جنوب برای تسخیر اصفهان و شیراز و برانداختن زندیه، وی شهر کوچک ولی استراتژیک طهران (که بعدها در دوره پهلوی تهران نامیده شد) را پایتخت خود قرار داد. وی با فایق‌آمدن بر اکثر رقبایان خود (جز باقی‌مانده افشاریان در خراسان) به جنگ داخلی طولانی و ویرانگر و حکومت ناپایدار جانشینان کریم‌خان پایان داد و در میانه دهه ۱۷۹۰ ایران را تحت حکومتی باثبات متحد ساخت. اگرچه قتل ددمنشانه آخرین شاهزاده زند، لطف‌علی‌خان، و رفتار وحشیانه‌اش با مردمان کرمان و تفلیس، برای همیشه لکه سیاهی در کارنامه بنیان‌گذار سلسله جدید بهجا گذاشت، با وجود این آقامحمدخان را باید به خاطر کوشش‌های راسخ‌اش برای تضمین ماندگاری ایران به صورت کشوری یکپارچه و مستقل ارج نهاد.

آقامحمدخان، فرماندهی توانا اما بی‌رحم، برآن بود که با پیروزی‌های نظامی نادر برابری کند و دولتش را در مقیاس و الگوی پادشاهی صفویه بازسازی کند. این جنگاور قاجار که در کین‌توزی شهره بود، بسیاری از افراد طایفه خود و خویشاوندان نزدیکش را نیز بکشت. ریشه خشم و کینه آقامحمدخان و بهخصوص کینه او به دشمنان پادشاهی‌اش را شاید در سابقه خانوادگی و تجربه‌های کودکی‌اش باید بازجُست. پدربرزگ، پدر و برادرش همه سرانجام فوجیعی داشتند و خود او را نیز یکی از مدعیان افشاری تاج و تخت، به قصد آن که آقامحمدخان قاجار را برای همیشه از جلوس به تخت شاهی محروم کند در کودکی گرفتار و مقطوع‌النسل ساخته بود. پس از آن نیز وی اسیر کریم‌خان شده و به عنوان گروگان ایل قاجار در شیراز گرفتار بود.

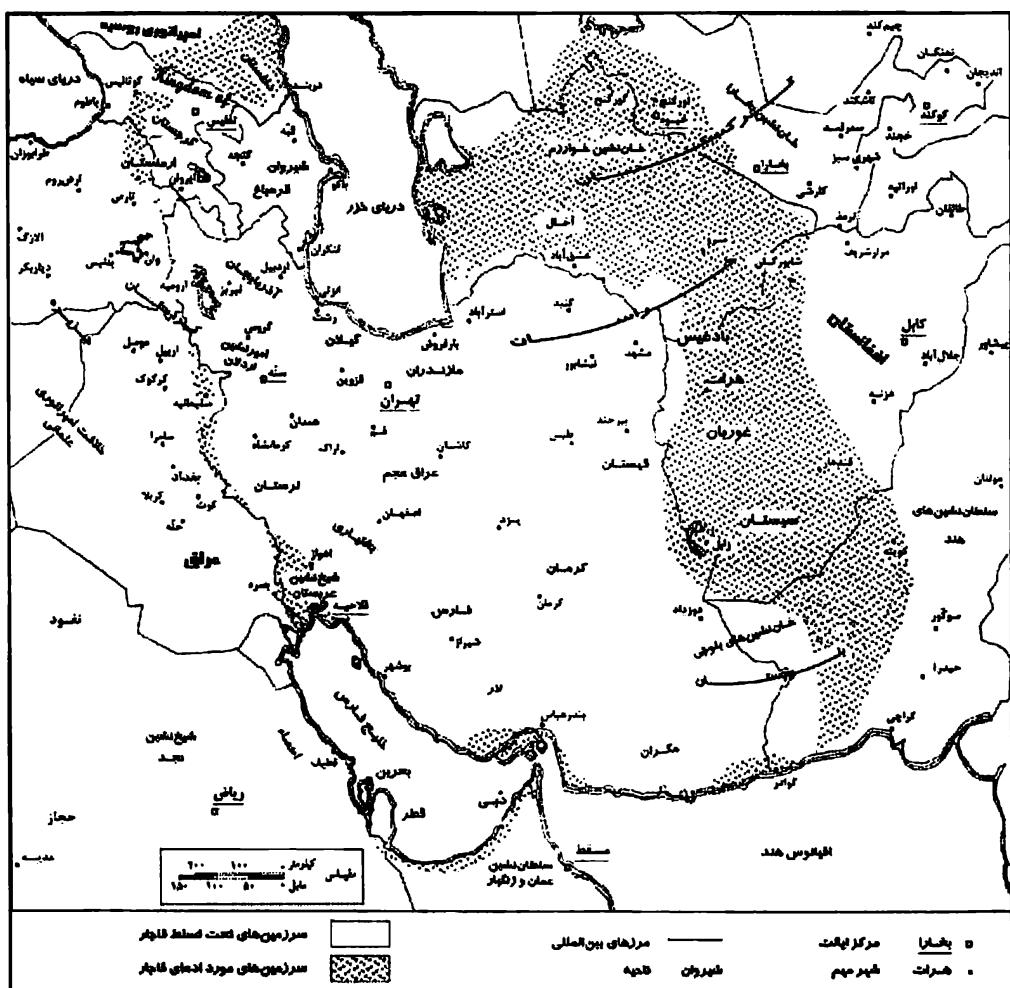
سال‌های گرفتاری آقامحمدخان در دربار زند اما بیهوده نگذشت. او چندان زیرک و باهوش بود که از تجربه‌های پیشینیان، بهخصوص کریم‌خان، و از اشتباهات نیاکان خویش درس بگیرد. او بر وفاداری ایل قاجار سخت تأکید داشت، اما به قدرت که رسید مجبور شد ارزش «اهل قلم»، یعنی دیوانیانی را که اکثر از دستگاه زندیه به خدمت گرفته بود، نیز بازشناسد. ارزش اعیان شهری

در تسهیل امور و ترمیم و بهبود اقتصادی شهرها را نیز بی‌درنگ دریافت. با آن که هنوز جنگاوری بیشتر مأنس با زندگی سخت اردو بود تا با ظرفت‌های زندگی درباری، این خان قاجار بر اهمیت نمادین نهاد پادشاهی آگاهی داشت. این آگاهی، به سلسله او هویتی متمایز از سلسله‌های پس از صفویه بخشید که هیچ‌یک از پیشینیان او قادر نبودند فراچنگ آورند. تاج شاهی که وی با الهام از دودمان افسانه‌ای کیانیان در شاهنامه ساخت و تلاار بار عام که در کاخ گلستان در تهران با ستون‌های مرمر یکی از کاخ‌های زندیه در شیراز بنادر کرد، گواه جاه و آمال سلطنتی اویند. اشتیاق آزمدنه‌اش به جواهرات، که گویی برای جنگاوران ایلی کمابیش امری غریزی است، وادارش کرد که باقی‌مانده غنایم نادر را از هندوستان با قساوتی فراوان از بازماندگان زندیه و افشاریه بازستائند. برخلاف نادر، وی شیعه معتقد‌بود و نفوذ و منزلت علمای شیعی را بازمی‌شناخت و از آنان، اغلب از طریق دیوانیان عالی‌رتبه‌اش، در عوض وفاداری‌شان به سلطنت او، حمایت می‌کرد. زمانی که آقامحمدخان در ۱۲۱۱/۱۷۹۷ در اردوی خود در قفقاز به دست عمله خلوتش کشته شد، شالوده سلسله‌ای را ریخته بود که هرچند به لحاظ ساختار نظامی، وفاداری قومی و عطش به جهان‌گشایی، هنوز ایلی بود، ولی چندان ثبات داشت که در برابر گردنکشان داخلی و فشارهای پیرامونی ایستادگی کند. او که کشمکش‌های ویرانگر زندیه را بر سر جانشینی دیده بود، مدعیان بالقوه، در داخل و خارج خاندان قاجار را از میان برداشت تا راه بر برادرزاده و جانشین‌اش، فتح‌علی‌شاه، هموار شود.

بازگشت نهاد پادشاهی

با به تخت نشستن فتح‌علی‌شاه (سلطنت ۱۲۵۰- ۱۸۳۴/۱۲۱۲- ۱۷۹۸) سلسله قاجار به راهی قدم گذارد که می‌توان آن را بازسازی نظام پادشاهی ایرانی خواند (نقشه ۱ را ببینید). فتح‌علی‌شاه آگاه از منزلت خود در مقام شاهنشاه (عنوان فرمانروایان ایران باستان) بود و برخلاف سادگی نخراشیده آقامحمدخان و نحوه ریاست ایلی‌اش، می‌خواست تا در دیده رعایا و نیز در نظر همسایگان قدرتمندش، جلال و شکوه پادشاهی را به نمایش بگذارد. در داخل نیز وی

هنوز می‌باشد برداد خود بر تاج و تخت فایق آید و خراسان را نیز از بازماندگان نادر بازستاند. با این حال سلطنت وی دوره آرامش نسبی و ترمیم بود که با وجود درگیری‌های بسیار، نزدیک به چهار دهه دوام آورد. شاه جدید و درباریانش بر آن بودند که تصویری شاهانه را به نمایش بگذارند که بیشتر به ثبات، شکوه و ظرافت اشاره داشت. شاه گرچه قلباً جنگاور نبود، غرور و وفاداری ایلی نیاکانش را حفظ می‌کرد و بارها حتی رفتاری بی‌رحمانه که از خود نشان می‌داد همراه با نوعی دلبستگی نسبت به گذشته جنگاورانه خاندانش بود. او ظرافت‌های زندگی درباری را بیش از سختی‌های میدان نبرد ارج می‌نهاد. مثل همه شاهان و شاهزادگان قاجار، شکار و شکوه سان‌های نظامی را دوست می‌داشت ولی مصاحب شاعران و هنرمندان را ترجیح می‌داد. دیوانیان فرهیخته عهد او انجمنی موسوم به «انجمن خاقان» فراهم آورده بودند. اکثر لشکرکشی‌های عصر او را پسران ارشدش و دیگر سران قاجار به انجام می‌آوردن. او به آسایش کاخ‌هایی که ساخت و فراغت حرم‌سرای بزرگی که گرد آورده بود معتمد بود. به علاوه شهره در مال‌اندوزی بود و شوق داشت ثروتش را (که بخش اعظم آن را نادرشاه و آقامحمدخان گرد آورده بودند) در جامه‌ها و آرایه‌های گراف، در تخت جواهرنشان خورشید (که بعدها تخت طاووس نام گرفت)، و در هدایایی که به زنان سوگلی‌اش می‌داد، به رخ بکشد. دوران او عصر بازگشت تزئینات گرافستی، باغ‌های سلطنتی پلکانی، آراستگی ظاهر و جامه‌های فاخر، انبوه جواهرات و سازوپرگ بود. دربار وسیع با آداب و تشریفات بسیار مفصل موضوع بسیاری از گزارش‌های فرنگیان بود. با بیش از صد پسر و دختر، و حرم‌سرایی که به یک‌هزار زن می‌رسید، حتی با معیارهای سنتی اندازه بس قابل توجهی داشت. دربارش اگرچه دیگر فرسوده و گرافه به نظر می‌آمد، اما در دیده خود او ضرورت داشت تا به حکومت قاجار در مقام سلسله‌ای مشروع و مستقل قوام بخشد. به جبران بی‌زاده‌رود بودن عمومیش، شبکه‌ای عظیم از اولاد و احفاد باقی گذاشت که اکثر زاده مادرانی از دیگر شاخه‌های ایل قاجار و یا بازماندگان خانمان‌های برافتاده زند و افشار و یا دیگر ایلات، و یا زنان اسیر گرجی و یهودی و ارمنی و یا دختران خانواده‌های مقامات دربار و اعیان شهری بودند. وقتی مرد، بیش از هزار بازمانده از خود به‌جا گذاشت که اینان طبقه حاکمه نوینی را بنیاد گذاردند.^۴



نقشه ۱ - ایران و نواحی مجاور هنگام به تخت نشستن فتح علی شاه، ۱۷۹۸

پسران ارشد شاه، که در ایالت‌های پهناورشان به حکومت کما بیش نیمه مستقل گمارده شده بودند، نیز از سرمشق فتح علی شاه پیروی می‌کردند. هر کدام برای خود دربار، سپاه و زادورودی طبق نمونه پدر داشتند. ممالک محروسه ایران در عمل قلمروهایی بودند که هر چند تابع تهران بودند، در اکثر امور داخلی و حتی گاهی در امور خارجی آزادی عمل داشتند. در حالی که ولی‌عهد، عباس‌میرزا (۱۲۴۹- ۱۸۳۳/ ۱۸۴۹- ۱۸۸۹) نایب‌السلطنه در آذربایجان و تقریباً شریک در حکومت پدر بود، برادران ارشد ناتنی اش، محمدعلی‌میرزا دولتشاه، حاکم کرمانشاه، و حسین‌علی‌میرزا فرمان‌فرما، حاکم فارس، فرمانروایان سرزمین‌های

غرب و جنوب ایران بودند. دیگر شاهزادگان و خوانین قاجار نیز حکومت‌های دیرپا در ولایات دیگر داشتند. یک‌چنین نظام نیمه‌مت مرکزی بی‌شک رقابت‌های ژرف در میان بسیاری از پسران شایسته در خاندان سلطنتی را که چشم بر تخت سلطنت داشتند تشدید می‌کرد. حتی شاه در هراس از قابلیت نظامی پسرانش، به امید این‌که موازنۀ قدرتی ایجاد کند گاهی خود میان شاهزادگان رقابت برمنی‌انگیخت. در پشت ظاهر آرام و استوار شکوه درباری رقابتی خانمان سوز، اگرنه خصوصیتی صریح، در جریان بود.^۵

درگیری ایران با قدرت‌های اروپایی به خصوصیت داخلی خاندان قاجار بعد جدیدی می‌داد. در حالی که معاهدۀ گلستان با روسیه در ۱۸۱۳/۱۲۲۸ راه را برای کشمکش بر سر جانشینی در آینده هموار کرد، معاهدۀ ترکمانچای در ۱۸۲۸/۱۲۴۳ که به دور دوم جنگ‌های ایران و روس پایان داد، به نحو ضمنی حق شاهزاده شکست‌خورده عباس‌میرزا را بر تاج و تخت تضمین می‌کرد. با این حال هنگامی که ولی‌عهد در ۱۸۳۳/۱۲۴۹ به مرگی زودرس درگذشت، ضمانت عهده‌نامه ترکمانچای که به تأیید بریتانیا نیز رسیده بود، از یک جنگ داخلی بر سر جانشینی، که یک سال بعد با مرگ فتح‌علی‌شاه درگرفت، جلوگیری نکرد. دست‌کم دو تن از پسران ارشد شاه که حاکم ولایات بزرگ بودند، از تأیید محمد‌میرزا، پسر ارشد عباس‌میرزا، به عنوان شاه جدید سرباز زدند. تنها پیروزی در جنگی بر سر جانشینی در ۱۸۳۴/۱۲۵۰ و ترکیبی از حمایت‌های داخلی و خارجی از شاه جدید، سلطنت محمد‌شاه را ممکن ساخت و شاهزادگان مذبور را از حکومت‌شان بر ولایات برکنار کرد. نظام حکمرانی شاهزادگان در عصر فتح‌علی‌شاه، بدین‌سان، با اندک وقفه و محدودی موارد استثنایی، جای خود را به چیرگی خاندان عباس‌میرزا داد که تا آخر دوره قاجار دوام آورد.^۶

اگرچه ایرانیان دست‌کم از قرن نهم/پانزدهم میلادی، با قدرت‌های اروپایی، اغلب به عنوان متحدی بالقوه در برابر تهدید دولت عثمانی آشنایی داشتند، ولی در سال‌های اولیه سلطنت فتح‌علی‌شاه بود که منافع سوق‌الجیشی و تجاری‌شان با آمیزه‌ای از شیفتگی و هراس اندک بر توجه‌شان به اروپا و فرنگیان افزود. در زمانی که ایران به لحاظ سیاسی و اقتصادی وضعیت نابسامانی داشت پیشروی‌های امپراتوری روس در طول مرزهای شمالی ایران برای قاجاریه

ضریه‌ای تکان‌دهنده بود که تهدیدی حتی جدی‌تر از دست اندازی‌های امپراتوری عثمانی، رقیب سنتی ایران، ایجاد کرده بود. در ۱۲۱۵/۱۸۰۰ میلادی روسیه پیش‌اپیش در قفقاز، حکومت دست‌نشانده گرجستان را ضمیمه خاک خود کرده بود و در تدارک الحاق دیگر ولایات ایران در قفقاز به سمت جنوب پیش می‌آمد. در جنوب شرقی ایران، و اندکی بعد در حاشیه خلیج فارس، دولت قاجاریه ظهور مستعمره هند بریتانیا و تسخیر تدریجی امیرنشینان سراسر شبه‌قاره هند و انقیاد بقایای میراث امپراتوری در حال انفراض گورکانیان را با دلهره و تشویش می‌نگریست. با وجود این، در نظر دولت قاجار که در عمل توان آن را نداشت که تهدید ارضی روسیه را دفع کند، بریتانیا در هند متحده بالقوه بهشمار می‌آمد. بریتانیا نیز ایران را شریکی طبیعی می‌انگاشت و در اوایل برقراری روابط سیاسی، چند سفارت به دربار قاجار گسیل داشت. در ۱۲۱۵/۱۸۰۰ کاپیتان جان مالکم مأمور کمپانی هند شرقی در صدر هیأتی بزرگ با هدایای گران‌قیمت برای شاه و دیگر شاهزادگان وارد پایتخت قاجار شد و خواستار برقراری روابط دوستانه با ایران و مذاکره برای انعقاد و پیمانی دفاعی در برابر تهدید امرای افغان شد. فتح‌علی‌شاه و صدراعظم، حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله، از او نه صرفاً به عنوان بیگانه‌ای کنجکاو که برای مشاهده شکوه دربار قاجار آمده بود، بلکه در مقام سفير متحده قدرتمند استقبال کردند.

بریتانیا تنها قدرت اروپایی نبود که به ایران پیشنهاد کمک می‌کرد. در عصر ناپلئون تماس دیپلماتیک کوتاه‌مدتی با فرانسویان صورت گرفت و از هیأتی نظامی در ایران پذیرایی شد، اما وقتی ناپلئون رؤیای تسخیر هند را از طریق اتحاد با ایران کنار گذاشت و در ۱۲۲۲/۱۸۰۷ معاهده دوستی با روسیه را امضاء کرد، امیدهای ایرانیان نیز همچون دولت عثمانی بر باد رفت. بریتانیا با اغتنام فرصت، در عرض سال‌های ۱۲۲۶-۱۸۱۱/۱۲۲۴-۱۸۰۹ سه سفارت به دربار تهران اعزام کرد. علاوه بر جان مالکم که دومین بار از سوی کمپانی هند شرقی به ایران آمد، هارفورد جونز بریجز، تاجر جواهرات که بکار سفارت پرداخته بود، و اندکی بعد، گوراوزلی، که نجیب‌زاده‌ای فرهیخته بود، با همراهان خود وارد تهران شدند و برای پیشبرد جنگ ایران با روسیه پیشنهاد کمک دادند. اگرچه معاهده ۱۲۲۸/۱۸۱۳، که درست پس از پایان دور اول جنگ با روسیه منعقد

شد، کمک نظامی و مالی بریتانیا را به ایران وعده می‌داد، اما هنگامی که ایران در ۱۸۴۶/۱۲۴۲ دوباره درگیر جنگ با روسیه شد بریتانیا بدین عنوان که دولت ایران بی‌دلیل به جنگ با روسیه دست یازیده است از عمل به وعده خود سرباز زد و بدین‌سان بر سوءظن ایران در خصوص انگیزه‌های بریتانیا افزود. این نخستین دور در سیاست خارجی ایران بود که الگوی رقابت بین روسیه و بریتانیا، با ورود گاهگاهی فرانسه، صحنه را برای اعمال سیاست فشار در ایران در عصر قاجار و تا اوایل قرن بیستم فراهم آورد.^۷

فرنگیان ایران را یک کشور پادشاهی کهن می‌شناختند با فرهنگی متمایز و تاریخچه مراوده طولانی با غرب که سابقه‌اش به یونان باستان می‌رسید. حتی در آغاز قرن نوزدهم میلادی اروپائیان ایران را با خاطره گذشته باستانی‌اش و شکوه دوره صفویه می‌نگریستند. تصویرهای پیش‌پرداخته از ایران و پادشاهی ایران که ریشه در نوشه‌های هرودوت و گزنفون داشت در اوایل دوران نوین در آثار منتسکیو، ولتر و بعدها هگل بازساخته شد. این خود مبنی بر گزارش‌های سیاحانی چون ژان شاردن و پیتر دلاواله در قرن هفدهم بود. برای بریتانیا که از قبل با دربار گورکانی در هند آشنا بود ایران و دربارش جاذبه خاصی داشت، چنان‌که در آثار ناظران اولیه‌ای چون اسکات وارینگ، ویلیام اوزلی، جان مالکم، رابرت کرپورتر و جیمز موریه هویداست. زبان فارسی، زبان فرهنگی والا در دربار گورکانیان در هند، و نیز ادبیات فارسی در بریتانیا ارج نهاده و تدریس می‌شد. به‌ویژه پیش از آن‌که زبان فارسی به عنوان زبان مسلط دولتی در هند در میانه قرن جای خود را به زبان انگلیسی بدهد، دل‌مشغولی‌های قدیم و علاقتی جدید، بسیاری از دیپلمات‌ها، باستان‌شناسان و ماجراجویان را واداشت تا در جست‌وجوی آثار باستانی، گردآوری دست‌نبشته‌ها و هنرهای زیبا، و ثبت و نشر آنچه برآیند که برای غنی‌تر شدن فرهنگی اروپا بالاهمیت می‌نمود. از طرفی دیگر گروهی از ایشان برای تحلیل جزئیات سیاسی و مکان‌شناختی برای حفظ برتری استراتژیک در برابر روسیه، در ایران به کندوکاو پرداختند.

تصویر ایران اما به تدریج با گذشت سالیان و با سرزمین‌هایی که از دست داد و لطمehای که به حیثیت اش خورد، مخدوش شد و ضعف داخلی اش برای خارجیان آشکارتر گشت. ایران عصر قاجار در دو دور جنگ ایران و روس (از ۱۲۲۰ تا

۱۸۰۵/۱۲۲۸ تا ۱۸۱۳ و مجدداً از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ۱۸۲۶/۱۲۴۳ تا ۱۸۲۸) نه تنها بخشی از پررونق‌ترین ولایت‌های خود را در قفقاز (جمهوری‌های گرجستان، ارمنستان و آذربایجان امروز) از دست داد، بلکه در ۱۲۴۲/۱۸۲۷ تبریز نیز موقتاً به تصرف روسیه درآمد. علاوه بر خسارت‌های ارضی حاصل از عهدنامه‌های گلستان (۱۸۱۳/۱۲۲۸) و ترکمن‌چای (۱۸۲۸/۱۲۴۳)، عهدنامه اخیر غرامت جنگی عظیمی بر دوش ایران نهاد که خزانه کشور را تقریباً به ورشکستگی کشاند و امتیازات کمرشکنی با آثار دیرپا به ایران تحمیل کرد. تحییر شکست از مسیحیان با سرازیر شدن مهاجرین جنگ به ایران و ناکام‌ماندن جهادی که علما در برابر دشمن روسی اعلام کرده بودند از نزدیک در کشور احساس شد. شکست نه تنها بر مشروعیت دولت قاجار که بر حیثیت طبقه علمای اعلام نیز سخت لطمه زد زیرا کشور را به جنگ با روسیه کشانده بودند بی‌آن که عواقب عسرت‌بار آن را درک کرده باشند. بلوای عامی که در ۱۲۴۴/۱۸۲۹ در پایتخت به تحریک مجتهد تهران برپا شد و به کشتار تقریباً همه هیأت نمایندگی روسیه انجامید، نشان‌دهنده انزجار و خشم عمومی از نخوت روسیه در برابر ایرانیان شکست‌خورده بود ولی شاید میل علما به ترمیم اعتبار از دست‌رفته‌شان را نیز نشان می‌داد.

در عهد فتح‌علی‌شاه سوای ناکامی و شکست در مرزها، دورانی آرام بود. شاید بتوان گفت که جو ترمیم و بازساختن جامعه ایران نخست در عصر فتح‌علی‌شاه پدید آمد. پس از سال‌ها نامنی، شهرها وسعت گرفت و زمین‌های کشاورزی با پرورش در حومه شهرها دایر شد و وسعت گرفت. جمعیت کشور از حدود پنج میلیون نفر در آغاز قرن به حدود هفت میلیون نفر در میانه قرن رسید. شهرهای کوچک‌تر و روستاهای واقع بر سر راه‌های تجاری احیا شدند و تجارت داخلی و با سرزمین‌های همسایه با افزایش توانایی حکومت در تأمین امنیت بیشتری برای کاروان‌ها در برابر چپاول راه‌زنان، رونق یافت. با آن که جمعیت عشایری نیز افزایش یافت و کوچ‌نشینی شبانی، همچنان بخش غالب اقتصاد بود، توفیق قاجاریه در بازسازی طوابیف و عشیره‌های مختلف در یک سازمان نسبتاً منظم ایلی و نفوذ هوشمندانه در بین خوانین ایلات سبب شد که دولت مرکزی و حکومت‌های ولایات بر مناطق ایل‌نشین که غالباً پرآشوب بودند نظارت بیشتری اعمال کنند. اعیان شهری مرکب از دیوانیان بلندپایه، علمای عالی‌رتبه،

تجار عمده، ملاکین و اشراف قاجار و خوانین ایلات از این فضای آرام بهره برداشتند و توانستند بر روستاها و اراضی کشاورزی، غالباً به صورت مالکین غیابی، به ویژه از راه تیول داری، و دست اندازی به املاک وسیع وقفی، تسلط بیشتری پیدا کنند. اینان در بازسازی شهرها و تجارت منطقه‌ای و حتی تجارت راه دور نیز سرمایه‌گذاری کردند. املاک و ابینه وقفی شامل بازارها، کاروانسراها، مساجد، مدارس، گرمابه‌ها، آب انبارها و دیگر اماکن عمومی بود. راهها و پل‌های جدید ساخته شد و بناهای قدیم مرمت شد. عمارت‌های زرنگار اعیان و اهل دیوان در داخل شهرها و باغ‌های وسیع و دلگشای آنان در خارج از باروی شهر که نشانه‌های شایانی از منزلت و نفوذ اجتماعی صاحبان شان بودند، با بناهای متعلق به اشراف قاجار قابل مقایسه بود یا بر آن برتری داشت. طبقه اعیان وسیله حفظ ثبات و آرامش در شهرها و روستاها و واسطه بین حکومت و عامه مردم بودند. اینان که به لحاظ خاندان، دین و معیشت و نیز وابستگی سیاسی متمایز بودند، هنگام بلواها نیز توان این را داشتند که زدوخوردهای خشونت‌باری بین محلات رقیب در شهرها و یا بین ایلات و طوایف رقیب در بیرون شهرها برانگیزند. اینان با تکیه بر شبکه‌های پشتیبانی متنوعی چون اصناف بازار، طلب علوم دینی، لوطیان، روستائیان و خوانین ایلیاتی به حکومت‌های محلی و دولت مرکزی فشار وارد می‌آوردند، وابسته‌ها و زیردستان خود را از معركه نجات می‌دادند، اختلاف‌شان را با دشمنان شان فیصله می‌دادند و بر ثروت و قدرت خود می‌افزویند. مهم‌تر این که علمای اصولی، که در قرن سیزدهم/نوزدهم مکتب شرعی عمده ایران بود، جزو اصلی ساختار اجتماعی و در بعضی مواقع به رهبران غیررسمی جامعه بدل شدند و توانستند صاحب محضرهای شرعی در برابر محاکم دولتی شوند و آن‌کسانی را که به اعتقادات دینی متفاوتی می‌گرویدند مرتد اعلام کنند.^۸

شاهان و وزیران: مدعیان قدرت

در سراسر سلطنت محمدشاه (۱۲۶۴-۱۸۴۸/۱۲۵۰-۱۸۳۴) و اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴/۱۸۴۸-۱۸۹۶)، دولت قاجاریه دوران سازگاری در دنیاکی با واقعیت‌های جدید بین‌المللی و بومی را از سر گذراند.

ایران به طور روزافزون به ایفای نقش کشوری حائل بین دو قدرت بزرگ هم جوار و ادار شد و همواره از دسیسه‌های توسعه طلبانه دو قدرت بزرگ در هراس باقی ماند. رقابت برای کسب برتری، که "بازی بزرگ" (The Great Game) نام گرفت، در آسیای مرکزی بین روسیه و بریتانیا در پیرامون ایران در جریان بود ولی مرکز ایران نیز از این «جنگ سرد» بی‌نصیب نماند. اگرچه هیچ‌یک از دو قدرت نمی‌خواست تا زمانی که می‌توانست نفوذ دیگری را خنثی نسازد، و اگرچه هر دو قدرت خود را متعهد به بقای سلسله قاجار می‌دانستند، هیچ‌کدام تردید نمی‌کردند که از ضعف نسبی و آسیب‌پذیری نظامی و اقتصادی ایران بهره برد، با نخوتی استعماری با آن رفتار کنند و در صورت لزوم پاره‌هایی از سرزمین‌های پیرامونی اش را ضمیمه خود سازند.

در داخل، انواع تنש‌های درونی اعم از سیاسی، مالی و اقتصادی، تصویر قاجاریه را در چشم مردم ایران و خارجیان بهیکسان مخدوش کرد. برخلاف فتح‌علی‌شاه، پادشاه جدید، محمدشاه مردی زهدپیشه و صوفی‌منش، گوشه‌گیر و اندکی علیل بود. در سراسر دوره سلطنت وی حکومت در دست صدراعظم و مرشد روحانی اش حاج میرزا آقاسی، سیاستمداری زیرک و ملامت‌پیشه بود که بیشتر به فکر ضبط و ربط شاه و تحکیم بقای سیاسی خویش بود تا تنظیم و تدبیر امور آشفته کشور یا رسیدگی به عواید کاهنده دولت. عصر محمدشاه به علاوه شاهد شیوع فزاینده وبا و دیگر بیماری‌های واگیر بود که تلفاتی عظیم به بار می‌آورد. اخاذی و سوء رفتار مباشران املاک و محصلین مالیات با روستاییان، فشارهای اقتصادی حاصل از واردات فزاینده خارجی و امتیازات گمرکی برای اتباع کشورهای اروپا، زوال صنایع بومی را به دنبال داشت. دست‌اندازی‌های مکرر عشاير مرزنشین به روستاهای، و خشونت لوطیان در شهرها نیز به این مشکلات اضافه شد.^۹

عسرت و درماندگی و نارضایی عمومی به بهترین صورت در رشد سریع نهضت بابیه در اوخر دهه ۱۸۴۰ و اوایل ۱۸۵۰ نمایان بود. نهضت آخرالزمانی بابیه نخستین تجلی اعتراض عامه در ایران نوین بود که به لحاظ نظری و در عمل، خودکامگی دولت قاجار و دستگاه فقهای اصولی را به چالش گرفت. از دیدگاه تاریخ مذهبی ایران، نهضت بابیه نخستین جنبش در عصر نوین بود

که نه تنها از جریان غالب تشیع بلکه از بدنه اسلام جدا شد تا مرجعیت نبوی جدیدی را برآغازد. فکر نوسازی دینی آن‌گونه که در آئین جدید بابی بیان می‌شد خاص فضای مذهبی معارض ایران بود. بحران اجتماعی و سیاسی این دوره در بین دگراندیشان در لایه‌های زیرین علماء و نیز در میان تجار، پیشه‌وران و مردان و زنان نسل جوان‌تر که مخالف با خشک‌اندیشی مفرط اهل شرع بودند ریشه دواند. به علاوه بی‌کفایتی دولت، آداب اجتماعی و اخلاقی منسوخ و رسوخ نیروهای اقتصادی بیگانه که بنیان نظم اجتماعی را مورد تهدید قرار می‌داد، از جمله عناصر سوق به جانب بابیه بود. از جمله انبوه پیروان پیشوای این آیین نوین، سید علی محمد باب (۱۲۲۹-۱۱۹۸/۱۸۵۰-۱۸۱۹)، یکی نیز زرین تاج برغانی مشهور به قرة‌العین بود که بعدها طاهره لقب گرفت. طاهره، شاعر و خطیبی از یک خاندان مشهور علمای قزوین، به رهبری نهضت رسید که در نهایت به دستگیری و اعدام او در ۱۲۶۸/۱۸۵۲ انجامید. او نخستین زنی بود که بسی پیش از جنبش‌های زنان در خاورمیانه در اوایل قرن بیستم، در انتظار عمومی روبنده از چهره برگرفت.

حکومت قاجاریه در سلسله درگیری‌هایی بین ۱۲۶۸-۱۲۶۴/۱۸۵۲-۱۸۴۱ تا ۱۲۶۴-۱۲۶۲/۱۸۵۲-۱۸۴۱ توانست مقاومت مسلحه بابیان را سرکوب کند و اکثر رهبران آن از جمله خود باب را از میان بردارد و نهضت بابیه را به خفا براند. اما در بقیه سال‌های قرن صدای مقاومت و اعتراض همچنان ادامه یافت. در تحول بعدی اش، جریان فراگیر درون جنبش به صورت آیین بهائی درآمد که اهداف سیاسی جنبش را فرونهاد و با وجود پیگرد و سرکوب طولانی به عنوان یک جریان تجدد در ایران عصر قاجار باقی ماند. علمای اعلام در دوران قاجار نابودی بابیان و سپس بهائیان را ترغیب می‌کردند و دولت گرچه آن را همیشه تأیید نمی‌کرد اما تحریکات علماء را غالباً نادیده می‌گرفت. دیگر جریان بابی از لی که به ادامه فعالیت سیاسی و فادار بود، نیز هنوز پایداری می‌کرد و بعدها دوباره سر برآورد و نقشی پنهان اما مؤثر در شکل‌گیری مشروطیت ایفا کرد.

جلوس ناصرالدین‌شاه در (۱۲۶۴/۱۸۴۸) در هفده سالگی زمانی رخ داد که نه تنها جنبش بابی بلکه شورش طایفه دولو در خراسان، شورشی جدایی خواه به رهبری طایفه‌ای رقیب از ایل قاجار، سلسله قاجار را در آستانه فروپاشی قرار داده

بود. این بحران‌ها با وزارت کوتاه اما مؤثر میرزا تقی‌خان امیرکبیر، مدیری مصمم و اصلاح طلبی بلند همت، بین سال‌های ۱۲۶۸- ۱۸۵۱/۱۲۶۴- ۱۸۴۸ مصادف بود. دوران تصدی او سلطنت متزلزل قاجار را از هرج و مر ج داخلى و مداخله خارجی تا حدودی رهانید و به نظام سنتی جانی تازه بخشید (نک. تصویر ۳). برنامه اصلاحات دولتی او عمدتاً متوجه بازسازی سپاه، اصلاح مالیه و دربار به شیوه‌ای یادآور اصلاحات پطر کبیر در روسیه و محمدعلی‌پاشا در مصر بود. همچون «رجال تنظیمات» که عاملان اجرای اصلاحات اداری، قانونی و جز آن در دولت عثمانی بودند، امیرکبیر عزم جدیدی برای تفیذ اصلاحات اساسی از جانب دولت از خود نشان داد. وی نیز از میان مردم برخاسته بود.

امیرکبیر نماینده و تا حدودی ساخته حکومت آذربایجان در عهد عباس‌میرزا و محمدشاه بود. عباس‌میرزا در اوایل دوران قاجار به نوسازی سپاه همت گماشت، افسران اروپایی استفاده کرد، نخستین گروه از محصلین ایرانی را برای تحصیل به اروپا فرستاد، یونیفورم نظامی به سبک اروپایی باب کرد و حتی از اروپاییان دعوت کرد که به آذربایجان مهاجرت کنند. این نگرش به جانب فرنگ با واهمه‌هایی غالباً بیگانه‌هراسِ رجال و خوانین سنت‌پرست قاجار و همتایان روحانی شیعی‌شان در تعارض بود. میرزا ابوالقاسم قائم مقام (شاعر و نویسنده نامدار و بعدها صدراعظم محمدشاه) وزیر ایالتی عباس‌میرزا و پشتیبان ولی‌عهد در کوشش‌های پی‌گیر او برای اصلاحات بود. در دهه ۱۸۲۰ عباس‌میرزا سپاهی نوین و دائمی به نام «نظام جدید» تشکیل داد که اکثراً به وسیله افسران انگلیسی برای مقابله با تهدید روسیه آموخت دیده بودند. در این زمان دارالسلطنه تبریز، مرکز ولی‌عهدنشین آذربایجان، کانون ایرانیان اصلاح طلب و دروازه‌ای برای ورود نخستین تأثیرات غربی از طریق روسیه و عثمانی بود. امیرکبیر، پسر آشپزباشی خاندان قائم مقام، تربیت شده در دستگاه ایشان بود که تدریجاً به سمت وزیر نظام جدید رسید و به کمک همین سپاه بود که در ۱۲۶۴/۱۸۴۸ ناصرالدین‌شاه جوان را در تهران به تخت نشاند. امیرکبیر در مقام صدراعظم و اتابک و نیز ریاست کل سپاه قدرتی یافت که در دوره قاجار بی‌سابقه بود.^{۱۱} جز اصلاحات نظامی و اداری، کوشش‌های امیرکبیر شامل ایجاد نهادهایی چون مدرسه جدید نظام نیز بود که مقدمات آن را پیش از عزل خود فراهم آورد. دارالفنون، نخستین مؤسسه نوین

تعلیمات عالی در ایران، هم صاحب منصبان نظامی تربیت کرد و هم مهندس، پزشک، مترجم و نوازنده که عمدتاً برای رفع نیازهای نظامی بود. مدت‌ها پس از مرگ امیرکبیر، دارالفنون با بکار گرفتن آموزگاران اتریشی، فرانسوی، ایتالیایی و ایرانی همچنان تنها نهاد در ایران بود که چندین نسل مدیر و دیپلمات تربیت کرد. انتشار نخستین روزنامه دائمی دولتی به نام وقایع اتفاقیه و ایجاد مرکزی برای پرورش فنون و صنایع به نام دارالصنایع، جزو دیگر نوآوری‌های امیرکبیر بود. میرزا ابوالحسن غفاری، صنیع‌الملک، که بعدها در عهد ناصرالدین‌شاه نقاش‌باشی دربار شد، استعدادش را نخست در دارالصنایع نشان داد.^{۱۲}

صدارت امیرکبیر با عزل او در ۱۸۵۱ و آنگاه قتل دلخراش وی در ربیع الاول ۱۲۶۸ / ژانویه ۱۸۵۲ ناگهان به سر آمد. تغییر نظر شاه نسبت به صدراعظم خود



تصویر ۳

ناصرالدین‌شاه و امیرکبیر که به صورت هارون‌الرشید خلیفه عباسی و وزیرش جعفر برمکی تصویر شده‌اند. پشت سر امیرکبیر، فرزند کهتر محمدشاه، عباس‌میرزا (سوم) تصویر شده، که ناصرالدین‌شاه جوان او را رقیبی برای خود می‌دانست.

هزار و یک شب، نسخه خطی، عمل ابوالحسن غفاری صنیع‌الملک، کتابخانه کاخ گلستان، ۱۲۷۶ - ۱۸۵۹.

نتیجه مبارزه‌ای ژرف بین امیرکبیر و درباریان و اشراف قاجار بود که تحت حمایت مادر شاه، مهدعلیا، سخت در کار بودند که مستمری‌ها و امتیازات ازدست رفته خود را بازپس گیرند. عزل او هنگامی رخ داد که تنها یک سال از آخرین شکست بابیان و پس از پایان یافتن شورش دولوی خراسان می‌گذشت. این در زمانی بود که وی می‌خواست اقداماتش را برای مبارزه با فساد دولتی توسعه دهد. گویی دستگاه قاجاری قبضه کردن امیرکبیر قدرت را، شیوه اقتدارگرای اش را، و بالاتر از همه کوشش اش را برای موقوف کردن اسراف مالی و انحصار سیاسی را تنها تا زمانی تحمل توانست کرد که برای فروخواباندن وضعیت انقلابی و تحکیم قدرت سلطنت ضروری بود. در نظر شاه، کشتن صدراعظم و اتابکش نوعی گذر به جهان بلوغ سیاسی بود. هردو سلف ناصرالدین شاه، نخستین صدراعظم خود را که برآمدن آنان را بر تخت سلطنت ممکن ساخته بودند از میان برداشتند. فتح علی شاه دستور قتل ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله را داده بود و محمدشاه ترتیب کشتن میرزا ابوالقاسم قائم مقام را در خفا داد. این الگوی مقابله دربار قاجار با صدراعظم‌هایش، آشکارا از استقلال دولت، و نیز برخورداری از مصونیت در برابر سوء استفاده شاه و سران قاجار جلوگیری می‌کرد.

شاخصه سال‌های بعدی سلطنت طویل ناصرالدین شاه کوشش در برقراری تعادل در سطح داخلی و بین‌المللی، با چندین سازش در امور خارجه و چند اقدام اصلاحی نیمه‌کاره بود. کوشش ایران برای تثیت مجدد حاکمیتش بر غرب افغانستان، که جنگ ۱۸۵۶–۱۸۵۷/۱۲۷۳–۱۲۷۴ انجلیس و ایران در خلیج فارس را سبب شد، به از دست رفتن همیشگی ولایت هرات انجامید. این و دیگر شکست‌های نظامی همچون لشکرکشی عسرت بار ۱۲۷۷–۱۸۶۰ با هدف حفظ حکومت دست‌نشانده مرو (در جمهوری ترکمنستان امروزی) شاه و وزیرانش را معجان کرد که تنها گزینه موجود برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران تنها از طریق مذاکره مقدور است. این ترفند دشوار و اغلب زیرکانه دیپلماسی بود که ایران عصر قاجار را توانست در برابر تهدید جهانجویانه بریتانیا و روسیه محفوظ دارد. دولت قاجار با رو در رو قرار دادن این دو رقیب در عین حال فداکردن سرزمین‌های پیرامونی و اغلب آسیب‌پذیر ایران، سلطه‌اش را بر نواحی مرکزی ایران حفظ کرد و از مداخله تهدیدآمیز اروپا در امور داخلی اش دست کم تا حدودی مصون ماند.

گفتنی است که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، ایران هیچ یک از ایالت‌هایش را، جز حکومت دست‌نشانده هرات، به همسایگانش نباخت. اکثر نواحی پیرامونی که در خراسان و جاهای دیگر از دست رفت نیز وابستگی سنتی با ایران مرکزی داشتند.^{۱۲}

شاه بربنای نظامی که امیرکبیر ایجاد کرد، اما پس از ۱۸۵۸/۱۲۷۴ با حذف مقام صدارت اعظم به نفع حکومت مستقیم سلطنتی، سیاستی پیشه کرد که مشخصه‌اش اصلاحات محدود و اغلب ناپایدار با هدف ثبیت سلطه شکننده‌اش بر امور دولتی بود که همواره بین چند بخش دیوانی و اعضای خانواده سلطنتی آزمند گرفتار بود. ناصرالدین‌شاه با حفظ حدود در رابطه حساس و ظریف سلطنت با علمای محافظه‌کار شیعه، با خوانین ایلات و تجار بازار توانست اصلاحاتی در ادارات و قشون صورت دهد و زیرساختمی جدید در مقیاس محدود پدید آرد. اما این کوشش‌ها همواره با کمبود سرمایه، ناشی از ناتوانی دولت در افزودن بر درآمدش و بهبود بخشیدن بر روش‌های اخذ مالیات یا ایجاد منابع جدید درآمد، معوق می‌ماند.^{۱۳}

اما نهاد پادشاهی اساساً دست‌نخورده باقی ماند. همچون عهد فتح‌علی‌شاه، در عرصه سیاست شاه جایگاه مرکزی را داشت و برای اکثریت مردم، نخبگان و عامه، همچنان نمونه تام قدرت سلطنت بود. این تصویر در گذر قرن سیزدهم/ نوزدهم اما به واسطه شکست در جنگ، سوء تدبیر، و رقابت سربسته با علماء، به تدریج مخدوش شد. شاه همچنین به رسم قدیمی تفویض ایالت‌های بزرگ به پسرانش و یا از راه حراج سالیانه حکومت‌های ولایات روی آورد. آذربایجان را به مظفرالدین میرزا ولی‌عهد و اصفهان و چند ایالت هم‌جوار را در جنوب و غرب به شاهزاده مقتدر مسعود میرزا ظل‌السلطان سپرد. چنین سیاستی مرکزیت دولتی را معوق گذاشت و رقابت‌های درون خانواده سلطنت و همچنین نفوذ بیگانه را شتاب بخشید.

با وجود این، ناصرالدین‌شاه و صدراعظم‌هایش بهویژه میرزا حسین‌خان مشیرالدوله (بعدها سپهسالار) در دهه ۱۸۷۰ و میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان در اوخر دهه ۱۸۸۰ با برنامه‌های اصلاحی، تبلیغات و دیپلماسی سطوت پادشاهی را جلوه بیشتری بخشیدند. مشیرالدوله نه تنها در اقدامات و تدابیر جدید اداری

و قضایی و در جهت تحولات مختلفی چون راهسازی، توسعه شبکه تلگراف و تدابیر جدید پیشگیری از بیماری‌ها، بلکه در تحقق بخشیدن به آرزوهای دیرین شاه برای سفر به اروپا نیز نقش اساسی داشت.^{۱۵}

تجدد جذاب و جست‌وجوی اصالت

سفر مشهور ۱۸۷۳/۱۲۹۰ ناصرالدین‌شاه و ملتزمانش به اروپا عمدتاً برای آشنایی شاه و رجال قاجار، با پیشرفت‌های مادی و نهادهای سیاسی اروپایی صورت گرفت. شاه به همراه تعدادی از شاهزادگان، رجال و ملازمان چند ماه در روسیه، اروپای مرکزی و غربی سفر کرد و در همه دربارهای عمدۀ اروپا از او پذیرایی شد. تأثیر این سفر اما بیشتر دیپلماتیک بود تا کوششی برای اعمال اصلاحات فرنگی. در سراسر این سفر و دو سفر بعدی به اروپا در ۱۲۹۵ و ۱۳۰۶ ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹ پادشاهان اروپا او را در مقامی برابر پذیرفتند و رجال، مطبوعات و مردم با آمیزه‌ای از شگفتی و سرگرمی از او استقبال کردند. با وجود ناشیگری گهگاهی همراهان شاه در برابر تشریفات خشک و ملال آور فرنگی، که از چشم فرنگیان هرگز دور نمی‌ماند، این سفرها در تثبیت ایران در نقشه سلطنتی اروپا به عنوان کشوری حاکم و مستقل با سلطنتی دیرین و ملتی مستعد و نیازمند کمک، موفق بود. در عصری که شاهد فروپاشی و انقراض بی‌امان کشورهای شرقی از مراکش گرفته تا اندونزی بود، برخورداری از چنین پذیرشی، دستاوردهای کمی نبود.

تجدد فرنگ تأثیری چندگانه بر شاه داشت که بیشتر مؤید اعتقادات پیشین وی بود. غرب به خاطر غنای مادی، ذوقی، فنی و نظامی اش جذاب و مسحورکننده بود. در عین حال به عنوان منشأ تفکرات آزادی خواهانه و کفرآمیز خطروناک می‌نمود. شاه تدریجیاً بر آن شد که تسلیم یکباره به شیوه‌های نوین غرب موجب تشبت اجتماعی، تندروی و انقلاب، وابستگی اقتصادی، درمانگی مالی و نهایتاً سلطه استعماری خواهد شد. برخلاف سیاست درهای باز در مصر و عثمانی در برابر سرمایه و حضور اروپاییان، ایران واکنشی محتاطانه و تردیدآمیز داشت. تجربه متناقضی که شاه در مورد سرمایه غربی و روش‌های غربی در

داخل داشت او را به خصوص به توانمندی تکنولوژی نوین آگاه کرد اما از خطر واگشودن دروازه‌های کشور به روی تأثیرات مادی و فرهنگی فرنگ همچنان بیمناک ماند.^{۱۶}

ایجاد شبکه تلگرافی نشان داد که این وسیله ارتباطی جدید می‌تواند در کارایی دولت و رشد اقتصادی تحولی شگرف ایجاد کند. از اواسط دهه ۱۸۶۰ مقامات دولت می‌توانستند نخست از طریق خط هند و اروپا که متعلق به انگلستان بود و اندکی بعد با خط تلگراف متعلق به ایران به سرعت با ولایات تماس برقرار کنند و در برابر بلوا و شورش و اعتراض‌ها و شکایات واکنش کارآمدتری نشان دهند. تلگراف همچنان به شاه و رجال قاجار امکان داد که با پایتخت‌های اروپا برای حل و فصل مناقشات بغرنج دیپلماتیک که نمایندگان متفرعن اروپایی در ایران غالباً بدانها دامن می‌زدند، مستقیماً ارتباط برقرار کنند. تجربه رضایت‌بخش تلگراف، شاه و صدراعظم‌هایش را واداشت برای سرمایه‌گذاری جدید امتیازاتی در داخل به فرنگیان اعطای کنند. در ۱۲۸۹/۱۸۷۲ بارون جولیوس رویتر امتیاز احداث راه‌آهن ایران همراه با انحصار بهره‌برداری از منابع طبیعی، معادن، بانکداری و توانمندی‌های صنعتی کشور را از دولت ایران گرفت. این گونه اعطای امتیازات کلان برای شاه و صدراعظم‌اش در درسرهای بزرگی پیش آورد و نشانه‌ای از ساده‌لوحی فاحش آنان در برابر سوداگران آزمند اروپایی به شمار آمد. پس از بازگشت شاه از سفر اروپا، شورشی در دربار به سرکردگی حرم و به پشتیبانی چند تن از شاهزادگان بانفوذ و علمای اعلام پایتخت، شاه را وادار به فسخ امتیاز و عزل وقت مذاکره‌کننده اصلی، میرزا حسین‌خان مشیرالدوله کرد. ماجرای رویتر، بعدها شاه را در برابر فشارهای اقتصادی محاطاتر و مقاوم‌تر ساخت. مذاکرات بریتانیا با ایران برای اخذ امتیاز کشتیرانی در رودخانه کارون، که به یک شرکت انگلیسی در ۱۳۰۵/۱۸۸۸ واگذار شد، و امتیاز تأسیس بانک شاهی ایران در ۱۳۰۶/۱۸۸۹ تحت نظارت بریتانیا، یک دهه به طول انجامید. بانک شاهی با داشتن انحصار چاپ و انتشار اسکناس، روش‌های قدیمی مالیه و پولی ایران را متحول کرد و به پیدایش بازار ملی یاری داد.^{۱۷}

اثرات مادی و فرهنگی غرب در زمینه‌های دیگر نیز کم کم آشکار شد. در حوزه توسعه شهری، ناصرالدین‌شاه پایتخت را با تلفیقی از سبک معماري اروپایی



شکل ۴. منظره خیابان الماسیه و سر در کاخ گلستان

عمل محمودخان صبا، تهران ۱۷۸۱/۸۸۲۱

رنگ روغن روی بوم. کتابخانه کاخ گلستان، تهران

و ایرانی توسعه داد و زیبایسازی کرد که در بناهای آن دوره به خوبی متجلی بود (نک. شکل ۴). این نوآوری‌ها را در شیوه لباس پوشیدن، که شاه خود در رواجش کوشید؛ در روش‌های جدید پیشگیری از بیماری‌ها و مراقبت‌های بهداشتی؛ در آشنایی با علوم جدید و تدابیر فنی نوین و پدیده‌های جدیدی چون عکاسی؛ در واردات کالاهای تجملی، چینی‌آلات، منسوجات، اثاثیه منزل، و کارد و چنگال فرنگی نیز می‌توان دید. این رسوم جدید به کشت گیاهان و پرورش گل‌های جدید، تغییر ذاته و عادات در خورد و خوراک ایرانیان، و به کشت سبزیجات جدید نیز انجامید. رواج کشت محصولاتی چون تنباکو و توتون، پنبه و تریاک و رشد کلان صنعت فرش‌بافی برای بازار صادراتی وجود دیگر از این ارتباط بیشتر با فرنگ بود.

نقاشی غربی همچون معماری و کالاهای تجملی اروپایی در میان اعیان

و اشراف و عامه مردم ایران نیز رواج یافت. با حمایت ناصرالدین شاه که خود هنرمندی تفتنی بود، سبک جدید ایرانی فرنگی در دارالفنون آموزش داده می‌شد و با چاپ سنگی (لیتوگرافیک) در کتاب‌ها و روزنامه‌ها به میان مردم راه یافت. آثار نقاشانی چون میرزا محمد غفاری کمال‌الملک، که نقاشی را در فرنگ آموخته بود، در موزه خصوصی کاخ گلستان گرد آمد. مصورسازی کتاب را هم دربار و هم اعیان و اشراف پاس می‌داشتند و هنر خوش‌نویسی نیز همچنان رونق داشت. موسیقی سنتی ایران به دست استادان موسیقی عصر ناصرالدین شاه در نظام جامع‌تر «ردیف» سازمان تازه‌ای یافت و بسیاری قطعات جدید را که خاستگاه عشایری، عامیانه یا مذهبی داشتند در گنجینه موسیقی دیرپایی درباری جای گرفت.

عصر قاجار به‌خاطر ابداعات ادبی در درون و بیرون دربار نیز شایان توجه بود. شاعران درباری شعر متکلف عصر صفوی را کنار گذاشتند و به مضامین تازه‌ای پرداختند که در سادگی و ظرافت قصیده‌سرایان و حمامه‌پردازان بزرگ قرن دهم و یازدهم میلادی را به یاد می‌آورد. فتح‌علی‌خان صبا، ملک‌الشعرای عصر فتح‌علی‌شاه، منظومه خود در تاریخ سلسله قاجار را به شیوه شاهنامه فردوسی سرود. اما او ولی‌نعمت تاجدار خود را در زمانی می‌ستود که واقعیت شکست نظامی دردنگی‌تر از آن بود که بتوان از آن حمامه ساخت. شعر اوایل دوره قاجار، در سبک و محتوا، به طبع‌آزمایی‌های جدیدی در تاریخ‌نگاری و خاطرات‌نویسی و همچنین روزنامه‌نویسی راه برد.

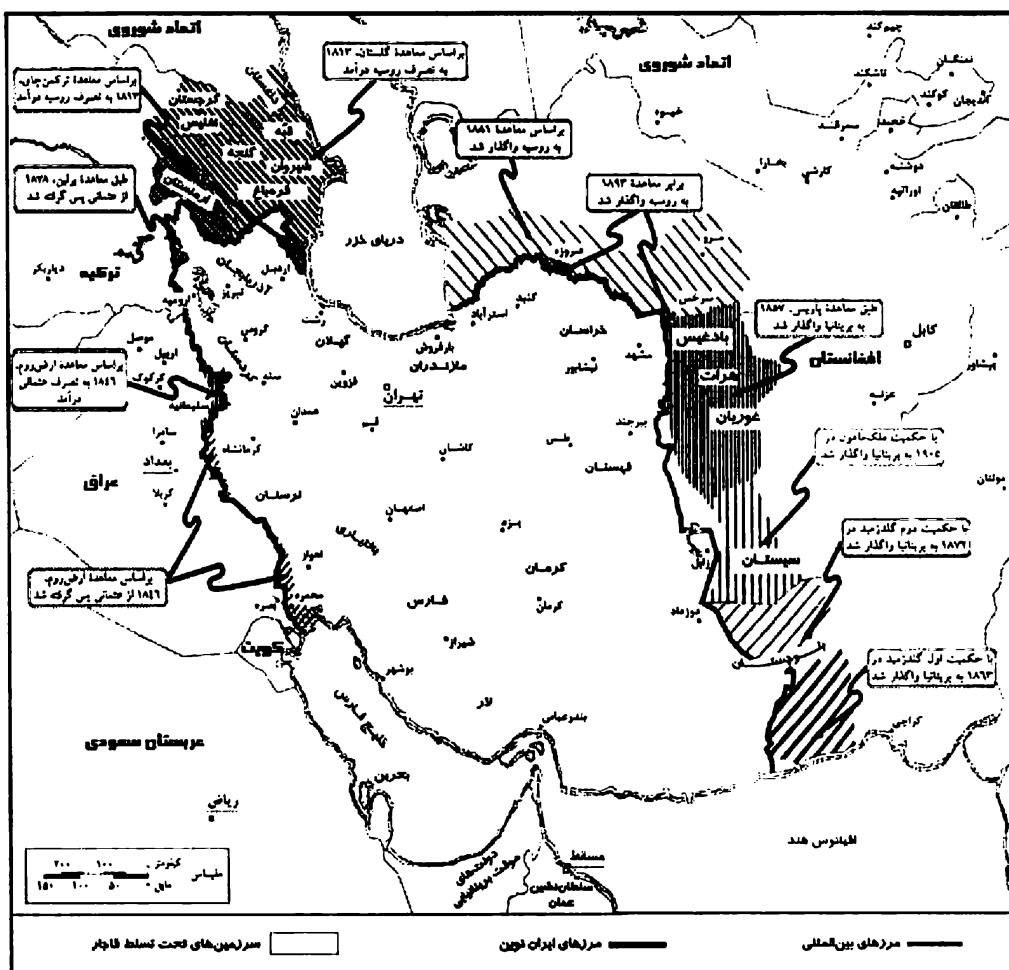
خارج از محیط دربار، علوم اسلامی شیعی نیز رونق یافت. آثار فقهی عمده‌ای به عربی نوشته شد اما ادبی صوفی‌مشرب همچنان تفسیر قرآن را به فارسی می‌نوشتند. اشعار مربوط به مصائب ائمه شیعه و دلاوری‌های علی(ع) امام اول شیعیان در فضای عame شنوندگان بیشتری یافت و بر بالای منابر برای مردم بازگو شد. تعزیه نیز که در دوره قاجار رواج عام یافت در تبلیغ و ترویج فرهنگ شیعی به صورت متنی منظوم و آهنگی و ایجاد زبان نمایشی جدید، وسیله‌ای بسیار نیرومند شد. در عین حال، نقاشی‌های مذهبی و حمامی عامیانه به مصور کردن تعزیه‌ها و افسانه‌های حمامی ایرانی پرداختند که اغلب ابزار بصری مؤثری برای نقالان و شاهنامه‌خوانان حرفه‌ای در قهوه‌خانه‌های شهر و در

نzd در اویش دوره گردی بود که در دهات و روستاها نقالی می‌کردند.^{۱۸} در شروع قرن بیستم نثر روزمره فارسی، تحت تأثیر روزنامه‌ها و ترجمه رمان‌ها و تاریخ‌های اروپایی که در عصر مظفرالدین شاه ۲۴-۱۳۱۳ / ۱۹۰۶-۱۸۹۶ و دوره انقلاب مشروطه ۲۹-۱۳۲۴ / ۱۱-۱۹۰۶ رواج یافت، رسانه ضروری و بستر فکری لازم برای نداهای اعتراض‌آمیز را فراهم آورد که پیشتر، نخستین نواهای آن در آخرین دهه عصر ناصرالدین شاه شنیده شد.

از نهضت تباکو تا انقلاب مشروطه

نخستین نشانه ملموس ناآرامی در ایران اواخر قرن نوزدهم میلادی در طی نهضت تباکو در ۹۲/۱۳۰۹-۱۸۹۱ پدیدار شد. ناصرالدین شاه با علم به سرنوشت ناکام امتیازنامه رویتر، امتیاز انحصاری دیگری، این‌بار به شرکت انگلیسی رژی، برای برداشت، توزیع و صادرات توتون و تباکو، یعنی دومین محصول قابل فروش ایران از نظر کمی در بازار خارجی، اعطای کرد. با اوج گرفتن اعتراض مردم و علماء و به تحریک مخالفان و فعالان دگراندیش که مدافعان شکایات توتون کاران و تجار ایرانی بودند، فتوای تحریم استعمال تباکو با پشتیبانی گسترده عame مردم رویرو شد. سورش‌های وسیع در شهرها، شاه را مجبور کرد قرارداد را فسخ کند، غرامتی سنگین بپردازد و در برابر علماء و تجار پیروز موقتاً عقب‌نشینی کند. چهار سال بعد، ناصرالدین شاه به دست یکی از عame مردم در شب پنجاهمین سالگرد سلطنت اش (به تقویم قمری)، کشته شد. قاتل از پیروان سید جمال الدین اسدآبادی (مشهور به افغانی)، شاید مشهورترین مبلغ اسلام‌گرایی سیاسی در قرن نوزدهم میلادی و دشمن نه‌چندان دیرینه شاه، بود. این حادثه نه تنها آسیب‌پذیری پادشاهی قاجار در برابر خیش مردم را بیشتر آشکار ساخت، بلکه پایان دوره سلطه منحصر به فرد ناصرالدین شاه را رقم زد.^{۱۹}

در عصر مظفرالدین شاه و به خصوص در طول صدارت کوتاه‌مدت میرزا علی‌خان امین‌الدوله ۱۶-۹۹/۱۳۱۴-۱۸۹۷ توسعه مدارس جدید و رواج روزنامه‌نگاری و چاپ کتاب، مردم را با جهان خارج از ایران آشناتر کرد و نگرشی جدید به آنان بخشید. اخبار اکتشافات جدید جغرافیایی، توصیف



شکل ۵، نقشه ۲

۵۲۹۱/۴۴۳۱ تغییرات ارضی، آیان در اوآخر عصر قاجاریه،

درگیری‌های سیاسی، ترجمه رمان‌های پر ماجرا و عامه‌پسند، حتی گاهی نقد و نکوهش استبداد، و پیشرفت‌های علمی، در تفاخر فرهنگی و ارزش‌های دیرینه دینی و سیاسی ایران شبیه ایجاد کرد. برای واعظان، وجود آزادی بیان بیشتر، به خصوص بر منبر، فرصتی فراهم ساخت تا نارضائی مردم از حکومتی را اعلام دارند که نتوانسته بود امنیت و رفاه اقتصادی برای اتباع خود فراهم سازد. مخالفان، به خصوص بازماندگان با بیان سالیان پیش، و فعالان گوناگون، شروع به کوشش‌های سازمان یافته و تشکیل انجمن‌های سری، انتشار شب‌نامه‌ها و برانگیختن علمای اعلام کردند. لبی تیز انتقادها نه تنها متوجه دولت به خاطر

رفتار مستبدانه‌اش بلکه به جانب علمای شیعی محافظه‌کار به‌خاطر هراس‌شان از «پیشرفت» و «تمدن» نیز بود.

تجار و ارباب حرف، از سوی دیگر، از دولت به‌خاطر پاسداری از منافع خارجیان، اجازه‌دادن به کارگزاران اروپایی که گمرکات کشور را در دست گیرند و از مزایای آن سود ببرند، و وضع مقررات شاقی که موجب شکست بازار می‌شد، شاکی و ناراضی بودند. بدین‌سان انقلاب مشروطه نسل‌های مأیوس و ایرانیان سرخورده از قدرت مطلقه را که از امتیازات رجال و اشراف، از نامنی اجتماعی و اقتصادی، از مأموران و مقامات فاسد، از مداخله قدرت‌های خارجی و از علمای قشری ناخشنود بودند آشکار ساخت و پاره‌ای از ایشان را به صحنه آورد.

گشایش مجلس در ۱۳۲۵/۱۹۰۶ و تدوین متمم قانون اساسی در ۱۳۲۵/۱۹۰۷، سر آغاز تجربه جدید و اغلب آشفته از لیبرال دموکراسی بود. با این حال حکومت مشروطه، با آن که کوتاه‌مدت و نیمه‌کاره بود، به‌خصوص پس از جنگ داخلی، که به نام "استبداد صغیر" نامیده شد ۲۷-۹/۱۳۲۶-۱۹۰۸ و فتح تهران و شکست سلطنت طلبان، فضای سیاسی قدیم ایران را دگرگون کرد و اجازه داد نسل جوان مخالفان و دگراندیشان، فرزندان علمای شرع و بازرگانان، دانش‌آموختگان در غرب و روشنفکران وارد صحنه سیاست شوند. انقلاب، عمل‌اً به حکومت خودکامه قاجاریه پایان بخشید و تا حدودی نفوذ و امتیازات اشراف را کاهش داد. ظهور روحیه تجدد دنیانگر نیز از منزلت علمای کاست و دست کم در چشم طبقات متوسط شهری متجدد، شیوه سنتی را که آنان نماینده‌اش بودند بی‌اعتبار کرد. اگرچه هدف‌های انقلاب در تثبیت آزادی‌های فردی و برقراری قانون تنها تا حدودی و به‌طرزی ناپایدار تحقق یافت، اما ظهور و رواج نگرش تجددخواه در حوزه‌های فرهنگی و هنری حضوری بس مؤثر داشت. شعر، روزنامه‌نگاری، نوشه‌های سیاسی و موسیقی دوران انقلاب مشروطه و پس از انقلاب، بی‌وقفه به خودکامگی و تاریک‌اندیشی حمله می‌آورد و آزمندی و فریب‌کاری اروپای جهان‌جوری را تقبیح و نکوهش می‌کرد. در عین حال به ستایش از نهادهای نوین و اصول آزادی‌خواهانه غرب نیز می‌پرداخت. این صدایها از زوال مدنی ایران شیکوه می‌کردند و عسرت امروزش را با منظره‌ای آرمانی از گذشته باستانی مقایسه می‌کردند. فراتر از همه، این انگاره‌های هنری و

فرهنگی، منادی پیدایش روحیه نوین ناسیونالیسم آگاهانه بود که در طول جنگ اول جهانی و بلافاصله پس از آن در پی اشغال نظامی ایران و ترس از تجزیه کشور (نک. شکل ۵) و قحطی و بیماری فراگیر دم به دم فروزانتر می شد. این آغاز حس مشترکی از جامعه ملی بود که متمایز از، و در عین حال وابسته به، اندیشه کهن ممالک محروسه ایران بود.

یادداشت‌ها

۱. برای تاریخ عمومی اوایل دوره قاجار، نک. Avery, Hambly, and Melville 1991, 3–174; Bosworth and Hillenbrand 1983; Ann K. S. Lambton, "Kadjar," *Encyclopedia of Islam*, 1978, vol. 4, later published in Lambton 1987. See also Dunbuli 1972; Fasa'i 1972, 1–281; R. G. Watson, *A History of Persia* (London, 1866). Amanat, Abbas 2017.
۲. برای مبارزه قدرت در عصر قاجار و خصومت‌های داخلی بین خانواده‌های رقیب در قرن هجدهم، نک. L. Lockhart, *The Fall of the Safavi Dynasty and the Afghan Occupation of Persia* (Cambridge, 1958), 122–23, 280; L. Lockhart, *Nadir Shah* (London, 1938), 14–15, 24–27, 243–44; and Perry 1979, 62–78, 137–49.
۳. نک. Gavin R. G. Hambly. "Agha Mohammad Khan and the Establishment of the Qajar Dynasty," *Journal of the Royal Asian Society* 50 (1963); 161–74; Avery, Hambly, and Melville 1991, 104–43 (Gavin Hambly); and John R. Perry. "Aga Mohammad Khan Qajar," *Encyclopaedia Iranica*, vol. 1.
۴. درباره فتح علی‌شاه، نک. Avery, Hambly, and Melville 1991, 144–69 (Gavin Hambly) که موجزترین گزارش تاکنون است. از میان گزارش‌های انگلیسی از جمله نک. Malcolm 1815 and Harford Jones Brydges, *An Account of the Transactions of his Majesty's Mission to the Court of Persia* (London, 1834) اثر سعید نقیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ۲ ج، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۴ش، از جمله پژوهش‌های ایرانی است. نیز نک. Abbas Amanat, "Fath'ali Shah," *Encyclopaedia Iranica*, and Abbas Amanat, "Courts of Courtiers: In the Qajar Period," *Encyclopaedia Iranica*.
۵. در مورد شاهزاده‌های قاجار در عهد فتح علی‌شاه، نک. Heribert Busse, "Abbas Mirza," *Encyclopaedia Iranica*, vol. 6. and Abbas Amanat, "Dawlatshah, Mohammad'Ali Mirza," idem, 1996.

۶. نک. ۱۸-۲۳ Amanat 1997،
۷. برای روابط ایران و روس در اوایل عصر قاجار، نک.

Muriel Atkin, *Russia and Iran, 1780–1828* (Minneapolis, 1980); Avery, Hambly, and Melville 1991, 326–41 (Firuz Kazemzadeh);

احمد تاج بخش، تاریخ روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم، تبریز، ۱۳۳۷ ش.

For Anglo-Persian relations in the early Qajar period, see Avery, Hambly, and Melville 1991, 374–94 (Rose Greaves); Ingram 1979; John Barrett Kelly, *Britain and the Persian Gulf 1795–1880* (Oxford, 1968). Wright 1977; Michael E. Yapp, *Strategies of British India: Britain, Iran and Afghanistan, 1798–1850* (Oxford, 1980).

ابوالقاسم طاهری، تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، دو ج، تهران، ۱۳۵۴ ش.

For the Perso-Russian wars, see also Amanat 1993, 35–56, and the cited sources. For the French Interlude during the Napoleonic era, see Iraj Amini, *Napoleon et la Perse* (Paris, 1995).

۸. برای تحولات مذهبی در اوایل عصر قاجار، نک.

Algar 1969, Hamid Algar, "Shi'ism and Iran in the Eighteenth Century," in *Studies in Eighteenth Century Islamic History*, ed. by Thomas Naff and Roger Owen (Carbondale, Illinois, 1977), 288–302; Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal: Making of the Babi Movement in Iran, 1844–1850* (Ithaca, New York, 1989); Abbas Amanat, "In Between Madrasa and the Marketplace: The Designation of Clerical Leadership in Modern Shi'ism," in *Authority and Political Culture in Shi'ism*, ed. by Said Arjomand (Albany, 1988), 98–132; Said Arjomand, "The Shi'ite Hierocracy and the State in Pre-Modern Iran: 1785–1890," *European Journal of Sociology* 22 (1981): 40–78; Ann K. S. Lambton, "A Nineteenth Century Interpretation of Jihad," *Studia Islamica* 22 (1970): 81–92.

۹. برای عصر محمدشاه، نک. هما ناطق، ایران در راهیابی فرمنگی، ۱۸۲۴-۱۸۴۱ لندن، ۱۹۸۸ و

Amanat, *Resurrection and Renewal*, 18–29; Watson, *A History of Persia*. For Aqasi, see Abbas Amanat, "Aqāsī, Hajjī Mīrzā 'Abbās Iravānī," *Encyclopædia Iranica*, vol. 2, and cited sources.

۱۰. در مورد جنبش بابی، نک.

Amanat, *Resurrection and Renewal*, and the cited sources. See also Edward G. Browne, *A Traveler's Narrative of the Bab* (Cambridge, 1897); M. Nabil Zarandi, *The Dawn-Breakers*, trans. by Shogi Effendi (Wilmette, Illinois, 1932).

در مورد تحولات بعدی، نک.

M. Momen, *The Babi and Baha'i Religions. 1844-1944* (Oxford, 1981). And Juan R. Cole, *Modernity and Millennium: The Genesis of the Baha'i Faith in the Nineteenth Century Middle East* (New York, 1998).

۱۱. در مورد امیرکبیر، نک.

Amanat 1997, 89-199; Abbas Amanat, "The Downfall of Mirza Taqi Khan Amir Kabir and the Problem of Ministerial Authority in Qajar Iran" *International Journal of Middle East Studies* 23 (1991): 577-99; Adamiyat 1969, and Watson, *A History of Persia*, 385-406. See also Hamid Algar, "Amir-e Kabir," *Encyclopaedia Iranica*, vol. I.

۱۲ در مورد دارالفنون، نک.

Ekhtiar 1994; John Gurney and Negin Nabavi. "Dār al-Fonūn." *Encyclopaedia Iranica*, vol. 6:

و حسین محبوی اردکانی، *تاریخ مؤسسات تملکی جدید در ایران*، ۲ ج، تهران، ۱۳۴۴ ش، ج ۱، صص ۳۱۷-۲۵۳.

۱۳ در مورد ایران و قدرت‌های بزرگ، نک.

Kazemzadeh 1968; Rose Greaves, "Iranian Relations with Great Britain and British India, 1789-1921", in Avery, Hambly, and Melville 1991, 374-425.

۱۴. در مورد جوانب اجتماعی و اقتصادی تاریخ این دوره، نک.

Issawi 1971; Lambton 1987, 33-222. See also Abbas Amanat, ed, *Cities and Trade: Consul Abbott on the Economy and Society of Iran, 1847-1866* (London, 1983)

۱۵. در مورد مشیرالدوله و اصلاحاتش، نک.

Guity Nashat, *The Origins of Modern Reform in Iran, 1870-1880* (Urbana, 1982).

۱۶. در مورد ناصرالدین‌شاه و زمانه‌اش، نک.

Amanat 1997; Shaul Bakhash, *Iran: Monarchy Bureaucracy and Reform under the Qajars* (London, 1978); Nikkie R. Keddie and Mehrdad Amanat, "Iran under Late Qajars," in Avery, Hambly, and Melville 1991, 174-212.

۱۷ نک.

G. Jones, *Banking and Empire in Iran; The History of the British Bank of the Middle East*, vol. 1 (Cambridge, 1986).

۱۸. در مورد فرهنگ این دوره، نک.

Avery, Hambly, and Melville 1991, chapters by Peter Chelkowski (765–814) and Peter Avery (815–69). See also Browne 1959, vol. 4.

۱۹. درباره ماجراهی رزی، نک. فریدون آدمیت، شورش بر امتیازنامه رزی، تهران، ۱۳۶۰ ش:

Nikkei R. Keddie, *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1891–92* (London, 1966); Lambton 1987, 223–76.

۲۰. درباره انقلاب مشروطیت و زمینه اجتماعی و فکری اش، نک. مدخل هایی به قلم

Abbas Amanat, Vanessa Martin, and Said Amir Arjomand, and other subentries, "Constitutional Revolution." *Encyclopedia Iranica*, vol. 6. See also Afary 1996; Mangol Bayat, *Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905–1909* (Oxford, 1991); Edward G. Browne, *the Persian Revolution of 1905–1909*, 1910, new ed. with new introduction by A. Amanat (Washington, D.C. 1995).

پیدایش و تداوم دولت قاجار و پیمان‌های دیرپای با مردم ایران

یکی از جریان‌های بنیادین در تاریخ ایران در دوران جدید پیدایش دولت قاجار در پایان قرن دوازدهم هجری/ مقارن با پایان قرن هجدهم میلادی بود. همزمانی عهد قاجار با ظهور قدرت‌های جهانجوی بزرگ اروپا یعنی امپراتوری روسیه در مرازهای شمالی و امپراتوری استعماری انگلستان در جنوب شرق ایران و خلیج فارس تاثیری ژرف و همه‌جانبه بر دولت و جامعه و مالاً بر فرهنگ ایران باقی گذاشت. «عهد قاجار» در اینجا صرفاً به معنای دوران و زمانه منسوب به سلسله حاکم بر ایران در یک دوران صد و پنجاه ساله نبود بلکه اشاره به پیمانی سیاسی-اجتماعی داشت که خواهی‌نخواهی، و بیشتر از روی اجبار تا اختیار، از جانبی بین دولت قاجار و همسایگانش شکل گرفت و از طرفی دیگر اشاره به رابطه‌ای بود که دولت قاجار با رعایایش برقرار ساخت.

از جانبی دیگر «سودای فرنگ» نماینده جریان غامضی بود که از جانبی ایران را تهدید می‌کرد و بنیادش را در معرض کشمکش‌های جهانجویانه قرار می‌داد، و از سویی جلوه‌های نوین فکری، فرهنگی و اقتصادی اش دولت و ملت ایران را مجذوب و مسحور خود می‌ساخت. مفهوم "عهد" به علاوه رابطه‌ای پدرسالارانه را به مخاطر می‌آورد که دولت را، حداقل در نظر، موظف می‌ساخت تا در برابر دفاع از مرز و بوم ایران و حفظ پیوند دیرین میان دولت و دین از رعایای (یا

شهر وندان) ایران بخواهد تا مشروعيت دولت قاجار را گردن نهاده و چه مستقیماً و چه از طريق مقامات حد واسط مراتب وفاداري خود را ابراز دارند.

اما اين خواست همواره چه آشكارا و چه در نهان به خاطر سوداي فرنگ و گسترش دامنه ارتباط با مظاهر غرب اعم از فرهنگ يا سياسي يا مادي، در معرض چالشي بزرگ قرار مي گرفت. ريشه هاي اين تنش حتى در آغاز کار قاجاريه نيز محسوس بود ولی يك قرنی بيشتر به طول انجاميد تا عوارض چالش سوداي فرنگ در دوران انقلاب مشروطه و پس از آن آشكارا جهان سياسي و فرهنگي ايران را دگرگون سازد.

آشوب سياسي و آغاز کار قاجاريه

از ديدگاه تحولات سياسي در داخل ايران، مرگ کريم خان زند در ۱۷۷۹/۱۱۹۳ ايران را در گرداد مهيبي از منازعات بر سر قدرت و آسيب هاي مادي ناشي از آشوب هاي شهرى، بيماري هاي واگير و افت جمعيتي انداخت. دولت زند که همواره تسلط ناپايداري بر ولايات شمالی ايران داشت، پس از درگذشت وکيل الدوله و آغاز کشمکش بر سر جانشيني در خاندان زند، بيش از پيش اختيار سرزمين هاي ماورائي اصفهان را از دست داد. ظهور قدرت هاي خود مختار در شمال ايران که غالباً از ایلات حاشيه نشین شمال شرق بودند، منجر به نوعی دوپارچگي و يا به عبارتی ديگر تجزие سياسي ايران شد. اصولاً پس از سقوط دولت صفویه در ۱۷۲۲/۱۱۳۵ و سپس ظهور نادرقلی خان افشار اگرچه به دوران کوتاه اشغال افغانه غلزي اي پايان داد، اما هيچگاه نه نادرشاه و نه جانشينان او نتوانستند وحدت سياسي ايران را تضمين کنند. آرامش نسبی دهه هاي ميانه قرن دوازدهم هجري/ هجدهم ميلادي نيز اگرچه سبب رونق نسبی اقتصادي در جنوب ايران شد ولی ثبات درازمدت که برای پيدايش يك دولت و جامعه يكديست در سرزمين ايران لازم مي نمود را نتوانست تأمین کند.

پيشرفت تدريجي آقامحمد خان قاجار اگرچه همواره توأم با خشونت و كينه توزي فراوان بود، اما پايگاه نسبتاً ماندگاري را برای پيدايش يك دولت وحدت بخش و يكپارچه فراهم آورد. در سال هاي پاياني قرن هجدهم دولت

نوبای قاجار به تدریج از شکل ایلیاتی دهه‌های پیشین متحول شده و جلوه‌هایی از نظام پادشاهی کهن ایرانی را پذیرفت. تاج و تخت فتح‌علی‌شاه و فرزندانش نمونه بارزی از این تحول بود. مظاهر قدرت قاجاریه دیگر منحصر به یک سلسله مراتب ایلیاتی و پیوندها و کشمکش‌های طایفه‌های چادرنشین ساکن استرآباد و نواحی مجاور آن نبود. همراه با چیرگی بر ولایات شمال و سپس مرکز و جنوب ایران دولت قاجاریه دستگاه دربار و دیوان نسبتاً وسیعی پی‌افکند که از دولت زندیه و به‌تبع آن از دولت صفویه الهام یافته بود. بسیاری از خاندان‌های دیوانی دوران زند به خدمت دولت قاجار درآمدند و عامل انتقال فرهنگ سیاسی و دیوانی پیشین به دولت جدید شدند.

نکته قابل توجه آن است که در این دوران خطیر و پرحداده که بیش از سه دهه به طول انجامید، یعنی از مرگ کریم‌خان زند تا استقرار کامل پادشاهی قاجار در اوایل عصر فتح‌علی‌شاه در آغاز قرن سیزدهم / نوزدهم، در منطقه وسیعی از جاوه و هندوستان تا مغرب (یعنی آفریقای شمالی) و از جزیره‌العرب تا قفقاز و از خُتن (بعدها ترکستان چین) تا رومیلی (بالکان)، که سرزمین‌های دنیا اسلام به حساب می‌آمدند، تقریباً هیچ دولت پایداری سوای دولت قاجاریه پدید نیامد که بتواند استقلال خود را بالنسبة حفظ کند و در زمرة مستعمره‌ها و یا دست‌نشاندگان دولت‌های زورمند غربی درنیاید. در طول یک قرن و اندی، یعنی سراسر قرن نوزدهم و چند دهه آغاز قرن بیستم، تمامی راجه‌نشینان در شبه‌قاره هند و جنوب شرق آسیا، حتی دولت نامدار و ثروتمندی چون سلطنت نظام‌شاهی دکن و یا سلطنت اود در لکنهو و بعدها ولایات متعدد دولت عثمانی و یا امیرنشینان بخارا و خیوه و اورگنج یکسره یا به تصرف امپراتوری‌های اروپایی درآمدند و یا دست‌نشانده آنان شدند. حتی خاندان دُزآنی و رقبای آن در ولایات افغانستان و یا دولت مقتدر خدیوان مصر که هر دو آغاز کارشان کم و بیش مرادف با پیدایش قاجاریه بود نیز از نزول به مرتبه دست‌نشاندگی در امان نماندند و طوق بندگی انگلستان را بر گردن نهادند. سلسله مولایان مغرب (مراکش) و دولت تونس نیز حلقه انقیاد فرانسه را پذیرفتند.

در سال‌های پس از جنگ جهانی اول از دولت وسیع و کهن آل عثمان که بر نیمی از دنیا اسلام فرمان می‌راند تنها شبیه باقی مانده بود. همگی ولایات

اروپایی آن یا استقلال یافتند و یا ضمیمه امپراتوری‌های اروپایی همسایه یعنی اطربیش هنگری یا روسیه شده بودند و از آن پس نیز ممالک عربی آن یعنی عراق عرب، شامات و فلسطین به قیومیت استعماری انگلستان و فرانسه گرفتار شدند. تنها ولایت آناتولی و بخش بسیار کوچکی از مستملکات سابق اروپایی عثمانی خمیرماهه دولت جمهوری ترکیه شد. بدین ترتیب در دهه‌های آغاز قرن بیستم در سراسر آسیا و آفریقا سوای ایران تنها پنج کشور یعنی ژاپن، چین، سیام (تایلند)، حبشه و تا پایان جنگ اول دولت عثمانی توانسته بودند استقلال، تمامیت ارضی و مشروعیت خود را حفظ کنند. در دنیای نو یعنی قاره آمریکا نیز سوای دولت جدید ایالات متحده، تنها مکزیک و مدتی نیز سلطنت هاوایی استقلال خود را حفظ کرد، اگرچه هاوایی نیز نهایتاً به اشغال ایالات متحده درآمد.

اما از میان این محدود دولت‌های مستقل، شاید سوای ژاپن، بقیه همگی گرفتار زیاده‌خواهی‌ها و توسعه‌طلبی‌های قدرت‌های غربی بودند که چه از راه جنگ و اشغال نظامی و بلعیدن سرزمین‌های سرحدی و چه از راه دخالت‌ها و فشارهای دیپلماتیک و معاهده‌های سیطره‌جو و مقررات تحمیلی که اصطلاحاً بدان نام روابط بین «دول کامله‌الوداد» نهاده بودند (یا همان‌که به نام کاپیتولاسیون شناخته می‌شود) چیرگی خود را بر دولت‌های سنتی شرقی و رعایای ایشان تنفیذ می‌کردند.

از سویی دیگر گسترش بازارگانی بین‌المللی در سراسر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم همه بازارهای کشورهای شرقی را از بین و بن وابسته به مراکز ثروتمند صنعتی جهان غرب ساخت. از جانبی واردات کالاهای تولیدی غربی به ویژه منسوجات ارزان، کالاهای تجملی نظیر بلور و ظروف چینی، ابزار و آلات فلزی و به میزان کمتری ماشین‌های نیمه‌خودکار نظیر چرخ خیاطی و یا چراغ‌های نفتی فتیله‌ای و یا سلاح‌های سبک چون تفنگ‌های نیمه‌خودکار و یا توب‌های سبک، بازارهای این سرزمین‌ها را به حد اشباع انباشت. در مقابل تولیدات بومی در همه‌جا اعم از آسیای شرقی یا غربی یا جنوبی به نحو جبران‌ناپذیری از این نفوذ واردات غربی صدمه خورد. پاره‌ای به کلی و برای همیشه از دست رفت و پاره‌ای با زحمت فراوان و افتان و خیزان و با حجم کمتر و گاهی با حمایت دولت برقرار ماند. از جانبی دیگر تولیدات جدید کشاورزی و منابع طبیعی قابل دسترس این

کشورها خوراک مواد اولیه صنایع اروپا را فراهم می‌آورد. اهم آنچه که به عنوان «محصولات نقدی» (cash crops) یا کالاهای مستعمراتی نام‌گرفته است: پنبه، ابریشم، تنباکو و تریاک یا مصارف صنعتی و دارویی داشت و یا مصرف بازار داخلی می‌شد و یا نظیر تریاک به چین صادر می‌شد. بازار تریاک چین که خوراک آن از تریاک بنگال و تا اندازه‌ای از ایران از راه قاچاق تأمین می‌شد، از جمله این کالاهای مستعمراتی بود که کمپانی هند شرقی عمدهاً اعتیاد بدان را در چین رواج داده بود. این وابستگی دوچانبه، یعنی صادرات محصولات مستعمراتی و واردات کالاهای صنعتی، در قرن سیزدهم/نوزدهم امری طبیعی و متعارف به حساب می‌آمد و حتی نوعی پیشرفت محسوب می‌شد. هم‌زمان بیشتر طرح‌های صنعتی کردن در خارج از دنیای غرب ناکام ماند و یا بازده محدودی داشت.

چگونه می‌توان رمز بقای ممالک محروسه ایران در دوران قاجار را توجیه کرد؟ این پرسش به ویژه از آن جهت اساسی است که دولت قاجار تقریباً در تمام عمر گرفتار کاستی‌ها و مشکلات اساسی در فرهنگ حاکم و رفتار سیاسی اش نسبت به شهروندان ایران بود. دستگاه حاکم قاجاریه در راه حفظ منافع طبقه زبردست رفتاری خودکامه و انحصارجو داشت، کوتاهی و محافظه‌کار بود، مفهوم تجدد و اصلاحات سیاسی را هیچ‌گاه به درستی درنیافت، و کم و بیش همیشه از سوء مدیریت، آشفتگی دیوانی، بهره‌جویی مالی و کم‌توانی در حفظ یک نظام نسبتاً معتدل رنج می‌برد. به علاوه دولت قاجار منابع درآمد زراعی و تجاری محدودی داشت، جمعیت کشور به نسبت وسعت آن کم بود، و توان جمع‌آوری همان درآمد محدود را نیز به شیوه عادلانه نداشت.

از طرفی دیگر ایران جزیره دورافتاده‌ای در حاشیه جهان نبود و مرزهایش اگرچه به‌خاطر موانع طبیعی تا اندازه‌ای غیرقابل دسترس بود ولی نفوذناپذیر نبود. از عهد باستان ایران محل برخورد دو شاهراه اصلی بازرگانی شرق و غرب بود و به‌خاطر موقعیت سوق‌الجیشی اش در طول هزارو سیصد سال گرفتار هجوم پیاپی اقوام صحرانشین در مرزهای جنوبی و شمال شرقی بود. در سراسر قرن دوازدهم/هجردهم ایران شاهد منازعات ایلات حاشیه‌نشین بود و چنان‌که گذشت ایران را در عمل به دو پاره شمالی و جنوبی تقسیم کرده بودند و این دوپارچگی بس محترب و خشونت‌بار تا آغاز دوران فتح علی شاه ادامه یافت.

دگرگونی در دوسویگی مرزهای ایران

یک موجب اساسی برای برقراری ثبات نسبی سیاسی و پایگرفتن یک نظام اقتصادی-اجتماعی جدید در عهد قاجار، بدون شک تحول در همین موقعیت سوقالجیشی ایران بود که دوقطبی بودن ایران را در عهد صفویه و افشاریه دگرگون ساخت. تا پایان قرن هجدهم ایران کم و بیش در مدت چهار قرن، یعنی از دوره پیدایش دولت عثمانی در مرزهای غربی ایران که مرادف با ظهور دولت آققویونلو در ایران غربی و سپس دولت صفوی بود، گرفتار تهدید و دستاندازی نظامی آل عثمان بود. مرزهای شرقی نیز با افول دولت گورکانیان هند گرفتار دستاندازی ازبکان و اقوام افغان و به علاوه هجوم اقوام ترکمان در مرزهای شمال شرقی ایران شد. در آغاز قرن نوزدهم ظهور دو دولت قادرمند اروپایی یعنی امپراتوری روسیه در مرزهای شمالی ایران و دریای خزر و امپراتوری استعماری انگلستان در مرزهای جنوب شرقی و در خلیج فارس، یک وضعیت کاملاً جدید استراتژیک پدید آورد. پیدایش این دو قدرت رقیب اروپایی در شمال و جنوب برخلاف آنچه که در گذشته ایران را به عنوان یک دولت شیعه در معرض تهدید و اشغال رقبای ازبک و عثمانی، که هر دو سنتی و شیعه‌ستیز بودند، قرار می‌داد، باعث پیدایش یک فضای بالقوه بی‌طرف بین انگلستان و روسیه شد. ایران به عنوان یک دولت «حد واسط» یا میانه‌نشین (buffer state) در واقع در سراسر قرن نوزدهم – و تا امضای قرارداد ستری ۱۹۰۷ – حائلی بود که مانع از پیشروی هریک از دو رقیب سیاسی می‌شد و نوعی موازنۀ قدرت را در مرزهای ایران پدید می‌آورد.

اما نباید بیش از اندازه در ماهیت این موازنۀ قدرت اغراق کرد. عدم تمایل هریک از این دو دولت توسعه‌طلب، یعنی روسیه و انگلستان، به تسخیر سرزمین‌های حد واسط نظیر ایران صرفاً از راه ملاحظه و رعایت حال امپراتوری رقیب نبود. آنچه که غالباً از نظر دور مانده است، نقش فعال دولت ایران بود که علی‌رغم ضعف نسبی همچنان توانست در سراسر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مانع از تجاوز به ولایات مرکزی ایران شود. تجربه شکست نظامی در برابر قدرت‌های بزرگ و از دست‌دادن ولایات حاشیه‌ای ایران، یعنی بیش

از همه ولایات قفقاز در طی جنگ با روسیه و سپس شکست و سلب هرنوع ادعای ارضی و حاکمیت بر ولایات هرات و مرو، به دولت ایران آموخت که تنها از راه مذاکره و پافشاری دیپلماتیک و برقاری موازنی منفی بین دو قدرت همسایه می‌تواند بقای لرزان خود را تضمین کند. سرنوشت امیرنشینان هرات و کابل و قندهار، که تنها در زیر قیومیت دولت انگلستان به شکل افغانستان کنونی درآمدند و یا سرنوشت خانات بخارا، خیوه، تاشکند، اورگنج و مرو که به تدریج دست‌نشانده و جذب امپراتوری روسیه شدند، به خوبی حاکی از آن بود که قدرت‌های توسعه‌طلب اروپایی از دخل و تصرف در سرزمین‌های حد واسط هیچ ابائی نداشتند و اگر فرصت به دست می‌آوردند، حتی علی‌رغم منافع درازمدت خود، با ولعی سیری‌ناپذیر با انضمام سرزمین‌های جدید به این مسابقه جهانجویانه ادامه می‌دادند. به عنوان مثال تصرف سودان برای انگلستان منافع اقتصادی و یا حتی منافع سوق‌الجیشی قابل توجهی نداشت. پیش روی روسیه در سرزمین سibirی و یا در صحرای قره‌قوم در جنوب ترکستان نیز به همین منوال سود مادی بزرگی سوای اراضی شهوت توسعه‌طلبی نداشت.

بیش از هر صرفه اقتصادی و یا ملاحظات سیاسی-نظمی، این توسعه استعماری در راه کسب و حفظ شوکت قدرت بود یا آنچه که دولت‌های جهانجوی بدان «پرستیز» نام می‌نہادند. سودای قدرت به‌خودی خود یک پایه اساسی برای حضور در صحنه جهانی و افزایش حیطه امپراتوری بود که دول فرنگ را به ماجراجویی‌های توسعه‌طلبانه، لشکرکشی‌های متعدد برای سرکوب جنبش‌های ضداستعماری و بذل سرمایه‌های بزرگ برای حفظ مستعمره‌های دوردست و غالباً کم‌سود و یا بی‌فایده و امنی داشت. از آن‌جمله بود بسیاری مستعمرات انگلستان و فرانسه در قلب قاره آفریقا. کالاهای مستعمراتی این سرزمین‌ها محدود و یا حتی ناچیز بود و به ندرت مهاجرنشین می‌شدند. تنها سرزمین‌هایی که از نظر غربیان «خالی» بود چون استرالیا، کانادا، نیوزلند و آفریقای جنوبی مهاجرپذیر بودند اما سودان یا کنیا و یا حتی هندوستان کمتر مهاجرنشین شدند.

این‌همه نشانه‌هایی از پیچیدگی پدیده استعمار و توسعه‌طلبی است که بدون شک با پایداری نظام قاجار در تضاد بود. این که پاره‌ای از مورخین و شبه‌مورخین ایران در دوران معاصر یکسره دولت قاجار را بی‌کفايت و منفعل در برابر

قدرت‌های غربی همسایه دانسته و می‌دانند، متأسفانه دور از واقعیت و دیدگاهی نا آشنا به این پیچیدگی‌هاست. نخست باید گفت که ایران دوران قاجار اصولاً بنیه نظامی و اقتصادی و جمعیتی کافی برای مواجهه با دولت‌های زورمند همسایه را نداشت. نه می‌توانست هزینه جنگ‌های طولانی و سهمگین را تأمین کند و نه توان تکنولوژی نظامی روسیه و یا انگلستان را داشت. کوشش‌های پی‌درپی برای اصلاح و نوسازی لشکری در سراسر عهد قاجار اگرچه برای حفظ دولت در برابر رقبا و مخالفان داخلی اش نافع بود ولی هیچ‌گاه توان رویارویی با قوای نظامی همسایه را فراهم نمی‌آورد. اصلاحات نظامی از زمان عباس‌میرزا در آذربایجان تا دوران محمدشاه و تدارکات برای تسخیر هرات و سپس در عهد امیرکبیر و پس از آن در همه دوران طولانی سلطنت ناصرالدین‌شاه و سپس در عهد مظفری و دوران انقلاب مشروطه و پس از مشروطه و دوران جنگ جهانی اول تا آغاز عصر پهلوی همواره به صورت‌های مختلف و غالباً با استخدام افسران و مشاقان فرنگی و یا خرید اسلحه‌های جدید از اروپا ادامه یافت. این توجه به بهبود وضعیت قشون که از ویژگی‌های همه دولت‌های غیرغربی در قرن نوزدهم و بیستم است، اما هیچ‌گاه نتوانست در هیچ کشوری سوای ژاپن، به فاصله صنعتی فزاینده با دنیای غرب فائق آید. ایران نیز نظری عثمانی، مصر، چین، سیام، حبشه، راجه‌نشینان هندوستان، خانات افغانستان و آسیای مرکزی، مراکش، تونس و دیگر دولت‌های مستقل یا نیمه‌مستقل همواره محتاج خرید اسلحه و تکنولوژی نظامی و اتخاذ شیوه‌های جنگی نوین از ممالک اروپا بود و بهندرت توانست نوآوری در این زمینه‌ها و یا دیگر زمینه‌های تکنولوژی و صنعتی عرضه کند.

در این شرایط چشم‌داشت این که بناگهان دستی از غیب برآید و ایران را در رویارویی با دولت‌های فرنگ و بهویژه در مواجهه با لشکریان بزرگ‌تر، ورزیده‌تر و با تجهیزات بهتر پیروز از کارزار درآورد، به کلی غیرواقع‌بینانه و غیرمنصفانه است. هر بار نیز که در این راه دولت قاجار به گزینه نظامی متولّ شد در نهایت با شکست و خسaran کار را به پایان آورد. پس در این شرایط نابرابری نظامی، روی‌آوردن به گزینه دیپلماسی و بهویژه کوشش در متوازن‌ساختن خطردو همسایه قوی از راه موازنه منفی بین دو قدرت تنها راه برای بقا و حفظ استقلال ایران به نظر می‌آمد. رجال و پادشاهان قاجار علی‌رغم همه کاستی‌ها و کمبودها و حرص‌ها

و خودخواهی‌های آشکار و نهان که ویژگی این دوران است، بهزودی و به خوبی دریافتند که در برابر غرب راهی جز مذاکره و مصالحه و دادوستد دیپلماتیک ندارند و شگفتا که در این طریق از مهارت‌های سیاسی و دیپلماتیک پیشرفت‌های برخوردار بودند. پاره‌ای از رجال قاجار در دوران فتح علی شاه، کسانی چون میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدوله (کلانتر شیرازی پیشین)، میرزا شفیع علی‌آبادی، میرزا عیسی قائم مقام فراهانی و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام، میرزا محمدحسین صدر اصفهانی، میرزا عبدالوهاب مشیرالدوله، محمدخان زنگنه امیرنظام و میرزا عبدالله امین‌الدوله توانستند در دوران کوتاهی پس از نخستین مواجهه‌ها با نمایندگان دولت‌های همسایه رمز مذاکره و چون وچرای دیپلماسی را بیاموزند و در این راه برخلاف تصور رایج، ساده‌لوح و زودباور و بی‌تجربه نبودند و دست و پای خود را در برابر فرنگی گم نمی‌کردند. اگر هم پاره‌ای نواقص و کثرفتاری‌ها و حتی منافع شخصی نیز در کار بعضی از آنان بود، ولی روی هم رفته کارنامه سیاسی آنها بسیار درخشنان‌تر از همکاران‌شان در دولت‌های کوچک و بزرگ هندوستان بود و به هیچ روی در مقایسه با رجال عثمانی و یا مصر کیفیت نازل‌تری نداشتند و بلکه در پاره‌ای موارد برتر از ایشان نیز بودند.

یک دلیل عمدۀ برای این ورزیدگی سیاسی همانا تداوم یک سنت دیوانی کهن و یک فرهنگ دولتمداری قدیمی بود که علی‌رغم همه آشفتگی‌های سیاسی در قرن دوازدهم/ هجدهم، همچنان از اوآخر دوران صفویه به دولت افشاریه و زندیه و سپس به قاجاریه انتقال یافته بود. این سنت دیوانی هنوز حافظ شیوه منشیانه قدیمی ایران بود و فرهنگ سیاسی اش سرچشمه در سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌های قرون پیشین داشت. وزرای بزرگی چون خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیرالدین طوسی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی و در دوران متأخر کسانی چون ساروتقی و شیخ علی‌خان زنگنه و میرزا مهدی‌خان استرآبادی هنوز مأخذ و نمونه متعالی برای رجال قاجار بودند و در حافظه دیوانی آن عهد فراموش نشده بودند. این فرهنگ سیاسی کهن توانسته بود اعتماد به نفس خود را در برابر سیطره مادی فرهنگ توسعه‌طلب غرب حفظ کند و در برابر زیاده‌جوئی‌های فرنگیان به کلی رنگ نباشد.

باز هم برخلاف تصورات رایج، نسل‌های پسین رجال قاجار حتی تا آغاز

قرن بیستم، این شیوه و فلسفه سیاسی را به کلی از دست ندادند. از حاجی میرزا آقاسی گرفته تا میرزا تقی خان امیرکبیر و پس از او میرزا آقاخان نوری، فرخ خان امین الدوله، میرزا ملکم خان نظام الدله، میرزا حسین خان مشیر الدله سپهسالار، میرزا علی خان امین الدله و حتی کسانی چون میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک و یا میرزا علی اصغر امین السلطان (اتابک بعدی) همچنان شیوه نرمش و گفت و گو و داد و ستد دیپلماتیک و حتی پایداری ماهرانه در برابر فشارهای طاقت‌فرسای نمایندگان قدرت‌های غربی را حفظ کردند. شاهان قاجار نیز از فتح علی شاه تا مظفر الدین شاه به درجات از همین کارکشتنگی سیاسی بی‌بهره نبودند. کارنامه سیاست خارجی ناصر الدین شاه صرفاً به لحاظ آن که توانست ایران را به عنوان یک دولت مستقل و پیوسته با تمامیت ارضی نسبتاً دست‌نخورده نگاه دارد، نمونه‌ای از این آگاهی سیاسی و شیوه سلطنت بود. بدین تعبیر، دوران قاجار را باید دوران مدیریت ماهرانه یک نظام فطرتاً ضعیف در برابر مخاطرات جهانجویانه قدرت‌های فرنگی شمرد. این پرده‌ای در خور توجه ولی غالباً ارج نهاده نشده از تاریخ جدید ایران است که با مصالح و منابع محدود توانست به شیوه کج دار و مریز بار استقلال سیاسی ایران را تا آستانه قرن بیستم به پیش برد.

عهد قاجار و ثبات سیاسی اجتماعی ایران

این‌همه معنایی ظریف به عنوان «عهد» قاجار و «سودایی» فرنگ می‌بخشد. «عهد قاجار» را در این مفهوم می‌توان نوعی اجماع سیاسی و سوق‌الجیشی از جانب دستگاه حاکمه قاجاریه دانست که با آگاهی از کمبینیگی اقتصادی و ضعف سازمانی نسبی که ایران در سراسر قرن نوزدهم بدان گرفتار بود و محدودیتی که دولت قاجار از نظر بیعت اجتماعی و مشروعيت سیاسی بدان چهار بود، چاره‌ای برای بقای خود به جز مدارا و مماشات با قوای همسایه نمی‌دید. نوعی معاهده ناگفته و نانوشته با سوداییان فرنگ که بر اساس آن مادام که قاجاریان به قول حافظ «سرِ رشته» را نگاه می‌داشتند، دول مجاور نیز روی هم رفته از گسترش این عهد پرهیز می‌کردند. این یک موافقت دوجانبه بود که با درنظرگرفتن امکانات ایران، دستگاه حاکم را از آن گزیری نبود.

اما عهد قاجار و سودای فرنگ صرفاً محدود به سیاست خارجی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران در برابر قدرت‌های توسعه‌طلب همسایه نمی‌شد. این بسی ساده‌انگارانه است اگر تصور کنیم ثبات سیاسی ایران و مفهوم عهد قاجار مستقل از وضعیت داخلی ایران و شیوه حکومت قاجار ممکن بود. هم‌چنین بسی خوش‌باورانه است که بپنداریم که سودای فرنگ صرفاً محدود به استقلال سیاسی و مصیبت‌های حاصل از مناسبات دیپلماتیک با قدرت‌های اروپایی بود. دستگاه حاکمه قاجار در چالشی که برای بقای خود در سراسر قرن نوزدهم در برابر می‌دید، خود را مجبور و موظف می‌دانست که در داخله نیز یک سلسله پیمان‌ها و پیوندهایی را محفوظ و محترم دارد تا به سرنوشتی نظری همسایگان خود دچار نشود و بنیاد مشروعیت و مقبولیت آن به کلی مخدوش نشده و بر باد نرود. حفظ این حدود از آن نظر حیاتی بود که در طول قرن نوزدهم تدریجاً مفهوم سودای فرنگ فراتر از روابط سیاسی و حتی نفوذ نسبی اروپا بر نظام بازرگانی و اقتصادی ایران رفت و تدریجاً به یکی از انگیزه‌های قوی در پیدایش و شکل‌گیری تجدد (modernity) فرهنگی و سیاسی ایران مُبدل شد. این وجه دیگر سودای فرنگ نه تنها به جریانات اصلاح طلبانه در داخله دولت محدود نمی‌شد، بلکه به صورت انگیزه خفته‌ای در جریانات تجدد بومی ایران نیز جلوه گر شد؛ جریاناتی که از نیمه قرن سیزدهم/ نوزدهم تا پیدایش انقلاب مشروطه همواره دولت قاجار و نهادهای پیوسته به دستگاه حاکمه را مورد پرسش و انتقاد قرار داده و عاقبت نیز در پایان دوران مشروطه و آغاز عصر پهلوی به این عهد نانوشه پایان دادند.

اساسی‌ترین این پیمان‌ها در حوزه سیاسی مشمول سه طبقه اصلی از زیردستان و نخبگان جامعه ایران یعنی خوانین ایلات، اهل دیوان و ارباب شریعت می‌شد. دولت قاجار از همان آغاز کار یعنی از زمان آقامحمدشاه لزوم همکاری و همراهی متقابل با این سه قشر را دریافت. نه تنها تجربه تلغ و ناکام حکومت نادری هنوز در خاطره جمعی ایران و بهویژه در نزد قاجاریه باقی بود بلکه شرایط دهمه‌های پایانی قرن دوازدهم/ هجدهم نیز لزوم چنین هماهنگی را تشویق می‌کرد. دولت نادری نه تنها در ناچیزی و نابودی دستگاه دیوانی، یا آنچه که پس از یورش افغان باقی مانده بود، قدم برداشت بلکه کوشید که عنصر تشیع را که ریشه‌های ژرفی از عصر صفویه دوانیده بود، در تحت سیطره درآورده و از نفوذ آن در جامعه بکاهد.

از طرفی دیگر نه دولت نادری و نه حکومت زند نتوانستند که یک پاسخ پایدار برای بحران حاد سرکشی ایلات که در سراسر قرن هجدهم در کشاکش و منازعه دائمی بودند، بیابند.

برقراری مصالحه نسبی با ایلات

کوشش‌های آقامحمدشاه و جانشینش فتحعلی‌شاه در چیرگی بر ایلات حاشیه شمالی ایران و سپس بسط قدرت قاجار به مرکز و جنوب ایران یکی از وجوده شاخص و حتی در خشان ابتدای عصر قاجار است. ایلات ترکمان نظیرِ تکه و یموت یا ایلات کرد خراسان شمالی و یا تیره‌های کرد ساکن گیلان نظیر جهانبگلو یا ایلات دنبی و شقاقی در آذربایجان و زنگنه و مکری در کردستان به درجات و در طی قریب ربع قرن، یعنی از مرگ کریم‌خان تا اوایل سلطنت فتحعلی‌شاه، سروری قاجاریه را کم‌ویش پذیرفتند و با پیوستن به قشون قاجار در سودای کشورستانی با ایشان همداستان شدند. اگر نیز پاره‌ای از این نیروهای ایلاتی در استقلال خود پافشاری می‌کردند، به ندرت می‌توانستند از حیطه خاک خود پای فراتر گذارند.

در واقع دولت قاجار به‌ویژه در نیمه اول فرمانروایی اش موفقیت نسبی خود را در بازگرداندن آرامش و امنیت داخلی و اسکان و حتی سرکوب ایلات، مدیون پیمانی نانوشه با خوانین ایلات بود. یعنی مادام که ایشان برتری قاجاریه را به عنوان دولت مرکزی مشروع می‌شمردند، نه تنها در خاک ایلی خود مختاری و سیطره بر طوایف و تیره‌های متعدد را حفظ می‌کردند بلکه از مزایای دست‌یابی قاجاریان به ولایات مرکزی و جنوبی ایران نیز بهره می‌بردند. در واقع راز پیروزی آقامحمدخان بیش از این که منوط به سازمان بخشیدن به ایل قاجاریه در استرآباد باشد، بر پایه همین مشارکت ایلات شمالی ایران در سودای سلطنت بود. حتی می‌توان گفت که اصولاً از ایلی به نام قاجاریه در اواخر قرن دوازدهم / هجدهم سوای خاندان‌های خوانین چون قوانلو و دولو قدرت چشمگیری باقی نمانده بود. آنچه که در منابع این عصر و بعدها در تواریخ رسمی قاجاریه به عنوان قشون قاجار می‌بینیم در واقع تشکلی از همین ایلات تابعه و هم‌عهد با پادشاهان قاجار بود.

به مدد همین همدستان ایلی بود که آقامحمدخان توانست پس از یک سلطه نسبی بر شمال ایران توجه خویش را معطوف به ولایات مرکزی و جنوبی ایران کند و با سرعت و مهارت و در عین حال قساوت فراوان نه تنها اصفهان را از کشاکش طولانی بین ایلات بختیاری و دولت زندیه بیرون آورده و به مستملکات قاجاریه بیفزاید بلکه ولایات فارس و کرمان را نیز که حیطه اصلی دولت زندیه بود ضمیمه دولت قاجار سازد. پس از مسلم شدن مرکز و جنوب آقامحمدخان و پس از وی فتح علی شاه توانستند نه تنها استقرار در شمال را تمامیت بخشنند بلکه دامنه قدرت قاجاریه را به ولایات آذربایجان، کردستان و ولایت اردلان در غرب و به خراسان مرکزی در شرق که هنوز بقایای افشاریه بر آن حکمرانی داشتند، توسعه دهند.

بدین ترتیب در آغاز قرن نوزدهم دولت قاجاریه توانست به یک تعادل نسبی در پهنه بس پیچیده نظام حاکم بر ایلات و عشایر ایران دست یابد که از جانبی بر اساس ارعاب و پادافره و از سویی مبتنی بر پاداش و تشویق بود. این شیوه برخورد قاجاریه با درنظرگرفتن طغیان ایلات و آشوب ناشی از آن که از آغاز قرن دوازدهم/ هجدهم ایران عصر صفوی و بعداً افشاری و زندی را به قهقهایی بس ژرف و سهمناک کشیده بود، راه و روشی واقع گرایانه و آرامش خواهانه به نظر می‌آمد. کم و بیش قریب یک قرن این تفاهم نسبی علی‌رغم همه کژی‌ها و کاستی‌هایش مداومت یافت. برای استحکام و استقرار هرچه بیشتر این شبکه ایلیاتی، دولت قاجار شیوه‌های دیگری را نیز به کار گرفت. ازدواج‌های مصلحتی و برقراری پیوندهای قومی با خاندان‌های خوانین ایلات بهویژه در شمال ایران در دوره فتح علی شاه رواج فراوان یافت. حرمسرای عظیم فتح علی شاه و فرزندان ارشد وی در سراسر ایران شامل بسیاری از این پیوندهای سیاسی بود و بسیاری از زنان متعدد و شاهزادگان در واقع گروگان‌هایی بودند که وفاداری و سرسپردگی ایلی را که از آن برخاسته بودند تضمین می‌کردند. در طول دهه‌های بعد این پیوندها باعث پیدایش یک طبقه جدید شاهزادگان قاجاری شد که پاره‌ای از طریق مادری به خاندان‌های ایلیاتی پیوند داشتند و پاره‌ای نتیجه پیوند با زنان و کنیزانی بودند که قاجاریه در یورش‌های خود به قفقاز و یا سرزمین‌های زندیه در جنوب تصاحب کرده و به حرمسرای خود آورده بودند. زنان گرجی یا ارمنی

یا چرکس و یا یهودی در حرمسرای شاهی و شاهزادگان فراوان بودند ولی زنان قاجاریه یا اکراد و ترکمان بخش مهم‌تری را تشکیل می‌دادند. اگرچه در دهه‌های بعدی این طبقه شاهزادگان و اعیان قاجار، یکدستی و عصیت قومی خود را از دست داد و منجر به انزوای بخش بزرگی از فرزندان دورگه این شاهزادگان شد، اما روی هم رفته اسباب درهم‌آمیختن قومی قاجاریان با بسیاری از ایلات دیگر ایران نیز شد و این امر تا اندازه‌ای در بقای تعادل داخلی دوران قاجار مؤثر افتاد. به علاوه دولت قاجار از راه برقراری یک نظام حاکمیت دوگانه در ایلات که غالباً ایلخان را در برابر ایل‌بیگی قرار می‌داد، کم‌وبیش می‌توانست سروری دولت مرکزی را تضمین کند و مانع از قدرت‌یابی بیش از اندازه خوانین شود. این امر به‌ویژه در نیمه دوم قرن سیزدهم / نوزدهم در عصر ناصری بروز بیشتری یافت. بدین ترتیب تا پایان قرن نوزدهم دولت قاجار به صورت کج دار و مریز حتی می‌توانست درآمد قابل توجهی از ایلات، غالباً به صورت مالیات جنس دریافت دارد و از قوای ایلی در اردوکشی و سرکوبی بحران‌های محلی بهره برد. حتی با پیدایش «نظام جدید» و اصلاحات قشونی، دولت قاجار کم‌وبیش همواره بر پایه سهمیه ایلات و ارسال نفرات و تفنگچیانی بود که دولت برای هر ایل و طائفه و تیره‌ای معین کرده بود. اما در عمل غالباً این سهمیه‌ها هیچ‌گاه کاملاً تأمین نمی‌شد و به‌واسطه اعمال نفوذ خوانین و یا عدم امکانات عملی، دولت قاجار توان احصار و به کار گرفتن قابلیت بالقوه نظامی ایلات را به صورت کامل به‌ویژه پس از عصر فتح علی شاه نداشت.

مشکل بزرگ دیگری که دائماً این رابطه شکننده مرکز و حاشیه ایلیاتی را لرزان‌تر می‌ساخت ماهیت سیال و غالباً تنش ساز در داخل ایلات بود. علی‌رغم این که غالب ایلات از نوعی یکپارچگی قومی یا زبانی بهره‌مند بودند، درگیری‌های بین تیره‌ها و طائفه‌ها همواره عامل عمدۀ نامنی نه تنها در داخل خاک ایلات می‌شد بلکه عواقب آن گربانگیر مردمان روستایی و شهری مناطق هم‌جوار نیز می‌شد. منازعات بر سر سروری ایلی و یا بر سر حدود غالباً نامعین خاک هر طائفه یا تیره و یا سرقت‌های شایع رَمَه و درگیری‌های دیگر طائفه‌ای و خونریزی‌های ناشی از این جدال‌ها غالباً سال‌ها و یا حتی برای نسل‌ها مدام است می‌یافتد و گاهی اساس سازمانی ایل را تهدید می‌کرد. پیوندهای خونی و ناموسی و اخلاق و رسوم

قومی حاکم بر زندگی کوچ‌نشینی غالباً بر سلسله مراتب رهبری در ایل فائق می‌آمد چه برسد به آن که تابعیت و اطاعت از دولت مرکزی قاجاری را بپذیرد.

زیربنای اقتصادی بسیاری از عشاير بر رَمه‌داری و زراعت محدود و دادوستد با شهرهای مجاور بود. اما بقای پاره‌ای از ایلات مبتنی بر تاخت و تاز و چپاول نیز بود. نه تنها غارت اموال و حَشم دیگر طوائف و یا دیگر ایلات امری شایع و حتی در سنت حاکم ایلیاتی پذیرفته بود، بلکه این نوع دست‌اندازی‌ها، روستاییان و شهریان را بی‌بهره نمی‌گذاشت. دزدیدن محصول دهات و یا راهزنی مال التجاره بازرگانان و یا «لخت کردن» مسافران و زائران و کاروانیان پدیده اجتناب‌ناپذیر بهویژه در ولایات سرحدی بود. حتی ایالت وسیع و نسبتاً ثروتمندی چون فارس و راه‌های تجاری جنوب ایران تقریباً در سراسر دوران قاجار دست‌خوش نامنی ایلات جنوبی بود و کوشش‌های حکام و عاملان دولتی اعم از قره‌سواران و راهداران و داروغگان تا اندازه محدودی مؤثر واقع می‌شد. بهویژه ایلات پنجگانه اتحادیه خمسه و یا تیره‌هایی از قشقاایی و یا حتی ایلات گرم‌سیر نظیر دشتستانی غالباً در مظان چنین اتهاماتی بودند. دامنه این چپاول‌ها البته در زمان قشون‌کشی و سرکوبی طغیان‌های داخلی بیش از پیش توسعه می‌یافت. پیروزی قشون دولتی اعم از افشاری یا قاجاری به معنی آن بود که سواران و تفنگچیان ایلیاتی در میان قوای دولتی خود را محق می‌دانستند که شهر یا روستا و یا منطقه تسخیرشده را غارت کنند و در چنین چپاولی تجاوز به اموال مردمان عادی و به حیطه زندگانی خانوادگی و فرزندان و زنان شهری و روستایی نیز امری رایح بود که نه حاکمت ایلی و نه سرکردگان قشون دولتی را توان جلوگیری مؤثر از آن بود.

رَمه‌داری و کشت و کار محدود عشايري و فروش محصولات دامداری به روستاهای یا شهرهای مجاور اگرچه منبع اصلی درآمد ایلات بود، اما این درآمد غالباً تکافوی زندگی بس ابتدایی کوچ‌نشینان ایلات را نمی‌کرد و جای شگفتی نیست که چپاول و راهزنی به بخشی از درآمد کوچ‌نشینان درآید. سنت نانوشته ایلات کاملاً تابع نظام مالکیت خصوصی در شهرها نبود. در عوض نوعی کشش و کوشش برای تصاحب ثروت‌های در دسترس امری پذیرفته به حساب می‌آمد. هرکس یا گروهی که زور و توان بیشتری داشت غالباً می‌توانست بر دیگر تیره‌ها و ایلات فائق آید و دولت مرکزی اگرچه می‌کوشید این نوع مفهوم اقتصاد چپاولی

را براندازد ولی توان نظامی و مالی و تشکیلاتی لازم برای وصول به چنین هدفی را هرگز به تمام و کمال نیافت. زندگی متحرک کوچنشی، غیرقابل دسترس بودن حیطه ایلات و جغرافیای بسیار سخت مناطق کوهستانی ایران، رسیدن به چنین هدفی را نه تنها برای قاجاریه بلکه برای هیچ دولتی در نظام سنتی پیشامدern مقدور نمی‌ساخت. ارتش آغاز عصر پهلوی با اتکا به پشتیبانی موتوریزه و تسلیحات جدید و منابع مالی ناشی از درآمد نفت بود که توانست این نظام کهن مرکز و حاشیه را تدریجاً ضعیف کند و برای نخستین بار مرکزیت دولتی را به صورت مستقیم در ایلات انفذ بخشد.

پیوند با طبقه دیوانیان

دومین رشته پیوند سلطنت قاجار اما با طبقه دیوان‌سالار ایران بود یعنی وزراء، مستوفیان، منشیان و پیشکاران دولتی یا آنچه در قدیم به نام ارباب قلم شناخته می‌شدند. این طبقه خود شامل گروه بزرگتری از مستخدمین دولتی بودند که به نام طبقه نوکر شامل اجزاء و مستخدمین دربار و عمله حضور و همچنین امرای لشکری نیز می‌شدند. بخش بزرگی از این اهل دیوان خاندان‌های سنتی بودند که نسل‌ها در استخدام دولت‌های حاکم بودند. در دهه‌های پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم اینان به تدریج به خدمت دستگاه قاجاریه درآمده و آنچه را که از مهارت‌های قلمی و محاسباتی و مدیریت دولتی و تحصیل مالیاتی داشتند به دولت جدید منتقل کردند. پاره‌ای از ایشان از زمرة دیوانیان دولت زنده بودند. نمونه‌های برجسته از این گروه خاندان‌های قائم مقام فراهانی، کلانتر شیرازی، معیری، خاندان صبا و هدایت بودند که گروهی در دوره فتوحات اولیه آقامحمدخان به دلخواه و یا به اجبار به قاجاریه پیوسته به تهران آمدند و گروهی نیز در سال‌های نخستین دوره فتح علی‌شاه و توسعه دربار و دیوان در استخدام قاجاریه درآمدند. اصل و نسب برخی چون خاندان قائم مقام از ایران مرکزی و مناطق دیوانی پرور چون فراهان و آشتیان و تفرش بود که سابقه خدمتشان به دوران اوآخر صفویه می‌رسید و گروهی اصلاً از فارس و به‌ویژه شیراز بودند. گروه دیگر از طبقه دیوانی از شمال ایران نشأت گرفته و به‌ویژه در مازندران

و آذربایجان به قاجاریه پیوسته بودند. معدودی از اینان از بقایای دیوانیان دوره افشار بودند ولی اکثریت از منطقه دیوانی پرور نور در مازندران برخاسته بودند که همچون عراق عجم سهم بزرگی در شکل‌گیری دیوان قاجار داشت. جمعی از این دیوانیان نوری قبل در خدمت زنده بوده و غالباً در آغاز کار به عنوان مستوفیان و منشیان لشگری یا لشگرنویس به کار پرداخته بودند. نظیر فراهانیان و تفرشیان که صاحب املاک فراوان در زادگاه‌شان بودند، نوریان نیز از ملاکان بزرگ منطقه نور به حساب می‌آمدند و چون فراهانیان و آشتیانی‌ها، نوریان نیز طبعاً بیشتر اجزای زیردست خود را از همان منطقه زادگاه‌شان به کار می‌گماردند.

این دو دسته یا دو حزب عراق عجم و مازندران در بیشتر دوره قاجاریه بر سر کار باقی ماندند و رقابت بین ایشان تا اندازه‌ای سیر حوادث سیاسی این دوره را شکل داد، اگرچه در وفاداری این خاندان‌های دیوانی به خطهای که از آن برخاسته بودند نباید اغراق کرد. سازمان دیوانی سنتی ایران در عهد قاجار نوعی تقسیم کار را پذیرفته بود و این گاهی مستلزم آن بود که دیوانیان از جناح‌های رقیب با هم همکاری و همراهی کنند. بهویژه در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم ظهور شخصیت‌ها و گروه‌های دیگری در برابر طبقه قدیمی دیوانی، دسته‌بندی‌های جدیدی را ایجاد می‌کرد.

دستگاه دیوان قاجاریه به وسعت و پیچیدگی دوران صفویه نبود، مثلاً اگر تذكرة الملوك را که متنی از اواخر عهد صفویه است، و شاید در دوران اشغال افغانستان نوشته شده است، در نظر آوریم، مناسب دیوانی عهد قاجار در مقابل ساده‌تر و کمتر تابع تعریف و تقسیم کار دقیق بود. در واقع مفهوم دیوان در دوران قاجار مفهومی سیال‌تر از گذشته بود و پادشاهان قاجار نیز بهویژه در دوران ناصری به این سیالیت و شاید سردرگمی عمدتاً دامن می‌زدند. دیوان قاجاریه در واقع شامل تمامی دستگاه اداری (یا به عنوان غربی بوروکراسی) دولتی می‌شد که مسئولیت حفظ و نظارت بر شاخه‌های متعدد دستگاه دولت را اعم از امور مالی، حکومت مرکزی و محلی، عزل و نصب مأموران دولتی، اخذ مالیات و صرف هزینه‌ها و دستگاه محدود قضائی دولتی را بر عهده داشت.

واژه دیوان ظاهراً از ریشه پهلوی داپتر (dapter به معنی دفتر و جمع آن دپتران یا دفتران) است که در عصر اسلامی در سراسر دنیا ایرانی-اسلامی و

ماورای آن رسوخ یافت. در اصل سازمان دیوان محدود به ثبت و ضبط مدارک دولتی بود (یعنی معادل *registrar* در انگلیسی و نظائر آن در زبان‌های اروپایی) ولی به تدریج در قرون نخستین اسلامی، به‌ویژه در دوره بنی عباس، با مفهوم دولت پیوند یافت. واژه دبیر (و جمع آن دبیران) نیز که به معنای منشیان و مأموران ثبت و ضبط و مکاتبات نظام دیوان بود از همین ریشه است.

مقام اساسی دیگر که با دبیر و دیوان هم‌پیوند بود، رتبه وزیر و مقام وزارت بود. واژه وزیر نیز که همانا از واژه پهلوی وَزَرْگ (vazarg) به معنی بزرگ و از عنوان دوران ساسانی وزرگان وزرگ (بزرگ بزرگان) ریشه گرفته بود مقام ریاست امور لشکری و کشوری را عهده‌دار بود. نهاد وزارت آنچنان که در عصر اسلامی متبلور شد حائز رتبه ریاست دستگاه دیوان بود. در ایران از عصر سامانی و آل بویه تا دوران ایلخانی را باید اوج دوران وزارت شمرد. نمونه‌های برجسته از وزرای ایرانی نظیر صاحب بن عِتَاد و خواجه حسن میمندی در عصر آل بویه و سامانیان، خواجه نظام‌الملک طوسی و خاندانش در عصر سلجوقی، و شمس‌الدین جوینی و رشید‌الدین فضل‌الله همدانی در عصر ایلخانی همگی رؤسای دستگاه دیوان بودند.

در قرون بعدی نیز تا آغاز قاجاریه، دوام نهاد وزارت را با اندک تحولی می‌توان از دوره تیموری تا پایان دوران زند مشاهده کرد. سیر نوسانی دستگاه وزارت تا اندازه‌ای با قدرت و ضعف سلطنت بستگی داشت. پاره‌ای از امرا و پادشاهان ایران صرفاً وزارت را نهادی تنفيذی می‌دانستند یعنی وزیر تنها عامل تنفيذ یا مسئول اجرای فرامین پادشاهی بهشمار می‌آمد. در مقابل وزارت تفویضی به معنای واگذاری سیاست‌های کشوری و حتی لشکری به وزیر بود. غالباً در همین دوره‌های وزارت تفویضی بود که وزرای بزرگ و قدرتمندی پدید می‌آمدند. در مقابل دوران افول وزارت همواره مرادف با قدرت مطلقه شاهان بود. عهد شاه عباس اول صفوی نمونه روشنی از این وزارت تنفيذی بود. در حالی که عصر شاه عباس دوم و دوران شاه سلیمان را باید دوران وزارت تفویضی دانست. به همین ترتیب عصر نادرشاه افسار دوران وزارت تنفيذی بهشمار می‌آید.

با ظهر قاجاریه ایران شاهد تحول جدیدی در نهاد وزارت شد. عنوان «صدراعظم» ظاهرًا برای نخستین بار، و شاید با الهام از وزارت اعظم در دولت

عثمانی، در دوران آغاز قاجاریه پیدا شد. میرزا ابراهیم شیرازی که از منصب کلانتری شیراز به وزارت آقامحمدخان رسید و نقش اساسی در پیدایش و دوام و سامان یافتن وزارت در عصر قاجاریه داشت، تنها با لقب «اعتمادالدوله» که لقب وزرای اواخر صفوی (و همچنین وزرای گورکانی هندوستان) بود شناخته می‌شد. ظاهراً نخستین کسی که عنوان صدراعظم یافت، میرزا شفیع علی‌آبادی (مازندرانی) بود که اندکی پس از قتل میرزا ابراهیم شیرازی به وزارت فتح علی‌شاه منصوب شد.

البته مقام صدارت سابقه بسیار طولانی در فرهنگ سیاسی ایران دارد و ریشه‌های آن به عصر سامانی در ماوراءالنهر و عصر بویه در ایران غربی می‌رسد. در عصر صفویه نیز مقام صدر در رأس هرم ارباب شریعت قرار داشت و در واقع مقامی دولتی بهشمار می‌آمد که مسئولیت عزل و نصب قضات شرع و امور اوقاف و دیگر امور دستگاه شرع را نظارت می‌کرد.

پیدایش مقام صدراعظم به عنوان کانون دستگاه دیوان در عصر قاجار پدیده نوینی بود که ظهور آن را باید نشانه روشنی از کوشش دولت برای جدایی از نهاد سلطنت و استقلال دیوان در برابر درگاه دانست. بی‌سبب نیست که در سراسر دوران قاجار و تا آغاز انقلاب مشروطه تاریخ سیاسی ایران شاهد کشمکش حادّی بر سر کسب قدرت بین نهاد صدارت و نهاد سلطنت بود. کافی است که به فهرست صدراعظم‌های دوره قاجار (و حتی آنان که از اطلاق عنوان صدارت و یا حتی وزارت احتراز می‌کردند) نظری بیفکنیم تا وجود این کشمکش دیوان و درگاه را بهتر دریابیم. فهرست صدراعظم‌های مقتول یا معزول بهویژه از اواخر عصر فتح علی‌شاه یعنی پس از ۱۲۴۴/۱۸۲۸ تا دوران مظفرالدین‌شاه بسی دراز است. پس از میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی که در ۱۲۱۴/۱۸۰۰ در آغاز عصر فتح علی‌شاه به وضع وحشیانه‌ای به قتل رسید، می‌توانیم از عزل و تبعید میرزا عبدالله‌خان امین‌الدوله اصفهانی (پسر میرزا محمدحسین صدر اصفهانی)، قتل مخفیانه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی، عزل و تبعید حاجی میرزا آقاسی که خود را «شخص اول» می‌نامید، قتل میرزا تقی‌خان فراهانی (که اضافه بر مقام صدارت عنوان‌های «اتابک اعظم» و «امیر نظام» و «امیرکبیر» را نیز داشت)، قتل مخفیانه میرزا آقاخان نوری (که در اطلاق عنوان صدراعظم اصرار داشت)،

قتل مخفیانه محمدخان کشیکچی باشی قاجار (که از معدود خوانین قاجار بود که عنوان صدارت یافت)، عزل (و شاید مرگ مشکوک) میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار (که عنوان صدارت داشت) و عزل و تبعید داخلی میرزا علیخان امینالدوله نام برد.

سُنت وزیرکشی البته در تاریخ ایران، و در سطح وسیع‌تر در تاریخ اسلامی از عهد خلفای بنی عباس تا سلاطین عثمانی، سابقه بس طولانی و بس دردناک دارد. حتی یک وранداز سطحی به کتاب‌هایی چون دستورالوزراء به خوبی مخاطرات نهاد وزارت را می‌نمایاند. قتل افراد و یا برانداختن خاندان‌های چندی از وزراء ایرانی چون برمکیان در عهد هارون‌الرشید، حسنک وزیر در دوران غزنوی، خاندان خواجه نظام‌الملک در دوران سلجوقی، و خاندان رشیدالدین فضل‌الله در عصر ایلخانی تنها نمونه‌های مشهوری از سنتی خانمان‌برانداز است که خود حاکی از سابقه طولانی کشمکش میانه وزارت و سلطنت است. به اعتبار این شواهد تاریخی می‌توان گفت که نظام پادشاهی به روای ایرانی حتی تا دوران معاصر نیز هرگز اجازه پای‌گیری و توان‌یابی را به دولت و دیوان جدا از درگاه نداده است.

اما در دوران جدید، به‌ویژه در قرن نوزدهم، بالا گرفتن این کشمکش بین درگاه و دیوان قاجار را باید ناشی از علل افروده دیگری نیز دانست. شاید از همه اساسی‌تر، زوال اعتبار و مشروعیت دستگاه سلطنت بود که از ربع دوم قرن نوزدهم به‌واسطه شکست نظامی در میدان جنگ در برابر قدرت‌های غربی، به‌ویژه شکست در جنگ‌های ایران و روس و از دست رفتن ولایات قفقاز، دو شکست متوالی در برابر فشار دولت انگلستان در قضیه هرات، و شکست در قشون‌کشی به ولایت مرو در ۱۲۷۹-۱۸۶۲ به‌تدریج آشکار شد. در دهه‌های بعدی این زوال اعتبار و مشروعیت به‌خاطر قدرت‌نمایی‌های نمایشی دولت‌های غربی و نمایندگان‌شان و کوشش در خفیف کردن نهاد دولت در ایران بیش از پیش نمایان شد. مشاجرات مکرر بر سر اعطای تحت‌الحمایگی به اتباع ایرانی، به‌ویژه نزدیکان دربار و دولت قاجار و ابراز تبختر و تحکم دیپلمات‌های فرنگی و خفیف‌شماری مقامات دولتی ایرانی، این کسر اعتبار و وجاهت شاه و دولت را در دیده مردمان تشذید کرد. علاوه بر این، شکست نظامی در برابر

قدرت‌های فرنگی چونان جرقه‌ای بود برای آغاز سرکشی‌ها و طغیان‌های ولایتی یا ایلیاتی و یا انقلاب‌های شهری (و بعدها مذهبی و یا صنفی - مذهبی) که ایران در سراسر دهه‌های میانی قرن نوزدهم با آن مواجه بود و این نیز در افول شوکت دولت مؤثر افتاد.

ظهور و افول صدارت میرزا تقی‌خان امیرنظام، که غالباً با عنوان مستعجل «امیرکبیر» در منابع اواخر قاجار و در دوران پهلوی شناخته می‌شود، نمونه روشنی از این تنش سلطنت و صدارت بود که در برده خطیری از رویارویی ایران با چالش‌های درونی و بروندزی مآلً به شکستِ اصلاحات در دستگاه دیوان و سقوط و انهدام غم‌افزاری مبتکر آن انجامید. صرف‌نظر از قهرمان‌پروری‌های رایج و افسانه‌سرایی‌های بی‌مأخذ که امروزه دائیرمدار کار بسیاری از شبهمورخین و دیگر حواریون مذهب ستایش شکست است، برنامه امیرکبیر را می‌بایست کوششی در بازساختن مقام صدارت، و در معنای وسیع‌تر بازسازی نهاد دولت، به مفهوم جدید آن و مستقل از درگاه شاهی شناخت. اگرچه هیچ‌گاه وی نخواست و یا شاید عملاً نمی‌توانست در دوران کوتاه صدارت خویش بین دو وظیفه متصاد، یعنی از جانبی سرسپردگی و انقیاد در برابر شاه قاجار، که وی مقام اتابکی او را به عهده داشت، و از جانبی دیگر وظیفه صدارت و ریاست نهاد دیوان و لشگر، فاصله لازم برای استقلال دولت را فراهم آورد، اما در بطن برنامه صدارت او می‌توان گرایش روشنی را به جانب یک دولت قوی و مطلق‌العنان به مفهوم جدید دریافت. به عبارت دیگر امیرکبیر خواهان سیطره وزیری توانمند بود که می‌خواست برنامه اصلاحات مدرن را همزمان با حفظ نظام کهن سلطنت به‌اجرا درآورد. چنین طرحی اگرچه ناشدنی نبود، چنان‌که در دوران محمدعلی‌پاشا در مصر و یا پس از آن در دهه‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۹۰ به‌دست بیسمارک صدراعظم امپراتوری آلمان صورت تحقق یافت، اما در ایران این هدف مواجه با دو مشکل اساسی بود که این هر دو در زوال و انهدام امیرکبیر مؤثر افتاد.

مشکل نخست آن که امیرکبیر فاقد یک پایگاه حتی نسبتاً مستقل دیوانی بود و چنان‌که خود نیز بدان واقف بود تکیه‌گاه و پشتیبان اصلی او شخص ناصرالدین‌شاه جوان و اعتماد و اعتقادی بود که شاه بی‌تجربه ولی فرصت‌جو در آغاز کار به اتابک خود داشت. امیرکبیر نیز نظری سلف خود حاجی میرزا عباس

ایروانی معروف به حاجی میرزا آقاسی، جمله رسوخ و قوام کارش به خاطر نفوذ کلامی بود که در شاه داشت و نظیر آقاسی، امیرکبیر نیز رقبا و دشمنان فراوان در دستگاه دولت و دیوان داشت که به تدریج بر تعدادشان افزوده شد. برخلاف خاندان‌های مستوفی نظیر میرزا یوسف مستوفی‌الممالک آشتیانی و یا خاندان‌های لشگرنویس نظیر خاندان میرزا جانی نوری و فرزندش میرزا آفاخان نوری، که هر دو به گروه بزرگی از مستوفیان و منشیان و خدمه و ابواب جمعی متکی بودند و هریک جناحی را در دستگاه دیوان زیر سلطه داشتند، میرزا تقی‌خان امیرکبیر از طبقه نسبتاً خامل و زیردست دیوانی برآمده بود. وی اگرچه در آغاز کار از ابواب جمعی محمدخان زنگنه امیرنظام نظام جدید آذربایجان شمرده می‌شد و سپس نیز در دوره وزارت حاجی میرزا آقاسی به خاطر کاردانی و شایستگی ذاتی در دستگاه او نیز پیشرفت شایانی نموده بود، و حتی چندی نظام جدید آذربایجان را نیز زیر نگین قدرت خود داشت، ولی هیچ‌گاه این منابع قدرت بالقوه او را از پشتیبانی شاه قاجار مستغنی نساخت. حتی در دوران دو ساله صدارتش تدریجاً این تکیه‌گاه دیوانی - نظامی امیرکبیر محدودتر شد و یا به خاطر دسیسه رقبایش و یا به واسطه منزلت طبقاتی اش تکیه او بر تأیید و پشتیبانی شاه بیشتر از پیش شد. در پایان کار هنگامی که شاه او را از مقامش عزل کرد، امیرکبیر تقریباً همه مهره‌های داخلی برای یک بازی قدرت را از دست داده بود و این انزوا در مصدر قدرت بیش از پیش او را در معرض آسیب از جانب مخالفانش قرار داد.

موقیت جناح مخالف او که متشکل از اشرف و خوانین قاجار به رهبری مادر شاه، جهان‌خانم مهدعلیا، عمله خلوت و درباریان نزدیک به شاه و مستوفیان و لشگرنویسان به رهبری مستوفی‌الممالک و میرزا آفاخان نوری بود، کم و بیش امری قابل پیش‌بینی بود. کوشش او برای اصلاحات مالی و دیوانی از جانبی و نفوذ بر شاه از جانب دیگر این ائتلاف سه‌گانه را بسی قوی‌تر و نتایج آن را مهلك‌تر ساخت. پیش از او نیز حاجی میرزا آقاسی پس از مرگ محمدشاه در دمی همه سلطه‌اش را بر دولت قاجار از دست داد و مجبور به فرار از پایتخت و تبعید به عتبات شد. در این سقوط آنی حتی پاره‌ای از دست پروردگان او از جمله مهاجرین ایروانی و افواج ماکویی نتوانستند او را بر کرسی صدارت نگه دارند. اتکا میرزا تقی‌خان امیرکبیر به افواج آذربایجان نیز که پس از طغیان فوج قهرمانیه

در ساخلو تهران در ۱۲۶۶/۱۸۵۰ به شدت تضعیف شده بود نیز نتوانست وی را از دسیسه مخالفین و توهم شاه کوتاه‌اندیش نجات بخشد.

در اوایل سال ۱۲۶۷/۱۸۵۱، امیرکبیر از نقطه‌نظر شاه و اشرف قاجار وظیفه اصلی‌اش را که جلوس ناصرالدین‌شاه به تخت و برقراری آرامش در کشور بود، کم‌ویش به انجام رسانیده بود و حال در دیده ایشان خطر قوام او در مقامات سه‌گانه صدارت، ریاست قشون و اتابکی شاه به مراتب بیشتر از لزوم او برای بقای قاجاریه بود. حال که او توانسته بود چالش بهمن‌میرزا، عموی ناصرالدین را بر طرف سازد، طغیان دولو قاجار و خوانین همدست را در خراسان فرونشاند و مهمتر از این جنبش بایه را در دو درگیری بزرگ در مازندران و در زنجان تا سرحد شکست سوق دهد و سید علی‌محمد باب را در ملاء عام در تبریز تیرباران کند، دیگر لزوم اضطراری برای وجود او از جانب اشرف و دیوانیان قاجار احساس نمی‌شد، بهویژه آن‌که حال در صدد بود با اصلاحات مالی و دیوانی موقع و منزلت این طبقه را کاهش دهد و مسیر جدیدی را در سروسامان بخشیدن به امور دولتی و کشوری و اصلاحات از بالا بگشاید. چه‌بسا ممکن بود که اگر در کرسی صدارت اندکی بیشتر دوام می‌آورد و می‌توانست که جایگاه مستقل جدیدی از راه پرورش نسلی از دیوانیان متجدد و طرفدار اصلاحات برای خویش در برابر مخالفت اشرف و دیوانیان محافظه کار فراهم آورد، این خطر بیشتر نیز می‌شد و این امکانی بود که مخالفین او با نوعی غریزه برای بقا، که در فرهنگ سیاسی قاجاری نهادینه شده بود، آن را دریافته بودند و می‌کوشیدند که پیش از آن‌که به نتیجه‌ای منجر شود، امیرکبیر را از میان بردارند. شایان توجه است که عزل میرزا تقی‌خان تقریباً هیچ بازتاب تحسرآمیز آنی در میانه طبقه برگزیدگان قاجار نداشت و کسی اشکی در زوال و یا قتل پنهانی او نیفشاند. از این نظر سقوط او تفاوت چندانی با برافتادن حاجی میرزا آقاسی و یا عزل میرزا آفاخان نوری نداشت. او نیز همان «غلام درگاه ملائک پاسبان» بود که نهایتاً بقا یا فناش در گرو «نیات ملوکانه» باقی ماند و جان خویش را می‌بايست به «خاکپای جواهرآسای اقدس همایونی» نثار کند.

مشکل دوم برای قوام دولت مستقلی به قیادت امیرکبیر همانا موقعیت ایران در میانه دو قدرت جهان‌جوی همسایه بود که (چنان‌که بدان پرداختیم) نه تنها

خط مشی سیاست خارجی ایران را گرفتار یک تنگنای دوقطبی ساخته بود، بلکه متعاقباً در سیاست داخلی ایران و در موازنه اغلب ناپایدار دستگاه دولت نیز بسی مؤثر افتاد. بهویژه پس از امضای قرارداد ترکمنچای و انفاذ اصل دول کامله الوداد (یا همان کاپیتولاسیون) نمایندگان دو قدرت بزرگ اروپایی، یعنی روسیه و انگلستان، و اندکی بعد فرانسه و بالاخره عثمانی (ولی با توان کمتری) خویش را در نفوذ در داخله دستگاه دیوان و حتی اوامر و نواهی در بسیاری از امور داخلی که بهنحوی در نظر ایشان با منافع دولت متبع شان مربوط می‌شد، ذی حق می‌شمردند. رسیدگی به این دخالت‌های غالباً بیجا که از امور جزئی چون منازعه بین نوکران سفارت با نوکران یکی از اعیان و رجال گرفته تا امور جدی‌تری چون دفاع از حقوق اتباع و تحت‌الحمایگان این دول همواره از گرفتاری‌های بزرگ وزرا دولت قاجار، بهویژه در دهه‌های میانی قرن نوزدهم، به حساب می‌آمد. دیدگاه استعماری و شرق‌ستیزی و خفیف‌شماری و کینه‌توزی ژرف جزء لاینفک رفتار دیپلماتیک این نمایندگان دولت‌های همسایه بود. این‌چنین تهدیدها و اعمال نفوذها و قدرت‌نمایی‌ها غالباً موجب تحقیر و زیونی اولیای دولت ایران، حتی وهن مقام صدراعظم و در پاره‌ای از موارد کسر شوکت سلطنت قاجار نیز می‌شد و ایشان را در دیده عامه مردمان خفیف و ناتوان جلوه می‌داد. در نظامی که بسیار متکی بر حفظ شوکت و جبروت شاهانه و انفاذ قدرت نمادین دولت بود، این‌گونه رفتار تحقیرآمیز عواقب وخیم به بار می‌آورد.

على رغم کوشش امیرکبیر برای اتخاذ یک خطمشی میانه رو و کاستن از دخالت‌های نمایندگان دو دولت بهویژه در امور داخلی، وی بیش از پیش خود را ملزم می‌دید که بین دو قطب روسیه و انگلستان به تمهیداتی متول شود تا بهنوعی موازنه منفی در بین دول رقیب دست یابد. اما این بندبازی سیاسی او را در عمل به تدریج بهنوعی انزوای سیاسی گرفتار ساخت و راه را برای این نمایندگان (بهویژه وزیر مختار انگلستان، سرهنگ جاستین شیل) فراهم آورد تا در خفا به تقویت جناح مخالف امیرکبیر برآیند و پایگاه صدراعظم را از بنیان متزلزل سازند. عدم حضور یک وزنه سومی در این رقابت دوقطبی، که پیش از امیرکبیر و تا اندازه‌ای پس از سقوط او بر عهده نماینده دولت فرانسه گذاشته شده بود، بیشتر این منازعه و رقابت قدرت‌ها را تقویت می‌کرد. عاقبت کار امیرکبیر و رفتار

نمایندگان دولتين (چنان‌که مفصلأً در کتاب قبله عالم بدان پرداخته شده است) به خوبی تخفیف توان امیرکبیر را در مواجهه با این نمایندگان می‌نمایاند. عدم موفقیت او در کسب حمایت نخست از انگلستان و سپس از روسیه برای رهایی از سرنوشتی شوم، حاکی از آن بود که شأن صدارت مستقل از درگاه شاهی از جانب هیچ‌یک از دو وزیر مختار به رسمیت شناخته نمی‌شد و آنان نیز او را صرفاً غلامی در گرو شفقت و یا غصب همایونی می‌شمردند.

همزیستی با اعیان شهری و نگهداری از خواهر همزاد

اگر دو طبقه خوانین ایلات و دیوانیان دولت‌مدار در واقع دو بازوی نیمه‌پیوسته به دستگاه پادشاهی بودند، اما سومین طبقه یعنی اعیان یا برگزیدگان شهرنشین رابطه پیچیده‌تری با دولت قاجار داشتند. نظیر بیشتر خوانین ایلات، اعیان نیز از منابع اقتصادی نسبتاً مستقلی بهره می‌گرفتند و به‌مانند طبقه دیوان، اعیان نیز هرکدام ابواب جمعی ویژه خود را داشتند ولی برخلاف این هردو، اعیان کمتر در صدد جاه قدرت، حداقل ورای حیطه شهری و صنفی، بودند. آنچه که در وهله اول برای ایشان ارجحیت داشت حفظ ثروت موروثی، و یا خودآبانته، و حفظ جاه و حیثیت اجتماعی‌شان بود. مناسبات ایشان با دستگاه دولت غالباً به‌واسطه ضرورت اقتصادی و یا تأمین امنیت جانی و مالی بود و لآ اکثریت ایشان در بند وضعیت دولت و یا تحولات سیاسی نبودند و ترجیح می‌دادند مادام که دولتیان کاری به کارشان نداشته باشند، ایشان نیز در کار دولتیان دخالتی نکنند. سرپرستی و بندپروری ایشان نسبت به طبقات فروع دست نیز بیشتر به‌سبب تحکیم مبانی قدرت اجتماعی خودشان در شهر و روستا بود تا این‌که ناشی از عواطف غم‌خوارانه و نوع دوستانه بوده باشد. گروه‌های متعدد در درون این طبقه نیز بیشتر به منافع همان گروه خود وفادار بودند تا این‌که پیوند و یا وفاداری جامع‌تری نسبت به طبقه مشخصی به نام اعیان داشته باشند.

سرگروه اصلی از این برگزیدگان شهری را ملاکین بزرگ، تجار گران‌ماهی و علمای اعلام تشکیل می‌دادند اما در عصر قاجار شرایط تاریخی تدریجیاً این گروه‌ها را، به‌ویژه، دو گروه تجار و علماء را ودادشت که در برابر مخاطرات متعدد

پیوندهای استوارتری در میان خود برقرار سازند. بیشتر این مخاطرات ناشی از دخالت‌های غالباً ناروای حکومت‌های ایالتی، آشفتگی‌های اقتصادی در بازار، که بیشتر به‌سبب دخالت‌های فزاینده عوامل برومنزی بود، و دیگر خطرها، از جمله ناامنی شهری و خارج شهری، بود. علاوه بر این، در نیمه دوم قرن نوزدهم دولت مرکزی و عوامل و نمایندگانش به‌واسطه بهبود شبکه ارتباطات داخلی حضور ملموس‌تری در ولایات داشتند که لاجرم سبب تماس بیشتر با اعیان شهری می‌شد. پیدایش این شبکه نوین ارتباطات کشوری به‌ویژه شبکه تلگراف، از طرف دیگر به طبقه تجار و سپس علما اجازه داد که از سطح شهری و ولایتی فراتر رفته و آگاهی گستردہ‌تر طبقاتی در سطح کشوری به دست آورند. حوادث شورش تباکو و سپس انقلاب مشروطه به‌خوبی توسعه این شبکه تجاری و اجتهادی و پیوند بین آن دو و رویارویی آنان را با دولت قاجار آشکار ساخت.

بیش از همه در میان این سه گروه اعیان شهرنشین، مالکین بزرگ مدافعان منافع اقتصادی و منابع ثروت خود بودند. این طبقه «اریاب» که غالباً صاحبان روستاهای متعدد در حواشی شهرها بودند به‌واسطه مالکیت اراضی طبعاً از جمله محافظه‌کارترین گروه‌های اجتماعی به شمار می‌آمدند. اگرچه اکثریت قریب به اتفاق آنان در شهرها زندگی می‌کردند و مالک غیابی به شمار می‌آمدند (برخلاف طبقه اعیان روستانشین در اروپا که غالباً در خانه‌های اریابی در ملک خودشان ساکن بودند) ولی قلمرو واقعی ایشان همان دهه‌ها پارچه دهاتی بود که یا موروثی به آنها رسیده بود یا تیولی بود که دولت به آنها واگذار کرده بود (و در نسل‌های بعدی موروثی و یا نیمه‌خصوصی شده بود) و یا خود خریداری کرده بودند. ماهیت این مالکین کاملاً یکدست نبود بلکه حداقل سه زیرگروه مختلف را دربر می‌گرفت: مالکینی که مَمَّراً اصلی زندگانی‌شان از راه درآمد زمین مزروعی بود، مالکینی که از جمله دیوانیان قاجار بودند و املاکشان را از راه تیول واگذاری دولتی به دستاورده و گاهی نسل‌ها در خانواده خود محفوظ داشته بودند، و نو‌مالکینی که بیشتر در دهه‌های واپسین قرن نوزدهم از جمله تجار و علمای ثروتمند بودند که در مالکیت اراضی سرمایه‌گذاری کرده بودند. البته دسته چهارم از مالکین ارضی نیز که همانا خوانین ایلات بودند، و به‌واسطه زندگی نیمه‌متحرک مالک دهه‌ها و بلکه صدها پارچه آبادی زراعی بودند، در عمل با

این که مالک به شمار می‌آمدند اما باید ایشان را در زمرة طبقه خوانین به شمار آورد (که پیش از این بدان اشاره شد). اینان غالباً در خاک ایلی خود می‌زیستند و در همانجا نیز قلعه‌های غالباً وسیع با برج و بارو و استحکامات برای خوبیش می‌ساختند. در عمل در گروه ملاکین بزرگ امکان هیچ‌گونه پویایی اجتماعی (upward mobility) وجود نداشت و این نیز به خودی خود به محافظه‌کاری این گروه در رفتار اجتماعی‌شان می‌افزود.

درگیری اصلی طبقه مالکین با حکومت‌های ولایات بر سر پرداخت مالیات ارضی بود. اگرچه اینان می‌بایست خود در پرداخت مالیات شریک باشند اما در عمل این وظیفه شاق را به رعایای فقیر و بی‌پناه مقیم روستاهای محول می‌ساختند. نرخ مالیات ارضی بین ۱۰٪ تا ۲۰٪ از کل درآمد ملک مزروعی بود. مناسبات ارضی بین مالک و رعیت بر اساس قاعده قدیمی بُنه تنظیم می‌شد که در آن از پنج عوامل تولید کشاورزی یعنی زمین، آب، بذر، گاو و کار سه سهم (و یا غالباً چهار سهم) نخست از جانب مالک تأمین می‌شد و تنها یک و یا دو سهم باقی‌مانده از آن رعیت بود. در هنگام برداشت محصول، نخست مالک سه یا چهار سهم خود را برمی‌داشت و باقی‌مانده یک یا دو سهم قاعده‌تاً متعلق به رعیت بود. ولی عملاً رعیت مجبور بود که سهم بزرگتری از مالیات دیوانی (دولتی) را متحمل شود یعنی هم سهم مالیاتی خودش را بـ یک‌پنجم (یا دوپنجم) به دیوان بپردازد و هم سهم مالیاتی مالک را که سه‌پنجم یا چهار‌پنجم از بهره زمین بود متحمل شود، یعنی بیشتر از ۲۰٪ را از سهم خودش بپردازد. این ترتیب ستمکارانه در پرداخت مالیات نه تنها رعایا را بیش از پیش فقیر و درمانده و گرسنه و نایمین می‌ساخت بلکه طبقه مالکین را که از این وضعیت ظالمانه بهره می‌بردند، بیش از پیش هم داستان و پشتیبان حکومت می‌کرد.

این پیوند بین مالکین و دولت حاکم در برابر رعیت که یکی از شرم‌آورترین وجوده تاریخ عصر قاجاریه به حساب می‌آید، در سراسر دوران قاجار از آن جهت پایدار ماند که طبقه دیوانیان قاجار خود، چنان که گذشت، از زمرة همین مالکین بودند و طبعاً به بقای این نظام ستمکارانه همواره پایبند ماندند. به همین دلیل نیز در سراسر دوران یکصد و پنجاه ساله حکومت قاجار هیچ نوع اصلاحی در ترتیب و تقویم و ثبت اراضی مزروعی که اساس آن متعلق به دوره صفویه (و تا

اندازه‌ای دوره نادر شاه) بود به عمل نیامد زیرا هر نوع تعویم و تصحیح و تحولی در نظام مالیات ارضی بالقوه ممکن بود به ضرر مالکین تمام شود. به‌ویژه طبقه مستوفیان در داخله دیوان قاجاریه که غالباً از زمرة زمین‌داران بزرگ بودند، نحوه دریافت مالیاتی را به‌نحوی در انحصار داشتند که هیچ‌کس جز ایشان قادر به سر درآوردن از حساب و کتاب مالیاتی، که به حساب سیاق ثبت شد، نبود. به‌اضافه اشراف قاجار و شاهزادگان و دیگر وابستگان به دولت و دربار قاجار نیز در زمرة همین کلان‌مالکین بودند و هر کدام دهها و یا گاهی صدھا پارچه آبادی را مالک بودند.

به‌علاوه واگذاری تحصیل مالیات به صورت مزایده به محصلان مالیاتی محلی بیش از پیش به ناعادلانه بودن و شدت و ستم دریافت مالیات از روستاییان بی‌پناه می‌افزود و آنان را همواره درمانده و ناتوان نگاه می‌داشت. این سلسله مراتب ظالمانه از دولت مرکزی به حکومت‌های ولایات و از جانب حکام ولایات به حکام محلی و از حکام محلی به محصلان محلی که به‌ویژه در دوران ناصری از راه حراج و مزایده سالانه انجام می‌شد، نهایتاً همه فشار را بر دوش روستاییان می‌نهاد. حضور محصلان مالیاتی در هنگام برداشت محصول و دریافت سهم جنس (به‌جای نقد) از رعایا از راه تهدید و تنبیه و فشار و کتك و چوبزدن و فلک‌بستن کدخدا و یا روستاییان امری رایج و از جمله بدیهیات به حساب می‌آمد. ندرتاً به‌واسطه افت محصول و یا نبود آن در نتیجه هجوم ملخ یا آفات و به‌ویژه کم‌آبی یا سرمای مفرط، تخفیف مالیاتی از جانب دولت محلی یا دولت مرکزی داده می‌شد ولی در اینجا نیز سرنوشت رعایا غالباً بستگی به شفقت و انصاف مالک داشت که تا چه اندازه حاضر به تخفیف در سهم مالیاتی خود و یا کاهش سهم‌شان در بُنَه بوده باشند.

قدرت ملاکین بزرگ و طبقه اعیان به‌ویژه در فضای شهری خودنمایی می‌کرد. غالب شهرهای داخل ایران از نظر ترکیب شهری (morphology) به محلات متعدد تقسیم شده بود. هر شهر از دو یا سه محله گرفته و تا بیست و سی محله نیز می‌رسید. شیراز یازده محله داشت، تهران چهار محله، اصفهان سی و یک محله و تبریز دوازده محله. شکل‌گیری این محلات بیشتر از هر چیز تابع مظاهر قنات‌ها و دسترسی به آب و مسیر جريان آب در مجاری روی زمینی و زیر زمینی

بود. به علاوه وفاداری‌های قومی و زبانی و بهویژه مذهبی و یا شبهمذهبی در انتظام شهرها دخیل بود. شیراز متشکل از پنج محله نعمتی و پنج محله حیدری بود که حدود هریک معین و به دقت پاسداری می‌شد. تبریز شش محله شیخی و شش محله مترشّعه داشت. نظام اداری و انتظامی شهرها نیز بیشتر بر اساس تقسیم‌بندی محلات بود و کدخدایی هر محله غالباً جوابگوی کلانتر شهر بود.

حدود کار کدخدایان و کلانتران شامل موارد مالیاتی و امنیتی و حتی رسیدگی به دعاوی و اختلافات صنفی می‌شد. اینان روی هم رفته جایگاه مهمی را در تشکیلات شهری داشتند زیرا کم‌و بیش گروه میانجی بین شهربنشینان فروخت و عامه مردم از طرفی و طبقه اعیان و ملاکین و حکام به حساب می‌آمدند. برخلاف حکام که غالباً برای دوره کوتاهی، و گاهی یک‌ساله، از طرف دولت مرکزی و یا حکام ولایات منصوب می‌شدند، کلانتران و کدخدایان زیردست ایشان بومی شهر زادگاه خود بودند و ریشه در محله خود داشتند و منصب‌شان تقریباً همیشه موروثی بود. در پاره‌ای موارد ایشان مستقیماً جوابگوی در برابر حکام بودند و پاره‌ای موارد پاسخگو به مالک و یا دیوانی قدرتمندی بودند که سیطره بر یک یا چند محله در شهر داشت. کدخدایان محلات حیدری شیراز به عنوان نمونه بیش از آن که جوابگوی حاکم باشند خود را در برابر مالک قدرتمند پنج محله حیدری شهر از خاندان قوامی مسئول می‌دانستند. خاندان قوامی شیراز که ریشه ژرف در این شهر داشتند و علی‌رغم نوسانات و درگیری‌های متعدد تا نیمه قرن بیستم کماکان قدرت خود را در شهر و در میان ایلات حاشیه‌نشین خمسه حفظ کردند، نمونه بارزی از قدرت مالکان نه تنها در روستاهای بلکه در شهرها و در میان ایلات به حساب می‌آمدند. قدرت‌نمایی ایشان در برابر حکام و دیوانیان عالی‌رتبه که گاهی استیلایی کامل بر روی پاره‌ای محلات شهر داشتند، سبب بروز اختلافات و خشونت‌های شهر و درگیری ساکنین محلات می‌شد.

جایگاه لوطیان در زندگی شهری

سوای رابطه پیچیده‌ای که بین اعیان شهری و کلانتران و کدخدایان از یک طرف و حکام و محصلان و مستوفیان دولت مرکزی از طرف دیگر وجود داشت، امنیت

شهرها غالباً در گرو یک موازنۀ شکننده در داخل شهرها نیز بود. یک عنصر اصلی در برهم خوردن امنیت شهرها و آشوب‌های پی‌درپی همانا دسته‌های لوطیان بودند که غالباً مقامات محلی و یا دولت مرکزی در منابع از آنان به نام اشرار و یا الواط (جمع لوطی) یاد می‌کردند. تقریباً همه شهرهای ایران به درجات گرفتار مشکلات ناشی از رفتار لوطیان بودند. اینان غالباً به صورت دسته‌های متشکل در محلات و یا گذرها یا بازارچه‌ها در داخل محلات از راه باج‌ستانی و ارتعاب و یا ارائه خدمات حراستی در مقابل دیگر لوطیان به اعیان و علماء و یا قدرتمندانی که قادر به خرید خدمات آنان بودند گذران می‌کردند. از این نظر رفتار و معاش ایشان شبیه به الواط شهری در سرزمین‌های دیگر چون مافیا در سیسیل بود. ابزار اصلی کار لوطیان ابراز خشونت از راه قداره‌بندی و برپاکردن "بلوا" و کتک‌کاری و نشان‌دادن ضرب‌شست و ضرب و جرح و کشتار بود. علی‌رغم تصویر خیالی که غالباً پاره‌ای از لوطیان را جوانمردانی مدافعان محروم‌ان و زیردستان در برابر قدرتمندان می‌نمایاند، اکثریت قریب به اتفاق ایشان دشنه‌های قابل فروش برای ارباب قدرت بودند و به‌ندرت پاییند به راه و رسم جوانمردی بودند که تنها تصویر محوی از آن در عهد قاجار باقی مانده بود (البته آن عیاران سده‌های پیشین نیز شاید شبروان و باج‌گیرانی بیش نبودند). بسیاری از ایشان نوعی سرسپردگی به علمای قدرتمند محله و یا شهر داشتند و جزء عناصر اصلی در برپایی بلواهای بابی‌کشی و صوفی‌کشی و مُلحِدکشی و غارت و چپاول خانه و کسب هرکسی که رقیب و یا مخالف مجتهدان عالی‌مقدار بود، به حساب می‌آمدند. در سراسر دوران قاجار بویژه در ایام خطیر چون قحطی و آشوب، لوطیان سردمدار بلواها و غارت محلات رقیب و یا محلات اقلیت‌نشین چون محله یهودیان و یا محله ارامنه بودند. اصطلاح "لوطی بازار" به معنای آشوب و نبود مقررات و رسوم و امنیت‌های پذیرفته شده اشاره به همین رفتار لوطیان دارد.

با این حال پاره‌ای از این لوطیان حتی تا آغاز قرن بیستم نیز هنوز اندک سرسپردگی به صوفیان طریقت داشتند و به ویژه مراسم و شعائر حاکم بر زورخانه چنین پیوندی را با پاره‌ای از سلسله‌های صوفیان چون دراویش خاکسار و جلالی تقویت می‌کرد. زورخانه‌ها غالباً مرکز تحکیم پیوند لوطیان در محلات بود و سهمی اساسی در ساختار سلسله مراتب لوطیان داشت. زبان لوطیان مملو از

اصطلاحات و تکیه کلام‌ها و کنایه‌ها بود و همچنین لهجه لوطیان نیز (مثلاً لهجه تهرانی) آوابندی خودش را داشت که تنها اهل فن و لوطیان دیگر قادر به ادای آن بودند. نظری درویشان، لوطیان نیز نه تنها جامه و کلاه خود را داشتند بلکه این "نشانه‌های" (markers) هفت گانه که بدان "هفت وصله لوطی" می‌گفتند هریک نشان از رسم و راه و سنت لوطیانه بود و حتی طرز پوشیدن و رنگ و جنس نیز در میان ایشان معنای خاصی را ارائه می‌داد.

از جمله وصله‌های لوطیان کلاه، قدراره (یا دشنه و بعدها چاقو) و شال کمر بود که هر کدام در نظرشان جایگاه و معنای رمزی خاصی داشت و لوطی که از مراحل نوچگی به سروری می‌رسید می‌بایست این رموز و رسوم و آئین‌های لوطیان را به خوبی بداند و آن را مرام و اساس زندگی بشمارد. در واقع جمع لوطیان یک محل که شامل سلسله مراتب سرور و نوچه‌گانش بود گروهی اجتماعی از نوع "گروه نخستین" (primary group) چون یک خانواده به شمار می‌آمد و رابطه بین سرور و نوچگان نیز همان رابطه پدرسالارانه بود. در بعضی از شهرهای ایران، مثلاً در شیراز و یا اردبیل، لوطیان نیمی از محلات خود را نعمتی و نیمی دیگر خود را حیدری می‌خوانندند. اما این دوگانگی صرفاً جنبه صوری داشت و وفاداری به نعمتی (ظاهرًا شاه نعمت الله ولی) و یا حیدری (شیخ حیدر صفوی و یا سلطان حیدر صوفی قلندر ظاهرًا) از حد صوری تجاوز نمی‌کرد. این دسته‌بندی در میان لوطیان بازتاب دیگری از دگرسازی (othering) در جامعه بود که خودی را از بیگانه جدا می‌کرد.

پیوند میان لوطیان نمادهای دیگری از یک گروه خودمختار اجتماعی را نیز دربر داشت. رابطه سرور و نوچه در میان لوطیان یک رابطه هم‌جنس دوستانه بود و نوچه به عنوان معشوق یا شاهد سرور به حساب می‌آمد و انتخاب و هم‌زیستی بین ایشان نوعی پیوند وفاداری و برادری بود که در واقع واحد اصلی و ریشه جامعه لوطیان را تشکیل می‌داد. اگرچه بعضی لوطیان شاید دوجنس گرا و در دوران پختگی ازدواج نیز می‌کردند و صاحب فرزندان می‌شدند، اما این با پیوند هم‌جنس دوستانه ایشان مغایرتی نداشت. راه پیشرفت در سلسله مدارج لوطیان نیز از راه همین پیوند هم‌جنس گرایی صورت می‌بست تا نوچه‌ای که در زیر حمایت سروری بود تدریجیاً با گذشت ایام نضج گرفته و بالاخره اگر عمرش

کفاف می‌داد و در منازعات شهری و محلی کشته نمی‌شد، به مرتبه والاتری و نهایتاً به مرتبه سروری نائل می‌آمد.

علاوه بر باجستانی و یا پشتیبانی مالی از جانب ولی‌نعمتان، لوطیان بیشتر از راه انحصار پاره‌ای آذوقه‌های بازار، به ویژه عمدۀ فروشی تره‌بار و میوه، نیز درآمدی سرشار داشتند. میدان میوه و حمل و توزیع تره‌بار نیاز به مدیریت داشت که غالباً با ارعاب و اعمال زور و قلدری لوطیان تنظیم می‌شد. در زنجیره تولید و پخش تره‌بار، لوطیان جایگاه معینی را بین روستا و شهر به انحصار درآورده بودند. اگرچه محتکرین بزرگ مواد غذایی غالباً ملاکین و نخبگان شهری ثروتمند و قدرتمند بودند، اما لوطیان نیز در حد خود در انحصار و بهره‌وری از بازار سیاه موفق بودند. البته این نوع مدیریت و انحصار بازار خود تابع سلسله مراتب سروری در میان لوطیان بود و تنها لوطیان قدرتمندی که توان مالی و لیاقت مدیریت و ابراز قدرت داشتند می‌توانستند بر بازار چیره شوند و الا اکثر لوطیان زیردست باید از راه ابراز وفاداری و چاکری به زیرستان جایی در سلسله مراتب لوطیانه می‌یافتد. ابراز خشونت و یکهزنی و ارعاب و منازعات پایان‌ناپذیر بین دسته‌های لوطیان در تحول دائمی این سلسله مراتب مؤثر می‌افتد.

با این توصیف طبقه لوطیان را نه می‌توان در شمار نخبگان شهری به شمار آورد و نه آنان را، چنان‌که غالباً در منابع رسمی دوران قاجار یاد می‌شوند، صرفاً پاره‌ای سفلگان و اشرار و الواط دانست. اینان از طرفی در ارتباط با اعیان و توانمندان و مراکز نفوذ بودند و از مزایای این ارتباط بهره می‌بردند و از طرفی دیگر هنجارها و رفتارهای اجتماعی‌شان و جایگاه زیرستانه‌ای که از آن برخاسته بودند، آنان را در زمرة عامه مردم قرار می‌داد.

با پایان عصر قاجار و پیدایش دولت پهلوی طبقه لوطیان به اجبار پاره‌ای از اسباب زورگویی و شیوه‌های نمادین رفتاری‌شان را از دست دادند و حیطه قُرق و چیرگی بر محلات شهری آنان به مراتب محدودتر شد ولی حتی تا دهه‌های اولین قرن چهاردهم خورشیدی نشانه‌های بارزی از انحصارجویی، یکهزنی، خشونت و از همه مهم‌تر ارتباط با مقامات شهری محفوظ مانده بود و جای پای آنان، غالباً به نام چاقوکشان و الواط، گاهی فرایند بارزی در جریانات سیاسی و شهری داشت.

تجار و اصناف بازار

دومین گروه بزرگ اعیان شهری طبقه تجار بزرگ بودند که به خاطر توان مالی و جایگاه برتری که در سلسله مراتب بازار داشتند غالباً از احترام و رعایت مقامات دولت و دیوان و همچنین دیگر اعیان و عامه مردمان برخوردار بودند. تجارت پیشه‌ای شایسته و وزین به حساب می‌آمد و غالباً رفتار و شیوه زندگی تجار و مدارای آنان با اهل بازار و شهر برای این طبقه تا اندازه‌ای ایمنی و آسایش بهمراه داشت. حفظ سرمایه در درازمدت و گاهی در طول چند نسل، نیاز به احتیاط و محافظه‌کاری و پرهیز از خودنمایی و نودولتی و جلوه‌های ظاهرپسندانه داشت که غالباً در میان اعیان یا اهل دیوان و ارباب قدرت بسی رواج داشت. بقای خاندان تجار و حفظ پوشش نسبی ایمنی در برابر آشوب و یکه‌تازی دیگران و همچنین بقای اقتصادی در برابر نوسانات بازار چه در تجارت داخلی و چه خارجی مستلزم حُسن شهرت و مدارا با دیگران و پرهیز از ماجراجویی و رقابت‌های خشنونت‌آمیز بود. خانواده‌های تجار غالباً با هم پیوند خانوادگی داشتند و با گروه‌های محدودی در خارج از طبقه خود ازدواج می‌کردند. تنها طبقه دیگری که با تجار پیوند می‌یافتد همانا علماء و مجتهدان میان‌رتبه یا عالی‌رتبه بودند که گاهی خود نیز ریشه در طبقه تجار داشتند و فرعی بر طبقه تجار به حساب می‌آمدند. خاندان‌های تجار یکی از فرزندان را به تحصیلات فقهی تا مرتبه اجتهداد و می‌داشتند زیرا اینان منبع حقوقی گران‌بهایی برای حفظ سرمایه و تداوم کسب و رفع مسائل حقوقی در کار بازار و ثروت به حساب می‌آمدند. طبقه تجار خود نیز در ابراز پارسایی و زُهد و حفظ شعائر و برپایی مراسم مذهبی و پرداخت وجوده شرعی پیشقدم بودند و این شیوه از زندگی پارسایانه اینان را در چشم دیگر مردمان به ویژه در بازار ارج می‌بخشد.

تجار مرکز ثقل اقتصاد بازار بودند و سرمایه ایشان گرداننده چرخه کسب و کار بود. تجارت، اعم از تجارت داخلی یا خارجی، تنها بخشی از فعالیت ایشان بود زیرا غالباً تجار دو وظیفه صرافی و گردش پول و همچنین مشارکت در تولید را نیز در عهده داشتند. نرخ بالای بهره پول در بازار، به ویژه پیش از پیدایش نظام جدید بانکی، بسیاری از تجار را بکار نزول پول جلب می‌کرد. اقتصاد ایران در

سراسر دوره قاجار از کمپولی رنج می‌برد و نبود یک شبکه آسان انتقال پول در بازار و یا بین شهرها و یا در تجارت خارجی لاجرم متسل به شبکه سنتی انتقال پول از طریق برات می‌شد. دریافت نزول اگرچه شرعاً حرام شمرده می‌شد ولی راههای شرعی برای پذیرش نزول چون مرابحه و مزارعه الزاماً وجود داشت. به علاوه تجار بر گردش پول در بازار نظارت داشتند و از آن بهره می‌بردند.

علاوه بر این چون سرمایه تجار در بازار تولید نیز بکار گرفته می‌شد، ایشان نوعی سروری و ریاست بر دیگر اصناف بازار داشتند و اگرچه تشکیلات صنفی بازار هریک مستقل‌آمور حرفه‌ای و پرداخت مالیات دیوان را عهده‌دار بودند ولی صنف تجار در موارد حساس، به ویژه در هنگام بروز بلواها و یا اعتراض به اقدامات دولت و جنبش‌های بزرگ نظیر قضیه تباکو، سردمدار بازاریان و غالباً مبین خواسته‌های ایشان بود. البته بسیاری از اعتراض‌های طبقات فرودست بازار متفاوت و حتی مغایر با خواسته‌های تجار بزرگ بود و گاهی ممکن بود تجار بزرگ خود را از معركه کنار بکشند و منافع محافظه‌کارانه ایشان اجازه ندهد بیش از حدود معینی با دولت و ارباب دیوان درگیر شوند. با این حال غالباً روح جمعی حاکم بر بازار و پیوندهای همبستگی بین اصناف بازار آنقدر پایدار بود که در موقع بحرانی سبب بروز اعتراض جمعی نظیر بستن بازار شود. اگرچه این نوع اعتراض جمعی همیشه به نتیجه مطلوب نمی‌رسید و ممکن بود پس از چند روزی اصناف و حتی تجار به خاطر تنگی معیشت و درماندگی مالی و وحشت از ورشکستگی دکانها و حجره‌ها را بازگشایند و کار و کسب به روای عادی بازگردد.

اگرچه چندان نباید در توان اقتصادی و مالی تجار اغراق کرد اما از دهه‌های میانه قرن نوزدهم طبقه بازرگان ایران به خاطر گسترش تجارت خارجی توانست بر توان و دامنه کار خویش بیفزاید و ثروت بیشتری فراهم آورد. اما از طرف دیگر با توسعه تجارت خارجی، بازرگانان ایرانی بیش از پیش در معرض نوسانات اقتصادی و پولی بین‌المللی و چرخه پی درپی رونق و کسد در بازار جهانی قرار گرفتند. رقابت با شرکت‌های اروپایی و استعماری که سرمایه‌ای بسیار بزرگ‌تر از تجار ایرانی داشتند و به تدریج در بازار داخلی ایران رسونخ کردند، آسان نبود. بیش از هر چیز تأسیس بانک شاهی در ۱۳۰۶/۱۸۸۹ و ایجاد شبکه وسیع بانکی در

شهرها، توسعه ارتباطات بانکی بین‌المللی و انحصار انتشار اسکناس که بهزودی و علی‌رغم مقاومت بازار جای نظام مخدوش مسکوکاک نقره و مس و ضرب بی‌رویه آنها را گرفت، از توان مالی بازار کاسته شد و به تدریج بر نارضائی طبقه تجار و دیگر اصناف وابسته بدان افزود. حضور محسوس تجار و دیگر بازاریان از اواخر عصر ناصری به‌ویژه در قضیه تباکو و پس از آن در صحنه انقلاب مشروطه و سهم مؤثرشان در تشویق طبقه علماء بر طرفداری از مشروطه ناشی از نارضائی‌های ژرفی بود که قریب به پنجاه سال در بازار ایران ریشه دوانیده بود.

پیش از این نیز عناصری از طبقه تجار، غالباً با سابقه شیخی، در اواخر عصر محمدشاه و اوائل دوره ناصری به نهضت بایه پیوستند و تنی چند از ایشان نیز همراه بسیاری از اصناف و کسبه فرودست که پیام بابی را پذیرفته بودند، در درگیری با دولت و با دستگاه شرع جانشان را از دست دادند. اگرچه پیوستن تجار و اصناف به بایه بیشتر به‌واسطه رسوخ یک فرهنگ اخلاق‌مدار بود ولی بُن‌مایه‌ای نیز از نارضائی از دولت به‌خاطر دلالت اقتصادی داشت. این ناخشنودی دوچانبه هم در میان تجار جنوب ایران، که نظیر خود سید علی محمد باب ریشه در اقتصاد شیراز و بوشهر داشتند، و هم در میان تجار شمال ایران که پایگاه‌شان در تبریز و انزلی و بارفروش بود، بروز کرد. به تعبیری باید گفت که پیوستن پاره‌ای از تجار نسل جوان به جنبش بایه نشانه‌ای از پیدایش تدریجی یک نسل سرمایه‌دار بازرگان (merchant capitalist) بود که از رفتار دولت ناراضی و شاکی بود و نظام قدیمی درگاه و دیوان را پاسخگوی خواسته‌های اقتصادی و فرهنگی خود نمی‌یافت.

البته دولت قاجاریه در نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی در عصر ناصری و مظفری به کلی نسبت به خواسته‌ها و شکایات تجار بی‌توجه نبود. گسترش تجارت خارجی و تبادلات بازرگانی و مالی با دول همسایه و با اروپا دولت را واداشت که خواسته‌های تجار را ارج بنهد. تأسیس وزارت تجارت و محاکم رسیدگی به شکایات تجار اگرچه تشکیلاتی مختصر و محدود داشت ولی تا اندازه‌ای از بالاگرفتن منازعات مالی و درگیری‌های کسبی به‌ویژه با نمایندگان تولیدکنندگان فرنگی پیشگیری می‌کرد. از جانب دیگر حکام ولایات و عوامل‌شان در شهرهای بزرگ چون تبریز، اصفهان، قزوین، یزد و شیراز ملزم بودند که خواسته‌های تجار

را حتی المقدور به انجام رساند.

ناخرسندی تجار بیش از هرچیز ناشی از ناامنی راههای تجاري به واسطه چپاول و راهزنی، اجبار به پرداخت حقوق گمرکی گزارف و راهداری سنگین، اخاذی مأموران دولتی و رقابت غیر منصفانه وارد کنندگان فرنگی بود. اگرچه هیچ یک از این شکایت‌ها کاملاً دادرسی نمی‌شد اما حکومت‌های ولایات تا اندازه‌ای خود را موظف به نگهداری و بازگرداندن حقوق پایمال شده تجار می‌دانستند. بهویژه در مورد کالای تجاري چپاول شده دولت موظف بود که در ازای دریافت راهداری، که نوعی بیمه تجاري به حساب می‌آمد، مال التجاره را کشف و به صاحبانش اعاده کند و اگر ممکن بود راهزنان را که غالباً از عناصر حاشیه‌ای ایلات بودند، تنبیه و گوشمالی دهد. حتی اگر کالای تجاري غارت شده هرگز بازگردانده نمی‌شد، پاره‌ای اوقات حکام در برابر پافشاری تجار مجبور به پرداختن بخشی از زیان ایشان می‌شدند. پیدایش و پایگیری مقامات نیمه‌رسمی در میان طبقه تجار چون ملک التجار و رئیس التجار و عمد التجار در شهرها و بنادر تجاري نشانه تکوین تشکیلات حرفه‌ای بود.

اگرچه طبقه تجار و اصناف غالباً از درگیری با دولتیان احتراز می‌کردند ولی مواردی نیز بود که از دست محصلان و فراشان و مُنشیان و نائب‌الحکومه‌ها و حکام شهری در امان نبودند. بهویژه بهانه‌ای چون اتهام به گرویدن به فرقه "ضاله"، یعنی بابی و بعدها بهایی، راه آسان و بی‌دردسری برای اخذ جریمه‌های سنگین و کمرشکن و حتی چوبکاری، فلک و حبس و شکنجه نیز می‌شد. اگر پاره‌ای از حکام و یا علمای اعلام به تاجران معتبر بازار وجوه سنگینی را بدھکار بودند، البته واردآوردن چنین اتهاماتی راهی آسان برای گریز از بار بازپرداخت قروض شان بود. گرفتاری و کشتن برادران طباطبائی، که از تجار معتبر اصفهان و از خاندان سیادت بودند، در سال ۱۲۹۶/۱۸۷۹ در میدان نقش جهان و مصادره اموال و دارایی شخصی ایشان و تصاحب فرزندانشان همگی به خاطر اعتقاد ایشان به آینین بهائی بود که راه را برای حاکم قدرتمند اصفهان مسعود میرزا ظل‌السلطان و مجتهدان قدرتمند شهر چون امام جمعه و شیخ محمد باقر نجفی معروف به آقانجفی بازگذاشت تا با بازداشت و کشتن دو برادر و متواری ساختن برادر سومین از زیر بار دیون خود برهند.

سوای موارد اعتقادی، در موارد نادر دیگری چون اتهام به احتکار و گران‌فروشی، پاره‌ای از تجار را در معرض فشار و تبیه عوامل دولتی قرار می‌داد. در سال ۱۳۲۲/۱۹۰۵ چوبکاری تجار شکر در بازار تهران به اتهام افزایش بی‌رویه قیمت شکر، که در واقع ناشی از نوسان نرخ ارز در بازار و تحولات بزرگ در نتیجه سقوط بهای نقره در بازار جهانی بود، سرمنشأ جریان اعتراضی بود که به‌زودی منجر به انقلاب مشروطه شد. در واقع همین نارضائی جمعی تجار از دولت قاجار بود که ایشان را به پشتیبانان انقلاب مشروطه و سرمایه‌گذاران در این نهضت اعتراضی مبدل ساخت. با این حال در نتیجه تحولات شگرف عصر مشروطه تنها بخشی از منویات این طبقه برآورده شد و با آغاز عصر پهلوی طبقه تجار بخش بزرگی از راهبری اقتصادی خود را از دست داد و مهام اقتصادی تقریباً یکسره به دست دولت افتاد.

برای رسیدگی و سروسامان‌بخشیدن به امور صنفی تجار و روابط با دولت به‌ویژه در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، هیأتی از تجار که مقیم پایتخت بودند در واقع سازمان حرفه‌ای را نمایندگی می‌کردند که بالاخره اطاق تجارت نام گرفت و از جانب دولت نیز به رسمیت شناخته شد. اگرچه دامنه وظایف این هیأت‌کماکان محدود باقی ماند ولی در تشویق و تحکیم روح جمعی در تجار مؤثر افتاد و در آستانه انقلاب مشروطه به ایشان اعتماد به نفس لازم را برای رهبری بازار فراهم آورد.

مقامات شرعی و دستگاه قضائی

سومین طبقه از نخبگان شهری در عصر قاجار علمای اعلام و مجتهدان قدرتمندی بودند که در رأس نهاد دینی در جامعه شیعی ایران جای داشتند. علی‌رغم تصور رایح درباره یکپارچگی اجتماعی و اعتقادی ایشان، باید به یاد داشت که آنچه که به عنوان طبقه علماء شناخته می‌شد مرکب از قشرهای متعددی بود که چه از نظر متنزلت اجتماعی و یا توش و توان اقتصادی و یا تقسیم کار حرفه‌ای با یکدیگر متفاوت و گاهی متعارض بودند. در مراتب پایین‌تر همانا وعاظ و اهل منبر و همچنین مدرسین و دیگر اهل مدرسه قرار داشتند و در رتبه پایین‌تر از آنان طلاب

و جماعت مشهور به سادات بودند.

علمای اعلام یعنی فقها یا مجتهدان اما شهرت و قبول عام و نفوذ خود را غالباً مدیون طی سلسله مراتب تحصیلی در مدرسه و کسب اجازات از علمای صاحب‌نام به‌ویژه در نجف بودند. اگرچه در عمل وصول به درجات عالی و تنفيذ فتاوى، بسیاری از اوقات منوط به سابقه خانوادگی و وابستگی‌های خویشاوندی و یا پیوند با علمای مشهور نیز می‌بود. به‌اضافه رابطه‌های درون بازار و ارتباط با تجار و اعیان شهری و همچنین بهره‌وری از منابع مالی و به‌ویژه وجود شرعی و دریافت سهم امام و نظارت بر اوقاف و گاهی دست‌اندازی بر درآمدهای ناشی از اوقاف و اموال بلاصاحب و یا دریافت وجوده کلان در برابر صدور فتاوى ضدونقيض و احکام شرعی در امور مورد مرافعه تجاری و ملکی (از یکی و گاهی هر دو طرفین دعوا) در پیشرفت کار پاره‌ای از مجتهدان ذی‌نفوذ و اعتلای مقام ایشان در سلسله مراتب غیرمدون دستگاه علمای شرع بسیار مؤثر می‌افتد. نمونه‌های متعدد از این‌گونه ارباب شریعت را در غالب شهرهای ایران در سراسر عهد قاجار می‌توان یافت.

اساس نظری قدرت‌یابی طبقه مجتهد در دوران قاجار را بیش از هر چیز باید در اشعاعه مکتب فقهی مشهور به اصولیه یافت. در اواخر قرن دوازدهم/ هجدهم پاره‌ای از علمای ساکن نجف، و به‌ویژه تنی چند از ایشان که ایرانی و یا ایرانی‌زاده بودند، مکتب اصولی را در روش پژوهش‌های فقهی احیاء کردند و به‌زودی بر معارضان پیرو مکتب اخباریه که عددشان رو به زوال بود چیره شدند. در زمان کمتر از یک دهه مکتب اصولیه در نجف و سپس در ایران به عنوان نحله اصلی فقهی شناخته شد. جنبه اساسی در نحله اصولیه بازنگری در روش مطالعه ریشه‌ها یا اصول و مبانی فقه بود. علم اصول فقه، که عنوان اصولیه از آن برگرفته شده است، برخلاف مکتب اخباریه صرفاً اتکاء به استناد مطلق و محدود به قرآن و احادیث و اخبار نبوی و یا احادیث ائمه شیعه به عنوان تنها مأخذ و منبع اجتهاد نمی‌کرد بلکه به‌نوعی از استنتاج عقلی مبتنی بر بهره‌وری محدود از مبانی منطقی نیز برای وصول به احکام شرعی و صدور فتاوى نیز پاییند بود.

صرف‌نظر از مباحث پیچیده در اصول فقه که به تدریج دائمدار مطالعات شیعی در بیش از یکصد و پنجاه سال شد (و پرداختن به آنها از حیطه این مقال

خارج است)، فرایند عملی گسترش مکتب اصولی همانا پیدایش تفسیر جدیدی از اجتهاد بود که به فقه‌ها اجازه می‌داد بسی وسیع‌تر از پیش از درون مدرسه‌ها به در آیند و علاوه بر درس و بحث و جدل مدرسی با حضور وسیع‌تری در جامعه و بازار و ایجاد محضرها و محاکمه‌های شرعی در شهرها نفوذ و رسوخ بیشتری در جامعه ایران پیدا کنند. این امر به‌ویژه در دهه‌هایی نضح گرفت که ایران پس از صفویه به‌واسطه نقصان و زوال قدرت حکومتی به طبقه مجتهدان اصولی اجازه داد تا جایگاه خویش را در جامعه شهری از رده رسیدگی به مرافعات شرعی در زمینه حقوق شخصی، غالباً در ذیل مبحث عقود و ایقاعات و به‌ویژه در مبحث معاملات، استحکام بخشدند. به‌علاوه حضور طبقه فقهاء به‌واسطه تنفیذ اصل اجتهاد و لزوم تقلید بیش از پیش محسوس افتاد و علمای اعلام از راه تدوین و توسعه دامنه فروع فقه توانستند سیطره پایداری در اجرای شعائر و مناسک در میان مقلدان خویش بیابند و آنان را به رعایت دقیق و پاییندی و دل‌مشغولی به اجرای جزئیات عبادات، از جمله ادائی فرائض روزمره و پرداخت وجهه شرعیه به مجتهدان، وادارند. این نظارت بر رفتار اجتماعی مردمان شهری تدریجاً طبقه محافظه‌کار علماء را در کنار دستگاه دولت، و غالباً همدوش و همراه با دستگاه حاکم، به عنوان یک "گروه فشار" در عصر قاجار ارج و توان یگانه‌ای بخشد.

از میان این مجتهدان بنام در آغاز قرن نوزدهم (قرن دوازدهم و سیزدهم هجری قمری) ابتدا در نجف از کسانی چون آقامحمدباقر بهبهانی مشهور به وحید بهبهانی، که بنیان‌گذار مکتب نواده اصولی شناخته شده است، و فرزندانش که به ایران مراجعت کردند باید نام برد. آقامحمدباقر بهبهانی وحید خود از خویشاوندان خاندان خاتون‌آبادی اصفهان بود که از اولاد ملا محمد تقی مجلسی و فرزندش ملا محمدباقر مجلسی معروف بودند. وی که در برابر هجوم افغانه ابتدا به بهبهان گریخته بود و سپس به نجف نقل مکان کرد، که در آن هنگام در تصرف ممالیک عراق بود و ایشان به دوستی با شیعه اشتهر داشتند. در نجف وی و گروهی از شاگردانش تدریجاً از اخباریه کناره جسته و کسانی چون شیخ یوسف بحرانی را به کناری نهاده زمام شبکه مدارس نجف را در اختیار گرفتند. از جمله ایشان محمدعلی بهبهانی، پسر وحید، که مجتهد قدرتمند کرمانشاه بود به‌واسطه تکفیر و کشتار پاره‌ای از رهبران و پیروان سلسله نعمت‌اللهی به

"صوفی کُش" مشهور شد.

در میان شاگردان صدر اول وحید از جمله سیدعلی طباطبائی و فرزندش سید محمد طباطبائی، مشهور به مجاهد (بهواسطه صدور فتوای جهاد در دوره دوم جنگ‌های ایران و روس) بودند. مجلس درس سید علی طباطبائی، که بهویژه به خاطر نگارش کتاب مهمی در اصول فقه با عنوان *ریاض المسائل شهرت یافت*، بستر پرورش بسیاری از فقهای اصولی شد که به تدریج به ایران بازگشتند و محاکم شرعی و مدارس و مساجد را در اختیار گرفتند.

علاوه بر دو خاندان بهبهانی و طباطبائی که در زمرة نخبگان طبقه علمای ایرانی نسب در عتبات به حساب می‌آمدند، از زمرة علمای اصولی که ریشه بومی در عراق داشتند یکی شیخ جعفر نجفی و خاندان او بود که بهواسطه نگارش اثر معروفش در فروع فقه به روش اصولیه با عنوان *کشف الغطاء* به نام خاندان کاشف‌الغطاء شناخته شدند و نسل‌ها زعامت فقهی را در نجف بهویژه در میان طلاب نجفی و دیگر عرب‌زبانان به عهده داشتند. شیخ جعفر و خاندان او حتی بیش از خاندان بهبهانی و طباطبائی در اشاعه یک نظام خشک فقهی مبتنی بر فروع فقه و پرداختن صرف به جزئیات مباحث فقهی بهویژه در باب عبادات تأکید داشتند و هرگونه مبحث فکری و فلسفی و حکمی را به کلی مردود و شایسته تکفیر و تنبیه می‌دانستند و گاهی حتی از پرداختن به اصول فقه نیز پرهیز می‌کردند. این نحله فقهی خاندان نجفی و دیگر فقهای این نسل در پیدایش و اشاعه خشک‌اندیشی و تفکرستیزی در میان فقهای اصولی اعم از عرب یا ایرانی چه در میان شاگردان‌شان و چه شاگردان شاگردان‌شان مؤثر افتاد و نهادینه شد. البته علمای ایرانی تبار نیز از این تکفیر اهل حکمت و فلسفه و آرای دگراندیشان از همکاران عرب‌زبان خود عقب نمی‌ماندند. نگارش یک سلسله ردیه بر ضد اهل تصوف و بعدها در مخالفت با نهضت بایه و یا در معارضه با اصحاب فلسفه و حکمت اسلامی نمونه‌هایی از این اندیشه‌ستیزی و فرهنگ‌زادایی در میان فقهای اصولی بود که عواقب آن برای همیشه گریبانگیر طبقه علماء شد و چون بیماری درمان‌ناپذیری همچنان در جامعه ایران در عصر قاجار و پس از آن نیز مداومت یافت.

در اواخر قرن هجدهم که برابر سال‌های زوال زندیه و ظهور قاجاریه بود، گروهی از طلاب ایرانی بهویژه از شهرها و دهات شمال ایران و یا از مراکز قدیمی

شیعه چون کاشان و توابع آن به مجالس درس نجف رفته و پس از طی مدارج تحصیلی و کسب اجازه از فقهای ساکن عتبات به ایران بازگشتند و در سال‌های آغاز سلطنت فتح‌علی‌شاه یعنی در دهه اول قرن نوزدهم صاحب محضر و مجلس درس و محراب شدند. در میان این دسته از مجتهدان بنام، میرزا ابوالقاسم قمی معروف به میرزای قمی و مشهور به صاحب قوانین بود که زاده جاپلق در لرستان بود ولی به خاطر اقامت در قم و مجلس درسیش در این شهر زیارتی نسبتاً بی‌اهمیت به این نام شناخته بود. اقامت او در قم از این جهت شایان اهمیت بود که به شاه قاجار اجازه می‌داد تا با مجتهدی در داخل ایران و در مجاورت دارالخلافه طهران مراوده داشته باشد و در مقابل ارسال وجود شرعی و اعطای تیول و تأسیس اوقاف و دیگر مراحم شاهانه از همکاری و پشتیبانی مجتهد مذکور برخوردار شود. چنین پیوند دو جانبه میان سلطنت قاجار و علمای اعلام در داخله ایران، دولت را تا اندازه‌ای از وابستگی به علمای عتبات و در واقع نگرانی از عدم همراهی ایشان خلاص می‌کرد و اجازه می‌داد که دستگاه شرع و مدارس و محاضر شرعی با درجه بیشتری از نظارت دولت در درون ایران توسعه یابند.

این کوشش دولت قاجار برای نظارت و یا حتی مهار نمودن دستگاه شرع و مجتهدان اصولیه حداقل تا پایان سلطنت فتح‌علی‌شاه و سپس با اندک تحولاتی تا پایان دوران ناصری با موفقیت ادامه یافت. اگرچه قم پس از درگذشت میرزای قمی در ۱۲۳۱/۱۸۱۵ دیگر تا دهه دوم و سوم قرن بیستم اهمیت چندانی نیافت ولی میرزای قمی شاگردان بنام فراوانی تربیت کرد. هرچند مراکز دیگری هم در نزدیکی نسبی با تهران و یا در حیطه قدرت شاهزادگان ارشد قاجار در مراکز ولایتی پیدا شد که پیوند بین دستگاه شرع و دولت قاجار را قوام می‌بخشیدند. مع ذلک در سراسر دوران قاجار و پس از آن نیز هیچ‌یک از حوزه‌های تدریسی در داخل ایران اعم از اصفهان، کاشان، مشهد و یا تبریز نتوانستند مستقل از مدارس و علمای عتبات مقیم نجف قوام یابند. طلاب مدارس ایران همواره پس از پایان تحصیل مقدمات و کسب "اجازه"، که به معنای گواهی نامه دانش‌آموختگی به حساب می‌آمد، اگر در سر خیال رسیدن به درجات عالی‌تر ریاست شرعی را داشتند، روانه عتبات شده و چند سالی را در نجف در مجلس درس و بحث یکی از مدرسین بنام به سر می‌آوردند.

از جمله این علمای اعلام در نسل اول و دوم که در نیمه اول قرن نوزدهم به ایران بازگشتهند همانا خاندان نراقی در کاشان بود. از نخستین علمای صاحب‌نام این خاندان میرزا محمد‌مهدی نراقی معروف به آقابزرگ است که مسجد و مدرسه آقابزرگ در کاشان، از بنایهای عصر فتح‌علی‌شاه و محمد‌شاه، به نام و برای مجلس درس او، و پس از او فرزندش ملا احمد نراقی، ساخته شده بود. ملا احمد مجتهد جامع‌الاطراف و صاحب تألیفات متعددی در فقه و اصول فقه و همچنین در مصائب و مراثی بود و مثنوی مشهوری نیز با مزاق نیمه‌عارفانه سراییده بود. ملا احمد از جمله علمای مشهور عهد فتح‌علی‌شاهی بود که در پاسخ به انتقادات و حملات داعی انگلیسی (Henry Martyn) هنری مارتین (Evangelical) انگلیسی رساله مشهوری در دفاع از اسلام و محمد پیامبر به نام سیف‌الامه نگاشت. ملا احمد نیز نظریه میرزا قمی شاگردان فراوانی پرورد که در توسعه شبکه اجتهاد اصولی و استقرار در شهرهای کوچک‌تر و احراز امامت جمعه و محاضر شرعی تأثیر فراوان داشتند.

در اصفهان نیز حیطه نفوذ سید محمد باقر شفتی و خاندانش اگرچه منجر به سیطره تام او بر شهر اصفهان نشد، ولی شفتی را در زمرة ثروتمندترین و بانفوذترین مراجع شرعی ایران درآورد. حیطه نفوذ او از جانب دیگر علمای اصفهان چون میرزا محمد کلباسی (کرباسی) و خاندان امام جمعه اصفهان، که به نام خاندان خاتون‌آبادی ریشه در عهد صفویه داشتند، محدود می‌شد. شفتی نمونه برجسته‌ای از علمای اعلام بود که دامنه نفوذ نیمه‌مستقلی از دستگاه حکومت قاجاریه برای خود قائل بودند و اگرچه هیچ‌گاه از دیدگاه سیاسی برای خود قائل به مرتبی نبودند و حکومت را تماماً وظیفه دولتیان و دیوانیان می‌شمردند ولی دستگاه قضاوی را مختص به خود دانسته و علاوه بر صدور فتاویٰ حتی در انفاذ احکام و حدود شرعی نیز کوشانیدند. شفتی شبکه وسیعی در شهر اصفهان از جمله با همکاری تجار بازار و در موقع لازم تحریک و تطمیع لوطیان برای ارتعاب و ابراز قدرت در برابر رقبا و یا دولت مرکزی بکار می‌گرفت. به علاوه با حضور مستقیم و غیرمستقیم در بازار تجاری و یا از راه دست‌اندازی به اوقاف قدیمی که گاهی سابقه آن به دوران صفویه می‌رسید، توانسته بود ثروت قابل توجهی برای خود فراهم آورد که بنای مسجد بیدآباد نمونه‌ای از این توان مالی او بود.

چالش فراکیش‌داران و واکنش شریعتمداران

اما ریاست علمای اعلام در نیمه نخست قرن نوزدهم البته هیچ‌گاه خالی از چالش‌های درونی و بروند نماند. از جمله معارضات درونی در دستگاه علمای مواجهه با آخرین بقایای علمای اخباری در ایران بود که به‌ویژه با ظهور ملا محمد اخباری، که از جمله علمای هندی‌تبار و متولد اکبرآباد بود، بیشتر آشکار شد. توجه فتح‌علی‌شاه به ملا محمد اخباری که علناً از مجتهدان اصولی انتقاد می‌کرد و به روش استنتاج منطقی ایشان ایراد می‌گرفت، وی را چندی اعتبار بخشید. ولی ظاهراً مدعیات خارق‌العاده او، تا آنجا که به منابع اصولی می‌توان اعتماد کرد، از جمله ادعای دست‌یافتن به قدرتی سحرآمیز از راه ممارست در علوم غریبه چون جفر و علم الاعداد، به‌زودی از اعتبار او بکاست و به انزواش بینداخت گویی که فتح‌علی‌شاه صرفاً او را چندی در برابر فقهای اصولی برقرار داشته بود ولی به دلائلی که چندان آشکار نیست از مداومت در پشتیبانی از او منصرف شد.

چالش بزرگ‌تر در درازمدت اما از جانب سلسله‌های صوفیه و به‌ویژه سلسله صوفیان نعمت‌اللهی پیدا شد و تا دهه‌های میانه قرن نوزدهم نیز باشد ادامه یافت. در دهه‌های پایانی قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم بازگشت مبلغین نعمت‌اللهی از شبه‌قاره هند به ایران و کوشش موفق ایشان برای بازسازی یک شبکه فعال در بیشتر شهرهای ایران دستگاه فقهای اصولی را نگران می‌ساخت. نخستین قطب نعمت‌اللهی، میر عبدالحمید دکنی معروف به معصوم‌علی‌شاه که از دکن به ایران بازگشت، به‌زودی پیروان و دستیاران چندی یافت که از جمله ایشان محمدعلی اصفهانی معروف به نور‌علی‌شاه و میرزا محمد تربتی معروف به مشتاق‌علی‌شاه به‌ویژه شهرت فراوان یافتد. نخستین مراکز نعمت‌اللهی در کرمان و سپس در اصفهان، تهران، کرمانشاه و حتی در عتبات در کوتاه‌مدت پای گرفت. به‌ویژه موقیت در جذب پاره‌ای از شاهزادگان و زنان خاندان قاجار به ایشان درجه بیشتری نفوذ و اعتبار بخشید. به‌اضافه صوفیه نعمت‌اللهی و یا ذهبی، و به‌ویژه سلسله دراویش جلالی (خاکسان)، توانستند در میان مردم عادی و زیردستان بازاری پیروان چندی بیابند و در تحکیم شبکه صوفیه در سطوح مختلف جامعه ایران موقیت‌هایی کسب کنند.

بی جهت نبود که چندی از مجتهدان صاحب‌نام آغاز عصر قاجار، از جمله میرزای قمی و ملا محمدعلی بهبهانی و پاره‌ای از فقهای عتبات در رد صوفیه رسالات متعدد نگاشتند و ایشان را تکفیر کرده و مرتد شناختند. اگرچه ملام محمدعلی بهبهانی فتوای ارتداد صوفیه را با حکم اعدام و امحای دراویش نعمت‌اللهی مزین ساخت و ظاهراً جمع بزرگی از صوفیان در این راه جان باختند، اما در عمل از وسعت شبکه صوفیان کاسته نشد و بلکه در عصر محمدشاهی یعنی دهه‌های میانی قرن نوزدهم گسترش بیشتری نیز یافت. در همین سال‌ها گروهی از صوفیان نعمت‌اللهی راه و روش علوم اجتهادی و مدرسه‌ای را نیز فرا گرفتند و از این جمله مؤلفینی چون میرزا محمدرضا همدانی معروف به کوثرعلی‌شاه و ملا زین‌العابدین شیروانی معروف به مستعلی‌شاه را باید نام برد. شیروانی صاحب آثار چندی در جغرافیا و سفر بود که از آنها به عنوان «سیر آفاق و انفس» یاد می‌کرد. در دهه‌های پایانی قرن سیزدهم مورخ و تذکره‌نگار بنام میرزا محمد معصوم علی‌شاه معروف به نائب‌الصدر شیرازی تذکره مفیدی با عنوان حدائق الحقایق در احوال بزرگان صوفیه اعم از سلسله نعمت‌اللهی و دیگر سلسله‌های موجود و معلوم بنگاشت که منبع بسیار مهمی برای آگاهی به رهبران صوفی و پیروان و همدلان آنان به شمار می‌آید.

صوفیان سلسله‌های شیعه، حتی اگر از جانب فقهاء به آنان انگ ارتداد نیز وارد می‌آمد و گاهی مورد تحکیر و آزار نیز قرار می‌گرفتند، با این وصف به کلی از حیطه اجتماعی و فرهنگی ایران برکنار نماندند و توانستند درجه‌های از نفوذ و منزلت خویش را محفوظ دارند و گاه‌گاه نیز با برخی از علماء و مجتهدان وسیع المشرب نزدیکی و همفکری بیابند. پیام و مرام ایشان که متکی به فرهنگ غنی و دیرزی تصوف در ایران بود که هیچ‌گاه به صورت چالشی بنیادبرافکن و یا حتی رقابتی، شرع‌ستیز در نیامد و به همین دلیل نیز کم‌ویش در حاشیه جامعه و فرهنگ عصر قاجار بر جای بماند ولی همواره مرعوب فقهاء و ارعاب شرع به سر برود.

گروهی بس کوچک‌تر از زُبدگان فرهنگی ایران، یعنی حکما نیز در همین فضای حاشیه‌نشین جایگاه خود را محفوظ می‌داشتند. علی‌رغم سیطره فقهاء اصولی، این مشرب فلسفی که ریشه در عصر تیموری و صفوی داشت همچنان در سراسر دوران قاجار برقرار ماند و این یکی از ویژگی‌های فرهنگ شیعه ایران

بود که از عصر صفوی دوام آورده بود. با این حال فلاسفه عصر قاجار، که به تبع پیشینیان شان عنوان اندکی بی‌خطرتر حُکما یا اهل حکمت را مرجع می‌داشتند و ریشه در مکتب متالهین عهد صفوی به سیادت صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) داشتند، هیچ‌گاه پایی از حیطه ستی فلسفه و حکمت اسلامی فراتر نگذاشتند و کماکان به همان مباحث ملال‌آور و پایان‌ناپذیر وجود و ماهیت و جوهر و عَرض و طبیعت و ماوراء‌الطبیعه و دیگر مباحث فلسفه اسطوی پرداختند که از عصر ابن‌سینا و فارابی و کِنْدی به ارت برده بودند. اما شاگردان ملاصدرا نظری ملاعبدالرزاق لاهیجی، معروف به گوهرمُراد، از روی احتیاط و هراس آنچه را که در اندیشه صدرایی چون حرکت جوهریه و سیر آدمی از مبدأ تا معاد و یا قاب قوسین تازگی داشت و می‌توانست که راه به جای نوینی در پیدایش یک فلسفه انسان‌مدار ببرد، کم‌ویش کنار گذاشتند و در عوض یک تفسیر شریعتمدارانه به مذاق ارباب عمامه و اهل مدرسه بر آن پوشاندند و آنچه که از تحرک و نوآندیشی و پرداختن به مباحث "الحادی" بود یکسره از دامن اندیشه صدرائی زدودند. ازجمله حکماء دوران قاجار ملاعلی نوری و بعدها در عصر ناصری حکیم میرزا ابوالحسن جلوه نمایندگان این شیوه از آموزش فلسفی اسلامی بودند که هیچ‌گاه پایی از دایره جائز شریعت‌مآبانه بیرون نگذاشت و طبعاً راه به جایی که مبدأ و منشأی برای مباحث تجدد باشد و سنتیتی با اندیشه فرنگی زمانه خود داشته باشد، ثُبَرَد.

حتی آن دسته از اهل حکمت که می‌کوشیدند اندکی پایی از دایره تفلسف کهنه بیرون نهند، غالباً سر از تذوق عارفانه و شهودی برمی‌آوردنده که آن نیز قدمی در راه نوآندیشی و انسان‌مداری نوین برنمی‌داشت و به‌کلی فارغ از بستر آن مباحث فلسفه غرب بود که ریشه در زمان اسپینوزا و دکارت داشت. شاخص‌ترین نماینده این ذوق عرفانی-حکمی همانا ملا‌هادی سبزواری است که شاید متقدترین حکیم عصر قاجار به حساب می‌آمد و مجلس درس فلسفی اش شاگردان چندی از دیگر سرزمین‌های شرق دنیای اسلام را به خود جلب می‌کرد. شرح منظمه او که هنوز به سبک گلشن راز شیخ محمود شبستری (که پنج قرن پیش از او نوشته شده بود) در قالب شعر منظوم مباحث فلسفی عرفانی را عرضه می‌داشت، هیچ سنتیتی با مباحث به‌اصطلاح دنیوی (secular) هم‌زمانش نداشت و به‌کلی در

عالیم دیگری سیر می‌کرد که فارغ از جریانات چیره بر دنیای اسلام قرن سیزدهم بود. مجلس درس او در سبزوار گویی در قرن هشتم و یا نهم هجری قمری بود و آنچنان به کار فلسفی عرفانی می‌پرداخت که گویی بویی از ظهور غرب و اندیشه فرنگی را نه شنیده بود و نه علاقه‌ای به دنیای خارج از مذهب داشت.

حتی اثر دکارت گفتار در روش بکار بردن عقل که در سال ۱۸۶۲/۱۲۷۹ به همت آرتور ژوزف گوبینو و با همکاری امیل برنه و ملا لاله‌زار (العازان) همدانی نخستین بار به زبان فارسی ترجمه شد و شاید نخستین ترجمه یک اثر فلسفی اروپایی به زبان فارسی است، تا آنجا که می‌دانیم هیچ بازتابی در مباحثات فلسفی دوران قاجار نداشت و ظاهراً به کلی از دیدگاه حکماء آن عصر بیرون افتاد. متن این ترجمه نیز به خوبی نمایانگر نارسایی زبانی و معنوی زبان فارسی در بیان مباحث فلسفی دوران جدید بود که خود حاکی از نبود یک زیربنای فلسفی و مفهومی برای شناخت و جذب و درگیری با اندیشه جدید غربی بود. حتی ترجمه رسای محمدعلی فروغی از این اثر، با عنوان گفتار در روش بکار بردن عقل، که در سال ۱۳۱۰ خورشیدی چاپ شد، علی‌رغم آن که ترجمه بسیار موفقی بود که ریشه در ذوق ادبی متترجم داشت، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در آنچه که از حکمت اسلامی در قرن بیستم باقی مانده بود، نداشت.

حتی نهضت شیخیه و بانی آن شیخ احمد احسائی که جریانی و رای شریعتمداری و تَصَلُّب حِکْمَی در قرن نوزدهم بود و به جانب یک سنت شیعه فلسفی با ریشه‌هایی در حکمت اشراقی و در علوم خفیه تمایل داشت، از این گسل عمیق فرهنگی در ایران مُبْرا نبود. اما علی‌رغم شکل ظاهرًا غیرعقلائی آن، شیخیه شاید تنها راه برای گسترش از گذشته دست‌وپاگیر شیعه بود. از درون همین جریان بود که بایه توanst، با سنت شریعت اسلامی وداع گوید و به جانب بنیاد یک آیین تازه پیش رود. اگرچه بایه نیز هرگز از بند یک قالب شرعی به کلی ترهید، ولی راه را برای پذیرش تجدد دینی باز کرد. علت اساسی اقبال عمومی بسیاری نیز به شیخیه و سپس به بایه چه بسا همین گشايش دروازه‌های نوين به جانب تعبير جدیدی از اعتقادات مذهبی بود که در بستر یک تجدد بومی عرضه می‌شد.

جای شکفتی نیست که بانی این نهضت جدید که شیخیه نام گرفت،

حکیمی حاشیه‌نشین با مذاق نیمه‌شرعی باشد که از حاشیه جنوبی دنیای شیعه اثنا عشري، یعنی سرزمین شیعه‌نشین احساء در کرانه شمالی جزیره‌العرب آمده بود ولی پیامش تماماً در دنیای شیعه ایرانی پذیرفته شد. شیخ احمد احسانی که عرب‌زبان بود و شاید فارسی را اندکی آموخته بود، ریشه در یک فرهنگ قدیمی شیعه فراکیش‌دارانه با مذاق عرفانی و سبقه شهودی داشت که سابقه‌اش در قرون پیشین به علمائی چون ابن ابی جمهور احسائی می‌رسید. شیخ احمد در واقع از جمله آخرین نمایندگان این اندیشه فلسفی شهودی بود که در دوران آغاز قاجاریه در درون مکتب اخباری متأخر پای گرفت ولی توانست خود را تا اندازه‌ای با مکتب نوظهور اصولی در عتبات وفق دهد. وی نهایتاً محیط ایران را بر فضای خفقان‌آور متشرعنین خشک‌اندیش نجف ترجیح داد، اگرچه در ایران هم عاقبت گرفتار شاگردان همان اصولیان حکمت‌ستیز گشت و چوب تکفیر ایشان را هم خود بخورد و هم پس از او پیروانش بخوردند.

آنچه که در اندیشه شیخیه متقدم، یعنی شیخ احمد و پس از وی شاگرد بر جسته‌اش سید کاظم رشتی، تازگی داشت انتخاب راه حدواسطه‌ای بود که از جانبی متأثر از اندیشه نوافلاطونی و اشرافی و حتی صوفیانه بود و از جانبی دیگر با احادیث شیعه امامی که ویژه مکتب اخباری بود به روش شهودی درآمیخته بود. در واقع این ملجمه اخباری شهودی گذری برای معرفت یافتن به امام زمان و درک حضور او در عالم غیب و ماورای دنیوی بود که لاجرم به اندیشه شیخی رنگی آخرالزمانی می‌بخشید. شیخ احمد احسائی و پس از او سید کاظم رشتی، که هردو ریشه در یک میراث فراشروعی داشتند، گشایش مُعضل تاریخی شیعه، یعنی انتظار برای ظهور صاحب‌الزمان و استقرار یک نظام فرهمند مهدوی را منوط به تفسیر نوینی از اندیشه آخرالزمانی می‌دانستند که براساس آن نه تنها مؤمنین در عالم هور قلیا، یعنی جهانی روحانی بین دو عالم دنیا و عقبی، می‌توانستند از راه کشف و شهود حضور امام غایب را درک کنند، بلکه اینان قائل بدان بودند که تحول معنوی دنیای شیعه و مواجهه با مصائب و عوارض ناشی از زوال دین و تسلط شریعت نوعی ضرورت تاریخی فراهم آورده است که لاجرم، و بهزودی، منجر به وجهی انسانی از ظهور مهدوی خواهد شد. چنین فرضی مستلزم آن بود که نه تنها باب وصول به امام بار دیگر گشوده شود. شیخ احمد و به‌ویژه سید کاظم

خود قائل به نوعی مقام نیابت خاص به عنوان ابواب امام غایب بودند - بلکه ظهور قریب الوقوع امام را کمتر در قالب احادیث و اخبار محیر العقول و خردساز گذشتگان تعبیر کرده و در مقابل بیش از پیش به تفسیر نمادین و باطنی ظهور مهدوی که سابقه دراز در شیعه داشت تکیه می کردند. اینان در انتظار ظهور امامی در جامه و هیأت انسانی بودند که چون دیگر مردمان آدمیزادی بود که آن فره و عصاره معنوی و جوهر پیامبری را از جهان هور قلیائی در هبوط از عالم علیا به جهان سفلی به همراه می آورد.

این چنین اندیشه‌ای طبعاً در وله اول در میان نسل جدیدی از طلاب علوم مدرسی و جمعی از وعاڑ و میان‌دستان و فروستان جامعه شیعه خواهان یافت که به‌نحو فزاینده‌ای از کردار و پندار ارباب شرع و طبقه فقهای اصولی ناراضی بودند. بسیاری از مجتهدان نسل جوان‌تر شیخی که پرورده مجلس درس سید‌کاظم رشتی در کربلا بودند پس از درگذشت استادشان در آغاز سال ۱۲۶۰ / ۱۸۴۴ در طلب «باب» جدیدی برای وصول به معرفت امام غائب ساعی بودند. پاره‌ای از ایشان که شایستگی چنین جانشینی را در وجود شخصی با معرفت معنوی و تنزه اخلاقی می‌جستند و برخلاف اصولیه پاییند به درجات علمی و تحصیلات مدرسه‌ای و طی سلسله مراتب وصول به اجتهاد نبودند، این چنین شرایطی را در سید علی محمد شیرازی یافتند. وی که تاجری جوان و مشهور به پاکی ضمیر و رؤیاهای قدسی و خوش‌رفتار و ملام خوی بود، ادعای خویش برای کسب مرتبه بابیت را منوط به معرفتی باطنی به ذات دین و تفسیر غیرمتعارف از کلام الهی در قرآن کریم می‌دانست.

این چنین ادعائی به‌زودی نه تنها بسیاری از این علمای جوان شیخی را مجاب ساخت و ایشان را مسحور‌کردار فروتن سید شیرازی ساخت بلکه شهرت «ظهور» این باب نوین که دعوت خود را طلایه‌ای برای وقوع یک ظهور مهدوی می‌شمرد، بسیاری دیگر از پیروان شیخی و غیرشیخی را نیز به‌ویژه در میانه تجار جوان به جانب خود جذب کرد. صرف نظر از جنبه اعتقادی و علل و عوامل محبوبیت او و آنچه که به نام آیین بابی ترویج یافت (و در اینجا امکان پرداختن بدان نیست)، از نقطه نظر یک جریان اجتماعی، جنبش بابی بیش از هرچیز نماینده یک نارضائی عمومی در جامعه ایران بود که از سویی از زوال اقتصادی و نابسامانی

سیاسی و حکومتی در رنج بود و از سویی دیگر دستگاه شرعی و گفتار و کردار نمایندگان آن را مانع برای گشودن مشکلات زمانه و کثری‌ها و کاستی‌های رایج می‌دانست و در طلب چهره فرهمندی بود که بتواند جامعه را از بنیان متحول سازد و دورنمای نوینی از یک آینده روشن‌تر و عادلانه‌تر و پیشرفته‌تر عرضه کند.

به تعبیری دیگر پیدایش و رشد سریع بابیه حاکی از آن بود که اصل کهن پیوند دو نهاد دین و دولت که اساس یک قرارداد اجتماعی قدیمی در جامعه ایران بود، گرفتار بحران بزرگ و شاید درمان ناپذیری شده بود که عوارض آن حتی پس از پایان مرحله اول جنبش بابی و شکست سیاسی آن به عنوان یک آینه مهدوی، کماکان بر زندگی اجتماعی و اعتقادی جامعه ایران سایه افکند. اگرچه این نهضت فراکیش نتوانست، و شاید ذاتاً نمی‌توانست، هیچ‌یک از دو پایه نظام کهن دین و دولت را سرنگون سازد، اما پرسش‌های اساسی دیرپایی را مطرح ساخت که پژواک آن در دهه‌های بعد یعنی تا زمان انقلاب مشروطه کماکان باقی ماند و وجود تازه‌های به خود گرفت.

یک واکنش مهم به این بحران اعتراضی همانا پیدایش و قوام تدریجی مفهوم مرجعیت تقلید بود که در دهه‌های پس از ۱۲۷۰ قمری نخست در زمان شیخ مرتضی انصاری ظاهر شد و سپس در ایام میرزا حسن شیرازی قوام پذیرفت. آنچه که بیش از برتری علم و عدل، یعنی دو شرط از شرایط سه‌گانه مرجعیت، شخصیت مرتضی انصاری را به ویژه برجسته می‌ساخت همانا تکیه بر مراتب زُهد و پاکی و مُبرا دانستن او از وابستگی‌های مالی و دنیوی بود که او را در دیده مقلدین وی از دیگر علمای هم‌عصرش مستثنی می‌ساخت.

شیخ مرتضی در واقع بدان واسطه محبوبیت یافت و "اتقی" (یعنی متقدی ترین از دیگر مجتهدان) شناخته شد که نه تنها فاصله خویش را از مقامات دولتی محفوظ می‌داشت بلکه بخلاف بسیاری از صاحبان محاضر شرعی و مقامات مذهبی از وابستگی‌های اقتصادی و برخوداری از مزایای مالکیت ارضی و نظارت و چیرگی بر اوقاف و حتی جمع‌آوری وجوده شرعیه، نظری آنچه به نام اوقاف اود (Awad Bequest) یا در اصطلاح رایج "پول هند") نامیده می‌شد، بَری بود. در واقع ظهور این تعبیر جدید یعنی فقهی از دنیارسته، بی‌ارتباط با توجه او به مبحث معاملات در فقه شیعه نبود. شاید بتوان گفت که پرداختن او به فروع مربوط به

تجارت (او را به مخاطر اثر معروفش کتاب المکاسب به نام "صاحب مکاسب" می‌شناسند) در واقع بدان سبب بود که وی می‌کوشید سیاق بازارگانی را بیشتر معطوف به طبقه تجار و صاحبان کسب ساخته و تلویحًا مجتهدان را از این اشتغالات دنیوی بری دارد.

با این حال تا دهه‌های آغاز قرن چهاردهم / آغاز قرن بیستم و وقوع انقلاب مشروطه پیدایش و تحول ناپیوسته مقام مرجعیت موجب نهادینه شدن و در نتیجه سازمان یافتن رسمی یک نظام شرعی در داخل طبقه علماء نشد و تفکر فقهی شیعه همچنان بر اصل اجتهاد استنباطی شخص مجتهد براساس ضوابط فقهی ولی مستقل از رأی دیگر مجتهدان برقرار ماند. فرایند ثانوی این چنین مقاومنی در برابر نهادینه شدن سلسله مراتب نظام اجتهادی همانا امتناع از تدوین یک نظام مکتوب شرعی بود، نظیر آنچه در دولت عثمانی در عصر تنظیمات و تدوین آنچه مجله الاحکام العدلیه نام گرفت. تنها در دوران انقلاب مشروطه بود که در برابر اندیشه قانون مدون و کوشش در محدودساختن قدرت دولت، پارهای از فقهاء چون شیخ فضل الله نوری و همفکرانش نظریه "مشروعه" را مطرح ساختند ولی این نظریه هیچ گاه از صرف اختصار به حیطه یک اندیشه مشروح و مدون در نیامد. وقایع ناشی از مواجهه مجلس شورای ملی با دولت قاجار و با طرفداران استبداد که منجر به جنگ داخلی در دوران "استبداد صغیر" شد، شیخ فضل الله و اکثری از دیگر فقهاء را برآن داشت که پرداختن به نظریه مشروعه را متروک گذارده و بار دیگر به اصل کهن پیوند دین و دولت، که در واقع پیوند بین علمای ضد مشروطه و دولت استبدادی دوران محمدعلی شاه بود، روی آورند.

بدین ترتیب نظام شرعی شیعه در سراسر عصر قاجار اگرچه شاهد تحول چشمگیری در تکامل یک نظریه پُردامنه و پیچیده در نزد فقهاء اصولی بود و نگارش آثار متعددی را چه در زمینه اصول فقه و چه در فروعات شرع اعم از عبادات و معاملات شاهد بود، لکن همچنان به اصل عدم امکان دخالت در "امور عامه"، یعنی کشش و کوشش در زمینه امور سیاسی، وفادار ماند و امکان هرگونه تحول اساسی در وضعیت جامعه را در غیاب امام زمان ناممکن دانست. اگرچه نظر علمای شیعه بر اصالت استنباط فردی مجتهد تقریباً همیشه تا دوران اخیر برقرار ماند، اما از محدود مواردی که به عنوان اجتماعی غیررسمی پذیرفته

شد همانا یکی پاییندی به اصل همراهی دین و دولت بود اما مشروط به حفظ نوعی خودمختاری در داخل طبقه علماء و احترام از پرداختن به امور دولتی. دیگر از عوارض مهم این پیوند نانوشت، ولی پایدار در بین دو نهاد مذکور، آن بود که هم نظام علماء و هم دستگاه دولت قاجار همانا اهتمام خویش را در تضعیف و تا آنجا که امکان داشت انهدام هر اندیشه دگراندیش و بهویژه فراکیش گماشتند که بالقوه موجب وهن و تضعیف وضعیت موجود می‌شد. اما ناخرسندی از نظام قاجار، از اقتصاد مندرس و از اهل شرع همچنان در نهان و آشکار ادامه یافت.

«ایران ویران» و گفتمنان زوال

در آغاز قرن چهاردهم قمری برابر با پایان قرن نوزدهم مسیحی، به تدریج این تعادل ناپایدار شریعتمداری و فراکیش‌داری دستخوش بحرانی چندجانبه شد که دوام دولت قاجار و مناسبات یکصد ساله آن را با گروه‌های اجتماعی تهدید کرده و سرانجام نیز منجر به سقوط آن دولت و دگرگونی ژرف در سازمان‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران شد. طلايه این بحران با شورش تباکو در ۱۸۹۶/۱۳۱۳ - ۹۱/۱۳۰۷ و چند سالی بعد با قتل ناصرالدین شاه در ۱۸۹۶/۱۳۱۳ آغاز شد. اگرچه این هردو رویداد ریشه در مشکلات ژرفتری داشتند، اما بروز انقلاب مشروطه و عواقب آن و بعد از آن نیز سال‌های جنگ جهانی اول بود که این بحران را به اوچ رسانید.

یک نمودار بارز این جریان انتقادی همانا پیدایش گفتمنان جدیدی در فرهنگ سیاسی دهه‌های پایانی قرن سیزدهم بود که ایران را گرفتار انحطاط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌دانست. این گفتمنان، که آن را می‌توان "گفتمنان فکلی" نام نهاد، هم در میان پاره‌ای از رجال قاجار نظیر میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و میرزا علی‌خان امین‌الدوله و میرزا یوسف‌خان مستشار‌الدوله رواج داشت و هم تنی چند از روشنفکران دگراندیش چون میرزا فتح‌علی آخوندزاده، میرزا زین‌العابدین مraigه‌ای و میرزا آقاخان کرمانی از پیش‌تازان آن بودند. اینان این زوال را در بیشتر وجهه‌ای و میرزا آقاخان کرمانی از پیش‌تازان آن بودند. اینان این زوال را در بیشتر وجوده جامعه ایران اعم از نظام آموزشی، دستگاه قضائی، وضعیت اداره کشور، بهداشت و طرز زندگی، اعتقادات مذهبی و باورهای عامه و وضعیت اقتصادی

و تجاری منعکس می‌دانستند. تماس بیشتر با کشورهای همسایه نظیر عثمانی، مستعمره هند و بهویژه قفقاز (و در عهد مظفری سفر به کشورهای اروپایی) این گفتمان زوال را در مقایسه با اصلاحات و توسعه شهری و استقرار امنیت و رفاه نسبی مردم متوسطالحال در شهرهای بزرگ منطقه چون استانبول، بمبئی، بیروت، قاهره، آسکندریه، باکو، تفلیس و استراخان (حاجی طرخان در ساحل شمالی دریای خزر) بیش از پیش رواج داد. ایرانیان نبود آبادانی و ضعف در نظام آموزشی و بهداشت و امنیت در کشور خودشان را به "ایران ویران" تعبیر می‌کردند و درمان این ویرانی و کاستی را در یک سلسله اصلاحاتی می‌جستند که اگرچه غالباً متأثر از فرهنگ غرب بود ولی اهتمامی در تحول نظام سیاسی کشور نداشت.

میرزا ملکم‌خان^۱ که از پیشتازان این مکتب اصلاحات بود از جمله در کتابچه غبیی معروفش، که گمنام و تنها به صورت دست‌نویس در دائره محدودی از همفکرانش انتشار یافت، بر این نکته پای می‌نشد که تنها دستگاه دولتی قاجار نیاز به یک سلسله اصلاحاتی دارد که وی از آن به نام نظام "سلطنت مطلق منظم" یاد می‌کرد. ولی زمرة این اصلاحات، که وی به روای دولت عثمانی از آن همواره به عنوان "تنظيمات" نام می‌برد، هرگز منکر "سلطنت مطلقه" شاه قاجار نبود، و یا حتی خواهان تأسیس یک نظام "سلطنت معتدل" به روای پارهای کشورهای غربی نظیر فرانسه نیز نبود. ملکم‌خان در واقع خواهان دولتی متکی بر استقرار و پاییندی به قانون اساسی بود که نظیر دولت روسیه و یا عثمانی از جانبی امیال و منویات ملوکانه را ارج گزارد و از جانبی دیگر بتواند رفتار و کردار دولت‌مردان و اهل دیوان را روشمند و تابع نظمی عقلائی سازد.

برقراری چنین تعادل بندبازانه‌ای میان قدرت مطلقه و دولت مشروطه اگرچه امری قریب به محال می‌نمود ولی تقریباً در میان همه رجال اصلاح طلب عصر ناصری چنین نظریه‌ای به درجات پذیرفته شده بود. البته گاهی در خلال نوشته‌ها و گفته‌هایشان انتقاداتی از ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه دیده می‌شد، اما بسیار بعيد بود که اینان منکر نظام سلطنت و حتی در فکر برآفتدن سلسله قاجاریه باشند. آنچه جملگی خواهان آن بودند در وهله اول بهبود نظام دولتی یعنی جلوگیری از ستم‌روایی، آشفتگی و بی‌سامانی دیوان، فساد و رشو و دخالت‌های

بیجای همایونی و عمله دربار در کار دولت بود. در مرحله دوم ایشان غالباً در طلب رفاه و بهبود مادی جامعه، یعنی آموزش و بهداشت جدید و به سبک فرنگ، اصلاحات لشکری و تأمین امنیت داخلی، راهها و ارتباطات و راهآهن و تا اندازه‌ای نیز خواهان یک نظام قضائی قانونمند بودند.

نمونه بارز دیگری از این دسته کوچک از رجال اصلاح طلب، همانا میرزا علی‌خان امین‌الدوله بود که در خاطراتش که ظاهرآ در سال‌های پایانی عمر براساس یادداشت‌های روزانه‌اش تدوین کرد و پس از درگذشت وی به دست پسرش انجام گرفت اندیشه و رفتار و کردار ناصرالدین‌شاه را گاه مورد انتقاد و ریشخند قرار داد. با این حال همین میرزا علی‌خان نیز نظیر پدرش مجdal‌الدوله سینکی گرگانی که وی نیز سال‌ها پیش رساله‌ای در انتقاد از محافظه‌کاران و سنت‌پرستان در آغاز عصر ناصری نگاشته بود کماکان در دستگاه ناصرالدین‌شاه، صاحب مقامات عالی بود و به تدریج به مقام "دبیر حضور" (یعنی منشی مخصوص ناصرالدین‌شاه) و سپس به وزارت پست و چندی نیز به ریاست دارالشورای کبرای دولتی رسید. این چنین اندیشه سیاسی سلطنت طلب که در میان اکثر رجال دنیای اسلام، اعم از مصر و عثمانی و افغانستان نیز شایع بود، تنها در نزد پاره‌ای از دگراندیشان که از زمینه تاریخی جریانات مهدوی‌اندیش و رستاخیزجوی نیمه قرن سیزدهم نشأت گرفته بودند، متفاوت بود. انگشت‌شماری از زمرة بابیان حتی در دهه‌های پایانی قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم و تا طلیعه انقلاب مشروطه، بیش و کم خصوصت قدیمی را با سلسله قاجاریه محفوظ داشته بودند و گاه نیز از خروج در برابر "سلطان جائز" دم می‌زدند. تنها با ظهور انقلاب مشروطه بود که بقایای این افکار مخالف قاجاریه بیش از پیش به صورت جریان‌های سیاسی آزادی طلب در جناح انقلابی مشروطه اوج گرفت.

بیشتر نشریات پیش رو در عصر مشروطه نظیر صور اسرافیل، روح القدس، حبل‌المتین، نجم ثاقب و استبداد بازتاب همین جریان‌های دگراندیش گذشته بود. چند تن از بر جسته‌ترین رهبران مشروطه نیز چون سید جمال اصفهانی واعظ، که وعظ‌هایش بر منبر در نشریه الجمال چاپ و منتشر می‌شد، میرزا محمد شریف کاشانی، صاحب تاریخ شریف درباره انقلاب مشروطه، جهانگیرخان شیرازی صاحب و سردبیر صور اسرافیل، برادران دولت‌آبادی: میرزا علی‌محمد و میرزا

یحیی، شیخ محمد بهشتی اصفهانی ملک‌المتكلمين و بسیاری دیگر از این دست همگی از سابقه بابی ازلی برخاسته بودند. اگرچه افکار این انقلابیون تدریجاً از شکل بابی رستاخیزی فاصله گرفته و به جانب جریانات تجدد انقلابی فرنگی متمایل شده بود، با این حال هنوز ریشه‌های فکر مهدوی کاملاً زدوده نشده بود. بی‌دلیل نبود که محمدعلی شاه و دیگر مستبدین و همراهان‌شان در میان طبقه علمای شرع، همچون شیخ فضل‌الله نوری و اعوانش، در کشتار تنی چند از اینان در باغ‌شاه در هنگام کودتای ۱۳۲۶/۱۹۰۸ و چه در دیگر جاهای اهتمام فراوان ورزیدند و غالباً نهضت مشروطه و سوق آن به جانب یک انقلاب ضد قاجار تمام عیار را نکوهش کرده و نابودی آنان را خواهان بودند.

هم‌زمان جریان دیگر انقلابی ریشه گرفته در آذربایجان و قفقاز که طلايه اندیشه‌های سوسیالیستی غربی بود، بُعد دیگری به تمایلات ضد قاجار و سلطنت‌ستیز داد که نزد اندکی از وکلای تبریز نظیر حسن تقی‌زاده و میرزا آقا تبریزی و همچنین همفرکران‌شان نظیر برادران تربیت و یا حلقه دیگری به رهبری علی موسیو که "مرکز غیبی" نام گرفت رایج بود. اندکی بعد، در دوره مجلس دوم، تمایل خفته به جمهوری‌خواهی در میان وکلای حزب عامیون یا دموکرات‌ها جلوه بیشتری یافت و منجر به درگیری با اعتدالیون گردید که پس از تعطیل اجباری مجلس دوم، در دوران جنگ جهانی اول گسترش و شدت بیشتری یافت. با این حال نه جریان انقلابی دگراندیش بومی و نه جریان مُلهم از اندیشه سوسیالیست فرنگی نتوانست در درازمدت در وضعیت سیاسی ایران رسوخ جدی نماید و همواره یک جریان جنبی باقی ماند. در مقابل افکار "اعتدالی" که ریشه در آرای ملک‌خان و اصلاحات میرزا حسین‌خان مشیرالدوله داشت، همچنان جریان غالب در اندیشه ترقی و اصلاحات باقی ماند. این رؤیایی پیشرفت مادی و بازسازی اجتماعی اقتصادی و تا اندازه‌ای نیز فرهنگی، اما جدا از اصلاحات سیاسی و ترویج اصول دموکراسی، بهویژه پس از تجربه‌های تلغ و فروماندگی‌های مجلس اول و دوم در میان روشنفکران ایرانی رواج بیشتری یافت.

بی‌تردید برنامه بازسازی و اصلاحات دوران رضاخان (و سپس رضاشاه پهلوی) در دو دهه بین جنگ اول و دوم را باید فرایند و دستاورد همین جریان ترقی خواهی فُکلی در دوران انقلاب مشروطه دانست. به عبارت دیگر رضاشاه

و عصر پهلوی زاده و پرداخته آمال درازمدت اصلاحات بود که از نیمه قرن نوزدهم میلادی بهویژه در میان طبقه رجال روش‌نگر پای گرفته بود. رجالی نظریه میرزا حسن مشیرالدوله پیرنیا، میرزا حسن مستوفی‌الممالک، مهدی قلی خان هدایت و اندکی بعد رجال بانفوذ عصر پهلوی نظریه عبدالحسین تیمورتاش و علی‌اکبر داور، محمدعلی فروغی و حسن تقی‌زاده (که بسیار متتحول شده بود). حتی روش‌نگرانی چون محمدتقی بهار ملک‌الشعراء، اگر دل چندان خوشی از راه و روش خود کامه رضاشاه و چیرگی امرای ارتضی او نداشتند، اما در تحقق بخشیدن به برنامه اصلاحات مادی (یعنی غیرسیاسی) با رضاشاه پهلوی هم‌آوا و همراه بودند.

حسرت همانندی با ژاپن

جای شگفتی نیست که پس از شکست روسیه در جنگ با ژاپن در ۱۹۰۵ در میان اصلاح طلبان عصر مشروطه در ایران پیشرفت ژاپن و چگونگی پیروزی یک کشور آسیایی در برابر یک امپراتوری افزوون طلب اروپایی ستایش فراوان بر می‌انگیخت. تاریخ جنگ روس و ژاپن ترجمه شد و حسین‌علی تاجر شیرازی منظومه میکادونامه را به سیاق شاهنامه بسرود.

چنین ستایشی از توان نظامی ژاپن تدریجیاً این پرسش را در دل ایرانیان پرورانید که چرا ایران نیز مانند ژاپن نتوانست راه اصلاحات مملکتی و پیشرفت صنعتی را با موفقیت بپیماید؟ روش‌نگران دیگر کشورهای شرقی، از چین تا مصر، نیز خود را با همین پرسش جان‌فرسا مواجه یافتند. در سال‌های دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ که ژاپن به یک قدرت نظامی سهمگین مبدل شد و ایالات متحده و متفقین آن را در جنگ جهانی دوم به چالش طلبید، این ستایش دوچندان شد. در دهه ۱۹۵۰ که ژاپن بار دیگر پس از شکستی فاحش که تقریباً بنیاد اقتصادی و اجتماعی آن کشور را به باد داد، بار دیگر سر از زیر خاکستر بدبحتی و حقارت و بمب هسته‌ای به در آورد و آنگاه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به یک قدرت اقتصادی و صنعتی جهانی جلوه گر شد، نه تنها رشک شرقیان بلکه جهانیان را برانگیخت.

ایرانیان نیز چون مردم هندوستان و چین و مصر در طرح این پرسش مُحق و مُصیب بودند. حتی در میانه قرن نوزدهم وضعیت ژاپن و بنیه اقتصادی و ساختار سیاسی و اجتماعی اش تفاوت چندان فاحشی با ایران نداشت. در دوران "بازسازی [امپراتوری] میجی" (Meiji Restoration) در دهه‌های پس از ۱۸۶۰ ژاپن نیز نظیر ایران در ابتدای عصر قاجار، امکان یافت که در طول چند دهه ملوک الطوایفی شوگان‌ها را یا به کلی نابود کند و یا دست‌نشانده دولت مرکزی سازد. تیول‌داران خُرده‌پا از طبقه رژمندگان سامورایی نیز بیش‌وکم نفوذ محلی خود را از دست داده، مطیع دولت میجی شدند. این بی‌شباهت با کاهش قدرت خوانین ایلات و جایگزینی ایشان با شاهزادگان قاجار به‌ویژه در عصر فتح‌علی‌شاه نبود. حتی شاید دولت ایرانی از بابت نظریه چرخه عدالت و فرهنگ سیاسی بر دولت ژاپن و نظائر آن در میان دولت‌های شرقی رجحان داشت و شاهنشاهی چون فتح‌علی‌شاه بر اریکه‌ای تکیه زده بود که بیش از هفده قرن سابقه داشت و یک حافظه تاریخی طولانی را در ذهن رعایایش تداعی می‌نمود.

اما آنچه که دولت ژاپن را در مقایسه با ایران و ممالک هم‌جوارش رجحان می‌بخشید و اجازه می‌داد که برنامه اصلاحات دولتمدارش بسیار وسیع‌تر و ژرف‌تر از دیگر ملل شرق پیش رود و جامعه، اقتصاد و دولت ژاپن را متحول سازد شاید بیش از هر چیز موقعیت جغرافیایی این سرزمین جزیره‌نشین بود. اگرچه ژاپن نیز نظیر ایران یا مصر در معرض فشار و زورگویی دول جهان‌جوی چون ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و روسیه تزاری قرار گرفت و نظیر ایران مجبور به امضای قراردادهای استعماری شد و چندی نیز سر تمکین در برابر تهدید نظامی آنان فرود آورد و ناوگان دریایی آدمیرال پری (Admiral Matthew Perry) را در ۱۸۵۴ در کاناگاوا نزدیک به یوکوهاما کنونی پذیرا شد، اما به‌واسطه موقعیت سوق‌الجیشی و حفاظ طبیعی‌ای که داشت، یعنی مجتمع‌الجزایری محصور و بنادری محدود، به راحتی تسخیر پذیر نبود.

افزون بر این و مهم‌تر از وضعیت دفاعی، ولی نه بی‌ارتباط به فرهنگ جزیره‌نشینی، دولت اصلاح طلب دوران بازسازی میجی پس از چیرگی بر ملوک الطوائف شاهد پیدایش طبقه متوسط شهرنشینی بود که آسان‌تر از سرزمین‌های خاورمیانه آماده پذیرش مفاهیم پیشرفت غربی و لزوم تحول در

ساختار اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی ژاپن بود. به اضافه برخلاف ایران، رسوخ فرهنگ فرمانبرداری از قدرت دولت از جانبی و روح بردبازی و سخت‌کوشی و فدایکاری جمعی که حتی از دوران شوگان‌ها یک فرهنگ شبهنظامی و اطاعت بی‌چون و چرا را در ژاپن رسوخ داده بود، در پیشبرد برنامه اصلاحات به سبک غرب مؤثر افتاد. علاوه بر این دولت ژاپن توانسته بود با بازسازی دستگاه دیوانی و سامان‌دادن به شیوه مالیاتی منابع مالی بزرگ‌تری را برای قوام بخشیدن به یک نظام نوبنیاد صنعتی را فراهم آورد و بهزودی در دهه‌های آغاز قرن بیستم ژاپن را از وابستگی بی‌چون و چرا به تکنولوژی و صنعت غربی تا اندازه زیادی آزاد سازد. اما شاید عنصر بسیار مؤثر دیگر در شکستن موانع در برابر اصلاحات در ژاپن، عدم حضور یک سازمان مذهبی و فرهنگ پیوسته بدان بود که همواره پیشرفت به جانب تجدد و پذیرش مظاهر اجتماعی و آموزشی بیگانه را مورد انتقاد و نکوهش قرار می‌داد و اصلاح طلبان فرنگ‌گرای را با حربه تکفیر و تفسیق هراسانده و جامعه را به جانب محفوظ‌داشتن مبانی سنتی و ارزوای اجتماعی و مردوشمردن آداب و افکار غربی راهنمون می‌شد. این واپس‌گرایی و بزرگ‌داشت کورکورانه باورهای خرافی و عوام‌پسند سرانجام بازگشت به یک "اصالت" قلابی را تبلیغ و تنفيذ می‌کرد. این‌همه، برخلاف دول خاورمیانه و از جمله ایران سبب شد که جامعه ژاپن راه پُرفرازونشیب به جانب تجدد را همراه با نگاهداری پاره‌ای سنت‌های کهن که ریشه در جامعه‌ای مهترسالار داشت با سهولت و موفقیت بیشتری بیماید و روایت ویژه‌ای از تجدد را عرضه دارد. علی‌رغم پیشرفت شکفت‌انگیزش، اما ژاپن مصون از فرایندهای سهمگین و بسیار خوبیار یک نظام خودکامه خشونت‌بار و ارتیش‌سالار نماند. تجدد دولتمدار نتوانست در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم ژاپن را به جانب یک نظام دموکراتیک پایدار راهنمون شود. شاید توان گفت که اگرچه تجدد ژاپنی گوی سبقت را از همگنان آسیایی‌اش بُریود، اما نهایتاً سرزمین‌هایی چون ایران از مصائب دهشت‌بار مواجهه با آبرقدرت‌های زمانه تا اندازه‌ای در امان ماندند. ارزیابی این که کدامیک از این دو مسیر آینده روشن‌تری را توانست به ارمغان آرد، مبحثی در حیطه تاریخ‌انگاری است (*virtual history*) که از مجال این فصل بیرون است.

پایان سخن

نگرشی ژرف‌تر به دوران قاجار نکته‌ای چند را شفاف می‌سازد. نخست آن که شناخت این دوران محوری نباید محدود به تاریخ سیاسی و کری‌ها و کاستی‌های مصادر قدرت شود. اگرچه نقش دولت در ساختار اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران انکارنابذیر است، اما نباید درباره توان دولت مبالغه کرد و آن را مسبب و دائمدار همه تحولات اساسی این دوران شمرد. از طرفی ضعف بنیه اقتصادی ایران و افت جمعیت به‌واسطه بیماری‌های همه‌گیر و دیگر بلایا چون عاقب جنگ‌های داخلی و شدت منازعه شمال و جنوب و کشمکش بین کوچنشین و روستایی کم‌ویش در سراسر این دوران یکصد و پنجاه ساله برقرار بود. از طرف دیگر مواجهه ایران قاجار با قدرت‌های اروپا با بنیه اقتصادی و صنعتی و جمعیتی به مراتب بزرگ‌تر، ایران را گرفتار مخصوصه‌ای ساخت که تا پایان دوران قاجار همچنان ایران را مُنفعل و مقهور باقی گذاشت.

دوم آن که در این تحول شاید تغییرنابذیر تاریخی، همان‌قدر که دولت ایران توانست خود را پس از آزمایش و خطائی چند تا اندازه‌ای محفوظ نگاه دارد و نظیر همسایگانش در پنجه قدرت‌های فرنگی نیفتند و استقلال و حاکمیت خود را همچنان کژدار و مریز پاس دارد، قابل تأمل است. گفت و گو با قدرت‌های همسایه به‌جای درگیری بی‌حاصل نظامی و کوشش در بهره‌وری از موقعیت میانه‌نشین ایران بین قدرت‌های اروپایی همسایه (یعنی buffer state) و برانگیختن حس رقابت‌شان برای آسان‌گرفتن به ایرانیان، همگی در بقای استقلال ارضی و سروری سیاسی ایران مؤثر افتاد. در رفتار دیپلماتیک ایرانیان برخلاف تصور رایج، بیشتر مذاکره و حتی اتفاق رأی بود و نه انفعال و سرافکنندگی. و اگر پاره‌ای رجال راه خیانت می‌سپردند، دیگرانی نیز بودند که در راه حفظ منافع کشورشان می‌کوشیدند.

سوم آن که پیوند میان دولت و جامعه ایران در عصر قاجار صرفاً تابع یک ساختار مکانیکی ارباب و رعیتی نبود بلکه نوعی عهد یا قرارداد نانوشته نیز زیردستان را نسبت به زیردستان مسئول و متعهد می‌ساخت. اگرچه رعایا به‌ویژه روستاییان از عوارض استثمار و ستمکاری طبقه حاکمه همواره در رنج بودند، اما در ابراز نارضائی و کوشش در احراق حقوق پایمال شده خود نیز واهمه

نداشتند. شاهان به ظاهر قدر قدرت نیز کم و بیش همانند وزرا و رجال و در سطوح پایین تر چون کلانتران و کدخدایان و داروغگان در شهرها و ایل بیگان و ایلخانان در ایلات و تجار معتبر و ملک التجاران و رؤسای اصناف در بازار خویش را ملزم می دانستند که حداقل تا اندازه ای در رسیدگی به شکایات و اراضی خاطر زیرستان شان منصفانه و با مدارا و وفاق رفتار کنند. بی گمان ستم پیشگی و زورگویی و اعمال نفوذ و دسته بندی و پایمال حقوق مردمان فراوان بود اما جامعه قاجار مدام که گرفتار ناامنی، منازعات میان شهری، وبا، احتکار به وسیله زورمندان و در نتیجه قحطی و یا بلواهای بابی کشی و غارت محلات یهودیان و یا گرفتار یاغی گری و درگیری تیره های رقیب در ایلات و راهنمی کاروان های تجاری و زیارتی نبود، بالتبه با درجه ای از سکون و خرسندی زندگی غالباً فقیرانه را به پیش می برد و از این که دولت وسائل و توان دست اندازی مدام به زندگی و اموالش را نداشت خشنود بود.

چهارم آن که طبقه علما و به ویژه علمای اعلام که مراتب اجتهاد را پیموده و در شهرها صاحب مدرسه و محراب و مسجد بودند علی رغم ماجراجویی های تنی چند از ایشان و بهره وری از بلواهای بابی کشی و یهودی آزاری، غالباً به عنوان وزنه ای نیمه مستقل از دولت به حساب می آمدند که از راه صدور احکام شرعی و فتاوی می کوشیدند جدا ای حیطه شرعی را از فضای دولتی محفوظ دارند. در این طریق اهل شریعت کم و بیش وزنه ای وزین به حساب می آمدند و مقامات دولتی و شهری می باست رعایت حال ایشان را بنمایند و به عرباض و شکایاتی که از جانب مقلدین ایشان به دولتیان احواله می شد ترتیب اثر دهند. با این وصف طبقه علما و فقهاء هرگز در سراسر دوران قاجار قصد ارتقاء به مناصب دیوانی و دولتی را نداشت و اگرچه پاره ای از ایشان نظیر مأموران حکومتی حریص و پول پرست و اهل رشوه گیری و بی بندوباری بودند، با این حال همگی در حفظ عهد قاجار و بقای دولت و دعا گویی ساعی بودند و حیطه دستگاه دولت را محفوظ می داشتند.

پنجم آن که پیش از دست یابی به ذخائر نفتی زیرخاکی در آغاز قرن بیستم، ایران عصر قاجار همچون دوران پیشین مطبع یک سلسله شرایط جغرافیایی و زیستگاهی گزیر ناپذیر بود که همواره بر بوم و تیر این سرزمین چیره بوده است.

آب و خاک، کوه و جلگه و بیابان و مرتع، زیست مردمان و حدود شهرنشینی و زراعت و دامداری و کوچنشینی و شکل شهر و روستا و راه را معین می‌کرد. تولید و تنوع محصولات زراعی، تولید نیمه‌صنعتی و صنایع کارگاهی، اسلوب معماری و شیوه ساختمان، فرهنگ مادی و بازتاب‌های هنری آن چون فنون دست‌سازی و کارگاهی اعم از بافته‌ها، کوزه‌گری و فلزکاری پرورده و ساخته همین امکانات بومی بود.

اگرچه بازرگانی، چه داخلی و چه برون‌مرزی، منبع مهمی برای درآمد پارهای از طبقات شهری چون تجار و اهل حرف بود، اما روی‌هم‌رفته بخش کوچکی از اقتصاد شهری و ولایتی را شامل می‌شد. حتی در بهترین شرایط، تنوع زیست و خورد و خوراک و پوشاسک به آنچه در محل یافت می‌شد، محدود بود. به علاوه بلایای دیگر چون ناخوشی‌های واگیر و بیماری‌های بومی، فقر، قحطی و خشک‌سالی روال زندگی را مشخص می‌ساخت و آدمیان را در این آیندoronد چندان دخالت و تأملی نبود. بازتاب این جبر بود و نبود و زیستن و مُردن در فرهنگ ادبی و غنائی ایران به همان اندازه جلوه داشت که در آراء فلسفی و اعتقادات مذهبی و باورهای مردمی. این‌همه، امکان تحول بنیانی را در ایران چنان‌که در غرب پس از انقلاب صنعتی پیدا شد، عملأً ناممکن می‌ساخت.

ششم آن‌که، برخلاف آنچه روایت غالب عصر حاضر و اندیشه حصولی (positivist) حاکم بر آن قریب به یک‌صدسال ادعا کرده و می‌کند، دوران شناخته‌شده به نام قاجار از نظر فرهنگی و هنری دوران زوال نبود بلکه از پارهای جهات به هنر و اندیشه و فرهنگ پیشین خود، یعنی دوران صفوی و زند، برتری نیز داشت. نه تنها در تفکر مذهبی نوآوری کرد و یا راههای مکملی را در فقه و اصول فقه پیمود، بلکه در معماری و مجسمه‌سازی و نقاشی و خوش‌نویسی و هنرهای تزئینی نیز شیوه‌های نوینی پرورانید. در شعر و ادب نیز، به‌ویژه در طبیعه انقلاب مشروطه، نمونه‌های عالی عرضه داشت و در تدوین موسیقی دستگاه‌های ایرانی ردیف تازه‌ای را سازمان بخشید و برای اجرای آن سازهای بهتری ساخت. در زندگی مادی غذاهای جدید به خوردخوراک اضافه شد، پوشاسک بهتر و متنوع‌تر دوخته شد و مردمان راه و رسم جدیدی را با الهام از دنیای بیرون، به‌ویژه فرنگ، آموختند. این‌همه برخلاف تصور ناپخته تاریخی جاری حاکی از آن بود که

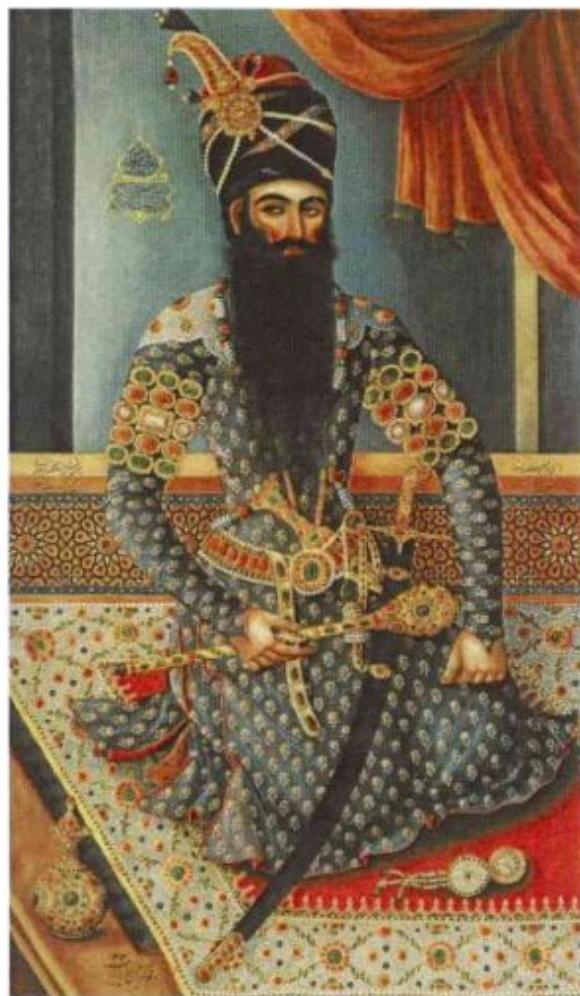
فرهنگ عصر قاجار تلفیقی از بیرون و درون بود که بسیار رنگ بومی گرفته بود و این تلفیق در زندگی فرهنگی و اجتماعی ایران در دهه‌های پسین بسیار مؤثر افتاد. هفتم آن که روال کم‌وبیش یکنواخت بومی اما با تحول اقتصادی ناشی از درآمد حاصل از استخراج نفت، حتی به همان میزان محدودی که به دولت ایران می‌رسید، در طول دهه‌های پایانی دوران قاجار یعنی حدوداً بین ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۰ ایران را چه از نظر افزایش قدرت دولت و چه از نظر ساخت اجتماعی و اقتصادی متتحول ساخت و زمینه پیدایش عصر پهلوی را فراهم آورد. انقلاب مشروطه طلایه ظهور این دوره محوری بود. تقارن آن از طرفی با موافقت‌نامه سری دولتین روسیه و بریتانیا در ۱۹۰۷/۱۳۲۵ و به دنبال آن عوارض بنیان‌براندگار جنگ جهانی اول در ایران و از طرفی دیگر اکتشاف نخستین میدان نفتی در مسجدسلیمان در ۱۹۰۸/۱۳۲۶ و آغاز استخراج و صادرات نفت که آن را به عنصری حیاتی در نیروی دریایی بریتانیا و اقتصاد و صنایع انگلستان مبدل ساخت، بسیار در سرنوشت ایران مؤثر افتاد.

این برنامه اصلاحات عصر مشروطه بود که سوای بخش سیاسی آن، یعنی مجلس و انتخابات و مطبوعات، دائمدار برنامه اصلاحات و توسعه دوران رضاخان (و سپس رضاشاه) شد. ضریبه‌هایی که نظام مشروطه از جانبی به خاطر بی‌سامانی داخلی ناشی از انقلاب و از جانبی به‌واسطه دخالت قدرت‌های همسایه در جهت تضعیف و حتی انهدام مشروطیت، تحمل کرد عملأً بخت دموکراسی را در ایران کور کرد و ملیون مشروطه‌خواه را از قوام دولت مشروطه دلسُر و مأیوس ساخت و به جانب رهبری قدرتمند و صاحب اراده که بتواند ایران را از مخصوصه دوران جنگ و پس از جنگ برهاند، رهنمون ساخت. ظهور قدرتی این‌چنین اگرچه راه را برای اصلاحات غیرسیاسی به دست دولت بگشود اما در عمل نتوانست شالوده‌ای برای پیدایش یک طبقه متوسط صنعتی و مستقل از دولت را فراهم آورد. نبود این طبقه متوسط حاضر در صحنه سیاسی عواقب درازمدتی را به دنبال داشت که تا آخر قرن بیستم همچنان ادامه یافت. در مقابل، تداوم دولت قوی دست که مشخصه عصر پهلوی و پس از آن نیز هست، عارضه‌ای آست که همچنان نظام سیاسی ایران و جامعه ایران را گرفتار ساخته است.

تاج کیانی و عزم قاجاریه به احیای اقتدار نظام پادشاهی

در نخستین نقاشی به جای مانده از فتح علی شاه (سلطنت ۱۲۱۲-۵۰ / ۱۸۳۴-۱۷۹۷) در مقام پادشاه قاجار، که به سال ۱۲۱۳ / ۹۸-۹۷ (۱۷۹۷) ساخته شده شاه جوان پس از جلوس بر اورنگ شاهی تنها با دستارگونهای بَر سَر آراسته با جقه‌ای پَر دار دیده می‌شود. (شکل ۱) در این تمثال از تاج کیانی ساخته عموم سلف‌اش، آقامحمدشاه قاجار (۱۲۱۱-۹۷ / ۱۷۸۵-۱۷۹۹)، اثری نیست. برخلاف اکثر تمثال‌های سلطنتی عصر فتح علی شاه که در سال‌های بعد پدید آمد، در این تمثال شاهانه ساخته نقاش باشی دربار، میرزا بابا شیرازی، شاه ظاهرًا بر تختی نشسته است که فرشی بر آن گسترده است، اگرچه در آن زمان شاه قاجار حتی تخت سلطنتی نیز نداشت. نداشتن تاج و تخت، که مهم‌ترین نشانه‌های نمادین قدرت پادشاهی‌اند، فتح علی شاه جوان را پادشاهی "بِ تاج و تخت" می‌ساخت که در معیارهای سیاسی ایران به منتهای ناتوانی تعبیر می‌شد.

علت نبودن این به اصطلاح «وصله‌های سلطنت» حاکی از فقدانی بود بس گویاتر از هرآنچه وقایع نگاران رسمی حاضر به افشاری آن بودند. این کمبود را نباید در سلیقه نقاش یا پستند ولی نعمتش جُست، بلکه باید در هرج و مرج رایج و مبارزه بر سر تفوق سیاسی آن دوران یافت. ظرایف سیاسی در پس پشت نقاشی‌های اوایل قاجار، به‌ویژه نبود تاج کیانی در اوایل کار و ظهور تدریجی اش در نقاشی‌های بعدی، به خوبی گویای بهره‌وری فتح علی شاه از رسانه نقاشی



شکل ۱. تمثال فتحعلی شاه در ۹۸-۱۷۹۷

منبع: 30 Diba and Ekhtiar, *Royal Persian Paintings*,

برای رساندن پیام اقتدار و ثبات بود. به سخن مشهور مارشال مکلوهان، زبان این نقاشی‌های سلطنتی خود همان پیامی بود که شاه و درباریان می‌خواستند به بینندگان خود برسانند.^۱

در ذی القعده ۱۲۱۱/م ۱۷۹۷ وقتی آقامحمدخان در اردوگاهش در شهر شیشه در قفقاز کشته شد آینده ایل قاجار بی‌تردید تیره‌وتار بود. اگرچه بنیان‌گذار سنگدل این سلسله در طی نزدیک به دو دهه قشونی از ایلات گوناگون آراسته و سرزمین‌های وسیعی را تسخیر کرده بود، ولی برای ثبات بخشیدن به دستاوردهایش

فرصت کافی نیافت. ماشین جنگی برساخته او از تنش‌های آشتی ناپذیر ایلاتی لطمه دیده بود و بلا فاصله پس از کشته شدن وی دست‌خوش کشمکش درونی شد. به هنگام جلوس فتح‌علی‌شاه، این تعصبات‌های عشیره‌ای زیانبار که ریشه در نحوه تشکیل بیشتر سلسله‌ها در تاریخ ایران دارد بار دیگر ضایعه سیاسی حادی پدید آورد. هنگامی که فتح‌علی (بیشتر مشهور به باباخان) خود را در شیراز جانشین قانونی عمویش آقامحمدخان اعلام کرد، حضور افغان‌های منضم به قشون آقامحمدخان، عشاير افشار و هم‌پیمانان‌شان در خراسان، لرهای متفق با زند در فارس، بختیاری‌های جنوب غرب، عشاير کُرد شمال غرب و شمال شرق و دسته‌بندی‌های داخلی در بین خوانین حاکم قاجار مبارزه‌ای چند طرفه بر سر قدرت را بیش از پیش دامن زد. همچون اکثر منازعات بر سر جانشینی در گذشته ایران، چنان‌که انتظار می‌رفت فتح‌علی‌شاه جوان و آسیب‌پذیر، قلمرو سلطنت عمویش را با جنگ و ترفند و مذاکره بار دیگر به دست آورد و این گشایش تنها پس از سه سال جنگ و مبارزه میسر گشت. او توانست بنیاد سلطنت اش را به شیوه‌های ظریف و هوشمندانه‌ای چون ایجاد یک خاندان عظیم سلطنتی که نتیجه وصلت‌های سیاسی و زاده‌ولد فراوان بود، برقراری پیمان‌هایی با اعیان شهری، همراهی با علمای شیعه و البته با نمایش نمادین اقتدار شاهانه تثییت کند.^۲

آنی‌ترین تهدید برای بقای قاجار صادق‌خان شقاقی از خوانین کُرد شمال غرب آذربایجان بود که خود ادعای تاج و تخت داشت. او قبل از پاران آقامحمدخان در جنگ‌هایش با زنده‌یه بود و خود را شریکی برابر با خان قاجار می‌دانست. وی ائتلاف‌هایی با بیگلریگی تبریز، جعفرقلی‌خان سرکرده طایفة دنبی، و با ایلات شاهسون داشت. شبکه ائتلاف‌های صادق‌خان از غرب به شرق، کرдан ناحیه سلیمانیه، کُردان کرانه جنوبی دریای خزر (که قبل از قاجار بودند)، و احتمالاً حتی کُردان شمال خراسان را نیز شامل می‌شد. بدین‌سان او نماینده گرایشی نمایان برای نوعی خود مختاری کردان در شمال ایران بود. پس از کشته شدن آقامحمدخان، صادق‌خان دو قاتل شاه را که خدمتکاران سرای شاهی بودند در پناه خود گرفت. آنان در عوض جواهرات سلطنتی آقامحمدخان از جمله تاج کیانی را به او عرضه داشتند. آقامحمدخان بنا به عادت همیشگی ایلیاتی، هرجاکه می‌رفت در لشکرکشی‌های مکرر شد، جواهرات سلطنتی را همراه

خود می‌برد زیرا می‌ترسید اگر در جای ثابتی نگاهشان بدارد به دست دشمنان و رقیبان بسیارش بیفتند. این که صادق‌خان به قاتلان شاه پناه داد و جواهرات را تصاحب کرد، به این ظن قوت می‌بخشد که طراح نقشه قتل چه‌بسا خود او بود. وقایع نگار مشهور قاجار، عبدالرزاق دنبی، که خود شاهد حوادث آن دوران بود، تصریح می‌کند که پس از قتل آقامحمدخان در ماه ذی القعده ۱۲۱۱/مه ۱۷۹۷، جانیان «تاج و دیهیم شاهی را با سایر اسباب و اثاثیه سلطنت چون بازویندهای جواهر و شمشیر مرصع و صندوقچه جواهر و غیره که هر پاره از آن پیرایه بر و دوش جهانداران دوران و هر قطعه از آن سرمایه و کان بود برگرفته پنهانی سرگرفته نزد صادق‌خان شفاقی برداشتند». ^۳ روایت دیگری از تاریخ این دوران به ترجمه هارفورد جونز شرح بیشتری به دست می‌دهد.^۴ به‌هنگام قتل آقامحمدخان، دو خدمتکار خاطری، «تاج و دیهیم شاهی که هر مروارید آن در زیبایی بی‌نظیر و هر تکه از سنگ‌های آن در قیمت با خراج و مالیات هفت اقلیم برابر بود و دیگر نشان‌ها و رخت و اسباب شاهی، همچون بازویندهای الماس‌نشان، شمشیرهای جواهernشان دشمن‌شکن، صندوقچه‌های مرصع، همچنین الماس کوه نور، الماس دریای نور، و الماس تاج ماه و دست‌نوشته‌های تذهیب‌کاری شده نفیس را با خود برداشت که هر تکه‌اش توانست زیور سینه و دوش همه سلاطین گستاخ باشد و هر پاره‌اش سرمایه و گنجینه‌ای گران بود.^۵

هرچه ومرجی که بر اردوی آقامحمدشاه قاجار حاکم شد در عبارت بعدی نمایان است. اندکی بعد، چون رئیس قراولان سلطنتی و وزیر دربار شاه مقتول را در چادر سلطنتی یافتند، «مجال بردن بدن شریف را محال دیده». بنابراین، «آنچه لآلی و جواهر ثمین که به‌علت دهشت بر جا مانده بود برداشتن» و به سوی تهران رهسپار شدند. در سر راه سران سپاه و میرزا ابراهیم کلانتر اعتمادالدوله صدراعظم آقامحمدخان، به آنان پیوستند.^۶ خان شفاقی با این‌که بر آذربایجان سلطه‌ای متزلزل داشت، قزوین را مورد تهدید قرار داد، شاید به این امید که به سوی تهران لشکر کشد. اما در تبریز حکومت ناپایدارش مورد حمله «اجامر و اوباش» شهر قرار گرفت. خانه برادر صادق‌خان به محاصره لوطیان درآمد و «از اموال مسلوبه و غنائم منهوبه سپاه شاه فردوس آرامگاه نصیب برداشتند».^۷ در فرهنگ ایلی که پیوسته درگیر کشمکش‌های طولانی و مخاطره‌آمیز است

جواهرات مطمئن‌ترین وسیله منقول برای مال‌اندوزی بود. در نبود کاخ‌های باشکوه و دیگر عمارت‌های شاهانه، حرمسراهای بزرگ یا خاندان و زادورو دی چشمگیر، جواهرات آشکارترین جلوه نمایش اقتدار شاهی به حساب می‌آمد. بدون تردید ضرورت داشت که فتح‌علی‌شاه در سرآغاز جلوس پرتشویش خویش با غلبه بر صادق‌خان در میدان کارزار، نه تنها آذربایجان، پررونق‌ترین ایالت در قلمرو قاجار پس از قفقاز، را بازپس گیرد بلکه جواهرات سلطنتی را نیز بازستاند. در نبرد کاک‌علی که در ماه صفر ۱۲۱۲ / اوت ۱۷۹۷ در نزدیکی قزوین رخ داد، شاه توانست صادق‌خان و یارانش را عقب براند با آن که هنوز آذربایجان و ایالت‌های هم‌جوار آن خارج از دسترس قاجاریه بود. پس از عقب‌نشینی برادران شفاقی به زادگاه خود، فتح‌علی‌شاه، ابراهیم‌خان عزّالدین لو قاجار را به مطالبه جواهرات سلطنتی گسیل کرد. صادق‌خان در قبال بازپس‌دادن اسباب و لوازم سلطنت ناحیه سراب، سرزمین ایل و تبار خود را خواستار شد. به نوشته رضاقلی‌خان هدایت، وقایع‌نویس عصر قاجار، در اوایل ماه صفر ۱۲۱۲ / اوت ۱۷۹۷ صادق‌خان تنها بخشی از جواهرات از جمله بازوبندهای افسانه‌ای و تاج کیانی را بازپس داد اما بقیه را همچنان پیش خود نگاه داشت.^۸

پیش از این نیز، آقامحمدخان به‌خاطر حفظ همین اسباب بزرگی و اقتدار مدت‌ها سخت جنگیده و دست کم دو مدعی از خاندان‌های برافتاده زند و افسار را کشته یا شکنجه داده و کور کرده بود. به نظر می‌رسد شاه قاجار از دیدار مشتی جواهر خیره‌کننده، که گویا در آن زمان در جهان اسلام بالارزش‌ترین اندوخته بود، لذتی بس شهوانی می‌برده است. اکثر جواهرات را در اصل نادرشاه از گنجینه‌های پادشاهان گورکانی هندوستان در لشکرکشی سال ۱۱۵۱ / ۱۷۳۹ به غنیمت گرفته بود و پاره‌ای دیگر شاید بازمانده گنجینه‌های سلسله صفوی بود که افغانستان غل‌جایی در سال‌های پس از ۱۱۳۴ / ۱۷۲۲ غارت کردند و بعدها نادرشاه آن را بازستاند و در قلعه کلات در خراسان پنهان کرده بود.

تا زمانی که جواهرات بالاخره به دست فتح‌علی‌شاه رسید در عرض کمتر از شصت سال دست کم پنج بار دست به دست شده بود که این خود حاکی از ناپایداری اقتدار سیاسی در سرتاسر قرن هجدهم در ایران بود. نخست نادرشاه آنها را از گورکانیان به عنوان بخشی از غنایم هنگفت جنگی ستانده بود. با کشته شدن

وی در سال ۱۷۴۷/۱۱۶۰ در نزدیکی قوچان و از هم پاشیدن اردوی نظامی اش، بخشی از آن گنجینه را سرداران سپاهش به یغما بردنده. الماس پرآوازه کوه نور را گویا سردار افغانی اش، احمدشاه درانی، بنیان‌گذار آینده امارت کابل، تصرف کرد. تخت طاووس، غنیمت بسیار ذی قیمت نادر از لشکرکشی هند، اما ظاهرآ دست‌نخورده ماند و همراه با بقیه گنجینه او به جانشینانش رسید.^۹ سپس بخش عظیمی از آن به دست خوانین زند افتاد تا این‌که آقامحمدخان در ۱۷۹۲/۱۲۰۷ آن را به‌зор از چنگ لطف‌علی‌خان زند، آخرین مدعی زندیه بازستاند.

هارفورد جونز^{۱۰} که در آن زمان سوداگر گوهرهای نفیس و در عین حال کنسول غیر رسمی بریتانیا در بصره بود، به درخواست لطف‌علی‌خان زند که در آن هنگام سخت در محاصره بود، نخست در شیراز در ۱۷۹۱/۱۲۰۵ و سپس در روستای خشت در نزدیکی کازرون، با او دیدار کرد. جونز به تفصیل شرح می‌دهد که لطف‌علی‌خان می‌خواست زبده‌ای از جواهرات سلطنتی را که در اختیار داشت به قصد گرد آوردن سپاهی برای مقابله با قشون قاجار که هر لحظه نزدیکتر می‌شد بفروشد. او جواهرات را «تنها ثروت هنگفت قابل حملی می‌دانست که در صورت ضرورت می‌شد به پول تبدیل کرد».^{۱۱} جونز با توصیف تاورنیه از دریای نور (که بیش از یک قرن پیش در گلکنده به سیاح فرانسوی نشان داده شده بود) آشنا بود. وقتی لطف‌علی‌خان بازوبندهایش را از بازو گشود و به سوداگر انگلیسی داد تا جواهراتش را از نزدیک بستجد، جونز آن گوهر گران‌بها را شناخت. اما بهای جواهرات هردو بازوبند را محافظه کارانه برابر ۱۵۶۹۱۸ لیره انگلیسی برآورد کرد.^{۱۲} به دلایل نامعلوم، اما شاید به خاطر قیمت‌گذاری پایین جونز، یا احتیاط وی و یا نبودن پول کافی معامله سرنگرفت. بدین‌سان بازوبندها همچنان در تصرف لطف‌علی‌خان ماند تا سرانجام پس از گرفتاری این شاهزاده خوشرو و محبوب زند، به دست آقامحمدخان افتاد. علاقه عمیق و هم دردی جونز نسبت به شاهزاده شوربخت و خاندانش، با توجه به بلای مهیبی که خان خونریز قاجار بر سرش آورد، بی‌راه نبود. لطف‌علی‌خان را شکنجه کردند، مورد تجاوز قرار دادند، کور کردند و به تهران بردنده تا در حضور آقامحمدخان کشته شود. به زنش و دخترش

تجاوز کردند و به بردگی به کسی دادند که جونز او را "منفورترین آدم روی زمین" می‌نامد. پسر نوجوان او را اخته کردند و به تبریز فرستادند تا در حرم‌سرای قاجار خدمت کند.^{۱۲} میرزا بابا شیرازی، که اصلاً نقاش دربار زند بود تنها شش سال پس از این فاجعه آن بازوینده‌ای پرآوازه را بر تن ولی نعمت جدیدش یعنی فتح علی‌شاه نقاشی کرد. وقتی تمثال او را می‌ساخت، می‌بایست دچار عذاب و جدان بوده باشد. بازویندها چنان آغشته به خون بود که حتی از چشم حق‌ناشناس‌ترین کسانی که از خدمت زنده، ولی نعمت شوریخت میرزا بابا، به اطاعت فرمانروای جدید قاجار درآمده بودند نیز نمی‌توانست پنهان بماند.

تاج کیانی اما ساخته عصر آقامحمدخان بود و شاید به سلیقه خود او ساخته شده بود. کاسه مسین زراندو^{۱۳} تاج (چنان‌که در تمثال او به قلم یک صورت‌تگر ناشناس ایرانی دیده می‌شود [شکل ۲])، لبه‌اش دورتا دور با سنگ‌های قیمتی و مروارید آراسته بود که قاعده‌ای از زنده‌ستانده شده بود.^{۱۴} این دیهیمی بود که وی در تاج‌گذاری خود در تهران در ۱۷۹۶/۱۲۱۰ بر سر نهاده بود. منبعی هم‌زمان با جلوس شاه جدید، که مالکم از آن ذکری می‌کند، صراحةً دارد که «کلاه کیانی» برای این مراسم «مهیا» شده بود. خان قاجار پیشتر به سرداران و وزیران خویش هشدار داده بود که «تا به اندازه بزرگ‌ترین سلاطین آن کشور قدرت نیافته است» راضی نخواهد شد که تاج بر سر نهاد. حتی وقتی درباریان او را ترغیب کردند که تاج‌گذاری کند، خان بی‌میل، از به سر گذاشتن تاج نادر، دیهیمی چهارترک و آراسته به گوهرهای فراوان که به نوشته مالکم، یادگار «اقتدار نادر در مقام فرمانروای جاودان افغانستان، هند، تاتار و ایران» بود، امتناع کرد. در عوض، چنان‌که وقایع‌نگار دربار، ساروی (سارویی) می‌گوید، خود شاه کلاه کیانی را بر سر گذاشت و دو بازویند دریای نور و تاج ماه را به بازویان بست.^{۱۵} اگرچه جاه‌طلبی شاه قاجار در کشورگشایی کم از نادر نبود، اما تاج او به گزارش مالکم تنها «دیهیم مدوری کوچک، آراسته به مروارید» بود.^{۱۶} می‌توان گمان کرد که تاج کیانی آقامحمدخان برخلاف طرح تاج نادری، صورت ساده‌تر و فلزی از تاج قزلباش اواخر صفویه بود که شاید به‌طور نمادین، دوازده تُرك عصر صفوی از گردآگرد آن برداشته شده بود.^{۱۷}

اگر طرح تاج «کیانی» از تاج قزلباش صفوی الهام می‌گرفت، گزینش نام



شکل ۲. آقامحمدخان، منبع: سر جان مالکم، تاریخ ایران (لندن، ۱۸۱۵)

آن خود یادآور عصر افسانه‌ای ایران باستان بود. آقامحمدخان از زمره شیفته‌گان شاهنامه فردوسی بود، که شاید توجیه این چنین انتخابی باشد، بهویژه آن که واژه تاج کیانی و کلاه کیانی بارها در شاهنامه در داستان کیخسرو، بزرگ‌ترین پادشاه کیانیان آمده بود.^{۱۷} اما با وجود موارد بسیار در شاهنامه، نمی‌توان هیچ اشاره‌ای از طرح تاج کیانی به دست داد. این عدم آگاهی از شکل تاج شاید بتواند توسل آقامحمدخان را به طرح کلاه قزلباش آشکار سازد.^{۱۸} بی‌راه هم نیست که طرح آن را متأثر از این ادعای ملک محمود سیستانی بدانیم که خود را وارث تخت کیانی می‌دانست. این مدعی سیستانی که پس از عهد صفوی بر خراسان مسلط شد و سرانجام به دست نادر، که خود زمانی در سپاه راهزنان وی خدمت کرده بود، از میان رفت.

آقامحمدخان در حرکتی بسیار پرمument بالاصله پس از تاج‌گذاری در تهران به زیارت مرقد شیخ صفی‌الدین اردبیلی، بانی سلسلة صوفیه صفویه، شتافت «تاتیغ سلطنت را در مرقد متبرک جد اعلای خاندان صفوی بربناند و درواقع به این

وسیله متعهد شود که شمشیر متبرک را در دفاع و حمایت از مذهب تشیع بکار گیرد».^{۱۹} این گونه کوشش برای پیوند با صفویه با طراحی کلاه کیانی تا اندازه‌ای تطبیق می‌کند. تمایل آقامحمدخان به دورداشت خود از نادرشاه، که فرمانروایی و سیاست‌های او را مغایر با حمایت صفویان از تشیع می‌انگاشت و سلطنت وی را نقض حق حاکمیت قاجار می‌دانست، درواقع جهشی به گذشته صفوی بود اگرچه آقامحمدخان دستاوردهای نظامی نادر را هم می‌ستود. افزون بر این، ابداع تاجی جدید، فرمانروای قاجار را از کریم‌خان زند نیز متمایز می‌ساخت. ادعای وکیل الرعایا بودن کریم‌خان، زندیه را در عمل از مشروعیت مستقل سیاسی سوای از صفویه محروم می‌ساخت.

سلطنت فتح‌علی‌شاه تنها به این استقلال مشروعیت سلطنت قاجاریه شتاب بیشتری داد. در تمثال ۹۸-۱۷۹۷ برابر با ۱۲۱۳ (شکل ۱) که به احتمال زیاد تصویر تاج‌گذاری شاه جدید قاجار است، میرزا بابا نقاش‌باشی ولی‌نعمت تاجدارش را نه تنها با شمشیر تبرک یافته در مرقد اردبیل و با دو بازویند پراوازه بلکه همچنین با خنجری جواهرنشان و عصای شاهی به تصویر کشیده است. با این‌همه، چنان‌که ذکر شد، فتح‌علی‌شاه تاج کیانی آقامحمدخان را هنوز بر سر ندارد. به جای آن، دستاری به سبک فرمانروایان زند به سر بسته است.^{۲۰} به‌اضافه ریش بلند سیاهش و جامه بس زیبا و ظریفی که به تن دارد همگی با صورت بی‌ریش و ظاهر ساده عمومی اختهاش به‌کلی متباین بود.

این‌همه نشان از عصر جدید رونق و شکوه و زادورود داشت. اما نبود کلاه کیانی آقامحمدخان با توجه به تأکید رضاقلی‌خان هدایت بر این که صادق‌خان شقاقی تاج کیانی را در صفر ۱۲۱۲/اوت ۱۷۹۷، بسی پیش از تاج‌گذاری فتح‌علی‌شاه در رمضان ۱۲۱۲/مارس ۱۷۹۸ بازپس داد، به‌ویژه عجیب است. یک احتمال این است که هدایت در ذکر این نکته خطأ کرده که تاج همراه با بازویندها و دیگر جواهرات بازپس داده شده است. احتمال دارد صادق‌خان برآن بوده است که تاج را به عنوان تضمینی برای دادوستد دیگری با فتح‌علی‌شاه نگه دارد و در واقع تا محرم ۱۲۱۳ / ژوئن ژوئیه ۱۷۹۸، سه ماه پس از تاج‌گذاری، که برای بار دوم سرکوب شد و به‌اجبار به اردوی شاهی آمد، تاج را بازپس نداده بود. هدایت با شرح این ماجرا، صراحة دارد که صادق‌خان چون به اردو آمد «بقیه

جوهارات» را پس داد هرچند که اقلام بازپسداده شده را مشخص نمی‌کند.^{۲۱} هدایت که نیم قرن پس از آن زمان شرح واقعه را نوشته است، شاید ضمن مطالعه گزارش‌های مبهم و دوپهلوی وقایع نویسان گذشته چنین استنباط کرده و از سر لطف تاج از دست رفته را به هنگام تاج‌گذاری فتح‌علی‌شاه به او ارزانی داشته است.

در نوروز سال ترکی یونتیل (سال چینی تماسح) مطابق شوال ۱۲۱۲ / ۲۱ مارس ۱۷۹۸ که به نوشتۀ دنبلي در مأثر سلطانیه فتح‌علی‌شاه «افسر مُرّضع بر سر نهاد» باید چیزی جز تاج آقامحمدخان بر سر نهاده باشد. به نظر می‌رسد دستار شال در نقاشی میرزا بابا آن جایگزین بوده است. قراردادن نمادین یک ساعت جیبی تزئینی در پیش پای شاه، در نقاشی، که صفحه‌اش بهوضوح ساعت ۲:۳۰ دقیقه را نشان می‌دهد، شاید اشاره‌ای سنجیده به ساعت تاج‌گذاری مطابق با اعتدال بهاری ۱۷۹۸ / ۱۲۱۲ و تحويل سال نو باشد که ساعت سعد مرسم براى جلوس شاهان ایران بر تخت شمرده می‌شد. این اشاره بصری با شاهد مكتوبی در نوشتۀ دنبلي تأیید می‌شود که می‌گوید وقتی ساعت سعد اعلام شد شاه بر تخت نشست: «و به ساعتی که ساعت سعد رهین او بود». ^{۲۲}

وقایع‌نامه‌ای که جونز آن را از فارسی ترجمه کرده است از مراسم تاج‌گذاری گزارشی اندک متفاوت می‌دهد. «شاه قدرقدرت [فتح‌علی‌شاه] با نهادن تاج جواهرنشان بر تارک خویش، بدان زینت بخشید و چون ستاره‌ای رخshan در سلسله کواكب گشت. دیهیم زرین خورشید در قلب آسمان با دیدن آن از حسادت برافروخت و چنین گفت: کاشکی می‌شد جای آن دیهیم شاهوار بودم!»^{۲۳} گذشته از شیوه فحیم نویسنده، نمی‌توان ابهامی را که در این عبارت، شاید به عمد، مندرج است نادیده گرفت. کنایه‌های شاعرانه به قرارداشتن خورشید در حد اعتدال بهاری به نظر می‌رسد همان قدر اشاره به نوروز است که ترفندي است برای نهان‌کردن این که در آن زمان فتح‌علی‌شاه تاج کیانی را در اختیار نداشته است. نویسنده اندکی بعد در توصیف محل تاج‌گذاری از «رشته‌ای گوهر نفیس» سخن می‌گوید که ممکن است اشاره‌ای باشد به جواهراتی بر کلاه شاهی که در نقاشی میرزا بابا نمایان است. «در پیش‌پیش رواق، بر زرمه آسمان هفتم، رشته‌های گوهر تابان، برگرفته از حفاظ خزانه شاهی نمایان بود. توگویی این در و گوهران،

غلتان چون آب روان، ستاره‌ها و کواکب فلک مینایی باشند پراکنده در سپهر آسمان.^{۲۵} به علاوه اشاره هدایت به اکلیل مرصع، که مستلزم چیزی جز تاج کیانی آقامحمدخان است، تا حدودی ناقض گزارش پیشین وی در مورد پس‌گرفتن تاج در صفر ۱۲۱۳/آوت ۱۷۹۷ است.^{۲۶}

از سوی دیگر فتح‌علی‌شاه با بستن بازویندهای سلطنتی در نقاشی میرزا بابا بدون تردید به شکست و پایان کار زنده و بهخصوص لطف‌علی‌خان اشاره می‌کرد. پیشتر، فتح‌علی‌شاه در دوران ولیعهدی در شیراز، که در آن زمان به باباخان شهرت داشت، اکثر آداب و رفتار و فرهیختگی فرهنگی زنده‌ی را فراگرفته بود. از جمله عنوان "جهانبانی" را از لطف‌علی‌خان پس از شکست نهایی‌اش در ۱۷۹۶/۱۲۱۲ غصب کرد.^{۲۷} با این حال نه تاج به شیوه زنده و نه بازویندها بدون تاج کیانی کامل می‌نمود. شاید به همین سبب است که بهنگام بازپس‌گیری آخرین بخش جواهرات از صادق‌خان، شاه ضروری دانست که آنها را در تصویر جدیدی به نشانه حاکمیت مطلق خویش بر نظام سلطنت به نمایش بگذارد.

این نیت شاهانه در دیگر تمثال اولیه، احتمالاً به قلم میرزا بابا (شکل ۳)، بسیار آشکار است. اما در اینجا فتح‌علی‌شاه تاجی بس آراسته‌تر از تاج نقاشی قبلی و تا حدودی، نه کاملاً، شبیه تاج کیانی آقامحمدخان به سر دارد. قابل توجه این که بررسی و تحلیل این تصویر با بهره‌وری از عکس‌برداری با اشعه ایکس (Xray)، دستکاری و بازسازی تاج شاهی را به خوبی آشکار می‌سازد (تصویر ۱). در حالی که در پرداخت نخستین این تمثال، شاه با شالی دستارگونه (شبیه شکل ۱) تصویر شده است، در پرداخت نهایی این تمثال نواری پهن از جواهرات نفیس با حاشیه‌ای از مروارید به کلاه افزوده شده تا تاجی استوانه‌وار پدید آید که دستار اولیه را به تمامی می‌پوشاند.^{۲۸}

بنابراین می‌توان چنین گمان برد که تاج نمایان در شکل ۳ همان تاج کیانی آقامحمدخان است که به محض بازپس‌گرفتن آن از صادق‌خان در محرم ۱۲۱۳/ژوئن ۱۷۹۸ به تمثال شاهی افزوده شده است. با این حال چنین راه حل آسانی را به دلیل آشکاری نمی‌توان پذیرفت. تاج نمایان در شکل ۳ نه شبیه تاج کیانی آقامحمدخان است که طرح و توصیف آن در تاریخ ایران نوشتة ملکم آمده است (شکل ۲) و نه تاج او امروز در میان جواهرات سلطنتی ایران دیده می‌شود.

سرنخی از این معما را می‌توان در شوق و عطش فتح‌علی‌شاه برای شکوه و تجمل شاهانه یافت. می‌توان تصور کرد که کاسهٔ مسین زراندود و طراحی ژمخت تاج عمویش برای او خوشایند و جذاب نبوده است. بنابراین خواسته است تاج کیانی تازه‌ای به سلیقهٔ خود ترتیب داده باشد و شاید بدین منظور به تلفیق جواهرات تاج آقامحمدخان با جواهرات خود دست زده است. احتمال دارد که او براساس طرح دستار/ کلاه به شیوهٔ زند، تاجی نو درست کرده است که در آنالیز تابلو با اشعهٔ ایکس نیز تأیید می‌شود. او با این عمل شاید می‌خواسته است که نه تنها از نشانه‌پردازی قزلباش که در طرح گنبدوارِ تاج آقامحمدخان هویداست، دور شود بلکه مهم‌تر از آن، فرمانروایی و اقتدار سلطنتی‌اش را از هر نوع پیوندی با خاندان زندیه نیز پاک سازد. فتح‌علی‌شاه باید بهزودی دریافته باشد که دستار به شیوهٔ زندیه بیشتر وابستگی است تا استقلال، نماد غصب قدرت است و نه کسب اقتدار مشروع.

اگر شاه برای دوری‌گزیدن از میراث زندیه به انگیزه‌ای نیاز داشت، شورش محمدخان زند پسر زکی‌خان آن را فراهم ساخت. هم‌زمان با طغیان ایلات شمال و تقریباً بلاfacile پس از قتل آقامحمدخان، شاهزادهٔ زند عزم کرد بار دیگر حاکمیت زند را در جنوب به یاری عشاير لُر و ممسنی و پشتیبانی اعیان اصفهان که سلطهٔ قاجار را برآمدی خوانین قاجار به سرعت سرکوب کرد. محمدخان زند پس از این شکست به میان عشاير بختیاری پناه برد و در مدت زمانی کوتاه لُرهای منطقهٔ بروجرد را گردآورد و به جنگی خونین با قشون ۱۲،۰۰۰ نفری قاجار به فرماندهی محمدولی‌خان قاجار دولو پرداخت. شاهزادهٔ زند این‌بار پس از شکستی سخت به دست خوانین مرزنشین اسیر شد و به دستور شاه در محرم ۱۲۱۳ / ژوئن ۱۷۹۸ کور شد. آنگاه وی را رها کردند تا کورمال راه به بصره بجوید و در همان‌جا در عسرت و درماندگی درگذرد.^{۶۴} تاریخ این نبرد، کمتر از سه ماه پس از تاج‌گذاری فتح‌علی‌شاه، احتمالاً مصادف با نقاشی در شکل ۳ بوده است.^{۶۵}

شکست هم‌زمان ائتلاف‌های عشايری شمال و جنوب در محرم ۱۲۱۳ / ۱۷۹۸ بی‌تردید توفیق بزرگی برای منزلت شاه قاجار بود هرچند که او را بیش از پیش مدیون خوانین قاجار و در معرض توقعات سیاسی آنان

قرار می‌داد که برآوردن شان بسی دشوار بود. با این حال هنوز منازعات فرساینده دیگری پیش روی فتح علی شاه بود. با آنکه آقامحمدخان با اطمینان چنین گفته بود که برای جانشینی برادرزاده‌اش «کاخی شاهی پرداخته و شالوده‌اش را به خون درآمیخته است»،^{۳۱} مع ذلک خراسان همچنان در دست خوانین قدرتمند ایلیاتی باقی مانده بود. خوانین همچون اسحاق‌خان قرائی در بیم از نزدیک شدن سپاه قاجار به خراسان زبان به چرب‌زبانی از آخرین بازمانده مدعیان افشاری گشوده بود، اما مدعی افشاری بی‌سر و پایی بیش نبود که قدرت او دیوارهای شهر مشهد فراتر نمی‌رفت. نزدیکتر به پایتخت نیز شاه جدید با منازعه‌ای پرمخاطره از سوی برادر کوچک خود، حسین‌قلی‌خان، روبرو بود که در آغاز سلطنت برادر به حکومت فارس منصوب شده بود.

نزاع خانمان سوز بر سر به دست آوردن تاج و تخت به‌سبب نبودن ضابطه روشنی برای حق نخست‌زادگی، در همه سلسله‌های ایرانی پدیده‌ای آشنا بود. نزد فتح علی شاه، که شاهی از خاندان ترک‌زبان بود و قدرت او مبنای ایلیاتی داشت، مسئله جانشینی حادتر بود. در سال‌های اولیه سلطنت وی در وفاداری شماری از خوانین قاجار به او تردید بود. حتی بعضی به این فکر هم افتادند که از حسین‌قلی حمایت کنند تا شاید خود مختاری بیشتری از دولت مرکزی نصیب‌شان شود. فتح علی شاه که از سرداران قاجار در بیم بود، حتی موافقت کرد که حکومت کرمان را به برادرش واگذارد. در آن زمان این می‌توانست در حکم تسليم کردن جنوب، سرزمین سابق زندیه، به برادرش باشد.

شاه برای مطیع ساختن حسین‌قلی‌خان عجالتاً مجبور شد به جنگ دیگری، این بار در صفر ۱۲۱۳ / اوت ۱۷۹۸، روی آورد. اما تنها پس از مداخله مادر بانفوذ شاه، این شاهزاده سرکش به حکومت نسبتاً کم‌ارج کاشان فرستاده شد که در واقع تبعیدی محترمانه بود. با اندکی زحمت وفاداری متزلزل خوانین قاجار نیز تأمین شد. در نیمة دوم سال ۱۷۹۸/۱۲۱۳ وحدت پایداری بین دیوان به ریاست میرزا ابراهیم شیرازی، اعتمادالدوله، و حرم به ریاست مادر شاه، سازشی پدید آورد که تا ۱۲۱۶ / ۱۸۰۱ پایدار بماند.

این تدبیر اما فقط مهلتی موقت فراهم ساخت. فتح علی شاه تا زمانی می‌توانست این وضعیت را تحمل کند که پایه‌های سلطنت‌اش هنوز کاملاً مستحکم

نشده بود. در سه سال حساس بین ۱۲۱۶-۱۸۰۱/۱۲۱۳-۱۷۹۸ وی توانست نه تنها تهدید کردهای شمال و سرکشی زند را در جنوب از میان بردارد، بلکه سرانجام، پس از چندین لشکرکشی خونین بین ۱۲۱۹-۱۸۰۳/۱۲۱۶-۱۸۰۱، بیشتر خراسان (به استثنای هرات) را تسخیر کرد و به حکومت صوری افشارها پایان دهد. سلطه کامل بر آذربایجان نیز با فرستادن عباس‌میرزا و لیعهد به تبریز در محرم ۱۲۱۴/ژوئن ۱۷۹۹ به عنوان نایب‌السلطنه ایالت رقم خورد. در عین حال دیگر شاهزادگان جوانِ خاندان سلطنتی به تدریج به ایالت‌های دیگر فرستاده شدند و هر کدام دربار محلی، سپاه و حکومت خود را بربپا داشتند. این ساتراپ‌های ایالتی ایادی حکومت مرکزی و نشانه اقتدار ثبات‌آفرین «شاهنشاه» بودند. فتح علی‌شاه را رعایای «مالک محروسة ایران» و نماینده‌گان سرزمین‌های همسایه به تدریج به این منزلت شناختند.

خونین‌ترین شاهد برای پی‌ریزی اساس یکپارچه ساز سلطنت و ارتقای چشمگیر تصویر شاهانه‌اش با عزل و حذف تقریباً همزمان دو شخصیت یعنی برادر طاغی و نخستین صدراعظم اش فراهم آمد. پس از طغیان دوم حسین‌قلی‌خان، که شورشی بود ناشیانه در ۱۲۱۶/۱۸۰۱ شاه دستور داد تا او را کور کنند و در بند نگه دارند و سرانجام در ۱۲۱۹/۱۸۰۳ فرمان داد تا در خفا او را بکشند.

اندکی پیش از شورش دوم حسین‌قلی، ابراهیم‌خان اعتمادالدوله، صدراعظم توانا و زیرک، که نفوذش بر سلطان جوان رو به کاهش بود، از مقامش عزل و اندکی بعد نیز کشته شد. این وزیرکشی، همراه با از میان برداشتن اکثر اعضای خاندان اعتمادالدوله، نشانه قطعی عزم شاه در سلطه مطلق بر دیوان و قشون بود. این امر با فرهنگ سیاسی نیم‌عشاییری قاجاریه که فداکردن مقام مستقل وزارتی را در قربانگاه سلطنت مقتدرانه ایجاد می‌کرد، سازگاری داشت. به همین ترتیب، هر چند با شدتی کمتر، در ۱۲۱۶/۱۸۰۱ شاه تسلط کامل خود را بر قشون نیز تثیت کرد و از قدرت خوانین قاجار، چه با عزل آنها یا بیشتر با واداشتن‌شان به فرمانبرداری از شاهزادگان والی و مریبان و وزیران‌شان در دستگاه دیوان، کاست.^{۳۲}

توفیق سیاست‌های داخلی وی و آرامش حاصل در کشور، شاه را ترغیب کرد که با صراحة بیشتری تصویر شاهانه‌ای از خود بپردازد و «مظاهر اقتدار» را

به نمایش بگذارد. در ۱۲۱۵ / ۱۸۰۰ شاه حاج میرزا (محمد) حسین اصفهانی را مأمور ساختن «تخت خورشید» کرد (که بعدها تخت طاووس نام گرفت). موقفیت اصفهانی زیرک در اجرای این طرح و خواسته شاه و جلب رضایت ملوکانه بدون تردید در ترفیع او به مقام صدراعظم و گرفتن لقب صدر بلاfacile پس از سقوط اعتمادالدوله نقش مهمی داشت. پنج سال بعد، ساختن تخت مرمر در رواق بیرونی کاخ گلستان، اهمیت نمادین تخت خورشید را تکرار می‌کرد. هردو تخت بر مرکزیت شاهنشاه در محافظت از ممالک محروسه اشاره داشت، مضمونی که در بسیاری از نقاشی‌های درباری عصر فتح علی شاه پر و بال بیشتری یافت.^{۳۳}

جبروت و شکوه شاه بر تخت، بی وجود تاج شاهی نوینی به تمامی اقناع کننده نمی‌بود. قابل توجه است که تاج کیانی ابداع شده، که اکنون در منابع یاد می‌شد، نه دیگر کلاه که «تاج» نامیده می‌شد و شکل نهایی اش را در همین دوره یافت. تاج کیانی حال همان تاج هشت‌ضلعی استوانه‌ای شکلی بود که در بسیاری از نقاشی‌های سلطنتی (شکل ۴) پس از ۱۲۱۵ / ۱۸۰۰ دیده می‌شود. می‌توان سوابق آن را در کلاه دستارگونه شکل ۱ و بعد از آن شکل ۳ بازجُست. اگرچه مدرکی مکتوب درباره ساخت و پرداخت تاج کیانی جدید تا به حال به دست نیامده است، اما می‌توان احتمال داد که شاه و رایزنان اش، از جمله میرزا حسین خان صدر اصفهانی، آن را فی الدهاhe و بدون طرح مشخصی ساخته‌اند.

فتح علی خان در ایام پیش از سلطنت در مقام والی فارس می‌باشد نقوش حجاری ساسانیان را در نقش رستم و دیگر جاهای دیده و آنها را در ذهن با سلسله کیانی در شاهنامه پیوند داده باشد. اگرچه فکر ساختن تاج کیانی، چنان‌که گذشت، از زمان تاج گذاری آقامحمدخان وجود داشته است، اما این فتح علی شاه بود که نمودار «متناسب» عینی آن را مطابق با شکوه و جلال آن سلسله اساطیری بساخت. در عین حال دشوار بتوان قبول کرد که نقش‌های ساسانی منبع الهام آنی و مستقیم او بوده است. احتمال بیشتر آن است که شکل تاج کیانی جدید به تدریج پدید آمده باشد. با بیشترشدن اقتدار و مشروعیت شاه و دست یافتن به سرزمین‌ها و ثروت‌های بیشتر به مرور زمان، تاج کیانی نیز اندازه بزرگ‌تر و شکوه بیشتری پیدا کرد.

این نکته در ساختار تاج جدید هویداست. این کلاه مخمل، بدون سازه اصلی

سختی در مرکز به انبوههای از سنگ‌های قیمتی می‌ماند که با بند و رشته به یکدیگر پیوند یافته‌اند. درواقع می‌توان نوعی پیوند نمادین در ساخت تاج قاجار یافت، نوعی اشاره بصری به ماهیت پادشاهی قاجار و تحول آن از ایلخانی عشیره‌ای به سروری یک دولت متمرکز. به همین روای اجزای «ممالک محروسه» نوظهور قاجار نیز با رشته‌های قرار و مذاکره و مصالحه و نیز با بند اجبار و ترس از پادافره حول یک مرکز پادشاهی به هم پیوند خورده بودند به همان‌گونه که گوهرهای یکه‌یکه یافته در میانه تاج گرد هم آمده بودند.^{۳۴} با فاصله‌گرفتن حکومت قاجار در عصر فتح علی شاه از میراث زندیه و صفویه، شکل تاج قاجار نیز شکوهی یافت، نشانه‌های گذشتۀ نزدیک محو شد و عناصر اسطوره‌ای گذشتۀ دور نمایان گشت. کلاهِ دستارگونه در تمثال تاج گذاری، میراثی از دوره زند، سرانجام به تمامی از جواهراتی چیده شده به شکل استوانه‌ای بلند و باریک پوشیده شد و این همان تاجی است که امروزه به جای مانده است. گویی جواهراتی بازستانده از زندیه فارس، کردهای غرب ایران، و افشاریان خراسان قرار بود در تاج کیانی جدیدی به نشانه پیروزی نهایی سلسلة قاجار به نمایش درآید. تاج در ترکیب نهایی اش شامل ۳۰۰ قطعه زمرد درشت، ۱۵۰۰ تکه یاقوت سرخ، صدها الماس و ۱۸۰۰ دانه مروارید بود.^{۳۵}

مراسم مکرر سلام و بارعام که فتح علی شاه برگزار می‌کرد و با جامه مزین و با تاج کیانی بر سر، در آنها حضور می‌یافت و تصویر کردن این مراسم در بسیاری از تمثال‌های سلطنتی، درواقع این پیروزی و شکوه سخت به دست آمده را به ناظران یادآوری می‌کرد. این نمایش جلال و شکوه عمدتاً برای بینندگان داخلی و بهویژه آن سرداران قشون و مقامات دیوانی قاجار بود که در بارعام‌ها به دربار راه می‌یافتد یا می‌توانستند تصاویر شاه را در اندازه طبیعی بر دیوارهای تالارهای سلام در کاخ‌های گلستان، نگارستان و سلیمانیه ببینند. برای نسل اوایل عصر فتح علی شاه، تاج کیانی و دیگر «اسباب سلطنت» اهمیت خاصی داشت، زیرا این گوهرهای یتیم خاطره شکست و انهدام نهایی افشاریان و زندیه را به یاد می‌آوردند، همان سلسله‌هایی که اکنون در روایت تاریخی عصر قاجار غاصبان حقوق مشروع قاجاریه بر تاج و تخت پس از سقوط صفویه عنوان می‌شدند. اندکی شگفت می‌نماید که در یک نقاشی سلطنتی در کاخ نگارستان (شکل ۴)،

هرچند نه در واقعیت، بدل تاج فتح‌علی‌شاه بر سر دست کم یازده پسر ارشد وی که در حضور او ایستاده‌اند دیده می‌شود. اینجا تاج کیانی نه تنها به سر شاهنشاه بلکه نظایر آن بر سر پسران قدرتمند او نشانه از تداوم نسبی و بصری او بودند و مظاہری از اقتدار پادشاهی را جلوه‌گر می‌ساختند.

در این میان، نمایش بصری سیطره دولت قاجار در روابط خارجی نوپایی دولت ایران نیز کاربرد مهم دیگری یافت. پادشاه شکوهمند در جامه خیره‌کننده و پیرایه‌های سلطنتی، یادآور ثبات و تداوم سیاسی به قدرت‌های فرنگی از جمله انگلیسیان، روسیان و فرانسویان بود. گزارش‌های مکرر اروپاییان از مراسم سلام بارعام شاه، همین‌طور ارسال تمثیل‌های شاهانه به پادشاهان اروپا (و نمایندگانشان) به امر فتح‌علی‌شاه، نیز چنین پیامی را دربر داشت. خودشیفتگی فتح‌علی‌شاه به کنار، ضرورت یک‌چنین نمایشی در نقاشی‌های دیواری از یک مجلس سلطنتی در کاخ نگارستان (شکل ۳) به بهترین وجه نمایان است. در این برنامه تصویری به جز شاهزادگان خاندان سلطنتی و سران قاجار و خوانین و مقامات دیوانی، نقاش هنرمند، میرزا عبدالله نقاش باشی کاشانی، هر سه نماینده دولت بریتانیا بین سال‌های ۱۲۲۵–۱۲۲۳ / ۱۸۰۸–۱۸۱۰ در مأموریت هارفورد جونز، اوزلی و نیز ژنرال گاردان فرانسوی و هیأت او را در مأموریت بین سال‌های ۱۲۲۳–۱۲۲۲ / ۱۸۰۸–۱۸۰۷ در تصویر گنجانده است. این عدم تقارن تاریخی اما در نقاشی نگارستان اشکال عمدت‌ای ایجاد نمی‌کرد زیرا مقصود از این دیوارنگاره بیشتر به نمایش گذاشتن جلال و هیمنه سلطنت قاجار و سروری پادشاه بر مردم خود و نیز اطمینان و اعتماد به نفس شاه در مراوده‌اش با نماینده‌گان قدرت‌های خارجی بود. بسیار گویا است که نخستین تماس‌های دیپلماتیک با اروپاییان در زمانی آغاز شد که آخرین مخالفان شاه در داخل کشور سرانجام سرکوب شدند.

در اواخر سلطنت فتح‌علی‌شاه، تاج کیانی دیگر به آن شدت نمودار پیروزی قاجار نبود. حتی اگر شاه پس از شکست ۱۲۲۸/۱۸۱۳ در جنگ با روسیه، تاج بر سر می‌گذاشت و در تمثیل‌های شاهی تصویر می‌شد، حضورش پس از شکست فاحش در دور دوم جنگ‌های ایران و روس دیگر ابزار سودمندی به نظر نمی‌رسید. در یک‌ربع قرن، اوضاع سیاسی به طور فاحشی از عصر ظفرمندی ابتدای

قاجار به یک بحران مشروعیت تبدیل شد. در حالی که نمایش تاج و دیگر آرایه‌های شاهی در برابر مدعیان داخلی و در برابر قدرت‌های اروپایی و نمایندگان شان کارساز از آب درآمده بود، در سال‌های بعد در برابر دشمنان بیگانه غالباً عملی هجو و پوشالی می‌نمود. عواقب شکست در جنگ با روسیه و دوران عسرت دربار قاجار پس از آن نیز در زمان محمدشاه (سلطنت ۶۴-۱۲۵۰-۱۸۳۴) به این نمایش خسروانه تاج کیانی پایان داد. سلاطین بعدی قاجار، برخلاف فتح علی شاه تنها در تاج‌گذاری خود آن دیهیم را به سر می‌نهادند. اما یادکردن آن گذشته باشکوه اسطوره‌ای در نوشه‌های قاجاری در دوران سلطنت ناصرالدین شاه و پس از آن نیز ادامه یافت.

یادداشت‌ها

۱. درباره قدرت تصویر در اوایل دوره قاجاریه بنگرید به:

L Diba. "Images of Power and the Power of Images: Intention and Response in Early Qajar Painting (1785-1834)," *Royal Persian Paintings: Qajar Epoch, 1785-1925*, ed. L. Diba and M. Ekhtiar (London and New York, 1999), 30-49, J. Lerner. "A Rock Relief of Fath 'Ali Shah in Shiraz." *Ars Orientalis* 21 (1992): 31-43.

برای بررسی کلی نقاشی‌های قاجاریه بنگرید به:

B. W. Robinson, "Persian Royal Portraiture and the Qajars," *Qajar Iran: Political, Social and Cultural Changes*, C. E. Bosworth and C. Hillenbrand, eds. (Edinburgh, 1983), 291-311.

درباره شرح حال پاره‌ای از این نقاشان بنگرید به: م. ع. کریم‌زاده تبریزی، احوال و آثار نقاشان قدیم ایران، ۳ ج (لندن، ۹۱-۱۹۸۵).

۲. برای بررسی تاریخ سیاسی دوره بنگرید به:

Hambly, "Agha Muhammad Khan and the Establishment of the Qajar Dynasty" and "Iran during the Reign of Fath 'Ali Shah and Muhammad Shah" *Cambridge History of Iran (CHIr)*, P. Avery, et al., eds. (Cambridge, 1991), 7: 104-73 and A. Amanat. "Fath- 'Ali Shah Qajar," *Encyclopaedia Iranica (EIr)*, 9, esp. 407a-410b. H. Jones Brydges, *The Dynasty of the Kajars* (London 1833). cxv-cxci, 9-155.

۳. عبدالرزاق بیگ دُنبی (مفتون)، مآثر سلطانیه (تبریز، ۱۲۴۱ قمری)، ۲۵

۴. این وقایع نامه ظاهراً تحریر اولیه مآثر سلطانیه فوق الذکر است که رجل ارشد، میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی، به هنگام خروج جونز از ایران در سال ۱۸۱۱/۱۲۲۶ به وی تقدیم کرد. این اثر شامل فقراتی مهم درباره تاریخ دوره فتح علی شاه است که در مآثر سلطانیه حذف شده است.

5. *Dynasty of the Kajars*, 26-77.

۶. مآثر، ۲۵-۲۶؛ مقایسه کنید با.

See also A.Amanat, "Ebrāhim Kalāntar Šīrāzī," *EIr* 8: 69.

۷. مآثر، ۲۷-۲۸.

۸. مآثر، ۲۸-۳۰، مقایسه کنید با ۲۷-۳۵؛ نیز مقایسه کنید با رضاقلی هدایت، روضة الصفاي ناصری، ج ۹، تهران، ۱۳۳۹، ۳۱۴، گزارش هدایت، که پنجاه سالی بعد گرد آمد، منبع این خبر را ذکر نمی کند.

۹. یحیی ذکاء، "تاج‌ها و تخت‌های سلطنتی ایران"، هنر و مردم ۶۰ (۱۳۴۶): ۵۱-۴۸.

10. *Dynasty of Kajars*, cxxiv.

۱۱. الماس ۱۷۶ فیراطی دریای نور در یک بازوبند و قرینه‌اش تاج ماه که ۱۵۴ فیراط وزن داشت در طرف دیگر، جزو غنائمی بود که نادر از هند چپاول کرد و هر دو با گوهرهای گرانبهای دیگری دور تا دور تزئین شده بودند. *Ibid.*, cxxvii-cxxxiii.

12. *Ibid.*, cxxi.

13. J. Malcolm, *The History of Persia*, 2 vols. (London, 1825), 2: 287:

مقایسه کنید با تمثال دیگری در نسخه خطی مصور شاهنشاهنامه فتح علی خان صبا (حوالی ۱۸۱۸/۱۲۳۳) در منبع زیر:

Osterreichische Nationalbibliothek, Vienna. See *Royal Persian Painting*, 172 (pl. 33).

۱۴ محمد فتح الله ساروی (سارویی)، تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، به اهتمام غ. طباطبائی مجد، تهران، ۱۳۷۱، ۲۸۴.

15. Malcolm, *History*, 2:287.

این تاج که اکنون در موزه کاخ گلستان در تهران است، بعدها به دستور فتح علی شاه در اصفهان مرمت و میناکاری شد (ذکاء، "تاج‌ها" ۴۷). برای تصویری از تاج نادر بنگرید به:

Malcolm, *History*, 2: frontispiece and *Royal Persian Paintings*, pls. 19 and 22.

۱۶ برای تصاویر و شرح جواهرات تاج ایرانی بنگرید به:

V. B. Meen and A. D. Tushingham, *Crown Jewels of Iran* (Toronto, 1968). See also Y. Doka (Zoka), "Crown V: Qajar and Pahlavi Periods" and Patricia Jellicoe, "Crown Jewels", *EIr* 6: 426–30.

۱۷. در مورد شاهنامه‌خوانی آقامحمدخان، بنگرید به احمدمیرزا عضدالدوله، تاریخ عضدی، تهران، ۱۳۵۷، ۱۴۰.

۱۸. برای نمونه ارجاعات ادبی به تاج کیانی، بنگرید به دهخدا و دیگران، "کلاه"، لغت‌نامه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۷، ۱۸۴۶۸.

۱۹. مالکم، تاریخ، ۲: ۲۷۸–۸۸.

۲۰. اشعار نوشته شده بر گرد تمثال شاه از این قرار است: هست تا بر صفحه ایجاد تمثالی چنین / آفرین بر قدرت خود کرد صورت آفرین؛ دارای دهر فتح علی که سوده‌اند / بر درگاهش (دو کلمه ناخوانا) جبین؛ چون شهش بست کلک منیر و شبیه او / بس آفرین که کرد بر او صورت آفرین.

۲۱. هدایت، روضة الصفا، ۹: ۳۲۶.

۲۲. دُنبلي، مأثر، ۳۱–۳۲.

23. Jones, *Dynasty of The Kajars*, 41–42.

۲۴. با توجه به وفاداری تحسین انگلیز جونز به متن در سراسر ترجمه‌اش، گمان نمی‌رود وی در اینجا اشتباه کرده باشد.

۲۵. سلسله قاجاریه، ۴۳.

۲۶. هدایت، روضة الصفا، ۹: ۳۲۰.

۲۷. در مورد معنی ضمنی استفاده از واژه جهانبانی در برابر جهانسوز، لقب پدر فتح علی شاه، بنگرید به ع. امانت.

A. Amanat, "Fath Ali Shah Qajar", *EIr*, 9:408

۲۸. بنگرید به توصیف عالی این تمثال در L. Diba, *Royal Persian Paintings* تصویر ۳۷ (۱۸۰–۸۱)، که مقایسه‌هایی با دیگر تمثال‌های معاصر می‌کند. درباره چگونگی بازسازی این تمثال مدیون لیلا دیبا و مریم اختیار هستم به مخاطر آگاهی که دادند و توجه من را به تحلیل پرتو ایکس جلب کردند. این تمثال جزو یک مجموعه خصوصی است و به عنوان بخشی از Andrew W. Mellon Curatorid Conservation study آزمایش رادیولوژی با اشعه X روی آن انجام گرفته است.

۲۹. دُنبلي، مأثر، ۳۶.

۳۰. اندکی بعد، شاه در بازگشت از اردوکشی به خراسان به پایتخت در اوایل سال ۱۲۱۴، دستور داد جلو محبس صادق‌خان شقاچی را دیوار بکشند تا در همان‌جا بماند و بپوسد. (بنگرید به

روضه الصفا ۹: ۵۴-۳۵۲).

31. John Malcolm, *Sketches of Persia* (London, 1845), 216.

۳۲. در مورد لشکرکشی‌های اولیه و توطنه‌های واقعی و تصویری بر ضد شاه، بنگردید به: ع. امانت، "Fatḥ 'Ali Shah Qajar" و منابع ذکر شده.

۳۳. درباره ساخت آنها و دیگر جزئیات، بنگردید به ذکاء، "تاج‌ها"، ۵۲-۶۶. مفهوم نمادین سیاسی این تخت‌ها پژوهش جدأگانه‌ای را ایجاد می‌کند.

۳۴. در مورد ساختار تاج کیانی بنگردید به:

Meen and Tushingham, *Crown Jewels*. 73

35. Meen and Tushingham, *Crown Jewels*. 73



تصویر ۱: رادیوگراف ایکس شکل ۱ در موزه هنر بروکلین



شکل ۳: تمثال فتحعلی‌شاه منسوب به میرزا باباشیرازی تهران، حدود ۱۷۹۸. رنگ روغن روی کرباس، مجموعه خصوصی.
منبع: دیبا و اختیار، نقاشی‌های سلطنتی ایران



شکل ۴: پرده‌های دیواری در کاخ نگارستان، پرده میانی
منبع: مجموعه پرده‌های ایران در کاخ ویندزور، بریتانیا، نسخه‌برداری از روی پرده‌های اصلی.

رخنه روس در مُلکِ محروس: تأملات یک سیاستمدار قاجاری درباره توسعه طلبی اروپا

اشعار و دیگر آثار ادبی میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی (۱۲۵۱-۱۱۹۳) و دلتمرد و ادیب نامی اوایل دوره قاجار، تأملات قابل توجهی درباره علل و پیامدهای شکست ایران در دور دوم جنگ‌های روس و ایران (۱۸۲۶-۲۸) دربر دارد. اشعار قائم مقام که عمدتاً در طول جنگ و یا بلافاصله پس از آن سروده شده است، فرایند سازش با واقعیت‌های تلغی زمانه را به نمایش می‌گذارند. قائم مقام اگرچه در آغاز مدافع جهاد در برابر پیش‌روی روسیه در قفقاز بود، شکست در جنگ و نتایج وخیم آن او را به مصلحت سازش دیپلماتیک با همسایه قدرتمند ایران و همچنین نیاز به دفاع نظامی قابل اتكا معتقد ساخت. قائم مقام در جلایر نامه، سرنمون طنز سیاسی مدرن، در خصوص ماهیت جنگ طلبانه قدرت‌های جهانجویانه اندیشه می‌کند و آن را متباین با رخوت و سستی سران قاجار می‌یابد؛ اگرچه شایستگی نظامی ولیعهد، عباس‌میرزا، را می‌ستاید. گویی تنها راه ممکن برای امنیت و بقای سیاسی را تثبیت و استواری دولت تحت نظرات خویش می‌داند. نگرش و شیوه ادبی قائم مقام حاکی از بینش و محدودیت‌های یک سیاستمدار در آستانه تجدد است.

در اوایل سال ۱۸۲۸/۱۲۴۴ ضمن مذاکرات ایران و روس برای انعقاد معاهده صلح ترکمن‌چای، میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، وزیر عباس‌میرزا و لیعهد، به تهران اعزام شد تا فتح‌علی‌شاه را به پرداخت غرامت جنگی کمرشکنی که روس‌های فاتح به عنوان پیش‌شرط امضای قرارداد مطالبه می‌کردند راضی سازد. شاه با اکراه فراوان بخشی از غرامت را از خزانه سلطنتی پرداخت اما نامه‌ای صریح و صمیمانه نیز به قلم قائم مقام انشاد کرد که فصاحت آن حتی با وجود تشویش عظیم شاه همچنان نمایان بود. فتح‌علی‌شاه نگران و سراسیمه از کاهش عواید کشور به سبب «آنچه این دو سال در آن حدود حادث شد»، چندان صراحت داشت که کسری عظیم بودجه دولت را بپذیرد. «اینها همه را که حساب کنی [با استثنای آذربایجان] نقصان دخل‌ها و توفیر خرج دیوان اعلا... از بیست کرور [ده میلیون تومان] گذشته است». شاه با حسرت از روزگاری یاد می‌کرد که اندوخته طلا در خزانه کشور نزدیک به هشتاد کرور [چهل میلیون تومان] بود و سپس اقرار می‌کرد که تنها «شأن و شوكت» وی اجازه نمی‌دهد اعلام ورشکستگی کند. بدون شک از زیان‌ها و خسارات مالی سخت پریشان بود. «چگونه یکباره آکنده‌ها پراکنده گشته و اندوخته‌ها اندوخته شد؟» پریشانی اندوهناک شاه بازتاب احساس گناه و قصوری بود که باید از یادآوری آقامحمدخان قاجار، عمومی چپاولگرش و بنیان‌گذار سلسله قاجار، احساس کرده باشد.^۱

در تاریخ ایران قرن نوزدهم اندک حوادثی وجود داشته است که به لحاظ تأثیر آنی و پیامدهای اجتماعی سیاسی درازمدت با دو دوره جنگ‌های ۱۲۱۸-۲۸ و ۱۲۴۱-۱۳/۱۸۰۵-۲۸ و ۱۸۲۶-۲۸ ایران و روس برابری کند. نخستین رویارویی جدی ایران با یک همسایه مسیحی قدرتمند نه تنها به از دست رفتن همه سرزمین‌های پر رونق قفقاز بلکه به تسريع ورشکستگی اقتصادی حاصل از هزینه‌های نظامی و غرامت‌های جنگی نیز انجامید، اما هنوز بخش اعظم خسارت در عرصه سیاسی بود. شکست در جنگ بر مشروعیت پادشاهی قاجار و ادعای او براین که مدافع راستین ممالک محروسه ایران است، سایه شومی فروافکند؛ سایه‌ای که هیأت حاکمه هرگز نتوانست از زیر آن به تمامی برهد همچنان که هرگز از زیر بار پرداخت پنج میلیون تومان (معادل سه میلیون پوند استرلینگ) غرامت‌های جنگی که فاتحان روس تحملیل کردند، نتوانست کمر راست کند.

چنان‌که بارها گفته شده است، انعقاد معاهده ترکمن‌چای در ۱۸۲۸ پیامدهای وخیم بین‌المللی نیز برای ایران داشت، زیرا مبنایی شد برای روابط دیپلماتیک و تجاری نابرابر که بهترین نمونه‌اش اعطای حق قضاؤت کنسولی به قدرت‌های اروپایی در ایران بود. اما غیر از مواد قرارداد، رفتار دولت‌های اروپا با ایران در پی‌آیند جنگ سخت تغییر کرد. در پی برتری در میدان نبرد، فشارهای دیپلماتیک در پشت میز مذاکره و یک احساس خفت و خواری پایدار در همه جبهه‌ها فرارسید و با ماجرای گریب‌ایدوف و قتل عام هیأت نمایندگی روس در تهران تشديد شد.^۲

علاوه بر این، معاهده گلستان (۱۸۱۳/۱۲۲۸) و معاهده ترکمن‌چای، هردو، شامل موادی بالقوه مشکل‌آفرین بودند زیرا مسئله تداوم و جانشینی سلطنت را به حمایت و تأیید قدرت خارجی موكول می‌کردند. در حالی که معاهده گلستان حمایت روسیه از هر ولیعهدی را که شاه برگزیده باشد و عده می‌داد، معاهده ترکمن‌چای تنها عباس‌میرزا را وارث قانونی و مشروع تاج و تخت می‌شناخت. این تأیید، جانشینی خاندان عباس‌میرزا را در بقیه دوران قاجار تضمین کرد. رقابت شدید پسران فتح‌علی‌شاه با یکدیگر مسئله اصلی در عهد سلطنت او (۱۷۹۷-۱۸۳۴/۱۲۱۱-۵۰) و یکی از مهم‌ترین علل تجدید خصومت‌ها در طول دوره دوم جنگ با روسیه بود.^۳

با وجود همه اثرات آنی و درازمدت شکست ایران، و صرف‌نظر از لطمہ دیرنده‌ای که بر هشیاری تاریخی ایرانیان زد، محدود ناظرانی در آن زمان به فکر ثبت و ضبط اندیشه‌ها و تأملات شخصی خود در خصوص این حوادث پرآشوب برآمدند. گزارش‌ها و نوشته‌های ایرانی این دوره از نگارش رسمی و مرسوم و قایع‌نویسان حرفه‌ای و موظف فراتر نمی‌رود. عبدالرزاق دُبیلی، ابوالفضل خاوری، جهانگیر‌میرزا قاجار، و اندکی بعد، رضاقلی‌خان هدایت و محمد تقی سپهر، با آن که گاه صراحة و صداقتی در کار می‌کنند، مراقب بودند شهرت و آوازه مخدوم خود و اطرافیان‌شان لطمہ نبینند. همین‌طور، شاعران و ادبیان دربار بر آن بودند که از پهلوانی‌های حامیان خود، حتی به هزینه آیندگان هم که شده باشد، داد سخن دهند. شهنشاهنامه فتح‌علی‌خان صبا در شرح شکوه و جبروت فتح‌علی‌شاه که در ضمن رقابت آگاهانه‌ای با شاهنامه فردوسی می‌کرد،

همان قدر نماینده پیامدهای شکست است که از نظر ثبت واقعیات تاریخی قابل اعتقاد است. شکست در جنگ با روسیه یا به راحتی به پیروزی تبدیل شد یا پس نشستنی موقت در درگیری‌های مرزی با کفار به حساب آمد. بسیاری از ادبای آن دوره از این هنجارهای صبا تجاوز نکردند، هرچند که پژوهش بیشتر می‌تواند شکفتی‌های قابل توجهی را فاش سازد.^۴

یک استثنای مهم در این متأرکه ادبی با واقعیت تاریخی را می‌توان در آثار میرزا ابوالقاسم قائم مقام (۱۲۵۱-۱۸۳۵/۱۱۹۳-۱۷۷۹)، دولتمرد، رساله‌نویس و شاعر نامدار اوایل دوره قاجار جوست. دخالت او در روابط روس و ایران در مقام وزیر ولی‌عهد و نایب‌السلطنه قدرتمند آذربایجان، عباس‌میرزا، جایگاه سیاسی‌اش در حوادث منتهی به جنگ و نقش حساس او در طول مذاکرات صلح، تأملات او اعم از منثور و منظوم را به‌ویژه بالارزش می‌سازد. آثار ادبی او که شامل نامه‌های دوستانه (اخوانیات)، قصاید، مقالات، پیش‌گفتار بر آثار دیگران و بعدها استفاده بدیع‌اش از شعر مردم‌پسند در جلایر نامه، همین‌طور مجموعه بزرگ مکاتبات رسمی‌اش، همه حاکی از بینش و شخصیت یک سیاستمدار برگسته در میان همتایانش است. آثار ادبی او اغلب در میان گزارش‌های تاریخی بی‌روح و سست و تملق و لفاظی قالبی شاعران خوددار و زیون، یگانه و تنهاست. اما این بُعد خاص آثار قائم مقام، با وجود اهمیتش، از چشم خوانندگان که مسحور طرفه کاری‌های اسلوبی وی بوده‌اند، اکثراً دور مانده است.^۵

این که قائم مقام وارث سنت دیرین «اهل قلم» بود، تأملات شخصی او در تحول سیاسی را بیش از پیش گیرا و قابل توجه می‌سازد. او از خانواده‌ای دیوان‌سالار برخاست که در کار و خدمات دیوانی سابقه دیرین داشت که به روزگار زنده و پیش از آن به اواخر دوران صفویه می‌رسید. هم پدرش میرزا عیسی (میرزا بزرگ) قائم مقام و هم از نیمه دهه ۱۸۱۰ خود ابوالقاسم، جزو متنفذترین چهره‌ها در شناسانیدن فرهنگ دیوانی و ادبی کهن ایرانی به دولت و دربار قاجار، به خصوص در آذربایجان، بودند. گرچه آنان هرگز خود را کاملاً از تعلق حسرت‌بار به حامیان اولیه‌شان، یعنی زنده، رها نکردند، در عرصه سیاست قاجاری از حامیان عمدۀ قوام دستگاه دولت و تمرکزگرایی، اقتدار وزارتی و دیپلماسی بودند، سمت‌هایی که به دگرگون کردن روحیه نظامی، عشیره‌ای سران

قاجار اولیه یاری داد. دست کم تا سال ۱۸۵۸/۱۲۷۴ و حذف مقام صدارت توسط ناصرالدین شاه، قائم مقام‌ها در تشکیل و ثبت و هدایت دولت قاجار حتی پس از اعدام ابوالقاسم در ۱۸۳۵/۱۲۵۱، تأثیر و نفوذ اساسی داشتند. نه تنها رقیب و جانشین خود قائم مقام، حاج میرزا آقاسی، بلکه بعدها میرزا تقی خان امیرکبیر و میرزا آقاخان نوری نیز، اساساً بینش و سیاست و دیپلماسی قائم مقام را در پیش گرفتند.^۶

شاید پیروی قائم مقام از فرهنگ و خصیصه وزارتی کهن ایرانی بیش از هرجای دیگری در سیاستِ مصلحت‌اندیشی در دوران جنگ ۱۸۱۳-۲۶/۱۲۲۸-۴۱ آشکار است. قائم مقام در آن اوضاع مخاطره‌آمیز کوشید و تا حدودی توانست که از خطر دائم روسیه در مرزهای آذربایجان برای تضمین جایگاه عباس‌میرزا به عنوان وارث تاج و تخت و همچنین نایب‌السلطنه در پررونق‌ترین ایالت ایران بهره برد. پس از شکست در نخستین دور جنگ‌های ایران و روس و پس از آن از دست رفتن ولایات ایران، عباس‌میرزا تنها توانست اعتبار سیاسی‌اش را و از این رهگذر حق جانشینی‌اش را، که هنوز نامعین بود (به خصوص در برابر برادر قدرتمندش محمدعلی‌میرزا دولتشاه والی کرمانشاه) با معرفی خود به عنوان پیشگام دفاع ایران در برابر هجوم روسیه، حفظ کند. قائم مقام طراح و معمار سیاست «نه جنگ نه صلح» بود که احساسات دینی و ملی را به پشتیبانی از ولی‌عهد و برنامه نوسازی نظامی او به امید پیدایش دفاعی مؤثر و مطلوب در برابر روسیه برانگیخت. همین موضع سیاسی کسب کمک مالی و تأمین هزینه اصلاحات نظامی را میسر ساخت و پشتیبانی بریتانیا و توجه شاه به ولی‌عهد را تضمین کرد.

جهاد به قلم

بخشی از سیاست قائم مقام در ۱۸۱۸/۱۲۳۳، پنج سال پس از انعقاد معاهده گلستان، این بود که مجموعه دو فتوای مجتهدین عالی‌رتبه شیعی نجف، شیخ جعفر نجفی و سید‌علی طباطبائی، در خصوص جهاد را انتشار داد. فتواها در ۱۸۱۳/۱۲۲۸ در پاسخ به استفتای قائم مقام پدر صادر شده بود. یکی از قدیم‌ترین کتاب‌هایی که در ایران چاپ شد و به جهادیه [ی صغیر] مشهور شد، دیباچه‌ای

به نام گردآورنده آن، قائم مقام پدر داشت اما از قرار معلوم به قلم پسر یعنی ابوالقاسم نوشته شده بود. همین طور، دیباچه بر نسخه انتشار نیافته جامعه‌تری در همان موضوع، موسوم به جهادیه [ی کبیر] نیز به قلم ابوالقاسم نوشته شد. با آن‌که تحلیل محتوای هردو جهادیه پژوهشی جداگانه را ایجاد می‌کند، توجهی به این دیباچه‌ها باید کرد زیرا حاوی نخستین آرای قائم مقام جوان در خصوص جنگ روس و ایران است.^۷

مؤلف در دیباچه بر جهادیه صغیر توجه خواننده را به ضرورت جهاد به عنوان «فرض کفایه در برابر فتنه قوم روس در مُلک محروس» جلب می‌کند. این عبارت بعدها در پاره‌ای از نوشته‌های قائم مقام با اندکی تغییر ظاهر می‌شود. «رخنه روس در ملک محروس» درواقع پیامی سیاسی برای برانگیختن خواننده در برابر تهدید قریب‌الوقوع بیگانه بود که تقریباً به شعاری برای دفاع از وطن تبدیل شد.^۸

نکته اصلی در دیباچه جهادیه که به سبکی متصنعت یادآور نثر ملالت‌بار قرن دوازدهم/هجردهم می‌لادی نگاشته شده، ضرورت جهاد برای «حفظ بیضه اسلام» است. در پی آن مبحثی در امکان جهاد در غیبت امام و ملاحظات حقوقی و قضایی آن آمده است. در سخنانی در انتقاد سربسته از غفلت علماء از لزوم حیاتی جهاد، مؤلف افتخار می‌کند که پدرش پیش‌قدم در انتشار مجموعه‌ای مستقل در این خصوص بوده است. سبک مصنوع و لحن متکلف نویسنده اغلب به مقصود اصلی از انتشار کتاب که آموزش‌دادن به عامه مردم درباره وظایف دینی و بسیج کردن آنان در پشت سر دولت و حکومت کشور بود، لطمه می‌زنند.^۹

با وجود این، غرض اصلی قائم مقام و دلیل عرضه جهادیه، همچنان مشروعیت بخشیدن به حکومت قاجار و ارتقای منزلت دولت در مقام مدافعان مُلک اسلام است. جنگ با روسیه و دفاع از کشور مهم‌ترین مسأله سیاست خارجی قاجار در سراسر دهه نخست قرن نوزدهم نیز موضوع دیباچه دوم برای جهادیه کبیر است. در اینجا نیز نثر مؤلف رها از قید و بند عبارات مصنوع و متکلف و بندبازی‌های ادبی به قصد تحت تأثیر قراردادن خواننده و اثبات مهارت ادبی و دانش دینی اش نیست، که همه برای سبقت‌جستن بر علماء در حوزه تخصصی خودشان شایان اهمیت خاصی است. در عین حال، در اینجا برخلاف جهادیه صغیر، مؤلف در جست‌وجوی دلیلی بدیع برای جهاد فرصت بیشتری برای خود

در نظر می‌گیرد. قائم مقام در اثر خود که آنرا «جهاد به قلم» می‌نامد، سبکی ساده‌تر و توصیفاتی بدیع در بیان پیشرفت تدریجی ادیان بر می‌گزیند که تصوری تازه و بکر به نظر می‌رسد. از آنجا که اسلام آخرین تجلی دین وحیانی است که جامع یهودیت و مسیحیت در مراحل پیشین خود نیز هست، و چون نیازهای اجتماعی و سیاسی همه اعصار، همچون نیازهای دینی، به مرور زمان تغییر می‌کند، مؤلف استدلال می‌کند که در عصر حاضر این نیازها را نیز باید مدد نظر داشت.

سرچشمۀ این مفهوم پیشرفت را شاید بتوان در نوشه‌های صوفیانه آن عصر که قائم مقام‌ها، پدر و پسر، بدان تمایلی داشته‌اند بازجست. توانمندی وسیع چنین رویکردی را نسل بعدی در نهضت حرکت‌های اجتماعی دوران خود کشف کرد، اما فهم خود قائم مقام از اعصار متغیر و لزوم مطابقت با اوضاع و احوال جدید همچنان محدود به توجیه جهاد علیه همسایه‌ای توسعه طلب بود. جهاد نه وظیفه فردی مؤمنان بلکه وظیفه جمعی انگاشته می‌شود که امام برای حاکم و حکومت تعیین کرده است. وظیفه‌ای خاص که دولت باید طبق مقتضیات جنگ نوین امروزی انجام دهد.^{۱۰}

در برابر یاجوج و مأجوج

به درستی می‌توان گمان کرد که در سال‌های منتهی به دور دوم جنگ‌های ایران و روس، قائم مقام هوادار موضع دفاعی زیر بیرق جهاد در برابر روسیه بود و این وظیفه را مختص دولت و علی‌الخصوص حکومت مرزی آذربایجان می‌دانست. با این حال در ۱۲۴۱/۱۸۲۶ به نظر می‌رسد این موضع تغییری موقتی به خود دیده است. چیرگی گروه‌های هوادار جنگ در سیاست قاجاری و تلاش علماء برای تفسیر جهاد به عنوان پاسخ به هجومی آنی و ضرورت بازپس‌گرفتن سرزمین‌های از دست رفته، عباس‌میرزا و در پی آن قائم مقام را ترغیب کرد که برای محفوظماندن حیثیت و اعتبار سیاسی و لیعهد تسلیم این جریان غالب شوند. شعر قائم مقام حاکمی از این تغییر خط‌مشی است (که در در صورت عدم توجه به این نکته نادیده می‌ماند). قائم مقام در قصیده‌ای که در اوایل ۱۲۴۱/۱۸۲۶ اندکی پس از مرگ تزار الکساندر اول امپراتور روسیه تصنیف کرد به و لیعهد توصیه

می‌کند موضع تهاجمی مشروط در پیش گیرد:

گر روس به کین تازد چون سد سکندر باش
ور رویه‌ی آغازد با حمله ضیغم باش^{۱۱}

این قصیده با اشاره به سدی که در قرآن از آن یاد شده است و اسکندر در برابر حمله دو قوم یأجوج و مأجوج بنا کرد، که قائم مقام آنها را همان روس‌ها می‌انگارد، بر وظیفه مقدس ولیعهد در دفاع از مرزهای کشور تأکید می‌ورزد. فرود آمدن «پرده آهنین» و هجوم یأجوج و مأجوج بدکار را عامه مسلمانان از علائم آخرالزمان (اشرات الساعه) می‌دانند. قائم مقام در ابیات بعدی قصیده با استفاده از این داستان قرآنی، عباس‌میرزا را اسکندری در برابر پرده پاره یأجوج و مأجوج روس معرفی می‌کند. اسکندر وی پس از مرگ الکساندر (اسکندر) روسیه فرصت خواهد یافت تا این دشمن نابکار را در هم کوبد. این تقارن که یقیناً اشاره به آخرالزمان داشت، اتفاقی نبود.^{۱۲} او که قاعدتاً قصیده را پس از بازگشت به تبریز از تبعیدش (در سال ۱۸۲۲/۱۲۳۸ به اتهام هواداری از روس) تصنیف کرده است، مراقب بود که اعتقادات سیاسی درستی را تبلیغ کند. چند بیت بعدی تردیدی در نیات جنگ طلبانه وی باقی نمی‌گذارد:

سریاز و سوار اول از خیل عجم بگزین
پس عزم جهاد روس جزم آر و مصمم باش
ملک قرم و مسقونستان ز قُرال نو
بر روس سلط شو بر روم مُسلّم باش
غوغاست به روس اندر از مرگ الکسندر
این خیل و خَشْر تاخشِر گو در غم و ماتم باش

قائم مقام برخلاف تصویری که از وی به عنوان هوادار صلح با روسیه رواج یافته بود، در آستانه جنگ ۱۸۲۶/۱۲۴۱ در تأیید حمله به دشمن ظاهراً مستأصل تردید نکرد. او برای تحقق تصورات جنگ طلبانه‌اش ضروری می‌داند که سربازان

"نظام جدید"، یعنی رُکن اصلی قشون دائمی به سبک اروپایی که برای اولین بار عباس‌میرزا در حوالی ۱۸۰۹/۱۲۲۴ به کمک فرانسویان و سپس انگلیسیان ایجاد کرد، با سواره نظام ایلیاتی همکاری کند.^{۱۳} شاعر با این قشون مصمم به جهاد و با چنان ترکیبی، در خیال آن است که نه تنها ولایات ازدست رفته بازپس گرفته شود بلکه سرتاسر روسیه و خلافت عثمانی نیز به تصرف ایران درآید. در دیده او عباس‌میرزا را با چنین کارِ شگرفی تنها می‌شد پیشاہنگ امام زمان در مقابله با نیروهای دجالی تصویر کرد.

زان مهدی فرخ فال در معركه دجال نه واپس ونه دنبال، بل اسبق و اقدم باش^{۱۴}

چندی طول کشید تا قائم مقام از رؤیای آخرالزمانی اش بیدار شود و با واقعیت جدّی رویارویی با روسیه قدرتمند رو به رو شود. وی باید خیلی زود دریافته باشد که به رغم شورش دسامبریست‌ها در ضمن فترت او اخر دسامبر ۱۸۲۵، انتقال تاج و تخت روسیه به تزار جدید نیکلای اول با آن‌آشوب و تلاطمی که در کشور خودش هنگام «شاه مرگی» غالباً پیش می‌آمد، همانند نبود. با این حال در شورای سلطانیه، که در آن شاه، ولیعهد، فرستاده ویژه انگلیس، هنری ویلاک، و رجال عالی رتبه در ذی الحجه ۱۲۴۱/ژوئیه ۱۸۲۶ به تصمیم‌گیری درباره آینده جنگ و صلح با روسیه پرداختند، به نظر می‌رسد قائم مقام از ترس تکفیر، جانبدار علمای حاضر در شورا بوده است. تنها گروه کوچکی صلح‌طلب متشکل از میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله که مقامی معادل وزیر امور خارجه داشت، میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی مشهور ایرانی به انگلستان و روسیه (که در منابع امروزی اغلب وطن‌فروش انگاشته می‌شود) و منوچهرخان گرجی، خواجه‌سرای فتح‌علی‌شاه، چندان شجاعت داشتند که شاه و عباس‌میرزا را به خودداری از جنگ تشویق کنند. مباحثات شورای سلطانیه شایسته بررسی و تحقیقات بیشتری است اما آشکار است که قائم مقام با آن که از ضعف نظامی ایران باید آگاه بوده باشد، نتوانست با گروه مخالف با جنگ همراهی کند. ائتلاف هواداران جنگ به سرکردگی اللهیارخان آصف‌الدوله، صدراعظم جدید و بزرگ طایفه دولوی

قاجار، از جمله شامل علمای تراز اول شاید بیشتر که برای جلب نظر و کسب وجهه در بین مردم، خواهان جهاد با روسیه بودند و خوانین آذربایجان بود که می‌خواستند نواحی از دست رفته را بازپس گیرند. آصف‌الدوله به امید کسب حیثیت و به دست آوردن سرزمین‌های اشغالی توانسته بود شاه و عباس‌میرزا را به جانبداری از احساسات جنگ طلبانه ترغیب کند. بنابراین قائم مقام برای اجتناب از انزوای بیشتر مایل بود که «وظیفه مقدس» شاهزاده را بستاید اما امیدوار بود هرگز به آزمودن آن نیاز نیفتند.^{۱۵}

جزئیات موضع قائم مقام و حتی نوسان‌هایش در ضمن مراحل اولیه جنگ به روشنی دانسته نیست و به بررسی‌های بیشتری نیاز دارد. با این حال در قصیده دیگری، که باید در آستانه جنگ سروده شده باشد، فشار بر وزیر برای سازش و همراهی با گروه هوادار جنگ عیان است. او پس از تأکید بر دلیستگی اش به شاهزاده و اشاره به تلاش‌های دیپلماتیک خود برای اجتناب از جنگ، نوミدانه چنین می‌گوید:

اینک سپهی گشن به تأیید خداوند
زی خطه ارم کشد از ساحت ایران
گویی که حرام است بر او راحت و آرام
مادام که بیرون نکند روس ز آزان^{۱۶}

در یک مورد نادر که شاعر به وصف تلاش راسخ و بی‌نقص خود در مقام وزارت می‌پردازد، به نظر می‌رسد به اهمیت حیاتی اهل قلم در توفیق اهل شمشیر اشاره دارد:

هر شب منم و شمع و رقم‌های پیاپی
هر روز من و جمع و سخن‌های پریشان
تا صبح نگارنده اوراق رسائل
تا شام سپارنده اطراف بیابان
بر دست گهی خامه و استاده به یک پای
در پیش گهی جاده و بنشسته به یک ران^{۱۷}

در اینجا قائم مقام لحنی نومیدانه دارد. گویی کوتاهی‌ها و نقصان‌های اهل شمشیر را با کوشش‌ها و وظیفه‌شناسی خود مقایسه می‌کند و به مذمت تدبیر سرور خود می‌پردازد.

با این حال یکسره نیز پریشان و مأیوس نیست. در قصیده دیگری گویا از پیروزی‌های اولیه ایران در جنگ امیدی در وی ایجاد کرده و دل قوی می‌دارد. در این دوران اولیه جنگ به خاطر پیش‌روی‌های نخستین و لیعهد به او تبریک می‌گوید و روس‌ها را به سبب تعدی و تهاجم‌شان نکوهش می‌کند اما باز نمی‌تواند از این هشدار به شاهزاده پرهیز کند که رشادت‌های رزمی تهاجمی—تدافعی اش در وله اول به معنی کسب شرایط بهتری برای صلح است.

تیغ تو روز جهاد کافر تیغ است
لیک به گاه حفاظ دین سپر آمد...
گرچه ز بخت تو خصم خام طمع را
دولت ایام زندگی به سر آمد
لیک ز روس ایمنی مجوى که دشمن
هرچه بود خردتر بزرگتر آمد^{۱۸}

بدین‌سان به نظر می‌آید که شاعر و لیعهد را ترغیب می‌کند دل به تدبیر کج‌اندیشان نسپارد و شیوه دوگانه جنگ و گفت‌وگو در پیش‌گیرد، شیوه‌ای که با موضع اولیه قائم مقام کاملاً تطبیق می‌کند:

فرصت جوید آنگه صلح که شاه جهان را
کاری در پیش سخت و پر خطر آمد
زان که هم اسباب صلح باید و هم جنگ
جمع دو ضد کار چون تو پُر هنر آمد...
جز تو که داند که کار دولت و دین را
از چه رسد نفع و از کجا ضرر آمد^{۱۹}

توصیه شاعر به شاهزاده در بی‌توجهی به یاوه‌های بی‌خردان با اشاره‌ای دیگر

به وضع مالیه همراه می‌شود:

خاصه به وقتی چنین که از دل و دست
مخزن گیتی تهی ز سیم و زر آمد.^{۲۰}

چنان‌که انتظار می‌رفت، نائب‌السلطنه در برابر خواسته‌های والای قائم مقام ایستادگی کرد زیرا هرگز امکان نداشت که خطمشی دوگانه مورد نظر او را پیش از شکست کوبنده ایران در ۱۸۲۷/۱۲۴۳ به اجرا درآورد، شکستی که شاعر را سخت آزره‌ده ساخت و بعد از جنگ مخالفت خویش را شدت بخشد. در یکی از شورانگیزترین قصایدش که قاعده‌تاً زمانی سروده شده است که قشون ایران شهرهای گنجه و ایروان را از دست داده بود، نومیدی و پریشانی شاعر از عواقب جنگ آشکار است. اگرچه در ذی‌الحجه ۱۲۴۲/ژوئیه ۱۸۲۷ در جنگ هشتادک (اشترک) در نزدیکی ایروان، عباس‌میرزا در برابر پیشروی روس‌ها سخت پایداری کرد و حتی به پیروزی‌هایی نایل شد، این توفیق‌های مستعجل مانع از عقب‌نشینی سواره‌نظام ایران و رهبری ننگین آصف‌الدوله و دیگر فرماندهان سپاه نشد.

آه ازین قوم بی‌حمیت و بی‌دین
کُردِ ری و ترک خمسه و لُر قزوین
عاجز و مسکین هرچه دشمن بدخواه
دشمن و بدخواه هرچه عاجز و مسکین^{۲۱}

شاعر در انتقادی شدید از عناصر عشیره‌ای سپاه ایران، خوانین کرد و ترک و لُر را مسئول شکست می‌داند. اما با نسبت دادن آنها به ری و قزوین که زادبوم این گروه‌های عشایری نیستند (با آن که در خمسه زنجان طوایف ترک‌زبان سُکنی داشتند) آشکار است که وی نه تنها نیروهای عشایری بلکه کل قشون ایران، شاید به استثنای نظام جدید آذربایجان، را سرزنش می‌کند. جبن و خیانت کرد، لُر و ترک که با طعن و طنزی تlux و گزنده وصف شده است، در واقع باید نماینده کل تشکیلات نظامی ایران شناخته شود.

رو به خیار و کدو نهند چو رستم
پشت به خیل عدو کنند چو گرگین...
با سپهی این چنین و یک دو سپهدار
کرد ولیعهد رو به معركه کین^{۲۲}

حتی از این نیشدارتر، قائم مقام استراتژی نظامی یار پیشین خود، آصف الدله را در فرماندهی نیروی سواره نظام ایران سرزنش می‌کند. در اشاره استادانه به بازی شطرنج، شاعر به طعنه استراتژی نظامی فرمانده روسی «دیوانه»، ایوان فدو زویج پاسکیویچ، را با عقب‌نشینی مفتضح صدراعظم «فرزانه» برابر هم می‌نهد.

روسی دیوانه با پیاده چو بیدق
آصف فرزانه با سواره چو فرزین^{۲۳}

نمادپردازی شاعر زمانی آشکار می‌شود که بدانیم فرزین (وزیر) در این شعر به پیاده (بیدق) باخته است، که اشاره‌ای به عقب‌نشینی سواره نظام آصف الدله در برابر پیاده نظام روس و سپس اسارت او توسط نیروهای اشغالگر تبریز در ربيع الثانی ۱۲۴۳ / نوامبر ۱۸۲۷ است. قائم مقام با قشونی که با نخستین شلیک توبهای روسیه پراکنده شده و ولیعهد را بی‌دفاع در صحنه کارزار تنها گذاشته بود امیدی به پیروزی نمی‌توانست داشته باشد. با این حال دلاوری عباس‌میرزا در هشتدرک را قائم مقام در آخرین لحظه در صحنه‌ای که یادآور روز رستاخیز است نوید پیروزی می‌دید. گویی شاعر همه امیدش به سرکوب کردن کفار را به شجاعت شخصی ولی نعمت خویش بسته است. با توجه به لحن اندوهبار بقیه قصیده به نظر می‌رسد که او پذیرفته است با نبود دلاوری و یا تقدیر الهی هیچ چیزی کشور را از شکست نهایی مصون نخواهد داشت.^{۲۴}

ای که شنیدی خبر ز هول قیامت
خیز و قیامت به دشت هشتدرک بین...
توبچیان آن موکلان که سپارند
کافر بی‌دین به دست مالک سجين

نیزه سرباز و سالدات به یک بار
از دو طرف بر دو سینه آمده پرچین...
کفر فتاده به چنگ لشکر اسلام
همچو کبوتر به زیر چنگل شاهین^۵

تمثیل قیامت با اشاره به صحرای محشر، موکلان عذاب و مالک دوزخ عمدی است و آمدن قوم یأجوج و مأجوج و رجعت امام قائم، مهدی صاحب الزمان را در روز رستاخیز یادآور می‌شود.

چرخ بازیگر

شکست ایران، از دست رفتن بقیه قفقاز و تسخیر مرکز ولایت آذربایجان توسط نیروهای دشمن، قائم مقام را سخت برآشافت و ایمان او را، شاید برای همیشه، به جهاد در مقام وسیله‌ای برای دفاع از کشور متزلزل کرد. در عین حال، جالب اینجاست که این شکست سبب شد که وی به عنوان هوادار صلح و مذاکره‌کننده اصلی برای انعقاد معاهده‌ای جدید با روسیه، به حیطه سیاست بازگردد. او بیشترین مهارت ادبی اش را نیز در اینجا بکار گرفت. در سنت شعری ایران عصر قاجار به ندرت مرزهای صوری و اسلوبی برای ارائه تصویری زنده و انتقادی از واقعیت سیاسی تا به این حد بکار گرفته شده بود. اگر سلوک قائم مقام به عنوان دولتمرد دچار نوسان بود، در کار ادبی اش و به ویژه در شاعری است که عرصه‌های آزاد و بی‌مانع در بیان افکار و احساسات او عیان می‌شود.

وی در بیت دیگری دوباره باشدِ بیشتر به آصف‌الدوله می‌تازد و جبن او را در صحنه کارزار نخجوان در محرم ۱۲۴۳ / اوت ۱۸۲۷ و از دست رفتن عباس آباد، آخرین پایگاه ایران در کرانه شمالی رود ارس، را مایه ریشخندی گزندۀ می‌سازد. او در این قصیده که شاید مشهورترین هجوبیه اش باشد نه تنها آصف بلکه همگی اشراف قاجار را که در این ماجرا پشتیبان او بودند به باد طعن و طنز می‌گیرد. می‌توان تصور کرد که انگیزه اصلی قائم مقام در اینجا دورنگاه‌داشتن خود از صدراعظم معزول و انداختن همه بار «نقض پیمان صلح» بر دوش او بود.

بگریز بهنگام که هنگام گریز است
رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است...
از رود ارس بگذر و بشتاب که اینک
روس است که دنبال تو برداشته ایز است
سختم عجب آید که تو را با صد و ده توب
ركضت به ستیز آمد و نهضت به سه تیز است...
ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد
حق نمک شاه و ولیعهد گریزست؟...
آن صلح به هم برزن و از جنگ به در زن
نه مرد نبردست، زنی قحبه و هیز است^{۶۹}

حمله شاعر فتحعلی‌شاه را نیز بی‌نصیب نمی‌گذارد. از او به‌خاطر انتخاب
ناشایست آصف‌الدوله به سرکردگی سپاه خُرده می‌گیرد:

آخر به من ای قوم بگویید کز این مرد
چیزی که شهنشاه پسندیده چه چیز است؟
نه فارس میدان و نه گردونه‌سوارست
نه صاحب ادراک و نه عقل و تمیز است^{۷۰}

چنین جمله تندی به صدراعظم شاید کمک کرده است که وی بلاگردان
شکست شود. در نتیجه پس از جنگ از مقام خود عزل شد و او را در ملاً عام
به فلک بستند و پس از آن نیز مغضوب باقی ماند. به دستور شاه عباس‌میرزا بر
رونده مجازات نظارت داشت و خود شخصاً ضرباتی بر کف پای آصف‌الدوله
نواخت.^{۷۱}

انتقادهای قائم مقام با هجو آصف‌الدوله پایان نمی‌گیرد. وی از بخت برگشتنگی
ایران و چنین هزیمتی که بر دولت و ملت تحمیل شده است سخت در اندیشه
است. در قصیده‌ای که «در شکست ایران و استیلای روس از روی دلتگی گفته
است»،^{۷۲} به اوج اندوه شاعرانه دست می‌یابد. در ادبیات فارسی محدود ابیاتی

با مضامین تاریخی وجود دارد که با قدرت و کیفیت اندوهبار این قصیده کوتاه هشت‌بیتی برابری کند. تفکرات شاعر در خصوص بازی روزگار که عرصه را بر کشور تنگ کرده، ارزش‌های سنت شعر فارسی را در اوج آن نمایان می‌سازد. شاید به لحاظ شدت و گزندگی این قصیده با قصیده ایوان مدائن خاقانی یا مرثیه سعدی بر سقوط خلافت عباسی برابری کند.^{۳۰} همچنان که در هجو آصف‌الدوله و قصیده هشتدرک، که ذکر شد، در اینجا نیز مایه‌ای از حدیث نفس و جهت‌گیری سیاسی نمودار است و شاعر زبانی را بکار می‌گیرد که قطعاً مدرن و در عین حال با جهان ادبی قائم مقام در مطابقت کامل است. چنین آمیزه چشمگیری از قدیم و جدید را که در این قطعه نمایان است تنها عسرت و مصیبیتی می‌توانسته الهام بخشید که شاعر با همه وجود احساس کرده است، حوادثی که آرام و صفاتی جهان او را درهم ریخته و شکنندگی آن را بر او عیان ساخته است.

روزگار است این که گه عزت دهد گه خوار دارد
 چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد
 مهر اگر آرد بسی بیجا و بی‌هنگام آرد
 قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد
 گه به خود چون زرق کیشان تهمت اسلام بندد
 گه چون رهبان و کشیشان جانب کفار دارد
 گه نظر با پلکنیک و با کپیتان و آفیسر
 گاه با سرهنگ و با سرتیپ و با سردار دارد
 لشکری را گه به کام گرگ آدم خوار خواهد
 کشوری را گه به دست مرد مردمدار دارد
 گه به تبریز از پطربورغ اسپهی غلاب راند
 گه به تفلیس از خراسان لشکری جرار دارد
 گه بلوری چند از آنجا بر سفاین حمل بندد
 گه کروری چند از اینجا بر هیونان بار دارد
 هرچه زین اطوار دارد عاقبت چون نیک بینی
 بر مراد چاکران خسرو قاجار دارد^{۳۱}

با وجود اندوه و حزنى که شاعر دارد، قصیده با روحیه‌ای خوش‌بینانه پایان می‌گیرد که نشانه نگرش وی به آینده سیاسی است. پیام او برای خواننده نیز آشکار است. او همسو با روح شکاکیت اندوه‌گنانه در شعر کهن فارسی، شکست در جنگ، چیرگی روسیه و خسران‌های جانی و مالی کشور را به گردش چرخ بازیگر و شعبدۀ هایی نسبت می‌دهد که روزگار با لعبتکانش، نه تنها ژنرال‌ها و افسران تشکیلات نظامی روسیه بلکه نیز سرهنگ و سردار قشون ایران، ساز می‌کند. اشاره به سردار در واقع کنایه از حاکم ایروان، حسین‌خان سردار قزوینی، از خوانین قاجار و یکی از پیشگامان جنگ با روسیه است که پس از مقاومتی شجاعانه در برابر روس‌ها قلعه استراتژیک سردارآباد را (که خود ساخته بود) و سپس شهر ایروان را از دست داد و سرانجام مجبور شد به املاک خود در قزوین پناه برد.^{۲۲} چرخ بازیگر به سردارها و ژنرال‌ها بستنده نمی‌کند بلکه شاهان و شاهزادگان را نیز به بازی می‌گیرد و سپاهیان جرار از سن پترزبورگ بر می‌انگیزد تا هجوم آورند و مرکز ایالت آذربایجان، تبریز، را تسخیر کنند. درواقع محدود کسانی می‌توانستند با دیدن پیروزی‌های قشون روس بیش از قائم مقام رنج و حرمان احساس کنند. در اواسط ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ / اوایل نوامبر ۱۸۲۷ ولیعهد مستأصل ایران، در حالی که به کوه‌های سلماس در غرب آذربایجان پناه برده بود، قائم مقام را به این مأموریت به تبریز فرستاد که با ژنرال پاسکویچ برای رهایی افراد خانواده شاهزاده مذاکره کند. وقتی روس‌ها به تبریز رسیدند نه تنها آصف‌الدوله خود را تسلیم کرد بلکه علمای شهر نیز به سرکردگی آقامیرفتح طباطبائی مشهور، شیخ‌الاسلام تبریز، با قشون اشغالگر کاملاً همکاری کردند.^{۲۳}

بنابراین اتفاقی نیست که قائم مقام در قصیده‌اش سقوط تبریز را با تسخیر خونین تفلیس به دست آقامحمدخان در صفر ۱۲۱۰ / سپتامبر ۱۷۹۵ مقایسه می‌کند زیرا بیش از هر چیز دیگری همین قساوت قاجاری بود که بهانه‌ای شد تا شش سال بعد روسیه گرجستان را ضمیمه خاک خود سازد. این مقایسه شاید نه چندان برای تسکین خاطر خواننده پریشان‌حال که برای القای نوعی سرزنش ظرفیف به‌خاطر وحشیگری‌هایی که قشون قاجار نسبت به مسیحیان آن شهر مرتکب شدند شایسته توجه است.^{۲۴}

شاعر همچنین با اشاره به بلورآلات روسیه، گویی سخاوت و دوراندیشی

عباس‌میرزا را با حرص و مال‌اندوزی و جاه‌طلبی فتح‌علی‌شاه مقایسه می‌کند و آن را عاملی در شکست ایران می‌انگارد. در سال ۱۲۴۲ / ۱۸۲۶ وقتی فرستاده روسیه، پرس منچیکف در سلطانیه وارد اردوگاه سلطنتی شد، جعبه‌هایی محتوی آینه و چراغ که از آنها به بلور تعبیر شده است با خود آورد، ظاهراً برای آن که به شاه پیشکش کند تا انگیزه‌ای برای موقیت مذاکرات باشد. اما شاه وقتی کین‌توزانه از کارزار با روسیه عزیمت می‌کرد، هدایا را احتمالاً به عنوان غنیمت جنگی ضبط کرد و با وجود درخواست روسیه از تحويل دادن شان خودداری کرد. بهناچار عباس‌میرزا در اواسط ۱۲۴۳ / اواخر ۱۸۲۷ در هراس از بهم خوردن مذاکرات صلح، مجبور شد آینه‌ها و چراغ‌ها را از پدرش بخرد و به منچیکف مسترد دارد تا مگر معاهده ترکمن‌چای را میسر سازد. رابت واتسن که این ماجرا را به عنوان نمونه‌ای از خودبینی فتح‌علی‌شاه ذکر می‌کند، می‌نویسد «شاه به همین صورت اصرار داشت که هزینه و تدارکات جنگ را آذربایجان خود تأمین کند که عواید آن به ولی‌عهد اختصاص داشت». از سوی دیگر، دکرور تومان غرامت جنگی کمرشکنی که به روسیه پرداخت شد بر پشت اسب و قاطر بار شده بود.^{۳۵} شاعر، بخت‌برگشتنگی وطن خود را در بازی روزگار گیراتر و مؤثرتر از این نمی‌توانست به تصویر کشد.

با این حال همه چیز از دست نرفته بود. با آن که ژنرال توانست سردار را شکست دهد و سن پترزبورگ تبریز را خوار داشت و خزانه قاجار را غارت کرد، ایران هنوز غنیمتی در دست داشت که البته تنها برای اهل بصیرت قابل مشاهده بود. «چاکر خسرو قاجار»، آن مرد دانا که ایران را از چنگ گرگ خونخوار رهانید و امور کشور به او محول شده بود، کسی جز خود قائم مقام نبود و تخلص خود را در آخرین مصراج قصیده‌اش آورده است. جنگ برای این دولتمرد شاعر، نیک‌فرجام بود و سرانجام دوراندیشی و بصیرت او را بر همگان معلوم داشت.

قائم مقام که پس از جنگ دوباره به وزارت ولی‌عهد گمارده شد، در شکل دادن به سیاست خارجی کشور پس از جنگ و همچنین تسهیل و تثبیت جانشینی عباس‌میرزا بیش از هر کس مؤثر بود. می‌توان حدس زد که روس‌ها، با موافقت بریتانیا، باید این استدلال قائم مقام را مجاب‌کننده یافته باشند که قدرت‌های خارجی تنها با به‌رسمیت‌شناختن حق جانشینی ولی‌عهد می‌توانند اطمینان یابند که رفتار شاهزاده در آینده مسالمت‌آمیز خواهد بود. قائم مقام امیدوار بود که این

شناسایی، اگر در معاهده ترکمن‌چای تصریح می‌گردید، موقعیت عباس‌میرزا را در برابر دیگر مدعیان تقویت می‌کرد و بنابراین او را نسبت به روسیه خوش‌بین‌تر می‌ساخت. چنین تدبیری برای آینده سلطنت قاجار بسی اهمیت داشت، زیرا مبنایی برای رسمیت یافتن نخست‌زادگی در خاندان عباس‌میرزا شد و قائم مقام توانست آن را اندکی پیش از مرگ ولیعهد در ۱۲۴۹/۱۸۳۳ تبیین و تصریح کند. برای قائم مقام در منصب وزیر ولیعهد و بعدها وزیر پسر و جانشین او محمدشاه چنین خدمتی به خاندان عباس‌میرزا یکسره ایثارگرانه نبود. قائم مقام پس از تصدی مجدد وزارت آذربایجان، استقلال دیوانی خود را بسیار افزایش داد و عملاً مختار کل در دستگاه دیوان، دربار و قشون گردید. با وجود سقوط وی پس از شش سال، نشان اقتدار او بر دستگاه وزارت قاجار باقی ماند و صحنه را برای ربع دیگر قرن مهیا ساخت.

اندیشه‌های قائم مقام درباره علل و پیامدهای جنگ با این قصیده‌ها به سر نرسید. مدتی پس از استرداد تبریز به ایران در ۱۲۴۴/۱۸۲۸، در نامه‌ای به یک مقام ناشناس قاجار که ظاهراً از مقامات شهر بوده است، قائم مقام، علمای تبریز را به خاطر همدستی ننگین‌شان که به شکست ایران منجر شد، سخت مورد حمله قرار داد. نه تنها آقامیرفتح را به عنوان مظهر همکاری با نیروهای اشغالگر روس مذمت کرد بلکه همه علمای تبریز را به خاطر تسلیم‌شان به دشمن مسئول و مقصو شناخت که دور از واقعیت نبود. «آن روز دیروقت» که قشون روس به نزدیکی تبریز رسید، «شیخ‌الاسلام تبریز پیشاپیش بسیاری از اهالی سرشناس شهری کلید شهر را از دروازه‌بان به زور گرفتند و از بالای دیوار پایین انداختند». سپس به اردوی روس‌ها رفتند و «از فرمانده خواستند که زمام شهر را در دست گیرد». ^{۳۶} رفتار ارباب شرع شاید حسابگرانه بوده است اما به نظر ولیعهد نوعی خیانت بود و قائم مقام از جانب وی آن نامه استادانه را نوشت. قائم مقام با چند بیت شکوایی طعنه‌آمیز منسوب به ناصرخسرو قبادیانی نامه را آغاز می‌کند که معلوم بود مخاطب آن نه تنها میرفتح بلکه همه علماء بودند:

خدایا راست گویم فته از توست
ولی از ترس نتوانم چخیدن

لب و دندان ترکان خطا را
به این خوبی نبایست آفریدن
که از دست لب و دندان ایشان
به دندان دست و لب باید گزیند.^{۳۷}

قائم مقام با ظرافت از نبود احساسات میهن پرستانه در بین علمای تبریز، به قول خودش ترکان خطایی، شکوه می کند و همکاری آنان با روسها را با تسلیم کردن شهر به لشکر مغول در ۱۲۳۳ میلادی توسط شیخ الاسلام تبریز مقایسه می کند. برای مصون ماندن از حمله ملایان، طنز گزنه اش در لفافه در خطابی به شاهزاده پنهان است. ترسش از حمله به مجتهدهین است که سبب می شود ظاهراً وسوسه را از ناحیه خداوند بداند. گویی منشأ فته را نه در میان دشمن بلکه در بین دوستان ظاهری می یابد و این نکته اندکی بعد در همان نامه وقتی به انتقاد از علما به «شکار خانگی» و «شعار دیوانگی» اشاره می کند دوباره مورد تأکید قرار می گیرد. همین طور، اشاره به لب و دندان ترکان کنایه از گفته های بی محتوای علماء و لفاظی خالی از کردار آنهاست که پیامدهای وخیمی در پی دارد.

اگر حضرات از آش و پلو سیر نشوند بجا؛ اما شما را چه افتاده است که از زهد ریایی و نهم ملایی سیر نمی شوید؟ کتاب جهاد نوشته شد، نبوت خاصه به اثبات رسید. قیل و قال مدرسه حلا دیگر بس است. یک چند نیز خدمت معشوق و می کنید.^{۳۸} اگر صدیک آنچه با اهل صلاح، حرف جهاد زدید، با اهل سلاح صرف جهاد شده بود، کافری نمی ماند که مجاهدی لازم باشد... العیاذ بالله کوده ملاکه لوده خداست. هرقدر که «هل امتلات» بگویید «هل من مزید» می گویند.^{۳۹} مثل یابوهای پرخور کمدو؛ آفت کاه و غارت جو. قربان افندی های رومی و پادری های فرنگی بروند، نه آن علم و فضیلت را داشتند که جواب پادری بنویسند، نه این غیرت و حمیت را دارند که مثل افندی های روم در مسجد و راه گلده است را بر امام و مؤذن بینندند. خلق را همچنان که بالفعل روی به روی ما دارند به حفظ ملک و حراست دین خودشان بخوانند.^{۴۰}

نویسنده با استفاده از فرصت. بین ملایان شکمباره نادان از یک طرف

و افراد عادی بی‌ادعا امّا فهیمی چون خودش، گردآورنده جهادیه‌ها و مرشد صوفی‌اش ملام‌محمد رضا همدانی (مشهور به کوثر علی‌شاه) مؤلف مفتاح النبوه، ردیه‌ای در ۱۸۱۱/۱۲۲۶ بر مدعیات ضد اسلامی مبلغ مسیحی انگلیکن، هنری مارتین، مقایسه استادانه‌ای می‌کند. قائم مقام با کمک مالی به نگارش مفتاح النبوه و نوشتن دیباچه‌ای بر آن، آن اثر را به عنوان پاسخ رسمی به انتقاد «پادری» انگلیسی از اسلام، تأیید کرده بود. نویسنده در آن زمان عجز علماء از دادن پاسخی قاطع به مسأله نبوت خاصه، نکته عمدۀ ردیه مارتین، را به طعنه «قیل و قال مدرسه» می‌نامد. با کمک گرفتن از تصویرگری حافظ، جدل اهل مدرسه را با «خدمت معشوق و می» که در ادب فارسی مضمونی ضد مدرسی است برابر می‌نهد تا نویسیدی از اصول اخلاقی استثنای پذیر روحانیون را یادآور شود.^{۲۱} بطلان جهاد را با اشاره‌اش به «مجاهد» متذکر می‌شود که اشاره صریحی به سید محمد طباطبائی مجاهد، مجتهد بنام و پیشگام جهاد با روسيه است. این می‌باشد برای قائم مقام طعنه تلغیتی می‌بود که سید محمد پسر و وارث مسند تدریس سید علی طباطبائی بود که وی فتوایش را برای انتشار جهادیه خواستار شده بود. اگرچه حمله قائم مقام متوجه علمای تبریز بود، امّا چنین به نظر می‌رسید که دعوت وی به ترک قیل و قال مدرسه و پرداختن به می و معشوق دعوت ضمنی از علماء هم هست که صحنه سیاست را به دولتمردانی چون او واگذارند.

گفتگوی با خویش

تجربه جنگ، قائم مقام را به غور و تعمقی در خود واداشت که از مرز قراردادهای شاعرانه زمانه‌اش فراتر رفت. بلا فاصله پس از جنگ، در اثر مشهور اما نه‌چندان خوانده شده‌اش جلایر نامه، رویکرد و شیوه‌ای نوین بکار می‌گیرد و به اندیشه‌های شخصی اش درباره شکست می‌پردازد. او در این سروده بلند ۱۱۲۴ بیتی که در حدود شعبان ۱۲۴۴ قمری برابر با مارس سال ۱۸۲۹ نگاشت، جلایر، از بندگان جزء سرای خود را مخاطب شعر قرار می‌دهد تا از مضامینی دلخواه به شیوه‌ای آزاد سخن گوید که در شعر آن زمان بی‌سابقه بود.^{۲۲} در جلایر نامه برخلاف نثر متکلف جهادیه و سبک مطنطن و مصنوع قصاید سنتی اش، قائم مقام بی‌تردید تحت تأثیر

مثنوی‌های هجایی‌اش، زبان روزمره را بکار می‌گیرد.^{۴۲} درباره مضامینی جدی همچون جنگ و صلح با روسیه، ماهیت قدرت‌های جهانجوی، از خود گذشتگی و دلاوری‌های ولیعهد، آینده سیاسی محمد‌میرزا و درایت سیاسی خویش سخن می‌گوید و در کنار آن مسائلی عادی چون خلاف‌کاری‌های والی قلمرو علی‌شکر (از آبادی‌های ولایت ملایر و بخشی از ملک خانوادگی قائم‌مقام)، مشکلات مالی جلایر، شایعات دیوانی، سهل‌انگاری‌های اعضای خاندان سلطنتی، هجو مقامات بلندپایه، خیالات جنسی خود و سرانجام تصویری خیال‌انگیز از زندگی روستایی را مطرح می‌کند. علاوه بر اینها، شکواهای شاعرانه، مجیزگویی برای ولیعهد و دعا برای تندرستی خود نیز در جای‌جای آن دیده می‌شود ولی فقدان مدیحه‌ای برای فتح علی‌شاه نیز در آن محسوس است.

اگرچه شاعر در هیچ کجا هویت خود را آشکار نمی‌کند، تردیدی وجود ندارد که این منظومه سروده قائم‌مقام است. شاعر در این سبک تجربی هویت خود به عنوان ادیب را ترک کرده و زبان محاوره مردم عادی را اختیار کرده تا بتواند به مسائلی بپردازد که در آداب رسمی بلندپایگان زمانه او رایج نبود و با تکلف و تصنیع شعر درباری تناسب نداشت. اگرچه قصد او به گفته خودش آن بود که ولیعهد افسرده و مغضوب را خشنود سازد اما با عدول از درون‌مایه‌های سنتی این تصور پیش می‌آید که شاید قائم‌مقام می‌خواست به زبان مردم عادی نزدیک شود. گویی می‌کوشد به مردم ایران گوشزد کند که چرا جنگ با روسیه بدین‌گونه به پایان رسید و مهم‌تر از آن سعی می‌کند شهرت و محبوبیت ولیعهد را که سخت لطمہ خورده بود، بازگردداند.

نمی‌توان گفت که جلایر نامه تا چه حد در دسترس مردم بوده است زیرا این اثر تا ۱۳۴۸/۱۹۲۹، یک قرن پس از نگارش، روی انتشار به خود ندید. فرهاد‌میرزا که دیوان قائم‌مقام را در ۱۲۸۰/۱۸۶۳ انتشار داد، شاید چون سبک و محتوای جلایر نامه را با دیگر اشعار قائم‌مقام همسنگ ندید، آن را کنار گذاشت. این شاهزاده که ذوق ادبی متکلف و بلیغ او در آثارش هویدا است، شاید با دیدن زبان ساده و غیر مصنوع جلایر نامه، با آن تفنن و توجه صمیمانه‌اش به مسائل سیاسی که با جامعه ادبی آن روزگار تقریباً بیگانه بود، ابرو درهم کشیده است.^{۴۳} قطعه آغازین جلایر نامه به مدح محمد‌میرزا اختصاص یافته است. جالب

است که قائم مقام گویی از همان ۱۸۲۹/۱۲۴۵ در پی جلب نظر پسر ارشد عباس‌میرزا، شاید به رقابت با مریم او حاج میرزا آقاسی، بوده است. او با گوشه چشمی به آینده سلطنت، آشکارا نگران بیماری طولانی عباس‌میرزا است. اشاره‌هایش به خطراتی که زندگی شاعر را تهدید می‌کند، با مدح گویی او بی‌ارتباط نیست، نیز باید به همین ترتیب به عنوان پیش‌بینی از عاقبت شوم خودش در شش سال بعد تلقی کرد. تو گویی احساس نایمنی به لحاظ شغلی و ترسش از آینده، انگیزه‌های دیگری برای شاعر بودند تا درباره حوادث گذشته نزدیک غور کند. گویی با جست‌وجوی دلایل آسیب‌پذیری ایران در جنگ، سرنوشت خود را با سرنوشت کشورش همگون می‌انگاشت.

وزیری را اگر کشند، کشند
که مردم گاه نرم و گه درشند
نباید ترک شادی کرد و غم خورد
نه چای و قهوه را بایست کم خورد^{۴۵}

آن خوشباشی و دم غنیمت‌دانی که شاعر در عین تأمل در سرنوشت خویش توصیه می‌کند، و آن بی‌اعتنایی شگفت‌انگیزش به امکان کشته شدن، بیش از پیش مؤید اعتقاد او به گریزن‌پذیری نیروی سرنوشت است، در زمانی که بازی جنگ را نیز باخته است.

ستاره‌گه به صلح و گه به جنگ است
گهی با روم و گاهی با فرنگ است^{۴۶}

قیران مشتری، ستاره جنگ، که گاه با روم (عثمانی) و گاه با اروپا (فرنگ) بر سرمه راست شاید اشاره به حوادث خطیر جنگ استقلال یونان (۱۸۲۷–۱۸۲۹) دارد که در ضمن آن ناوگان دریایی مصر عثمانی در ناوارینو (سپتامبر ۱۸۲۷) به دست نیروهای متحد روسیه، بریتانیا و فرانسه نابود شد. این همزمان و مرتبط با جنگ روس و عثمانی (ژانویه ۱۸۲۸ تا سپتامبر ۱۸۲۹) و پیشروی روسیه

در ادرنه در جبهه غربی و در قارص و ارزروم در جبهه شرقی نیز بود. تقریباً هم‌زمان با پایان جنگ‌های ایران و روس، این حوادث قائم مقام را به تفکر در ماهیت تهاجم توسعه‌طلبانه و منافع گذرای مبتنی بر زر و زور واداشته است. دست‌اندازی‌های تزار به خاک عثمانی، تنها پانزده سال پس از آن که سپاه ناپلئون روسیه را در نوردید، یادآور قاطع گردش چرخ بازیگر است.

عجب دارم از آن قومی که خیزند
که خون یکدگر بیهوده ریزند...
بی هیچ این جدال و جنگ‌شان چیست
به قصد یکدگر آهنگشان چیست؟
مگر دنیا نه آن دار خراب است
که از آغاز بنیادش بر آب است؟
به یاد آور که ناپلیون چه‌ها کرد
به یک دم خرج صد میلیون چرا کرد؟
به شهر روس آتش از چه افروخت
کلیساها روسی را چرا سوخت؟
کجا رفت آن همه اسباب جنگش
چرا خفت آتش توب و تفنگش؟
نه آن هم قصد اسلامبول می‌کرد
فروندی‌ها به زور و پول می‌کرد؟
چرا سودی ندید از پول و از زور
به خاک انگلستان رفت در گور؟
بلی دنیا سراسر هیچ و پوچ است
همه جنگ خروس و جنگ قوچ است^{۷۶}

قائم مقام که خیالات ناپلئون برای تسخیر هندوستان و همکاری کوتاه‌مدت فرانسه و ایران در برابر دشمنان مشترک را به یاد داشت نمی‌توانست تعدی‌های تزار را جز اموری بیهوده و پوچ بینگارد. در دوره مأموریت نظامی ژنرال گارдан به ایران، قائم مقام دولتمردی فرانسه دوست محسوب می‌شد. امیدهای وی به

کمک‌های فرانسه پس از انعقاد معاهده صلح تیلیست بین فرانسه و روسیه در ۱۸۰۷ و در پی آن خروج هیأت فرانسوی در سال ۱۸۰۸ نقش برآب شد.^{۴۸} دو دهه بعد، شگفتی وی از دست‌اندازی‌های توسعه‌طلبانه روسیه، سرنوشت فرانسه را به یادش می‌آورد و اعتقاد پیشین به تقدير و معمای ناگشودنی چیرگی جهانجویانه را در او زنده می‌کند.

کسی کو داند این راز نهان، کیست
که خود جنگ خروسان از پی چیست؟
بحمد الله که در این عهد و ایام
نه قاضی داند این نه شیخ‌الاسلام^{۴۹}

قائم مقام با نومیدی آشکار از علماء، بهخصوص شیخ‌الاسلام تبریز، به نظر می‌رسد پاسخ سنتی به قدرت‌های توسعه‌طلب اروپا را دیگر نمی‌پذیرد. شاعر با شک‌اندیشی‌ای که بازتاب تفحص او در چگونگی اعمال قدرت‌های امپریالیستی است، تنها می‌تواند در التزام بلندمدت روسیه به صلح و بنابراین امنیت مرزهای ایران تردید کند. در نظر روسیه کشورهایی چون ایران، به قول قائم مقام، مثل گاو شیرده‌اند. به محض این‌که شیرشان خشک شد باید به سلاخخانه فرستاده شوند. به همین سبب است که وی به اتکای درازمدت به همسایگان اروپایی ایران اعتمادی ندارد.

اگر صلح‌خواهی کنند تدبیر باشد
که این هم خُدّعه و تزویر باشد^{۵۰}

اگر انگیزه نهایی تعدی توسعه‌طلبانه همچنان مکتوم است و پاییندی قدرت‌ها به صلح را نمی‌توان تضمین کرد، قائم مقام در مورد تنها راه درست و منطقی برای کشورهای ضعیفی که در معرض تهدید قدرت‌های بزرگ‌اند هیچ تردیدی ندارد. کشورهای فرودست برای بقا باید قدرت نظامی خود را افزایش دهند و موضع دفاعی در پیش بگیرند تا آرامش و امنیت‌شان تضمین گردد. قائم مقام به

زبان عامیانه جلایر نامه با صراحة و سادگی ای که در بعضی از مکاتبات وی نیز محسوس است بهره‌گیری از منابع مالی کشور برای ایجاد قدرت دفاعی مؤثر را توصیه می‌کند.

در اول باید از زر، زور چستن
چوزور آید به از زر دست شستن^{۵۱}

برتری قدرت بر مال درواقع اشاره ظرفی به خست پراوازه فتح علی شاه و بی‌میلی اش به تأیید مخارج نظامی بی‌پایان ولی‌عهد است. قائم مقام بنابراین با صراحة چشمگیری از چیزی دفاع می‌کند که معتقد بود باید اساس سیاست دفاعی ایران باشد. در سرتاسر سال‌های پس از دور اول جنگ با روسیه او نیاز به اصلاحات نظامی را با همین اعتقاد یادآور می‌شد.

فراغت نه به صلح و نه به جنگ است
به حاضر کردن توپ و تفنگ است
چو دشمن زور بیند در برابر
تو را هم دوست گردد هم برادر
اگر بی‌зор و عاجز بیند دوست
بکوشد تا برآرد از تن پوست^{۵۲}

شاعر این رفتار سیاسی فرصت‌جویانه را حاصل ناگزیر تفوق نظامی می‌داند و این سلوک سیاسی به نظر وی تنها محدود به امپراتور فرانسه، تزار روسیه یا سلطان عثمانی نیست.

هر آن سرور که بر سر تاج دارد
جهان را جمله چون آماج دارد
مگر تدبیرش آید سدّ تقدير
شود مأیوس و بر سنگش خورد تیر^{۵۳}

چنان که توسعه طلبی اسکندر و کیکاووس در افسانه ها گواه است.

طمع ها در گل آدم سر شتہست
کسی کو را طمع نبود، فرشتہست^{۵۴}

تشخیص درست شاعر در مورد شرارت ذاتی امپریالیزم و حرص به توسعه و تسخیر، تکمیل کننده اعتقاد وی به چرخ تقدیر است که در فراز و فرود و ظهور و سقوط دولت ها در کار است. با وجود این، نگرش قائم مقام براساس قرائت تیزبینانه از شاهنامه فردوسی با نظریه های مدرن امپریالیسم قابل مقایسه است. اما ارزیابی اش از اوضاع صرفاً با ذکر نظریه دوران های تاریخی به سر نمی آید. او به تضاد بین اقتدار دشمن و ضعف کشور خودش می پردازد و همچون دیگر تجدد طلبان نسل خود تأکید می ورزد که کشورهای فرودست تنها با دفاع از خود و ساختن سپاهی همچون سپاه دشمنان شان می توانند در برابر جاه طلبی های ارضی قدرت های بزرگ تر پایداری کنند.

رزم آوران و بزم آوران

افتخار و اعتبار ایجاد و نگهداری چنین قدرت دفاعی و وظیفه اصلاح آن البته خاص کس دیگری جز حامی شاعر، عباس میرزا و لیعهد نبود. هدف جانبدارانه جلایر نامه وقتی آشکار می شود که شاعر دلاوری نظامی و لیعهد را با پدر عشرت طلبش و با برادران آزمند یا سست عنصرش مقایسه می کند. شاعر می گوید که شاهزاده سی سال با «بحر آتش» نبرد کرده و «سد آهنین» ایجاد کرده است تا دین محفوظ بماند.

که تیغ او پناه ملک و دین شد
یکی سدی است لیکن آهنین شد...
نموده حفظ خرمون های دین را
از آن آتش مصون دین می بن را^{۵۵}

شاعر با یکسان انگاشتن میهن پرستی با دفاع از اسلام، عباس میرزا را پیشاہنگ دین مداری می انگارد که در تضاد شدید با دیگر شاهزادگان، راحت و آسایش را در راه اعتلای کشور بر خود حرام کرده است. اشاره به این تضاد یکی از جسورانه‌ترین انتقادها از خاندان سلطنتی قاجار است. اشاره‌ای بی‌ابهام به کام‌جویی فتح علی‌شاه و دل‌مشغولی‌اش به زنان حرم‌سرا برای آن است که صلابت، استقامت و از خود گذشتگی و لیعهد را به خواننده یادآوری کند:

چو داند آن که دستش دور از آتش
بود بر گردن یاران مهوش؟^{۵۶}

قائم مقام با توسل به مثل فارسی «دستی از دور بر آتش داشتن» به فاصله ذهنی و عینی شاه از آتش جنگ، همان «بحر آتش» که ولیعهد با آن رود روست، اشاره می‌کند. سپس همین نکوهش را به دیگر پسران قدرتمند شاه، به شاهزاده‌های والی عراق عجم، خراسان، گیلان و فارس تسری می‌دهد. تن آسایی آنها، عیش و نوش‌شان، دلبستگی‌شان به ثروت و طبیعت و گل و ریحان، به کاخ‌های زرنگار و تجملات، به جامه‌های گران‌قیمت و خودآرایی و جلوه‌فروشی، به خور و خواب و تن‌پروری به‌زعم شاعر فرصتی برای شان باقی نمی‌گذارد که بکار جنگ و دفاع بپردازند.

توسل شاعر به دو مضمون باستانی رزم و بزم به عنوان دو مشغله شاهان و جنگاوران، اتفاقی نیست. در نظر قائم مقام، به استثنای دل‌سپردگی ولیعهد به دفاع از کشور، موازنۀ رزم و بزم در خاندان قاجار به طرز خطیری به جانب جزء دوم گراییده است. به نظر می‌رسد شعر هجوآمیز وی درباره یک شاهزاده ناشناس قاجار که مدعی هماوردی با رستم است نکوهش و هجو همه شاهزادگان قاجار باشد.

یکی گوید که چون رستم کنم رزم
نه در میدان ولی در مجلس بزم^{۵۷}

با این حال تردیدی نیست که حمله نیشدار قائم مقام به خاندان قاجار پاسخ

به ایرادها و انتقاداتی است که برادران ولیعهد و بهخصوص حاکم اصفهان، حسن علی‌میرزا شجاع‌السلطنه و حامی‌اش فرمانروای فارس، حسین علی‌میرزا فرمانفرما، علیه عباس‌میرزا ساز می‌کردند. در مراحل نهایی جنگ، شجاع‌السلطنه از این که عباس‌میرزا «توانترین سرباز ایران» است سربازد^{۵۸} و کوشید پدرش را مجاب کند که به جای پرداخت غرامتی هنگفت به روسیه، او را به جای عباس‌میرزا به حکومت آذربایجان بگمارد تا جنگ با روسیه را ادامه دهد. همین موضوع نفرت و رنجش عباس‌میرزا از برادر جاه‌طلبش را در سال‌های آتی سبب شد. با آن که پیشنهاد او را شاه سرانجام رد کرد، در ماه‌های پس از انعقاد معاهده ترکمن‌چای اردوی مخالف عباس‌میرزا انتقاد از ولیعهد، از متن قرارداد و از اقدامات مذکوره کننده اصلی آن، قائم مقام، را شدت بخشد. این گونه بدگمانی‌ها درباره نحوه هدایت جنگ توسط برادران رقیب بعدها به‌سبب توفیق قائم مقام در قطعی کردن آینده وراثت سلطنت، باز هم شدت بیشتری یافت. درواقع حمله شدید قائم مقام به شجاع‌السلطنه و فرمانفرما، از همه جهات جز آوردن نام ایشان، به همین علت بود.

یکی با همگناش در جدال است
بگوید صلح در نزد من محال است
نخواهد خلق را یک روز راحت
زمین بخل را در دارد مساحت
بگوید کس ز من بهتر نباشد
که من زور و زرم کمتر نباشد
یکی سرکش ولی بسیار مغروف
که گویا هست دائم مست و مخمور
نديده توب هفتاد و دو پوندی
چور عد و برق پر زورست و تندي
نشسته سایه‌های سر و آزاد
کجا جنگ اُرس را کرده او یاد؟^{۵۹}

مقصود از اشاره‌های رمزی به «زمین بخل» و «سرو آزاد» به ترتیب یزد و شیراز بود که شاهزاده‌های یادشده بر آنها فرمان می‌راندند. زدوخوردهای عمدتاً بیهوده حسن‌علی‌میرزا در مرزهای خراسان با افغان‌ها، و سپس منتقل شدنش به یزد و کرمان که در آنجا نیز قادر به فرونشاندن شورش خوانین محلی در منطقه نبود (و اشاره به مساحت کردن زمین خالی نیز از همین‌رو است) با ادعاهای گزارف‌وی در مورد قدرتش و منابع نظامی برتر هم‌خوان نبود. از سوی دیگر ادعای جانشینی توسط حسین‌علی‌میرزا نیز با زندگی تن‌پرورانه و خوش‌گذرانی‌های وی مباینت داشت. جای شگفتی نیست که در سال‌های پس از جنگ به‌محض این‌که عباس‌میرزا مأمور یزد و کرمان شد و به جای برادر نشست، شجاع‌السلطنه را، «همچون تبهکاری» به پایتخت فرستاد. در ضمن جنگ داخلی بر سر جانشینی فتح‌علی‌شاه در سال ۱۸۳۴/۱۲۵۰، شجاع‌السلطنه و فرمانفرما مدعیان اصلی محمدشاه بودند. نیز جای تعجب نیست که وزیرش، قائم‌مقام، برای تحکیم پایه‌های سلطنت شاه جدید، بر شجاع‌السلطنه بسی سخت‌گرفت. او را کور کردند و در حبسِ خانگی نگاه داشتند تا سرانجام به دستور حاج‌میرزا آقاسی، رقیب قائم‌مقام و جانشین او، به اردبیل تبعید شد. فرمانفرما نیز در تهران در حصارِ خانگی درگذشت.^{۶۰}

شاهزاده جوان دیگر، محمد‌میرزا سیف‌الدوله، پسر سوگلی شاه و حاکم اصفهان نیز از سرزنش تند قائم‌مقام در امان نماند.

یکی خربوزه گرسنگ و گرگاب
خورد با نعمت الوان کند خواب
نه ببریده سکین جز خیاری
نه دیده رنگ خون جز آب ناری^{۶۱}

خریزه‌های شیرین گرگاب در نزدیکی اصفهان، همچون سروهای شیراز، راقائم‌مقام نماد تن‌آسایی می‌دانست.

بر عکس، احساسات شاعر درباره بی‌عدالتی‌هایی که به اعتقاد او نسبت به حامی‌وی روا داشته می‌شد، او را برمی‌انگیخت که گزارشی مؤثر از عسرت و

اضطرار عباس‌میرزا به دست دهد. توصیف قائم مقام از دلاوری‌های میهن‌پرستانه شاهزاده و سختی‌هایی که در طول جنگ تحمل کرد، با آن که اندکی ستایشگرانه است و بی‌تر دید برای پرشکوه ساختن تصویر و لیعهدی افسرده و پریش اما نیکدل و نیکخواه تصنیف شده است، نمونه شایانی از کاربرد شعر به صورت سلاحی سیاسی است. در این تصویر می‌توان تلاش شاعر را برای دفاع از سیاست خود، به‌ویژه هشدارهای پیش از جنگش، احساس کرد. شاعر، عباس‌میرزا را در برابر «آنها»، یعنی شاهزاده‌های مدعی خاندان قاجار، قرار می‌دهد و سؤال‌های بلاغی اش را مطرح می‌کند:

کجا خوردند افسوس و دریغی
کجا آغشه در خون دیده تیغی؟
کجا هم جان و مالش را تلف دید
کجا تیغی ز خصمانتش به کف دید؟...
کجا بر نان خشکی کرده افطار
ز جان بگذشت سر برده به کھسار؟
کجا وی را سپاهی در کمین بود
کجا در بحر آتش‌های کین بود؟
کجا بشنید ضرب و طعن اغیار
نبوش وقت حاجت هیچ دینار؟^{۶۲}؟

در سرگذشت عباس‌میرزا پناه‌بردنش به کوه‌های سلماس در پاییز ۱۸۲۷/۱۲۴۳، از دست دادن مال و منال، خواهش از نماینده انگلستان، جان مک‌دانلد، نه تنها برای وساطت میان او و روس‌ها بلکه درخواست وامی از او برای تأمین هزینه‌های بسیار ضروری اش، کمترین این شداید بودند. در اینجا قائم مقام باید آن صحنه برآشوبنده را در ذهن می‌داشت که واتسن وصف می‌کند، آنجا که عباس‌میرزا هنگام فرار به سلماس در نزدیکی تبریز، که در اشغال روس بود، با مک‌دانلد دیدار کرد:

زن‌ها و فرزندان او در تبریز مانده بودند و کاخ و توپخانه و انبارهای مهمات هم در تبریز بود. از اسب پیاده شد و بلافاصله از سر جان مکدانلد، نماینده بریتانیا، خواست که یکی از افسران خود را بفرستد که ترتیب ملاقاتی بین والاحضرت و ژنرال پاسکویچ را بدهد. در همان حال، همچنان‌که مستأصل و پریشان زیر سایه بیدی نشسته بود، از نماینده خواهش کرد که ۳۰۰۰ تومان به او وام بدهد تا خرج هزینه‌های ضروری اش کند. مأمور انگلیسی بی‌درنگ دستور داد آن مبلغ نقداً به شاهزاده تقدیم شود. اما فرمانده روسی نسبت به شاهزاده پریشان حال چنین رأفتی از خود نشان نداد.^{۶۲}

تصویری که قائم مقام داده است نمی‌توانست بیش از این واقع‌گرایانه از آنچه هست باشد، با آن که اشاره‌هایش به شجاعت عباس‌میرزا در جنگ، در خطر بودن جانش، و فداکاری‌هایش، برای غرض نهایی شاعر لازم بود. وی، همچنان‌که در جهادیه، فهرستی از شایستگی‌های ولیعهد را ذکر می‌کند تا جانشینی متزلزل عباس‌میرزا، نه تنها به‌واسطه ارشدیت وی، که اکنون در ماده هفتم معاهده ترکمن‌چای بر آن تأکید شده بود، بلکه به‌لحاظ سزاواری شخصی اش نیز ثبیت گردد.

شہنشاہ است چون خورشید تابان
ولیعهدست چون ضوء نمایان ...
ولی داند شہنشاہ جهاندار
که او بر سروری بودی سزاوار^{۶۳}

سزاواری ولیعهد به جهانداری، هم به‌لحاظ نزدیکی اش به شہنشاہ و هم به‌واسطه این‌که وی حافظ دین و ملت است، مورد تأکید قرار گرفته است. قائم مقام در مطلع جدیدی دعا می‌کند که در آینده ولیعهد حافظ دین و مدافع کشور باشد و این از وظایف سنتی پادشاه محسوب می‌شود. به‌علاوه، ولیعهد همواره «عباس‌شاه» نامیده می‌شود. اگرچه از خود فتح‌علی‌شاه به عنوان «شہنشاہ» ستایش می‌شود و در شعر دوران قاجار ولیعهدها اغلب «شاه» خوانده می‌شدند،

به نظر می‌رسد که در اینجا قائم مقام برای ولی‌عهد مدعی مشروعيت سلطنت است و او را تنها منجی ایران می‌داند. شاعر که نگران سلامت جسمانی عباس‌میرزا بود، دعا‌هایی که برای سلامت او می‌کند، نشان‌دهنده تشویش‌وی در مورد آینده خود است. همین باعث شده بود که قائم مقام ابیاتی در ستایش فرزند ارشد ولی‌عهد، محمد‌میرزا، نیز در چکامه‌اش بگنجاند.

قوی‌گردان که شاه مُلک و دین است
هواخواهان خیرالمرسلین است
چراغ دین ازو روشن چنان است
که هر کس راز مال و جان امان است
به جز در نهی منکر امر معروف
نمی‌سازد حواس خویش مصروف^{۹۵}

دفاع از وزیر کاردان

ستایش از عباس‌میرزا به عنوان مدافع دین آشکارا مؤید تحسینی است که قائم مقام قبل‌ا در جهادیه ابراز کرده بود. اما برخلاف جهادیه، در سراسر جلایرname به علماء و سهمی که از شکست بر گردن دارند، هیچ اشاره‌ای نیست. حتی ماجرا گریب‌ایدوف در اواسط ۱۲۴۴ / اوایل ۱۸۲۹ که علماء تا حدودی در آن دست داشتند، قائم مقام را به نکوهش و انمی‌دارد، گویی از تلافی آنان هراس داشته است. به علاوه، پس از جنگی که زیر بیرق جهاد صورت گرفت و شکست خورد، طبیعی است که جلایرname سعی کند از علماء فاصله بگیرد. حتی تصویر عباس‌میرزا به عنوان مجاهدی که دیرزمانی همراه با تصویر مجتهدان بلندپایه مورد تحسین و تقدیر بود، در اینجا به‌طور چشمگیری تخفیف یافته است.

در عوض، قائم مقام تصویری از ولی‌عهد می‌سازد که انگیزه‌اش میهن‌پرستی و جان‌فشاری در راه ملک و ملت است. به همین صورت، به جبران نبود هر اشاره‌ای به علماء، تأکید فراوانی بر دولت و کشور و خردمندی رایزنان و دولتمردان در اینجا بارز است. قائم مقام که اسم مستعار دارد فرصتی می‌یابد که خود را بنوازد

و به عباس‌میرزا به‌خاطر انتخاب این «وزیر هوشیار» برای کمک به او در تکلیف شاق حکومت، تبریک گوید.

بفرمودی مرا قائم مقام است
که هرکس داند او را چون مقام است
ز امرش پیر و بربنا سر نتابد
به خدمت روز و شب‌ها می‌شتابد...

چو قانون جهانداری چنین کرد
در انگشتش جهان را چون نگین کرد
جهانداری نه آسان بل که سخت است
نه هرکس درخور اکلیل و تخت است^{۶۰}

قائم مقام با اشاره به داستان سلیمان، پیامبر شاهی در سنت یهودی اسلامی و نگین سحرآمیزی که سلطنت جهان را بدو بخشیده بود، بدیهی است که منزلت عالی خود را در برایر عباس‌میرزا قابل مقایسه با منزلت آصف ابن‌برخیا وزیر خردمند سلیمان می‌داند. چنین تصویری از همتای او اللهیارخان آصف‌الدوله رسوا البته نمی‌توانست موجه باشد. در عبارت دیگری این امر را که شاهزاده عرصه‌های قدرت را به تمامی به دست این سید اولاد پیامبر و برخوردار از «علم و تدبیر» سپرده بود، تقریباً به اراده الهی نسبت می‌دهد.

به غیر از نیک‌خواهی نیست کارش
به خاص و عام دادی اختیارش
چو او قائم مقام حضرت شاه
بشد، دست تعدی گشت کوتاه
همه احکام محکم حکم شاه است
نظام مُلک در معنی گواه است^{۶۱}

بنابراین وظیفه «قائم مقامی» در دیده شاعر بسی گران‌قدر است و به حدّ

اقتدار و ریاست تام بر خاص و عام می‌رسد. همین اختیار تام است که در نظریه سنتی حکومت، «وزارت تفویض» نامیده می‌شد و می‌توانست انضباط را تضمین و از خودکامگی جلوگیری کند. اگرچه شاعر هنوز اذعان دارد که «احکام محکم» حکم شاه است، ولی در عین حال طالب و مشتاق چنین اقتدار همه‌جانبه وزارت است. با این حال عملأ در حاشیه قرارگرفتن اقتدار شاهی، چه قدرت شاه باشد چه قدرت و لیعهد، قائم مقام را از خطرات و نایمی‌های قدیم مقام صدارت غافل نمی‌سازد. او به قدر کافی برافتادن و مغضوب گشتن وزیران را به چشم دیده بود تا خطر و تزلزل ذاتی نهفته در وزارت را دست کم نگیرد.

دلی خون باشدم از چرخ گردون
روان زان است اشکم همچو جیحون
گهی بارم دهد در بار شاهی
گهی محروم دارد بی‌گناهی
به سردادهست عشق خدمت شاه
ولی محروم دارد گاه و بی‌گاه
از این محرومی‌اش دل ریش وزار است
که این ظلمی به او از روزگار است^{۶۸}

اشارة قائم مقام به ظلم روزگار بدون شک از تبعیدی که به اتهام هواداری از روسیه بر او تحمیل شد مایه می‌گیرد. در عین حال اشاره شاعر با توجه به فرجام فجیع خود او، بسیار پیشگویانه است. همین تنش بین وزیر مستقل و انحصارجو و ولی‌نعمتِ ضعیف اما بالقوه قدرتمندش، محمدشاه، بود که شش سال بعد با قتل مخفیانه قائم مقام در زیرزمین کاخ نگارستان در شب آخر صفر ۱۲۵۱/۱۸۳۵ به سر آمد. وقتی چند ماه پیش از دستگیری و قتل او دوستانش هشدار می‌دادند که سختگیری‌های بسیار او بر محمدشاه جوان برایش گران تمام خواهد شد، می‌گویند پاسخ می‌داد که «شاه بر امور سلطنت خوب وارد نیست. از آنجا که کار دولت اهمیت بسیار دارد می‌ترسم هر مسامحه‌ای موجب لغزشی گردد که هرچه پرداخته‌ایم از دست برود». ^{۶۹} نتیجه این گونه نگرانی‌ها در

توصیف ناظری از معاصران قائم مقام به خوبی نمایان است که هرچند جانبدارانه است، نشان دهنده مخصوصه وزارت در تنگنای محدودیت‌های کُهن دستگاه اداری و مالی آن عهد است.

درایت این بزرگمرد در ارزیابی هم وطنان خود رقیب نداشت. او مستوفی قابلی بود که از وضعیت همه ایالات کشور نیک آگاه بود و به علاوه به روابط ایران و دولت‌های بیگانه توجه داشت. اما مهم‌ترین قابلیتش توانایی وی در بازی دادن دیگران بود، قدرتی که گویی با فاش شدن نادرستی وی باز کاستی نمی‌گرفت. رویه او این بود که هرگز درخواستی را که از او می‌شد رد نمی‌کرد و به همین وسیله شاکیان را سر می‌دواند و عجالتاً از سر باز می‌کرد.^{۷۰}

انتقاد واتسن از «نادرستی» قائم مقام نمونه آشنایی از مشکل اروپاییان در درک کابوس مالی بود که هر وزیر قاجاری به خصوص در سال‌های پس از جنگ با روسیه با آن سر و کار داشت و باید با آن مقابله می‌کرد. اینها مسائلی بود که با اقتدار انحصاری صدراعظم بر همه ارگان‌های دولتی تشدید می‌شد و اغلب سقوط وی را به دنبال داشت.

صلح با دشمن

نخستین نگرانی قائم مقام در ۱۲۴۵/۱۸۲۹ به خاطر مخالفانی بود که از او به سبب انعقاد معاهده‌ای که به نفع دشمن بود انتقاد می‌کردند. در سراسر جلایر نامه گرایشی نه تنها به تبلیغ صلح با روسیه هست بلکه به دفاع از معاهده ترکمن‌چای به عنوان بهترین چیزی بود که در آن شرایط می‌شد به دستاورد. وی می‌گوید «صلاح مملکت» رسیدن به صلحی پایدار و از میان برداشتن تهدید و اضطراب جنگ است. با تشریح نقش خود در مذاکرات صلح قائم مقام در اعتقاد خود راسخ است که:

یقین است صلح بهتر باشد از جنگ
یکی از جهل خیزد بک ز فرهنگ^{۷۱}

او در هیچ شرایطی نمی‌خواست ببیند که این صلح نقض شده و خصومت‌ها از سر گرفته شود. بدین‌سان، تفاوت بین فرهنگ و جهل در تفاوت بین قائم مقام و منتقدان جنگ طلب وی منعکس می‌شود. این سخن او با دفاع وی از دیپلماسی و لزوم مراعات امنیت سفیران و نمایندگان دول غربی ملازمه دارد.

بلی ایلچی ذوالقدر و مقام است
که این قانون همیشه مستدام است^{۷۶}

هواداری قائم مقام از صلح، به خصوص در ایام پراضطراب پس از ماجراهی گریب‌ایدوف و کشتار هیأت نمایندگی روسیه در تهران در شعبان ۱۲۴۴/فوریه ۱۸۲۹، کمتر از یک ماه پیش از تصنیف جلایرنامه، با این نگرانی همراه بود که مبادا خصومت‌ها دوباره سر برکشد. اگرچه به نظر می‌رسد قائم مقام این نکته را نادیده می‌گیرد که رفتار نماینده روسیه در تهران بود که شکایت مردم را برانگیخت و سپس به حمله به سفارت روسیه منجر شد. او بر دولتمردان جبهه مخالف و به خصوص صدراعظم جدید، میرزا عبدالله‌خان امین‌الدوله اصفهانی، که جایگزین آصف‌الدوله مغضوب شده بود، انگشت می‌گذارد. قائم مقام در ضمن ابیاتی مبهم او را مسئول می‌شناشد، صرفاً به این دلیل که در حفاظت از مهمانان روسی‌اش کوتاهی کرده است زیرا مراقبت از آن‌ها به او محول شده بود.^{۷۷}

آنچه برای شاعر بیش از شناسایی مقصرين اهمیت دارد برجسته بودن اقدامات خود در جهت کاهش پیامدهای زیانبار ماجراهی گریب‌ایدوف است. «قائم مقام خوب‌هشیار» بود که شاه و دولت قاجار را از یک گرفتاری دیگر نیز رهانید.

بَوَدْ قَائِمَّاً مَّا خَوْبَ هَشِيَّار
كَنَدْ هَرْ سَاعَتِي فَكَرِي دَكَرْ بَار
كَسَى ازْ عَهْدِهِ فَكَرْشَ نَيَابِد
بَيَنَدْ هَرْ دَرْ، ازْ دِيَگَرْ دَرَأِيد^{۷۸}

اما او آنقدر واقع بین هست که بداند در میان دیگر عوامل، جنگ روس و عثمانی بود که روس‌ها را از تلافی کشتار هیأت نمایندگی شان بازداشت. به علاوه، او به کرات منافع عهدنامه ترکمن‌چای و اهمیت حفظ مناسبات حسنی با روس‌ها را یادآور می‌شود. آشکار است که او سخت نگران تجدید احتمالی خصومت‌ها است و همین دلیل دیگری است بر این که در عبارات پایانی جلالیرنامه حاصل جنگ روس و عثمانی را واقع بینانه ارزیابی کند. می‌توان تصور کرد که غرض از این کار زدودن هرگونه توهینی از سوی ایران بود مبنی بر این که اقدام به جنگ دیگری با روسیه، در آن هنگام که روسیه درگیر نبرد با عثمانی بود، می‌توانست سرزمین‌های ازدست‌رفته یا ثروت به یغمارفته را به ایران بازگرداند.

شاعر برای اثبات نظر خود بر قابلیت نظامی روس‌ها تأکید می‌ورزد و یادآور می‌شود که در کمتر از شش ماه پس از سرآمدن خصومت‌ها با ایران (ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ / نوامبر ۱۸۲۷)، همان سپاه روس خاک عثمانی را چنان مورد تهاجم قرار داد که عثمانی‌ها به سبب ویرانی‌های عظیمی که بهار آمده بود «خاک به سر خود کردند». قائم مقام آنگاه که می‌گوید با وجود اصلاحات نظامی و تدارکات عظیمی که عثمانی‌ها انجام داده بودند (برخلاف خسارت جنگی نسبتاً کمتری که به ایران وارد آمد) خسارت مالی عظیمی را نیز متحمل شدند، در واقع به صورت غیر مستقیم به همین نکته اشاره می‌کند.

همین روسی که او آورد لشکر
به مُلک روم شد شش ماه کمتر
چه شد این مُلک را زیر و زیر کرد
که رومی خاک این غوغای سر کرد؟
به هر شهرش رسید آتش برا فروخت
تمام دولت عثمانلیوی سوخت
شه رومی به پیش اسیاب رزمش
مهیا بی‌جسارت بود عزمش^{۷۵}

منظره شگفت شهرهای سوخته و شکست سپاه عظیم سلطان عثمانی که

یک سرش به کوه قاف می‌رسید، خطر اقدام به درگیری دیگری از جانب ایران را
دگربار یادآور می‌شود.

همان دولت که هشتصد سال پیش است
چه شد اندک زمانی خوار و ریش است؟
مگر سلطان محمود جهاندار
نبوذش در خزینه هیج دینار؟
مگر توب و تفکش کم بُد از روس
چرا دارد دریغ و آه و افسوس؟^{۷۶}

اشاره شاعر به سلطان محمود دوم (سلطنت ۱۸۳۹-۱۸۰۸)، شکست "نظام جدیدش" و لطمه خوردن به حیثیت عثمانی البته برای تسلی دادن به عباس‌میرزا نیز بود که تنها او قربانی تهاجم روسیه نبوده است. اما مهم‌تر این است که شاعر مقایسه‌ای بین این دو جنگ می‌کند تا یک بار دیگر توفیق عباس‌میرزا در سد کردن پیشروی روسیه، با وجود شکست در میدان جنگ، را نشان دهد.

تصور کن که سال آنچنان بود
که جنگ روس و آذربایجان بود^{۷۷}

قائم مقام می‌گوید ولیعهد نه تنها در برابر تعدی و تهاجم ایستادگی کرد و دلاورانه در برابر روس‌ها جنگید، بلکه از دشمن بسیاری اسیر نیز گرفت.

بدیدند هم ثبات جنگ او را
نظام توب و هم سرهنگ او را
اگر روزی تکاهل رفت در کار
نه لشکر بود موجود و نه دینار
و گر پوش رسیدی از ضرورت
کجا دستی کشیدی از خصوصت
ز تیغ و تیر آتش بار برداشت
دمار از لشکر کفار برداشت^{۷۸}

قائم مقام در شناسایی علت اصلی شکست ایران اساساً واقع بین است. او مخالفان را در تهران به خاطر گزارش نادرست از واقعیت خطر روس به شاه و کارشنکنی در مورد درخواست‌های کمک از سوی عباس‌میرزا و بی‌اثر ساختن آنها، سرزنش می‌کند.

مخالف گو چو بودی خدمت شاه
نمودی هر که عرضی لیک، دلخواه
که قربانت بگردم نیست تشویش
أُرس ارهست انذک باشد از پیش
که آذربایجانی‌ها بخواهند
به این حیله زر نقدی ستانند
مدار اندیشه از این‌های و این‌هوی
پیاده خصم کی آید بدین سوی^{۷۹}

با این‌همه، حتی قائم مقام هم می‌دانست که «دمار از لشکر کفار برداشتن» چندان فرقی با گزاره‌ای پوج ندارد و شعاری توخالی است. اما مقصودی که از آن در نظر بود، می‌خواست به شاه و جنگ‌افروزان یادآوری کند که نه همکاری با عثمانی‌ها، نه جبهه‌گیری جدیدی در برابر شان به امید ترمیم خسارت‌های اخیر و به دستاوردن منافعی در عوض آن از خاک عثمانی تدبیری کارساز تواند بود. قائم مقام تأکید می‌کرد که بدون بودجه‌ای هنگفت و سپاهی مجهز و منضبط هیچ امیدی به موفقیت نیست. این تنها واقعیتی بود که می‌توانست فتح علی شاه و پسران جنگ طلبش را ترغیب کند که در برابر وسوسه ماجراجویی نظامی مقاومت کنند و بهجای آن آرام و بی‌سر و صدا غرامت جنگی حقارت‌بار را بپردازنند. بدین سان، دفاع قاطع و هزینه کردن برای امور نظامی را قائم مقام کلید امنیت حقیقی می‌دانست و چنین موضعی به نوبه خود به او، رایزن خردمند ولايت‌عهد، اجازه می‌داد که قدرت‌اش را متمرکز و مستحکم سازد. همین گرایش بود که دست کم در ربع قرن بعد از او وزیران قاجار، از حاج میرزا آقا‌سی گرفته تا امیرکبیر و میرزا آفاخان نوری را وامی داشت که اختیار حوزه سنتی اقتدار وزرا یعنی دیوان را به دست گیرند.

بارقه‌ای از حقیقتِ خیالی

با وجود عسرت و اندوه شکست و بدنامی، مقصود نهایی قائم مقام از تصنیف جلایرname تسلی دادن ولی نعمت خود و زدودن غم از خاطر و لیعهد بود. می‌خواست چیزی «ناگفته» همچون «دُر ناسفته» را بگوید و دُر «حقیقت» را به خواننده عرضه کند.

حقیقت گر دلی نشینیده باشد
پسندد هر که اهل دیده باشد...
اگر هم شعر جنسش از دروغ است
چراغ کذب دائم بی فروغ است.^{۸۰}

قائم مقام با اشاره به تعریف کلاسیک شعر می‌خواهد از عنصر خیال، که درون‌مایه شعر است، برای بیان حقیقتِ ناگفته بهره برد. امیدوار است که این واسطه پیام او را به خواننده‌اش انتقال دهد و موجب سرور و خشنودی ولی نعمتش شود.

چو میل شاه باشد بر حکایت
به ذوق و شوق کن عرض روایت

داستان او را آیندگان نیز خواهند شنید. به درون همزاد خود، جلایر، و هر آدم عادی‌ای که شاید داستانش را بخواند، توصیه می‌کند که:

جلایر، هرچه بینی یا نگاری
بگو حالش که ماند روزگاری^{۸۱}

قائم مقام همین رویه را کما بیش یکدست و هموار در اثر خود رعایت می‌کند. آثار ادبی‌وی، نظم و نثر، وقایع‌نامه عصر اوست. در مورد جلایرname می‌توان جزئیات فرایند تفکر را در مواجهه شاعر با مسائل حساسی که در زمانه او

بی سابقه بودند، دید. لحن سخن او اگرچه شاید ادامه هزل و هجو در سنت کهن باشد، ولی میلی نمایان به گستالت از قراردادهای مکتب قدیم را نشان می‌دهد و حاکی از افکار انتقادی و عواطف شخصی انسانی در آستانه دوران تجدد است. میل به بیان حال، هرچند از طریق جلایر، به واسطه فاجعه جنگ و شکست و پیامدهای این در زندگی شاعر و ولینعمت‌اش، تشدید می‌شود. بدین‌گونه، جلایر نامه را باید نخستین نمونه شعر مردمی با محتوای اجتماعی سیاسی در ایران قاجاری دانست که تنها با شعر هجایی محمد‌هاشم آصف، رستم‌الحکما، قابل مقایسه است.^{۸۲}

میل شاعر به بیان حال با گرایش وی به ترک جهان‌بینی سنتی تا حدودی کامل می‌شود اگرچه خود هنوز سخت متأثر از مفاهیم کهن در تفکر سنتی ایرانی چون گردش چرخ روزگار، ظهور غیر قابل پیش‌بینی و سقوط اجتناب‌ناپذیر قدرت‌های دنیوی و خصلت ناپایدار سلطه مادی حاصل از حرص و شرارت است. با این حال انسان را روی هم رفته بازیچه درمانده دست تقدیر نمی‌انگارد و در برابر شوربختی‌هایی که بر کشورش رو کرده است تنها روزگار و سرنوشت را سرزنش نمی‌کند. رنگی از واقع‌بینی را می‌توان در سخن شاعر، به خصوص آنچه که در علل شکست اندیشه می‌کند، ملاحظه کرد.

به همین‌گونه خطمشی سیاسی او مبتنی بر تجدید نفوذ قدرت‌های توسعه‌طلب را باید گرایش واقع‌بینانه دانست که در دعوت پیشین خود وی به جهاد هنوز وجود نداشت. گویی تجربه جنگ احساسات تاریخی‌اش را بیدار کرده و نگرش تازه‌ای به اصل مصلحت‌اندیشی به او داده است که در میان افراد طبقه او رایج و شایع بود. او با گذشت زمان معتقد شد که تنها با مصالحه و مسالمت، با دیپلماسی هوشمندانه، نه با جهاد، می‌توان همسایگان توسعه‌طلب را دور نگه داشت. قائم‌مقام بی‌تردید برمی‌آشفت زیرا این وظیفه در حیطه حرفاًی او بود. چه در دفاع، چه در دیپلماسی و یا امور داخلی، این تنها دیوان بود که می‌توانست مدعی برتری بر پادشاه و اشراف قاجار باشد.

با این حال روشن است که قائم‌مقام در موقعیتی نبود که عظمت ماجرای ظهور اروپای جدید را که تازه در برابر چشمانش قرار گرفته بود به تمامی دریابد و به دشواری می‌توانست قدرت غرب را ورای ابعاد نظامی آنی آن بشناسد.

همچنین واکنش وی به شکست از خردگیری بر خاندان سلطنتی و اشراف به خاطر بی‌کفایتی، بی‌تدبیری و بی‌بندوباری شان فراتر نمی‌رفت. هنوز نقایص موجود در نظام اجتماعی سیاسی را نمی‌دید و به فکر درمانی برای معایب و نقصان‌های اجتماعی از طریق بازاریابی و اصلاحات نبود. به جای آن، گرایش به حفظ وضعیت سیاسی موجود با استمداد از حربه نامطمئن نفاق و دسته‌بندی‌های دیوانی را در نظر داشت و از طریق آن کسب سلطه کامل بر کل نظام سیاسی، بر عوام و خواص، را خواستار بود. در نظر این وزیر شاعر این تنها راه حفظ کشور در برابر تهدید خارجی و هرج و مرج داخلی بود.

با وجود آشنایی دیرینش با دیپلمات‌ها و افسران اروپایی؛ فرانسویان، روس‌ها و انگلیسی‌ها، و با وجود آگاهی اش از اوضاع بین‌المللی که مکاتبات خود وی و ناظران اروپایی بدان گواهی می‌دهند، چنین نگرش سازگارانه‌ای به وضع موجود بسیار قابل فهم است. نه جلایر نامه او، نه دیگر آثار ادبی اش یا مکاتباتش هیچ اشاره‌ای به ضرورت تجدد حیات مادی یا فرهنگی ندارد یا مقایسه‌ای بین اوضاع ایران و اروپا یا دولت همسایه عثمانی نمی‌کند. گویی دیوارهایی ناپیدا مانع از آن بود که وی ضرورت دگرگونی اساسی را دریابد. قائم مقام شاید فکر می‌کرد که شیوه فرنگیان را، حتی ماورای جنگ و دیپلماسی، می‌توان ستود و حتی اقتباس کرد، اما چنین کاری با هنجارهای فرهنگی ایران بی‌گمان با مقاومت داخلی رو به رو می‌شد. افق‌های فکری «ممالک محروسه» اش هنوز بسته بود. اگر تبریزِ دهه ۱۸۲۰ در برابر غرب به قدر کافی پذیرا بود تا به عباس‌میرزا و قائم مقام اجازه دهد که تجارت جهانی را تشویق کنند و حتی در روزنامه تایمز لندن برای استخدام کارشناسان اروپایی و اقامت‌شان در آذربایجان و خدمت به دولت ایران آگهی بدهند، در عرصه‌های دیگر باید با علمای تبریز نیز رویارو می‌شدند.

با توجه به اوضاع کلی تحول به شیوه غربی در دولت‌های اسلامی، چنین تردیدی از ناحیه قائم مقام شگفت‌آور نیست. از اینها گذشته، نمونه‌های بارز اصلاح طلبان آن زمان، محمدعلی پاشا در مصر، که قائم مقام با وی مکاتباتی به زبان عربی داشت، و فرمانروای متجدد عثمانی، سلطان محمود دوم، هر دو در برابر قدرت‌های اروپایی شکست خورده و همچون شاهان قاجاری متبع خود قائم مقام، خاک‌کشور و قشون و حیثیت خود را از دست داده بود. برای این شاعر

و سیاستمدار «دست اندازی روس به ملک محروس» حتی بیش از دعوت علماء به جهاد، نگران کننده بود. در آنسوی آتش و دود و توبهای هفتاد و دو پوندی روسی، او چشم انداز جهان دیگری را نمی‌توانست ببیند. آنچه از اروپا می‌دید، نمایشی از قدرت و تسلط بود که در برابر آن تنها با احتیاط و تردید می‌توانست واکنش نشان دهد. برای متوقف کردن متجاوزان در همان آستانه ورود به کشور، همه روزنه‌ها باید بسته می‌شد.

یادداشت‌ها

۱. فتح علی شاه به عباس‌میرزا در اوایل ۱۲۵۴/۱۸۳۸، منشآت قائم مقام گذاری فرهاد‌میرزا معتمد الدوله تهران. ۱۲۸۰ ش/۶۴-۶۳، صص ۴۷-۴۵.

۲. جوانبی از جنگ ایران و روس موضوع پژوهش‌های بسیار بوده است. مثلاً نک. ح. قوزانلو، جنگ ده ساله یا جنگ اول ایران و روس، تهران، ۱۳۱۵/۱۹۳۶؛ س. نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ۲ ج، تهران، ۱۳۴۴/۱۹۶۵؛ ا. تاج‌بخش، تاریخ روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم، تبریز، ۱۳۲۷/۱۹۰۸،

F. Abdullaev, *Iz istorii rusko-iranskikh otnoshenii I angliishoi politiki v Irane v nachale XIX v.* (Tashkent, 1971); H. Algar, *Religion and State in Iran, 1785-1906* (Berkeley and Los Angeles, 1969), 73-102; M. Atkin, *Russia and Iran, 1780-1828* (Minneapolis, 1980); P. W. Avery, "An Enquiry into the outbreak of the Second Russo-Persian War, 1826-1828", in *Iran and Islam*, ed. C. E. Bosworth (Edinburgh, 1971), 17-45; G. A. Bourmoutian, *Eastern Armenia in the Last Decades of Persian Rule, 1807-1828* (Malibu, Calif., 1982); J. Baddeley, *The Russian Conquest of the Caucasus* (New York, 1969 [London, 1908]);

O. von Schlechta-Wssehrd, "Die Kampfe zwischen Perseien und Russland in Transkaukasien seit 1804-1813," *Sitzungsberichte der kaiserlichen Akademie der Wissenschaften, phil. hist. Kl.* 46 (1864); 4-67; A.

۳. در مورد معاهده‌ها نک. منبع زیر: درباره گلستان، ج ۱، صص ۹۹-۹۷ و ترکمن‌چای، صص ۳۷-۲۳۱

J. C. Hurewitz, *The Middle East and North Africa in World Politics*, 2 vols. (New Haven, 1979).

درباره متن فارسی معاهده‌ها نک. محمد تقی سپهر، لسان‌الملک، ناسخ التواریخ، به کوشش م. ب. بهبودی، ۴ ج، تهران، ۱۹۶۵/۱۳۴۴، به ترتیب ج ۱، صص ۵۰-۲۴۴ و ج ۲، صص ۱۲-۲. درباره مسأله جانشینی و نقش ابوالقاسم قائم مقام نک.

E. Ingram, *The Beginning of the Great Game in Asia, 1828-1834* (Oxford, 1979), 300-27, and Avery, "An Enquiry", See also

A. Amanat, *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian Monarchy 1831-1871*, (Berkeley and Los Angeles, 1997).

[منبع اخیر به فارسی ترجمه شده است: عباس امانت، قبله عالم: ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۳].

۴. درباره برخوردهای مختلف با جنگ‌های ایران و روس نک. گزارش عبدالرزاق دنبلي درباره نبرد سرنوشت‌ساز اصلاحندوز در سال ۱۸۱۳/۱۲۲۸ که در آن نهایتاً شکست ایران را به تأثیر ستارگان دنباله‌دار (ذوذوابه) و گردش سیارات و ستارگان نسبت می‌دهد (مآثر سلطانیه، تبریز، ۱۸۲۵-۲۶/۱۲۴۱، صص ۹۹-۹۱). جهانگیرمیرزا (تاریخ نو، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۹۴۸/۱۳۲۷) که تاریخش متمم مآثر دنبلي است، درباره گزارش دور دوم جنگ‌ها موثق است هرچند به عدم کوتاهی‌های فتح علی شاه و دربار تهران را در برایر عباس میرزا اندک جلوه می‌دهد. جهانگیرمیرزا، که در ۱۸۳۴/۱۲۵۰ به دستورات ابوالقاسم قائم مقام آشکارا بی‌اعتنا بود، نقش این سیاستمدار را در سراسر ماجرا نادیده می‌گیرد. عاقبت نیز به فرمان قائم مقام در ۱۸۳۵/۱۲۵۱، در دوران کشمکش بر سر جانشینی کورشد و ایامش را در تبعید به سر آورد. شهنشاه‌نامه صبا هنوز انتشار نیافته است. برای گزیده‌هایی از آن نک. مجمع الفصحای رضاقلی خان هدایت، به کوشش م. مصفا، تهران، ۱۹۶۱/۱۳۴۰، ج ۵، صص: ۳۷-۶۱. نیز نک. هما ناطق «از صبا تا حاجی بابا»، از ماست که بر ماست، تهران، ۱۹۷۵/۱۳۵۴، صص ۶۲-۱۴۵.

۵. منشآت، گزیده‌ای از نوشته‌های ابوالقاسم قائم مقام به نثر، شامل مجموعه‌ای از نامه‌های رسمی، نیمه‌رسمی و شخصی وی و همچنین دیگر آثار ادبی و تاریخی اوست. چاپ جدیدی توسط ج. قائم مقامی تاریخ بعضی از نامه‌ها را به دست داده است (تهران، ۱۹۵۸/۱۳۳۷)، صص ۷-۸. دیگر مجموعه‌های نامه‌های رسمی او تحت عنوان نامه‌های سیاسی و تاریخی سید‌الوزرا قائم مقام فراهانی درباره معاهده صلح ترکمنچای و غرامت آن، به کوشش و حواشی جهانگیر قائم مقامی (تهران، ۱۳۵۸/۱۹۷۹) و نامه‌های پرآکنده قائم مقام فراهانی، به کوشش و حواشی جهانگیر قائم مقامی، ۲ ج (تهران، ۱۹۷۸-۸۰/۱۳۵۷-۵۹) چاپ و منتشر شده است. سه جلد دیگر این مجموعه که ویراستار و عده داده است هرگز انتشار نیافت. برای جهادیه‌ها و اشعار او به سطور زیر نگاه کنید.

۶. برای ملاحظات جالب در این خصوص نک.

J. B. Fraser, *A Winter's Journey (Tatar) from Constantinople to Tehran*, 2 vols. (London, 1838), 2:176-88.

نیز نک. قائم مقام، قائم مقام در جهان ادب و سیاست، تهران، ۱۳۲۰/۱۹۴۱ و فریدون آدمیت، «سرنوشت قائم مقام»، مقالات تاریخی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲/۱۹۸۳-۹، ۳۶-.

۷. جهادیه صغیر که در ۱۲۳۴/۱۸۱۸ در تبریز انتشار یافت، احتمالاً قدیم‌ترین کتاب فارسی است که در ایران چاپ شده است. در سال ۱۲۳۵/۱۸۱۹، ظاهراً در تهران، یک چاپ مجدد نیز صورت گرفت (نک. *Elr. Chap (Cap)*، [W. Floor] و منابع ذکر شده). برای شرح مختصری درباره جهادیه کبیر، نک. پیش‌گفتارج. قائم مقام به یک چاپ دیگر (تهران، ۱۳۵۲/۱۹۷۳)، ۷-۸ درباره دیباچه‌های قائم مقام نک. به منشآت او، ۲۴۷-۸۰، ۲۱۰-۲۹۹. فرهاد میرزا نخستین کسی است که تشخیص داد دیباچه‌ها اثر ابوالقاسم است هرچند که در هردو مورد نام میرزا عیسی به عنوان گردآورنده ذکر شده است. برای دیگر نمونه‌های جهادیه در عصر قاجار نک. آفابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه ۵، تهران، ۱۳۶۳/۱۹۸۴، ش. ۱۳۹۰-۱۴۰۱. و

H. Modarressi Tabataba'i, *An Introduction to Shi'i Law: A Bibliographical Study* (London, 1984), 167-70.

۸. دیباچه بر جهادیه صغیر، یک. قائم مقام بنابر نثر موزون خویش و رواج نثر مسجع در ایران، در شماری از نوشته‌هایش روس را مترادف با منحوس و متضاد با ناموس گرفت اما اغلب آن را تهدیدی برای «ملک محروس» می‌نامد. «امالک محروسه ایران» عنوان رسمی کشور در عصر قاجاریه بود. تردید آشکار قائم مقام پس از ۱۲۴۴/۱۸۲۸ در بکار بردن صفت تحفیر آیینه «منحوس» ناشی از اختیاط او در مواجهه با روسیه است. «روس منحوس» در ادبیات انتقادی اوایل قاجار، اغلب با لفظ «انگلیس پرتلیس» بکار می‌رفت که بازتاب بی‌اعتمادی ایرانیان به همسایگان توسعه‌طلبشان بود. نیز نک. فصل ۵ همین کتاب.

۹. دیباچه بر جهادیه صغیر، ۱-۱۸.

۱۰. دیباچه بر جهادیه کبیر، منشآت، ۲۴۷-۸۰.

۱۱. قصیده ۵۴، ایيات ۹۶۷-۱۰۲۱ با عنوان «در موعلجه به نایب السلطنه [عباس میرزا] و نابسامانی اوضاع آذربایجان». دیوان اشعار میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، به کوشش بدرالدین یغمایی، تهران، ۱۳۶۶/۱۹۸۷، بیت ۱۰۰۴. دیوان قائم مقام را نخستین بار فرهاد میرزا انتشار داد (تهران، ۱۲۸۰/۱۸۶۴) که جلایر نامه را نداشت. از این پس همه ارجاعات به چاپ یغمایی است.

۱۲. نک. قرآن، الکهف، ۸۳-۱۰۰. در آیه ۹۴ آمده است: «گفتند ای ذوالقرنین، یأجوج و مأجوج در زمین فساد می‌کنند، آیا خراجی برای خود قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی پدید آری؟»

۱۳. دیوان، «قصیده»، ایيات ۱۴-۱۰۱۲، سرباز را نخست قائم مقام برای پیاده در نظام جدید ابداع کرد. ایشان اکثرًا از ایالات فارسی زبان ایران بودند. واژه ترکی قرال عموماً به همه فرمانروایان اروپایی اطلاق می‌شد. در مورد سرباز نک. ۳۷-۱۲۵، *Atkin, Russia*, تهران، ۱۳۲۶/۱۹۴۷، صص ۱۵-۶۷.

۱۴. دیوان، «قصیده»، ۱۰۱۷. نک. (S.H. Langryg) «دجال»: *EI²*: در مورد معنای ضمنی آن

در معارف شیعی نک. ع. امانت،

Resurrection and Renewal: the Making of The Babi Movement in Iran, 1844–1850 (Ithaca, 1989), 73, 91, 187–88, 195.

استفاده از نمادپردازی مرتبط با مهدویت به منظور بسیج اقدام بر ضد کفار تبریزی ابتکاری، روی هم رفته بی سابقه، بود.

۱۵. دو مجتهد مهم حاضر در شورا، سید محمد طباطبائی، مشهور به مجاهد، و ملا احمد نراقی بودند. پدر مجاهد، سید علی طباطبائی صاحب فتوای مفصلی در جهادیه صغیر بود. حامد الگار ضمن تبرئه علماء در مورد رفتارشان در ۱۸۲۶/۱۲۴۲، حتی دعوت به جهاد از سوی علماء را تشید و تنفيذ «اراده ملت ایران» می‌نامد، اگرچه روشنی برای اندازه‌گیری دقیق قدرت اراده یا نمایش آن از طریق علماء شواهدی نمی‌آورد (*Religion and State*, 82). در مورد همراهی قائم مقام با آصف‌الدوله در جنگ طلبی، نک.

R. G. Watson, *A History of Persia* (London, 1866), 221.

۱۶. دیوان، «قصیده در ترغیب ولیعهد به بیرون راندن قشون روس از ایران»، ابیات ۱۴۵۲–۵۴.

۱۷. همان، ابیات ۳۷–۳۵.

۱۸. دیوان، «قصیده به مناسب توفیق ولیعهد در جنگ با روس»، ابیات ۳۵۱، ۵۵–۵۴.

۱۹. همان، ابیات ۶۲–۳۶۱.

۲۰. همان، بیت ۳۶۶.

۲۱. دیوان، قصیده‌ای ۵۶ بیتی که فرهادمیرزا آن را «قصیده‌ای در شکایت از هم‌وطنان نادان» نامیده است. ابیات ۵۸–۵۷. در بیت دوم صنعت «معکوس» بکار رفته است.

۲۲. همان، ابیات ۱۴۶۵، ۱۴۷۱، ۱۴۷۱ گرگین میلاد از سرداران کیکاووس و کیخسرو همراه رستم، پهلوان نامی شاهنامه، در مازندران، هاماوران و در برابر تورانیان جنگیده بود. گرگین به کین بیژن، او را واداشت که وارد خاک توران شود و منیزه دختر افراسیاب را پیدا کند. این ماجرا به گرفتارشدن بیژن به دست تورانیان انجامید (شاهنامه فردوسی، علی‌یف وع. نوشین، مسکو، ۱۹۶۷، ج. ۵، ابیات ۱۷۹–۱۰۴، ۴۸۴–۴۵۲). کنایه قائم مقام در مورد گرگین اشاره به عقب‌نشینی سرداران قاجار از میدان جنگ و تنها گذاشتن عباس میرزا در برابر خطر روس دارد.

۲۳. همان، بیت ۱۴۷۴.

۲۴. در مورد جنگ هشتادک نک. رضاقلی خان هدایت، *روضۃ الصفا* (ناصری)، تهران، ۱۹۶۰/۱۳۳۹، ج ۹ صص ۷۲–۶۶۹.

۲۵. همان، ابیات ۱۴۹۶، ۱۵۰۱، ۱۵۰۳، ۱۵۰۰–۵۰۱. سالدات، سرباز پیاده نظام روسی است.

۲۶. دیوان، قصیده‌ای هجدۀ بیتی «در هجو و نکوهش آصف‌الدوله»، ابیات ۱۶۵، ۱۶۹–۷۰.

۱۷۵. بیت نخست نمونه‌ای از استادی قائم مقام در صنعت «تکریر» است.
۲۷. همان، ابیات ۸۳-۱۸۲. در نسخه دیگری ولیعهد به جای شهنشاه در حاشیه آمده است.
۲۸. واتسن، تاریخ، ۲۴۵.
۲۹. به نوشته فرهاد میرزا، ویراستار نخستین چاپ دیوان.
۳۰. برای قصیده خاقانی نک. سخن و سخنوران، بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۵۰/۱۹۷۱، صص ۸۳-۶۸۲. در مورد مرثیه سعدی، نک. کلیات، محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۶۲/۱۹۸۳، صص ۶۵-۷۶۴.
۳۱. دیوان، ابیات ۵۶-۷۴۹. دو بیت نخست نمونه شایانی از ترصیع است که از ظریف‌ترین صنایع بدیع در شعر فارسی محسوب می‌شود. «پلکنیک» در ارتش روس همچایه ژنرال است. درجه‌های پایین‌تر، کاپیتان و افسر، در اصل آمده‌اند. سردار، سرتیپ در رجات نظامی ایرانی‌اند.
۳۲. در مورد سردار مثلاً نک. Bourbouhian, *Eastern Armenia* (که او را حسین‌قلی‌خان می‌شناسد) و مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران، ۱۳۴۷/۱۹۶۸، ج ۱، ۴-۱۰۴. با وجود انتقاد قائم مقام از سردار در بعضی مواقع، برادرش، (محمد) حسن‌خان قاجار، مشهور به ساری‌اصلان، اغلب قهرمان جنگ با روسیه معروف شده است. نک. مثلاً مهدی بامداد، همان، ج ۱، ۳۲۹-۳۳۳. احتمال دارد هدف حمله قائم مقام، سردار دیگری یعنی ابراهیم‌خان باشد که عقب‌نشینی‌اش در جنگ به شکست ایران کمک کرد.
۳۳. به سطور زیرین نگاه کنید:

34. D. M. Lang. *The Last Years of the Georgian Monarchy, 1658-1832*
(New York, 1957).

و هدایت، روضة الصفا، ۹: ۲۶۹-۷۱.

۳۵. واتسن، تاریخ، ۲۲۴. برای شرح روس‌ها از حمل غرامت جنگی ایران از طریق قافلان کوه، نک. نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۲، صص ۸۵-۱۸۴ (برگرفته از یک منبع روسی نامشخص).

ایضاً بنگرید:

Abbas Amanat, *Iran: A Modern History* (New Haven, 2017), 210-215, figs. 4.4, 4.5 and plate 4.3.

۳۶. واتسن، تاریخ، ۲۳۶ نیز نک. نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۲، صص ۴۷-۱۴۶. آقامیرفتاح، پسر میرزا یوسف طباطبائی در این اوان مقام پدرش به عنوان شیخ‌الاسلام تبریز را به ارث برده بود. پس از انعقاد معاهده ترکمنچای آقامیرفتاح خود را تبعه روسیه تزاری نامید و به تفلیس پناهندۀ شد اما در ۱۸۴۲/۱۲۵۸ به تبریز بازگشت و منصب موروثی‌اش دوباره برقرار شد.

- (محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، مکارم الآثار، اصفهان، ۱۳۴۲/۱۹۶۳، ج ۲، صص ۳۵۷-۶۰).
۳۷. دیوان اشعار حکیم ناصرخسرو قبادیانی، به کوشش نصرالله تقی، تهران، ۱۳۳۹/۱۹۶۰، صص ۳۶۴-۶۸. ویراستاران، ن. تقوی (و.م. مینوی) تردید دارند که لحن شکاکانه قصیده و زیان عامیانه آن مناسب با شعر ناصرخسرو باشد. قائم مقام بی‌تردید اشاره شاعر به معنای قرآنی «فتنه» را در نظر داشته است که آزمونی الهی است که مؤمن را از غیر مؤمن جدا می‌کند: «پروردگارا، ما را دستخوش فتنه کافران مگردان» (قرآن، ممتحنه، ۵). نیز نک (L. Gardet) *EI²: "Fitna"* بدیهی است که این شعر در زمان قائم مقام مشهور بوده و قبل از خاطرات میرزا محمد کلانتر شیرازی در اوایل قرن هجدهم (به کوشش عباس اقبال) تهران، ۱۳۲۵/۱۹۴۶، ص ۹۸ ذکر شده است.
۳۸. اشاره دارد به شعر حافظ (غزل ۳۴۰، بیت ۳). دیوان حافظ، تصحیح پرویز نائل خانلری، خوارزمی، تهران.
۳۹. بخشی از آیه قرآن: «روزی که به دوزخ گوییم آیا آکنده شده‌ای. و گوید آیا افزوون بر این هم هست؟» (سوره ق، آیه ۳۰). عبارت اخیر مَثَلِی حاکی از تشنگی سیراب‌نشدنی است و اغلب در مورد شراب گفته می‌شود. جناس ناقص بین صلاح و سلاح حاکی از ناتوانی علماء در تبدیل موعظه به قدرت نظامی عینی است.
۴۰. منشآت، ۱۳۴-۳۸. فرهادمیرزا این عنوان را بر این نامه گذاشته است: «در مقام ضرب به اهالی تبریز به قائم مقام بزرگ از قول ولیعهد نوشته»، که مسلمان درست نیست زیرا قائم مقام پدر در ۱۲۳۹/۱۸۲۳، بیش از چهار سال پیش از این حوادث درگذشته بود. ج. قائم مقامی در ویراست خود، به غلط تاریخ ۱۲۳۷ قمری/۲۲-۲۱ (۱۸۲۱-۷۷، ۴۰) را برای این نامه ذکر می‌کند. نامه به احتمال بسیار از ارومیه نوشته شده است که در اوایل ۱۲۴۳/۱۸۲۷ در آنجا اقامت داشت و خطاب به مقامی قاجاری احتمالاً محمدخان زنگنه، است که در آن زمان امیر نظام آذربایجان بود.
۴۱. متن انگلیسی رساله‌های مارتین و ترجمه انگلیسی مفتاح النبوه ملارضا همدانی، نخستین مؤلف ایرانی معاصر که اثرش به یک زبان اروپایی چاپ می‌شد، به نشانی زیر انتشار یافت:
- Controversial Tracts on Christianity and Mohammedanism*, ed. S. Lee (Cambridge, 1824).
- برای رسالات مارتین و رذهای پادری نک.
- Abbas Amanat, "Mujtahids and Missionaries: Shi'i Responses to Christian Polemics in Early Qajar Period," *Apocalyptic Islam and Iranian Shi'ism* (London, 2009), 127-148.
- در مورد دیباچه قائم مقام، نک. منشآت، ۹۰-۲۸۱، اشاره به عمل میهن پرستانه افتدی‌های ترک و بستان در مساجد بر این نگارنده معلوم نیست.
۴۲. منشآت، ۹۹، ۲۰۵، بیش از این که تأکید کند جلایر وجود خارجی دارد چیزی نمی‌گوید. اشاره‌هایی که به جلایر نامه می‌شود، روشن می‌کند که حتی در آن زمان می‌دانستند آن را قائم مقام

نوشته است (صص ۱۵-۱۴). قائم مقام در نامه‌ای دوستانه شعری از جلایر نامه نقل می‌کند (صص ۲۰۶-۲۰۵) و در نامه‌ای دیگر عبارتی به نثر با زیان و محتوای عامیانه‌ای شبیه جلایر نامه را به جلایر نسبت می‌دهد (ص ۲۱۹). جلایر نامه دارای ۳۷ بند است و باید در یک دوره معین نوشته شده باشد. اما یک تاریخ مسلم در دست است. در آیات ۶۲۵-۶۲۴ و ۶۹۴ در بند ۲۳ از تقارن عید فطر و نوروز سخن می‌رود. این تقارن برابر است با ۲۴ مارس ۱۸۲۹ و سوم فروردین ۱۲۱۸ شمسی که با اول شوال ۱۲۴۵ قمری تطبیق می‌کند.

۴۳. جلایر نامه در قالب مثنوی و در بحر هزج مثمن مقصود (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن) است که برای مطالب هجایی مناسب دانسته می‌شد. یک مثنوی هجایی (در هزج خفیف) اثر شاعر صوفی قرن پازدهم سنایی غزنوی با عنوان کارنامه بلخ مشهور به مطایه‌نامه شاید در سبک و محتوا سرمشق قائم مقام در سروdon جلایر نامه بوده است. کارنامه بلخ سنایی همچون جلایر نامه قائم مقام زیان مردم (و گاهی عامیانه) را برای بیان تأملات شخصی شاعر و همچنین نیش زدن به علماء، مقامات، امرا و خاندان شاهی در پایتخت سلطان محمود، غزنی، بکار می‌گیرد (مثنوی‌های حکیم سنایی، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۴۸/۱۹۶۸، صص ۱۸۷-۱۴۰). قائم مقام شاید نقیضه شهنشاه نامه ملک الشعرا فتح علی خان صبا را نیز در نظر داشته است.

۴۴. نخستین متن چاپ شده جلایر نامه که گردآمدهای از نسخه‌های موجود بود، توسط حسن وحید دستگردی به ضمیمه ارمغان انتشار یافت (تهران، ۱۳۰۸/۱۹۲۹). با وجود این در جامعه ادبی ایران شناخته بود. شاعر عصر مشروطیت، ایرج میرزا، در شعر بلند عارف‌نامه‌اش، که خود نقطه عطفی در تکوین شعر فارسی است، به عمد جلایر نامه را الگوی طنز جنجالی و نقد اجتماعی خود قرار داد. وی به صراحة می‌گوید که جلایر نامه قائم مقام سرمشق من بوده است و حتی می‌بالد که مثنوی خودش از آن برتر است. (دیوان کامل ایرج میرزا، به کوشش محمد جعفر محجوب، ۹۶، آیات ۱۱-۵۰۹).

۴۵. جلایر نامه، آیات ۱۹-۲۱۸.

۴۶. همان، آیات ۲۱-۲۲۰.

۴۷. همان، آیات ۳۱-۲۲۲.

۴۸. در زمان مأموریت گارдан (۱۸۰۷-۹/۱۲۲۲-۲۳) که برای کمک به نوسازی قشون ایران توسط ناپلئون اعزام شده بود، قائم مقام یک مأمور جوان دیوانی بود. زنزال آتش دوگارдан در مکاتبات رسمی‌اش دو بار به ایوال القاسم قائم مقام، در آن زمان از دستیاران صدراعظم، اشاره می‌کند. «این جوان را که بیست و چهار سال دارد و در خدمت پادشاه خود است، همه فرانسویان [اعضای هیئت اعزامی] به خاطر استعدادهای گوناگون و خصایل شخصی‌اش تحسین می‌کنند. او را زدار صدراعظم است و تردیدی ندارم روزی رَجُل برجسته‌ای خواهد شد» (گاردان به شامپانی، تهران، ۲۴ اکتبر ۱۸۰۸)،

Mission du général Gardane en Perse sous le premier empire, Documents historiques (Paris, 1865).

- . ۴۹. جلایرنامه، ابیات ۲۳۷-۲۳۸.
- . ۵۰. همان، بیت ۲۴۲.
- . ۵۱. همان، بیت ۲۴۳.
- . ۵۲. همان، ابیات ۲۴۴-۴۶.
- . ۵۳. همان، ابیات ۲۴۹-۵۰.
- . ۵۴. همان، بیت ۲۵۴.
- . ۵۵. همان، ابیات ۳۲۳، ۳۳۰ ارجاع قائم مقام به «پرده آهنین» اشاره به روسیه است که وی آن را از داستان قرآنی (که پیش از این ذکر شد) گرفته است. این توصیف قائم مقام قریب یک قرن پیش از قدیمی‌ترین اشاره به پرده آهنین در ادبیات غربی در متن زیرین است:

Mrs. Philip Snowden (*Through Bolshevik Russia*, [London, 1920], 2:32.

- . ۵۶. همان، بیت ۳۳۲
- . ۵۷. همان، بیت ۳۳۸. توانایی افسانه‌ای رستم در رزم و بزم براساس داستان‌های شاهنامه، ضرب‌المثل است.
- . ۵۸. واتسن، تاریخ، ۲۲۰.
- . ۵۹. جلایرنامه، ابیات ۴۵-۴۶.
- . ۶۰. نک. واتسن، تاریخ، ۲۷۹-۸۵ و حسن فسایی، فارسنامه ناصری، ترجمه شده تحت عنوان: *History of Persia under the Qajar Rule*, tr. H. Busse (New York, 1972), 233-41.
- . ۶۱. همان، ابیات ۴۷-۴۶.
- . ۶۲. همان، ابیات ۵۵-۳۵۰.
- . ۶۳. واتسن، تاریخ، ۲۳۵.
- . ۶۴. جلایرنامه، ابیات ۳۶۲، ۳۶۵.
- . ۶۵. همان، ابیات ۶۱-۶۰.
- . ۶۶. همان، ابیات ۷۷-۶۷۵، ۸۲-۶۸۱.
- . ۶۷. همان، ابیات ۱۸-۶۱۶.
- . ۶۸. همان، ابیات ۹۱-۴۸۸. قائم مقام در اینجا طیب اصفهانی شاعر قرن دوازدهم/هجدهم را سرمشق قرار داده و از او دو بیت نقل می‌کند. برای طیب نک. هدایت، مجمع الفصحا، جلد پنج، ۲۱-۷۱۹.

- .۶۹. رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، سفرنامه، به کوشش ا. فرمانفرما میان قاجار، تهران، ۱۳۴۳/۱۹۶۴. ۳۲.
- .۷۰. واتسن، تاریخ، ۷۲-۷۱.
- .۷۱. جلایر نامه، بیت ۹۳۲.
- .۷۲. همان، بیت ۹۴۴.
- .۷۳. همان، ابیات ۸۱-۹۷۱.

EIr: "Amin al-Dowla, 'Abdollah Khan' [A. Amanat]

۷۴. همان، ابیات ۲۱-۲۰. آخرین مصوع شاید اشاره دارد به بیتی از سعدی در بوستان (باب دوم، حکایت ۱۳) که ضرب المثل شده است:

خدای آر به حکمت بینند دری

گشاید به فضل و کرم دیگری

.۷۵. همان، ابیات ۶۲-۱۰۵۹.

.۷۶. همان، ابیات ۶۶-۱۰۶۴.

.۷۷. همان، بیت ۱۰۶۸.

.۷۸. همان، ابیات ۷۷-۱۰۷۴.

۷۹. همان، ابیات ۸۵-۱۰۸۲. در پشتیبانی از این نظر قائم مقام، مثلاً نک. تأکید واتسن بر آثار سوء تدارکات نارسا بر نتیجه جنگ (تاریخ، ۳۵-۲۳۴).

.۸۰. همان، ابیات ۱۰۴۲، ۱۰۴۵.

.۸۱. همان، بیت ۱۰۴۳.

۸۲. نک. هما ناطق، «قتل گریب‌ایدوف در احکام و اشعار رستم‌الحكما»، مصیبت وبا و بلای حکومت، (تهران، ۱۹۷۹/۱۳۵۸)، ۱۵۵-۷۵، و امانت، ۹۳-۸۹.

Rusurrection and Renewal

پیشوای اُمت و وزیر مختار «بی‌تلیس» انگلیس:
 مراسله حاج سید محمد باقر شفتی حجۃ‌الاسلام
 و سر جان مکنیل در قضیه لشکرکشی محمدشاه به هرات

اگر پیل زوری و گر شیر چنگ
 به نزدیک من صلح بهتر که جنگ
 سعدی، بوستان

در اواخر جمادی الاولی ۱۲۵۴ / اواسط ماه اوت ۱۸۳۸ جان مکنیل^۱، وزیر مختار انگلیس در ایران، در راه بازگشت از اردوی محمدشاه در کنار حصار هرات (که بعد از خروج معتبرضانه او و قطع روابط با ایران صورت می‌گرفت) در حوالی زنجان نامه‌ای خطاب به حاج سید محمد باقر شفتی، مجتهد عظیم الشأن اصفهان، نوشته و در آن تلویحاً نقطه‌نظرهای دولت خود و علل قطع روابط با ایران و عواقب آن را متذکر شد. جواب شفتی به این نامه به تاریخ ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۰ سپتامبر ۱۸۳۸ که شاید در تبریز به مکنیل رسید حاوی پاسخ‌های دقیق و منظم مجتهد اصفهان به نکات مذکور در نامه وزیر مختار بود.^۱

این مراسله از چند نظر حائز اهمیت بود. نخست، دلائلی که وزیر مختار را برآن داشته بود تا شفتی را به عنوان «پیشوای اُمت» در جریان واقعی سیاسی قرار

دهد؛ دوم، عکس العمل شفتی به اظهارات و تهدیدات ایلچی و سوم، شرایط تاریخی‌ای که در آن، این نامه‌نگاری انجام شده بود. به علاوه، این از محدود مدارکی است که از رفتار سیاسی علمای عظام در مقابله با مسائل سیاست خارجی ایران در اوایل قرن نوزدهم میلادی و قدرت‌های جهانجوی این دوره در دست است. نظراتی که شفتی در جوابیه خود ابراز داشت نماینده بارزی از هم‌فکری و همراهی او با «امنای دولت ایران» در مواجهه با تهدید و فشار امپراتوری همسایه بود. علاوه بر این به خوبی علل آشتبختی جویی و خط‌مشی واقع‌بینانه ایران را در برابر پرخاشجویی انگلستان در بحران هرات (۱۲۵۳-۴۲/۱۸۳۷) می‌نمایاند. این‌همه، در تصحیح تصور رایج درباره علمای اعلام و به دست دادن تصویری واقعی از محظورات دولت، همراهی ارباب شریعت با ایشان در سیاست خارجی و رفتار و وظایفی که برای خود قائل بودند سودمند است.

مکنیل وقتی نامه خود را به شفتی نگاشت که قریب یک ماه از قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس و خروج او از اردوی ایران در ربيع الاول ۷/۱۲۵۴ زوئن ۱۸۳۸ می‌گذشت. ولی ایلچی در طی طریق عجله‌ای نداشت و امیدوار بود که قبل از خروج از سرحد آذربایجان (که بالاخره در اواخر ۱۲۵۴/۱۸۳۹ واقع شد) بتواند شرایط و خواسته‌های دولت انگلیس را یا با مذاکره و وساطت و یا با ارعاب و تهدید نظامی به ایران بقبولاند. نامه‌نگاری او با شفتی نیز جزئی از همین خط‌مشی کلی بود.

مکنیل دیپلماتی حرفه‌ای و با سابقه نبود بلکه از جمله پزشکان جزء حکومت مستعمره هندوستان بود که به خاطر خالی بودن عرصه دیپلماتیک در ایران به جایی رسید. در ۱۲۳۷/۱۸۲۱ هنگامی که این اسکاتلندي‌جوان و زیرک به عنوان دستیار جراح به هیأت نمایندگی کوچک انگلیس در ایران به ریاست هنری ویلاک^۲ پیوست در اندک زمانی توانست خود را داخل در حل و فصل امور دیپلماتیک و به تدریج ترقی کند. به رغم تحمل ناکامی‌هایی که به خاطر مخالفت با انتصاب او به مقامات دیپلماتیک از جانب حکومت هند ابراز می‌شد، بالاخره در ۱۲۵۰/۱۸۳۴، مقارن آغاز دوره دوم وزارت امور خارجه لرد پالمرستون،

وی به سمت وزیر مختار انگلیس مأمور تهران شد. مکنیل در مدت کم و بیش دو دهه اقامت در ایران به زبان فارسی، که نظری بسیاری از مأمورین مستعمره در هندوستان آموخته بود، تسلط یافت. زیردست ویلاک، وی همچنین شاهد نخستین کشمکش‌های دیپلماتیک ایران و انگلیس بود و شاید خطمشی سیاسی آتیه او نیز بر معیار رفتار متکبرانه و فتنه‌جویانه ویلاک بنیاد گذارده شد، رفتاری که صاحب منصبان مستعمراتی انگلیس از هند با خود به ارمغان آورده بودند.^۲

به رغم رفتار زیانبار مکنیل که حتی مغایر با عرف دیپلماتیک همان عهد بود (چنان‌که خواهد آمد) جای تعجب است که یکی از ناظران برجسته تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس وی را «شاید قابل‌ترین و بانفوذترین سفیران انگلیس در ایران در سراسر قرن نوزدهم» دانسته است.^۳ گویا وی از انتقادات ناظران ایرانی و انگلیسی که حتی در هنگام بحران هرات طرز عمل ایلچی را بهشدت مورد انتقاد قرار دادند بی‌اطلاع بوده است. در فهرست طولانی نام فرستادگان انگلیس به ایران که با رفتار آمرانه و اعمال پرخاشجویانه خود بر شدت و سختی سیاست جهانگیری و زراندوزی امپراتوری انگلستان افزودند، نام مکنیل مقام شامخی را، شاید فقط بعد از چارلز موری،^۴ جنگ افروز لشکرکشی ۱۸۵۶/۱۲۷۲ انگلیس به ایران، احراز می‌کند. لذا چنان‌که وی را سرآمد همه سفرای انگلیس بدانیم باید از ماهیت و طرز رفتار دیگر سفرا بسیار نامید باشیم. شرح کشافی از اعتراضات دولت ایران به طرز عمل مکنیل که محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ قاجاریه^۵ غالباً به نقل از عبدالفتاح گرمودی آورده (که آن نیز خود شرح ایرادات حسین‌خان آجودان‌باشی سفیر ایران در اروپاست)،^۶ نمونه‌هایی از عدم محبوبیت او در منابع ایرانی است. حتی اگر مکنیل در عالم نظر در رساله‌ای که در ۱۸۳۶/۱۲۵۲ به عنوان «پیشرفت وضعیت فعلی روسیه در شرق» نگاشت «مدافع سرسخت اهمیت حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران برای بریتانیا در مقابل توسعه‌طلبی روسیه» بود،^۷ دو سال بعد در عمل، عکس این مطلب را به اثبات رسانید و کوشش‌های او یکسره در جهت تضعیف ایران بکار افتاد. نامه وی به شفتی نیز نهایتاً به همین تضعیف دولت مرکزی متوجه بود.

مراسله مکنیل به شفتی

در آغاز سخن، وزیر مختار انگلیس با تواضع خویشن را «مخلص» و شفتی را «پیشوای امت خیرالانام علیه و آله التحیه و السلام» مخاطب ساخت. اگرچه تسلط مکنیل بر زبان به درجه‌ای نبود که خود این مکتوب را به فارسی نوشته باشد، و لحن ترجمه نامه نیز مؤید این امر است، ولی بی‌شک به معانی تعریضی‌ای که از این دو لفظ مستفاد می‌شد، معرفت داشت. به رغم عنوان جاری «دوستدار» که وزیر مختار در مکاتبات رسمی با صدراعظم ایران، حاجی میرزا آقاسی و حتی در عرضه به شاه قاجار به شخص خودش اطلاق می‌کرد، اینجا عنوانی را گزیده بود که در عرف فارسی مرادف خاکساری و عبودیت است. در عهد جهان‌گشاوی و استیلای انگلستان و وسوس شدید مأمورین دیپلماتیک در اطلاق دقیق عنوانی و القاب و منازعات متعدد بر سر این موضوع با دولت ایران، اختیار چنین عنوانی تصادفی نمی‌توانست باشد. بر همین منوال اطلاق «پیشوای امت» به شفتی نیز صرفاً یک مجامله متعارف نبود. مکنیل به خوبی می‌دانست که اشارت‌های او در چنین خطابی، چه در نزد شفتی و چه در نزد شاه و اولیای دولت ایران و چه در میان عامه اهل ایران، چیست.

در ایام نگارش این مراسله، بی‌شک شفتی از جمله بانفوذترین و مشهورترین علمای ایران بود و اعلمیت او بر دیگر مجتهدان مملکت به ندرت محل تردید قرار می‌گرفت. البته این اعلمیت، هیچ‌گاه به معنی «مرجعیت تقليید عام» چنان‌که بعدها مصطلح شد، نبود، بلکه در وهله اول نتیجه نفوذ کلام او در میان طبقه علماء و در وهله بعد، ناشی از قدرت اجتماعی او مخصوصاً در پایگاهش اصفهان، ثروت بیکران وی و نهایتاً اقبال عامه به او در مواجهه با مقامات دولتی بود. با درگذشت سید محمد طباطبائی (مجاهد) در راه عتبات و ملا احمد نراقی در کاشان در ۱۲۴۴/۱۸۲۸، که این هردو آخرین بازماندگان مهم نسل اول از شاگردان ملا محمد باقر بهبهانی (مجدد اصولیه در دوره اخیر) بودند، رقیب سرسختی برای شفتی باقی نمانده بود. در دهه ۱۲۴۶/۱۸۳۰ تنها در عتبات مدرسانی چون شیخ موسی نجفی و برادرانش زعمات علمی بر دیگران داشتند و در اصفهان نیز همدرس قدیم شفتی، ملا ابراهیم کرباسی (کلباسی) در میان علماء از نظر علمی

وزن و شانی داشت، لیکن هیچ‌یک از اینان در نفوذ اجتماعی و اقتصادی به پای شفتی نمی‌رسیدند. به اضافه منازعات و رقابت‌های او با رجال قاجاریه بر سر قدرت، چه در اصفهان و چه در تمامی خطه ایران، از او اخراج سلطنت فتح‌علی‌شاه و کوشش‌های وی برای گسترش دامنه اقتدار قضایی در برابر حکومت و ارباب دیوان و افزایش بسیار وسیع مکنت خود، وی را شاید بیش از هر مجتهدی (قبل از ایام شیخ مرتضی انصاری) شهره ساخته بود.^۸

با این اوصاف به رغم این‌که وی نخستین مجتهدی بود که در عالم شیعه به عنوان «حجت‌الاسلام» خطاب می‌شد و حتی منابع هم‌عصرش در تجلیل او مبالغه می‌کردند، وی هیچ‌گاه از جانب یک دیپلمات فرنگی و به منظور طرح دعوا با شاه، آن هم در لحظه‌ای حساس و بحرانی بعد از قطع روابط با دولت ایران، چنین مورد خطاب «پیشوایی امت» قرار نگرفته بود. وزیر مختار با علم به سابقه مواجهه بین دولت و علماء، که به‌خاطر اشاعه نفوذ اجتماعی و اقتدار قضایی و اقتصادی مجتهدان بود، و با اطلاع از رقابت پنهان ایشان با دولت، در پس پرده تعارفات آراسته و حفظ ظاهر می‌کوشید تا با مهارت از این رقابت برای پیشبرد شرایط تحمیلی‌اش و تضعیف دولت ایران و ارعاب شاه بهره ببرد.

در شرح علل اختلاف با شاه و قطع روابط با دولت ایران به شفتی نوشت که وی «به‌جهت انجام بعضی مطالب که در حقیقت خلاف مسطورات معاهده می‌مونه فیما بین دولتين بهیتین است و رفع پاره‌ای مفاسد که از آن جمله خفت و بی‌حرمتی که از جانب امنای دولت علیه ایران نسبت به دولت بهیه رخ نموده بود روانه اردوی کیوان شکوه شهریاری شد». ولی به رغم خدمات وی و دولتش چه در عهد «خاقان مغفور» و «نائب‌الخلافه مبور» (عباس‌میرزا) و چه در ایام محمد شاه، و به رغم این‌که انتظار داشت دولت ایران و شخص محمد شاه «در صدد رفع کلفت و نقار فیما بین» برآیند، در عمل ملاحظه کرد که «بعد از اظهار و اصرار جوابی که موافق صواب باشد و آیت رفع کدورت از او ظاهر شود از امنای دولت علیه مسموع نیفتاد و هویدا نگشت، بلکه سوء سلوک و تغییر رفتار از امنای دولت علیه مشاهده رفت.» مکنیل آنگاه بدون آن‌که هیچ اشاره‌ای به ماهیت «خفت و بی‌حرمتی» مورد نظر کند یا از کیفیت «اظهار و اصرار» چیزی به میان آورد، به مجتهد عالی مقدار متذکر شد که چون دولت ایران «در مقام رضاجویی»

برنمی‌آید و تکالیفی را هم که محض استقامت دولتی «بین دولتين و آسایش خلق این مملکت در آن متصور است» قبول نمی‌کند و «قطع نظر از حمایت و دوستی دولت بهیه کرده» لذا وی، بودن خود را بی‌حاصل شمرده و از اردی شاهی بیرون آمده است. وزیر مختار در اینجا حتی اشاره‌ای نکرد به قطع روابط سیاسی ایران و انگلستان و پایین‌کشیدن پرچم و اقدامات قبلی که به معارضه وی با محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی شده بود ولی در ازای آن لازم دانست بگوید که در راه بازگشت مطلع شده است که جهازات جنگی دولت او وارد بحر فارس شده‌اند «و هرگاه امنی دولت علیه ایران مطالب عدالت خواهانه دولت [انگلیس]» را به طریق دوستی به عمل نیاورند به طریق دیگر مطالبه عمل آوردن مطالب می‌شود، این تهدید صریح از جانب دولت انگلستان «مخلص صداقت شعار» یعنی مکنیل را بر آن داشته بود که مجدداً شاه را از موقع امر مطلع سازد و آنچه لازمه خیرخواهی دولت ایران است اظهار دارد: «اکنون رفع فساد و برپا نمودن نزاع در عهده و اختیار خود امنی دولت علیه ایران است».

این اتمام حجت بعد از شرح موقع بدین جهت فراهم آمده بود تا وزیر مختار تأکید کند که به رغم خصومت با دولت ایران، دولت بهیه انگلیس «به هیچ وجه متعرض و مزاحم اهل بلاد ایران نخواهد شد و در مقام عناد و دشمنی با جمیع اهل بلاد ایران برنخواهد آمد». به جهت آن که «کارگزاران و گماشتنگان دولت بهیه در هر خصوص و هر مورد کمال رضامندی و خشنودی از رفتار و مهربانی و ضیع و شریف اهل این بلاد حاصل کرده‌اند و سعی و اهتمام کرده و می‌کنند که به قدر حجه و دیناری ضرر و خسارت به اهل بلاد محروسه ایران نرسانند». وزیر مختار امیدوار بود که شاه «استقامت دولت انگلستان» را مشاهده کرده و «فایده دوستی» با آن را دریابد و «رفع این کدورت» را «در کمال سهولت» بنماید. حال نیز مترصد بود که تا رسیدن به سرحد، پاسخ مثبت از اردی شاهی برسد تا «این دوستی دیرین بدل به مغایرت و دورنگی نشود». در خاتمه مراسله نیز قوام «دین مبین و قواعد شرع متنی» را به «انوار و تقوی و آثار حکم و فتوای آن شریعت‌پناه» مرتყع و معلّی خواسته بود.^۹

انگیزه اصلی مکنیل از ارسال این نامه، در وله اول ارعاب شاه و دولت با حربه دخیل شمردن علماء در امور خارجه بود و در این مهم نیز شاید به مقصود

واصل شد. سوای شورانیدن مدعيان تاج و تخت از طایفه قاجار، شاید هیچ تدبیری محمدشاه را بیش از موضعه بین قوی‌دست‌ترین مدعا خارجی او و بانفوذترین مرجع مستقل در داخل مملکت پریشان نمی‌ساخت. در وهله بعد، مقصود وزیر مختار از این مراسله و جلب دوستی و اطمینان مجتهد عالی‌قدر و ابراز دلگرمی از بابت امنیت اهل ایران آن بود که مانع از عکس‌العمل احتمالی علماء و تلقی این بحران به عنوان خطری برای امنیت امت اسلام شود.

چنین تعبیری احتمالاً ممکن بود منجر به صدور حکم جهاد از جانب شفتی گردد و دولت انگلیس را با دردرس پیش‌بینی‌نشده‌ای مواجه سازد. قشون‌کشی دریایی انگلیس به خلیج فارس صرفاً عملیات محدودی برای گوشمالی دولت ایران بود و لذا کوشش وزیر مختار در القاء جدایی بین دولت ایران و اهل ایران و محدود کردن نزاع به یکی و سر آشتب داشتن با دیگری، حیله‌ای بسیار زیرکانه و هماهنگ با سیاست کلی امپراتوری انگلیس در این عهد و در ممالکی نظیر ایران بود. مکنیل که در دوره دوم جنگ‌های ایران و روس ۱۲۴۱-۱۸۲۶ در ایران حضور داشت و فتوای جهاد علماء را، اگرچه به شکستی مفتضحانه منجر شد، دیده بود لابد می‌دانست که در آن ایام به رغم تأیید ضمنی جهاد، شفتی همراه سایر مجتهدان مجاهد در اردوی شاهی حاضر نشده بود.^{۱۰}

به‌خاطر همین مزاج محافظه‌کار و عقلاًی و مبربی از عکس‌العمل‌های مبارزه‌جویانه، مکنیل نامه‌نگاری با شفتی را مصلحت می‌دانست و در تشخیص عکس‌العمل شفتی نیز چندان بیراه نرفته بود. در ۱۸۳۶ در گیرودار سرکوبی ترکمانان، دولت ایران موفق شده بود حاجی ابراهیم کرباسی را به صدور فتوای جهادی علیه ترکمانان اهل سنت تشویق کند گرچه این فتوا در مقابل فتاوی علمائی سنی در اباحه فروش اسرای شیعه ایرانی بود، اما شاید به‌دلیل عدم پشتیبانی شفتی، بی‌اثر ماند. در سال ۱۸۳۷ نیز هم‌زمان با تیرگی روابط ایران و انگلیس، محمدشاه در کوشش خود برای جلب پشتیبانی علماء از ایشان خواست که «اعلام نمایند که همه مسلمانان وظیفه دارند در مقابل انگلیس‌های کافر مقاومت کنند.» علماء ایران این موضوع را به شفتی احواله نمودند ولی ظاهراً قبل از این‌که وی در این مورد عکس‌العملی بروز دهد، مکنیل پیش‌دستی کرده و نامه خود را فرستاده بود.

البته محتمل است که مکنیل، شفتی را در قضیه بستنشستن عبدالله‌خان امین‌الدوله، آخرین صدراعظم فتح‌علی‌شاه، در خانه مجتهد مذکور می‌شناخت. در ۱۲۵۰/۱۸۳۴ به رغم مذاکرات مفصل با میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که در طی آن صدراعظم جدید به شفتی نوشته بود: «از آن جناب خواهش داریم او [عبدالله‌خان] را در جوار خود راه ندهند»، مجتهد اصفهان به امین‌الدوله پناه داده بود. فقط پس از قتل قائم‌مقام در مقابل تهدیدات مجدد از تهران در ۱۲۵۱/۱۸۳۵ و تنها با وساطت مکنیل، شفتی از شاه برای صدراعظم معزول تأمین جانی گرفته و او را عازم عتبات ساخته بود.^{۱۳} لذا بعید نیست که نامه‌نگاری در این قضیه نیز با توجه به سابقه آشنایی قبلی بوده باشد. سومین محرك مکنیل همین اطمینان به تدبیر و مسالمت‌جویی شفتی بود. وی می‌خواست راه دیگری برای مذاکره و وساطت با دولت ایران از طریق شفتی باز بگذارد. اگرچه هیچ‌گاه علناً در نامه به بیان خواسته خود نپرداخت، در این مقصود نیز تا آنجا موفق شد که توانست اعلام شفتی را برای وساطت کسب کند، چنان‌که بباید.

مراسله شفتی به مکنیل

پاسخ ۲۴۰۰ کلمه‌ای سید محمدباقر شفتی بیش از هر چیز حاکی از هوشیاری سیاسی و تدبیر او بود. از طرفی در طرح جزئیات و پاسخ‌گویی به اعتراضات وزیر مختار با دلیری به بیان مافی‌الضمیر پرداخته بود و مدعیات وی را دقیقاً جواب گفته بود و حتی از انتقاد و سرزنش ملایم وی نیز دریغ نکرده بود و از طرفی دیگر باب مذاکره و وساطت و آشتی را نیز نبسته بود، یعنی طریقی که نه تنها آن را صلاح کار ایران می‌دانست بلکه تقویت پایه‌های قدرت خود را نیز در آن می‌دید. سیاق کلام او بنابر روش فقهای اصولی، منطقی و مرتب و موشکافانه بود و به خوبی اشارات و کنایات مکتوم در نامه مکنیل را دریافته بود. به اضافه شاید در پاسخ خود می‌کوشید به ایلچی انگلیس نشان دهد که بهتر از او از عهده بسط و تفصیل قضایا به زبان دیپلماتیک برمی‌آید و به همین منظور نیز در ابتدا بعد از ذکر تاریخ وصول نامه و پاسخ و محل نگارش، چکیده سخن مکنیل را به سبک شروح فقهی به قول خودش به هفت مطلب «منحل» کرده بود

و آنگاه در صدد جواب به یکایک این مطالب برآمده بود. اگرچه بعید نیست که هشت روز بعد از وصول نامه وزیر مختار وقتی که به ادای پاسخ پرداخته بود در انشای جواب از منشیان و مشاورانش کمک گرفته باشد ولی روح کلام از او بود. به علاوه وی در «علوم ادبیه» نیز، برخلاف بسیاری فقها، دست داشت و آنچه از نوشته‌های فارسی او در دست است منافی سبک نسبتاً پخته و منشیانه در نامه نیست. در عین حال که در بذل تعارفات به راه گزاره‌گویی نیفتاده بود ولی همواره احترام ایلچی را نگاه داشته و با وی از سر مسالمت و مدارا سخن گفته بود.

مع ذلک مجتهد اصفهان در مطلع نامه خود ایلچی را از طعن مليحی بی‌نصیب نگذاشت. در برابر خطاب «پیشوای امت» که مکنیل بکار برد بود، متواضعانه خود را «خیرخواه کافه بندگان» و «خادم شریعت» شمرده و خطابش را «مکشوف ضمیر فطانت تخمیر جلالت نصاب شوکت اکتساب وزیر مختار بی‌تلیس و مقرب دربار دولت انگلیس» قرار داده بود.^{۱۴} تفاوت عمدی این خطاب با آنچه در مکاتبات رسمی با وزیر مختار می‌آمد در استفاده زیرکانه از لفظ «بی‌تلیس» بود. نویسنده با حفظ سجع شاید نوعی قدح شبیه به مدرج آورده بود. حتی از همان اوان نیز در کلام عامیانه و گاه حتی در آثار نیمه‌ادبی عهد قاجار اصطلاحات «انگلیس پرتلیس» یا انگلیس پرتلیس در برابر «روس منحوس» به طبع سجع پسند ایرانیان خوش آمده و این مقارنه موزون را چون سلاحی مخفی در مقابله با حقارت‌ها و صدماتی که دولت و مملکت‌شان در برابر دولتين همسایه متحمل می‌شد، بکار برد بودند. شفتی در خطاب به وزیر مختار با زیرکی «پرتلیس» را برای خواننده بصیر «بی‌تلیس» کرده بود ولی نمی‌دانیم آیا احاطه مکنیل به زبان فارسی چنان بود که این کنایه را بفهمد.

روی سخن شفتی اما با «ضمیر فطانت تخمیر» وزیر مختار بود. از همان ابتدا اعتماد خود را به «فهم و فراست امنی دولت ذی شوکت انگلیس» ابراز کرد و از ایشان توقع داشت که «نظر منصفانه و تأمل عاقلانه» در استدلالات او کنند و «در رد و قبول آنان جز عقل سليم و فهم مستقیم را مدخل ندهند». زبان و روش استدلال او در مقابله با حریف اروپایی زبان عقل و استدلال بود و نه طریق اعتقاد و نقل، و این از زبان فقیهی عالی قدر چون او در آن عهد بسیار طرفه به نظر می‌آمد. اما استعداد برای چنین استدلالی در مجتهدی که پروردۀ مکتب اصولیه

بود اگرچه بعید ولی بالقوه مفقود نبود. عنایت اصولیه به منطق استدلالی، به رغم استفاده نسبتاً محدودی که از «علم» برای تدوین اصول فقه می‌کردند، ایشان را بیش از فقهای اخباری برای قبول بینش استقرایی مستعد می‌ساخت. مع ذلک این استعداد صرفاً در کوشش برای اشاعه یک نظام فقهی سنتی بر جامعه شیعه بکار گرفته شد و وجهه دیگر این روش استدلالی کماکان در بوته اجمال باقی ماند. آنچه در نامه شفتی استثنایی بود همین وجه استدلال و اصالات بخشیدن به «عقل سليم و فهم مستقيم» بود. در استدلال نه از آیات و احادیث مدد جسته بود و نه فریاد واشریعتاً سر داده و به تکفیر و تفسیق حریف برخاسته بود و نه مکالمه با کفار را با شرع مبین مغایر شمرده بود. پاسخ او به نحو اعجاب‌آوری از آثار متعارف بیگانه‌هراسی^۴ و از خودرضایی و نجس‌شماری در نزد بعضی فقهای شیعه برکنار بود. بویی از خشک‌اندیشی‌های شریعتمدارانه نداشت و در بند ملاحظات تنگ‌نظرانه در مواجهه با اهل فرنگ نبود و حتی در طریق همراهی و مماشات مذهبی وسیع‌المشرب بود.

این طرز تلقی نه تنها با آثار و عقاید دیگر علمای شیعه و دقایقی که در مبحث جهاد در کتب فقهی ایشان مسطور است مغایر بود بلکه حتی با اظهارات و فتاوی خود شفتی نیز تفاوت عمده داشت. اگرچه در مجموعه فتاوی او به نام رساله سؤال و جواب در ۱۲۴۷/۱۸۳۲ به چاپ رسید، تنها مختصراً در مبحث جهاد مذکور افتاده بود، ولی همان‌جا نیز در پاسخ این که آیا «مسلم می‌تواند به هر تدبیر و حیله که باشد از دزدی و فربود و خدعاً مال کافر پرست غیر مطیع‌الاسلام را اخذ نماید یا آن که نمی‌تواند و دزدیدن اولاد و زنان ایشان جایز است یا نه و به این نهیج ملک مسلم می‌شود یا نه؟» جواب گفته بود: «اما در خصوص مال، حال جواب از آن مقدورم نیست و لکن دزدیدن و اسیر کردن زنان و اطفال آنها جایز است... و همچنین زنان نصاری و یهود که غیر مطیع‌الاسلام باشند ظاهر این است که مسلم به اسر مالک می‌شود»^{۱۵} اگرچه شفتی در مسئله اخذ مال سکوت کرده بود، ولی در مسئله جواز اسارت زنان و فرزندان جای تردیدی در اتفاق او با دیگر فقهای هم‌عصر او در کلیات مبحث جهاد باقی نمی‌گذاشت. در خصوص

مال کافر، تأمل شفتی بی‌جهت نبود. نه تنها تأیید چنین عملی معیشت بسیاری از مقلدین او را از تجار و کسبه اصفهان و دیگر نقاط ایران در معاملات تجاری با اروپاییان به خطر می‌انداخت بلکه مجتهد اصفهان خود نیز در کسب و بازرگانی ذی‌مدخل بود و تأیید چنین حکمی بی‌شک موجب عدم اعتماد شدید تجار اروپایی و نمایندگان ایشان می‌شد.^{۱۶}

آیا مسالمت‌جویی شفتی در نامه به مکنیل نیز «تدبیر و حیله‌ای» بیش نبود؟ جای تردید نیست که موقعیت حساس، یعنی بحران هرات و متعاقباً اشغال خارک به دست قوای مستعمره هند، در روش آشتی‌جویانه وی بی‌تأثیر نبود. او از موقع خطیر خود از جانبی در برابر وزیر مختار و از جانبی در برابر شاه و دولت مستحضر بود. به علاوه حفظ منافع مقلدین و سعی در اعتلای مقام و اشاعه نفوذ شخصی نیز در اخذ چنین روشی ملحوظ افتاده بود. بدین ترتیب شتم سیاسی حجت‌الاسلام هوشیار، تعبیر فقهی و بینش کلی او را در مواجهه با جهان‌جویی و سلطه‌طلبی اروپایی به جانب مدارا و سازش سوق می‌داد. البته شرع شیعه نیز راه را برای چنین انعطاف‌پذیری به جهت صیانت نفس و حفظ بیضه اسلام در هنگام تفوق و غلبه کفار باز گذاشته بود.

نخستین مطلب در پاسخ شفتی توجیه قشون‌کشی ایران به هرات بود. برخلاف لحن سریسته و پنهان‌کارانه مکنیل، شفتی با متنات و واقع‌بینی به تبیین دلائل دولت ایران پرداخت. نظری هر فقیه صاحب فنی اول با یک استنتاج استقرایی «حسن عدل و انصاف و قبیح ظلم و اعتساف» را که مورد تصدیق هر ذی‌شعوری بود، وجه مشترک با وزیر مختار قرار داد و سپس قشون‌کشی به هرات و تسخیر آن سامان را برای دفاع بلا د ترکمن «عین عدل بلکه کمال عدل» دانست. دلیل اصلی شفتی، موافق با اظهارات دولت ایران بر جنبه دفاعی و برقراری امنیت استوار بود:

بر قاطبه سکان دولت و مملکت ایران و بر بسیاری از اهالی سایر ممالک مشخص و معلوم گردیده که قرنی است اهالی ترکستان بر بندگان خالق جهان از اهل خراسان اشد ظلم و عدوان می‌نمودند. بلکه اختصاص به اهل خراسان ندارد، هر بندۀ خدایی که در خراسان و استرآباد به چنگ ایشان می‌افتد از رجال و نساء و صبايا و اطفال برخی را می‌کشند و بقیه السیف را در کمال شدت و اذیت با

مال و اموال اسیر کرده و دستگیر نموده با جمیع اموال بردہ و بسیار اتفاق افتاده که غفلتی بر قریه و نواحی شبیخون آورده بالمره را اسیر و دستگیر نموده با جمیع اموال بردہ که حال بسیاری از ولایات به این واسطه خراب و ویران مانده. به علاوه در این اوقات ظلم و تعدی را در هرات بر بندگان خالق جهان از حد گذرانیده‌اند. حتی آن که بندگان خدا را در دیگ جوشانیده و بعضی را شقه کردند و به انواع سیاست‌های دیگر هلاک کردند و اموال آنها را متصرف شده [و] اهل و عیال شان را فروختند.

دامنه وسیع «چپوی» ترکمن‌های مرزنشین و رواج بازار اسیرگیری و بردہ‌فروشی ایشان از هرات تا بخارا ممتد بود. دزدیدن و خرید و فروش شیعیان سراسر خطه شمال خراسان از سرحد مرو و خیوه و سرخس تا استرآباد و مشهد و هرات، حتی داخله خراسان، رعیت و دولت را مستأصل ساخته بود. چادرنشینان تیزتک ترکمن ده‌هاهزار روستایی و شهرنشین، زائر و مسافر و تاجر و کاروانی و سرباز را اسیر ساخته و روانه بازارهای بردہ در بخارا و خیوه و هرات کرده بودند. به اضافه دزدیدن و فروش اسرای شیعه با فتوای علمای سنی سمرقند و بخارا مباح به حساب می‌آمد و نوعی غزا تلقی می‌شد. شیوع اسیرگیری آنچنان بود که به گفته میرزا ابوالقاسم قائم مقام فقط در یک مورد عباس‌میرزا «تخمیناً هفت‌هزار اسیر بی‌صاحب» ایرانی را در ۱۸۳۲ / ۱۲۴۸ در سرخس از اسارت ترکمان رهانیده بود.^{۱۷} در نامه دیگر قائم مقام نوشت که «همین پارسال از همین خراسان البته دوازده‌هزار اسیر به بخارا و خوارزم رفته که اغلب را ترکمان خوارزمی به‌تاخت برده‌اند باقی را امرا و خوانین خود به اسب و شتر بل با جُل و جوال سودا کرده‌اند اگر باور ندارید ده به ده، ولايت به ولايت سیاهه خواهم فرستاد که چه اشخاص رفته‌اند و بالفعل در کجا هستند». ^{۱۸} مری شیل^{۱۹} هم تأیید می‌کرد که «هزاران ایرانی، یا خود و یا اعقابشان، بمناکامی در اسارت بی‌سرانجام [ترکمانان] هستند. تنها یورش دیگری نظیر نادرشاه ممکن است اندکی امید به آزادی ایشان را افزایش دهد ولی امکانی برای چنین چیزی نیست». ^{۲۰} حتی مکنیل خود نیز به این امر اذعان داشت که:

«صرف نظر از ادعای دولت ایران راجع به تملک هرات، اگر موضوع اختلافات را بین دو دولت مستقل فرض نماییم، این جانب معتقد است که حق با دولت ایران است و هرات در این مورد تقصیر دارد. پس از مرگ شاه سابق حاکم هرات با ترکمن‌ها و ایل هزاره همدست شده و به خاک ایران تجاوز نموده و رعایای آن مملکت را به غلامی برده بودند و افغانه هرات این مشی تجاوز کارانه را لاینقطع ادامه می‌دهند و ایران تا حال برای جلوگیری از این دست‌اندازی‌ها به عملیات خصم‌مانه مبادرت نورزیده است؛ مگر آن‌که تصمیم اخیر تصرف هرات چنین تلقی شود. بنا به مراتب فوق شاه در حمله به قلمرو کامران‌میرزا [یعنی هرات] و بی‌اعتنایی به یادآوری‌های ما دایر به عدم مبادرت به چنین اقدامی محق و ناگزیر می‌باشد.»

اگرچه ملاحظات توسعه طلبانه بریتانیا در افغانستان باعث شد که یک سال بعد وزیر مختار در این قول تجدید نظر کند، لکن این مانع از آن نشد که شفتی براساس شواهدی که آورده بود استدلال کند که «با این احوال و اوضاع، عقل قاضی و حاکم است که افعال صادره از آنها [ترکمانان و افغانه] محض ظلم بلکه اشد ظلم است و در صدد تنبیه و مؤاخذه و قلع و قمع و دفع آنها برآمدن عین عدل بلکه کمال عدل است.» در تأیید این حجت آنگاه شفتی با زیرکی به مقایسه به مثل پرداخت: «هرگاه در سرحدات ممالک دولت بهیه [انگلستان] امثال این مفاسد روی دهد به هیچ قسم از خود راضی به تکاهل [و] تسامح نمی‌گردند و کمال اهتمام در رفع امثال این مفاسد می‌فرمایند و چنین نیست که ما از قواعد دولت بهیه اطلاع نداشته باشیم؛ چه بنای اساس قواعد ایشان بر عدم ایذای بندگان خالق زمین و آسمان است.» این اشاره به آگاهی از قواعد دولت انگلستان و تعبیر ساده ولی روشن‌بینانه‌ای که از «عدم ایذای بندگان» به عنوان «اساس قواعد» انگلستان کرده، شایان تأمل است. اگرچه این هردو معنی در فلسفه سیاسی اصالت وظیفه در دنیای ایران اسلامی بی‌سابقه نبود، اما مراد فشرمند آنان با یک دولت نامسلمان از زبان مجتهدی چون شفتی تازگی داشت.

اطلاعات شفتی در این زمینه بایستی به گزارش‌های سیاحان ایرانی از فرنگ متکی باشد که در عهد شفتی انتشار داشت. مجتهد کتاب باز که کتابخانه نفیس و معظمی فراهم آورده بود و ادعا می‌کرد «که همه کتب در نزد من است»،^{۲۱}

بدون شک می‌باشد سفرنامه مشهور همشهری اش میرزا ابوطالب خان اصفهانی با عنوان مسیر طالبی فی البلاد افرنجی را که ابتداء ۱۸۱۲ در کلکته به چاپ رسید در تصالح می‌داشت. ابوطالب نه تنها از «قوانين آزادی انگلش» و «سویت [برابری] انگلش در اعالی و ادانی» و «اوپرای ریاست» ایشان سخن گفته بود بلکه نوشه بود که پادشاه انگلستان «قوت عزل قضات را از خود سلب نمود و بیم و امید ایشان را از ارکان سلطنت دور کرد تا در اجرای احکام حق، از کسی پروا نکنند». ۲۲ این نکته می‌باشد به مذاق حاکم شرع بانفوذ اصفهان که اقتدار دیوان و سلطنت را در امر قضای انکار می‌کرد و اقامه حدود شرعی را در زمان غیبت امام از جانب مجتهدان واجب می‌شمرد و حکم خود را در اجرای حدود به عینه همان حکم حضرت صاحب‌الزمان می‌دانست، خوش می‌آمد. به علاوه ممکن است شفتی گزارش مشهور عبداللطیف شوستری را از «احوال انگلستان» در تحفه‌العالم که در امر ۱۸۰۱/۱۲۱۶ نگاشته بود خوانده باشد. این گزارش اگرچه براساس مشاهدات شخص نویسنده نبود اما شرح نسبتاً مفصل و دقیقی از «سبب آمدن و تسلط یافتن انگلیسیه به هندوستان»، در «یکسان بودن مردم انگلند»، «طريقه سلطنت انگلیسیه» و «طريقه مشورت در امور عظیمه» به دست می‌داد. در شرح قواعد انگلستان نوشته بود که از جمله قوانین مردم انگلیس آن است که «کسی را بر کسی تسلطی نیست» و در مبحث «خانه عدالت» شرحی در وظایف قاضی و استقلال دستگاه قضایی از حکومت آورده بود. ۲۳ احتمالاً شفتی نسخه‌ای از مرآت الاحوال جهان‌نما به قلم احمد بن محمدعلی بن محمدباقر بهبهانی (یعنی نویسنده فقیه شهیر و مجدد اصولیه که استاد شفتی بود) را نیز در اختیار داشت. نویسنده که مقیم هند بود در شرح مفصلی بر احوال خاندان خود بحثی نیز در احوال انگلیس و بقیه اروپا ظاهراً به نقل از تحفه‌العالم آورده بود و این چون به قلم یکی از علمای اصولی بود بدون شک مورد توجه شفتی توانست که قرار گیرد.^{۲۴}

شفتی با هوشیاری و مطابق با اظهارات اولیای دولت کوشید مسئله رفع ظلم و استقرار امنیت را مأخذ قرار دهد و تأکید کند که از فتح هرات «نه مال منظور است و نه مُلک و نه جاه و جلال». البته او بدون شک به مدعیات ارضی ایران بر هرات واقف بود و می‌دانست که مقصود محمدشاه سوای رفع بلای ترکمن و

نامنی سرحد شمال شرقی خراسان، تحقیق بخشیدن به آمال چند ساله سلسله قاجار بود. این ادای دینی به پدرش عباس‌میرزا بود که قبل از مرگش در ۱۲۴۹/۱۸۳۳ کوشید تا هرات را تسخیر کند و پسر ارشدش، محمد‌میرزا، را بدین مهم مأمور ساخته بود. لذا تسخیر هرات نه تنها دنباله عملیات قبلی شاه بود بلکه وی را در خصائص جنگاوری و جهانگیری، بنا به سنت ترکی مغولی قاجاریه، هم‌ردیف پدر و قبل از او بانی سلسله قاجاریه قرار می‌داد. شاید نیز رؤیای کشورگشایی او نه فقط از قاجاریه متأثر بود بلکه از جنگاورانی چون نادر و حتی از پادشاهان افسانه‌ای و باستانی ایران نیز بهره برده بود. پس تأکید شفتی بر مسئله امنیت و ناچیز‌شمردن مدعیات ارضی بی‌دلیل نبود. وی می‌دانست که تکیه بر حاکمیت ایران بر هرات وی را گرفتار مسئله اصرار انگلیس بر استقلال افغانستان برای تأمین امنیت سرحدات شمال غربی هندوستان می‌کند. به همین لحاظ نیز وی در سراسر پاسخ خود هرات را جزئی از ترکستان و تلویحاً منزع از افغانستان به حساب می‌آورد، نکته‌ای که رضاقلی‌خان هدایت نیز بر آن تأکید داشت. مورخ رسمی دولت «هرات و بلخ و مرو و سرخس را ضمیمه بلاد جدیده و قدیمه ایران» می‌دانست که «در [زیر] حکم پادشاهان این دولت بوده و مدخلیتی به افغانستان ندارد».^{۲۵}

نظیر هر فقیه مجری، شفتی تکیه بر مسئله رفع ظلم را که مرادف با منافع امت بود، امری در حیطه اختیار خود می‌دانست و بر مسئله ادعای حاکمیت که در حیطه مسئولیت دولت و شاه بود، مرجع می‌شمرد: «ما را منظوری نیست مگر رفع مظالم و مفاسد اهالی ترکستان». این وجه نظر داهیانه و واقع‌بینانه اتخاذ شده بود زیرا شفتی بر این اساس می‌توانست «عدل و انصاف» را دائزدار بشمرد و از وزیر مختار بخواهد که «دولت بهیه باید این عمل را مدح و وصف کند نه این که کاره [منزجر] باشد و چون موافق و مطابق عهد عبودیت خالق زمین و آسمان که فوق همه عهود و مواثیق است، عین معاهده مابین دولتين شمارند نه خلاف معاهده؛ چه معاهده مابین، به ترک مقتضیات عدالت و ترک اطاعت حضرت رب‌العزه نخواهد بود. پس خلاف معاهده و مخالفتی به ظهور نرسیده».

از پاسخ شفتی چنین برمی‌آید که وی ادعای مکنیل را دائز بر این که عمل ایران «خلاف مسطورات معاهده می‌مونه فی مابین دولتين» است تنها به خاطر

«مقتضیات عدالت» و «عهد عبودیت» بی مورد می داند و این شاید از بی اطلاعی او بر مفاد این معاهدات ناشی شده است. در واقع هیچ یک از قراردادهای مابین دو دولت موافق حقی که وزیر مختار برای کشورش قائل می شد نبود. ماده هفتم قرارداد ۱۲۳۴/۱۸۰۹ بین هارفورد جونز^۶ با دولت ایران صریحاً متذکر شده بود «اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت ایران و افغان اتفاق افتاد اولیای دولت انگلیس را در آن میانه کاری نیست و به هیچ طرف اعانت و امداد نخواهد کرد مگر این که به خواهش طرفین واسطه صلح گرددن». همین ماده در فصل پنجم قرارداد گور اوزلی^۷ با دولت ایران مورخه ۱۲۲۷/۱۸۱۲ و فصل هفتم قرارداد نهایی هنری الیس^۸ با دولت ایران در ۱۲۲۹/۱۸۱۴ عیناً تأیید شده بود.

مکنیل ادعا می کرد که دولت انگلستان به خاطر همین ماده ذی حق به میانجیگری در مسأله هرات است؛ زیرا از جانب امرای هرات برای انجام این مهم دعوت شده است. ولی این ادعا بدون شبه فقط به ملاحظات منافع سیاسی انگلستان بود و لآن دعوت امرای هرات از نظر ایران خواهش دولت افغان به حساب می آمد و نه حتی اگر چنین بود موافقت طرفین در این وساطت جلب شده بود. به رغم کوشش های پی درپی مکنیل از هنگام انتصاب به وزارت مختار در ۱۲۵۲/۱۸۳۶ وی موفق نشد بود دولت ایران را به تغییر ماده هفتم قرارداد ۱۲۲۹/۱۸۱۴ وارداد تا بدین ترتیب مجوز قانونی برای مداخله در منازعه ایران و افغانستان داشته باشد.^۹ این مجوز فقط وقتی به دست آمد که در ۱۲۶۹/۱۸۵۳ در زیر فشار بسیار شدید دولت انگلستان میرزا آقاخان نوری تعهدنامه ای به جاستین شیل^{۱۰}، وزیر مختار وقت، سپرد و بعداً در قرارداد ۱۲۷۳/۱۸۵۷ بین ایران و انگلیس دولت ایران رسماً مجبور شد عدم مداخله در امور هرات را بپذیرد. لذا مکنیل حتی قبل از عزیمت به اردوی محمدشاه در ماه جمادی الاولی ۱۲۵۴/آوریل ۱۸۳۸ بر این قصد مصمم بود که از این فرصت برای قبولاندن خواسته انگلیس بهره جوید. قبل از خروج از تهران وی به پالمرستون و هم به

6. Harford Jones

7. Gore Ouseley

8. Henry Ellis

9. Justin Sheil

جرج اوکلند^۱، حاکم هند، سفارش کرده بود که ضرب شستی به دولت ایران برای وصول به مقصد لازم است. این امر را شیل نیز که در آن وقت دبیری هیأت نمایندگی انگلیس را در تهران داشت برای حفظ آبروی کشورش ضروری می‌شمرد. وی عقیده داشت که ایرانیان چون ملایمت و مدارا سرشان نمی‌شود فقط با نمایش قدرت می‌توان ایشان را سر جایشان نشاند و هم‌آواز با مکنیل در ذی الحجه ۱۲۵۳ / مارس ۱۸۳۸ پیشنهاد کرد که انگلیس برای اخذ نتیجه کامل اقدام به تصرف جزیره خارک کند؛ زیرا این جزیره هم از نقطه نظر سوق الجیشی و هم از نظر تجاری مطلوب است. «بدین ترتیب دهانه فرات در تحت استیلای ما خواهد بود و بغداد، جنوب ایران، و عربستان به زیر نفوذ ما خواهد افتاد.»^۲

بدین ترتیب ایرادات واهمی و کودکانه مکنیل که از آن به «بی‌حرمتی» در نامه به شفتی یاد کرده بود و یا اعتراض‌های او به رفتار شاه در هنگامی که در اردوی هرات به ملاقات او رفت و معركه‌ای که بر سر بازشدن نامه‌های پیک سفارت انگلیس گرفت همگی فقط بهانه‌هایی بود برای نشان‌دادن همان ضرب شست و حفظ آبرو و وصول به مقصد. لکن شفتی «مسئله بی‌حرمتی و سوء سلوک» را شاید به‌خاطر واقع نبودن از عین م الواقع و آنچه در اردوی هرات بین محمدشاه و مکنیل و اولیای دولت ایران گذشته بود، به مجامله و بحث در کلیات برگزار کرد و با قبول ناقص دولت با ملایمت در صدد برآمد از وزیر مختار دلジョیی کند. بی‌شک گشودن نامه‌های محترمانه وزیر مختار مغایر با عرف دیپلماتیک بود (اگرچه وزرای مختار انگلیس در ایران در سراسر قرن نوزدهم از گذاشتن جاسوس در سفارتخانه رقیب و در دستگاه شاه و صدراعظم و در وزارت امور خارجه ایران و دستیابی به نامه‌های محترمانه دریغ نداشتند) و شفتی در عین این‌که مکنیل را دعوت به غمض عین می‌کرد در پرده، انتقاد ضمنی‌ای نیز از اولیای دولت می‌نمود. «بعضی هستند که قبض و بسط مهمات امور و نظر در صلاح و فساد حال جمهور مفوض به ایشان است و راعی و حافظ صلاح عامه می‌باشند و معدودی به این درجه باشند بلکه شاید منحصر در فرد باشد و اکثر چنین نیستند بلکه هرگاه مانع نداشته باشند مُضیع دولت خواهند بود.» کنایه

شفتی بی‌شک متوجه دولت حاجی میرزا آفاسی بود که با او هم به‌خاطر اختلافات عقیدتی و هم به‌خاطر کوشش آفاسی برای کوتاه کردن دست علماء از دانره قدرت سیاسی روی موافق و محبتی نداشت. شاید فقط به‌خاطر رعایت مقام سلطنت و وضعیت خطیر در مواجهه با انگلستان بود که شفتی به همین اشاره اکتفا کرده و پادشاه را به عنوان «راعی و حافظ صلاح عامه» و رجل منحصر به‌فرد از جمیع ناچیز‌کنندگان مقام دولت جدا دانسته بود. شفتی روی کارآمدن آفاسی و کوشش‌های (اغلب ناموفق) او را برای انفاذ رأی دولت مرکزی بر مراجع قدرت مذهبی توطئه‌ای از جانب صوفیه (مخصوصاً فرقه نعمت‌اللهی) برای براندازی علماء می‌شمرد و جای تعجب نبود که از جمله در فتاوی خود شدیداً به اقطاب صوفیه حمله‌ور می‌شد و ایشان را به اضلال عباد متهم نموده «تفسیق» می‌کرد و معتقد بود که با امرا و ظلمه یعنی اولیای دولت همراه‌اند.^{۶۹}

لا جرم شفتی روی سخن را به مکنیل آورده و گفت: «ارباب عقول در امثال این مقام به اغماض عین می‌گذرانند و با وجود استیلا و تسلط در صدد مؤاخذه و شکوه و یا گله برنمی‌آینند.» به همین ترتیب نیز برای آشتی با وزیر مختار مجبور شد که رعایت کمک‌های نظامی سابق دولت انگلیس را به ایران بنماید و در جواب شکایت مکنیل مبنی بر حق‌ناشناسی دولت ایران، «رجال سلطنت اسلامیه را غافل از خدمات چندساله امنی دولت بهیه» نداند؛ زیرا «مکرر از هر باب و هر جهت محبت‌ها دیده هدایای نفیس از آن دولت به این دولت آمده و نقود کثیره و سلاح و اسباب جنگ آورده‌اند و تعلیم نظام از مهندسین و معلمین ایشان گرفته‌اند.» این نمونه‌ای دیگر از مدارا و مسالمت به موقع شفتی بود. وی نه مخالف کمک‌هایی بود که ایران در طی دوره دوم جنگ‌های ایران و روس از انگلستان برای مقابله با خصم و مطابق قرارداد ۱۸۱۲/۱۲۲۷ دریافت داشته بود و نه منکر سلاح و اسباب جنگ فرنگی و تعلیم نظام جدید و مهندسین و مشاقان انگلیسی بود که از عهد عباس‌میرزا و آستانه دوره اول جنگ‌های ایران و روس در قشون آذربایجان و بقیه مناطق ایران خدمت کرده بودند.

بسیاری از این مشاقان، صاحب‌منصبان و دیگر شاغلان انگلیسی که به ایران آمدند، از جمله مکنیل، بعدها به خدمت دیپلماتیک منصوب شدند. گروه دوم از افسران و صاحب‌منصبان انگلیسی مستعمره هند که در اوایل ۱۲۴۹ / اواخر

۱۸۳۳ (مقارن با مرگ عباس‌میرزا) به عنوان مستشار نظامی به ایران آمدند تا سال ۱۸۳۶ به خدمت اشتغال داشتند. در این سال به مخاطر سردی روابط بین دو دولت و پیشگیری از نفوذ ایشان در امور لشکری و کشوری، محمدشاه شاید به امید دریافت کمک از روسیه به خدمت‌شان خاتمه داد؛ ولی غالب این افسران به‌نحوی از اnahme، از جمله خدمت دیپلماتیک، در ایران باقی مانده و نه تنها در قضیه هرات ذی‌مدخل بودند بلکه ستون فرات روابط ایران و انگلیس را تا پایان دهه ۱۸۵۰ و انتزاع نهایی امور ایران از مستعمره هند و احواله به وزارت امور خارجه انگلیس تشکیل دادند. در این دوره ۲۵ ساله، که یکی از دوره‌های بسیار بحرانی در روابط بین دو کشور بود، افسرانی چون شیل، فرانسیس فرانت^{۱۱}، هنری راولینسون^{۱۲} و الیوت دارسی تاد^{۱۳} هریک به‌نحوی در تثییت پایه‌های نفوذ بریتانیا در ایران و اغلب هم در جهت استیلا بر مراجع قدرت دولتی و غیر دولتی ساعی بودند. در این میان، شاید تنها هنری راولینسون مشوق مدارا و همراهی و تقویت دولت مرکزی ایران در برابر فشار روسیه بود ولی نظر او، حداقل تا پایان ۱۸۵۷، در برابر نظریه پرخاش‌جویانه تضعیف و تحديد قدرت ایران و در قبال پشتیبانی از امرای محلی حاشیه‌نشین (از جمله هرات)، که مکنیل و شیل عنوان می‌کردند وقوعی نیافت. موفقیت دولت ایران تنها در این بود که توانست قشون ایران (و نظام جدید آذربایجان) را که پشتوانه قدرتش بود بالنسبه از نفوذ این افسران بری نگاه دارد.

اما چکیده سخنِ شفتی در انتقاد از «شکوه و گله» انگلیس در عین «استیلا و تسلط» بود. این وجه غالب سیاست جهانی انگلستان را در دوره وزارت خارجه لرد پالمرستون می‌ساخت؛ سیاستی که از جانبی مرادف با کشمکش‌های شدید و طولانی دیپلماتیک یعنی «شکوه و گله» و از جانبی همراه با اعمال زور و لشکرکشی دریایی و اشغال نظامی یعنی «استیلا و تسلط» بود. شفتی به‌خوبی می‌دانست که ایران در برابر قدرت نظامی انگلستان عاجز است و راهی جز مدارا ندارد و این موقع بینی هم با مذاق و منافع او سازگاری داشت و هم با

11. Francis Farrant

12. Henry Rawlinson

13. Elliot D'Arcy Todd

اصول مصلحت‌اندیشی ایرانی موافق می‌افتد. به همین روال نیز به‌خاطر خطر قریب‌الوقوع هجوم انگلستان در خلیج فارس باز هم کوشید با رجحان عقل، وزیر مختار را تشویق به آشتی کند و او را به دوستی ایران مطمئن سازد: «چگونه عاقل قطع نظر از منفعت امری که حسن آن ظاهر و بین است بلاسبب می‌نماید و چگونه غافل از مضرت عملی که ضرر آن مشاهده و محسوس است بدون جهت می‌گردد؟» این سرزنش شفتی و اشاره او به «غافل» بیش از این که متوجه دولت ایران باشد ناظر به خط‌مشی دولت انگلیس بود. شفتی حق داشت که با معیار «عقل سليم» از رفتار خشونت‌آمیز انگلستان اظهار تعجب کند و با ناباوری بگوید که اگرچه آمدن «چند جهاز به بحر فارس» را تصدیق می‌کند لیکن «اعتقاد نداریم منظور خصوصت باشد چه از اوضاع دولت بهیه مطلعیم [که حتی (؟)] با خصماء [یعنی دشمنان] حقیقی از روی صلاح و عقل و تدبیر و مدارا سلوک می‌فرمایند.» مجتهد اصفهان به‌خوبی از عاقب اقدام خصمائه و مواجهه نظامی با انگلستان آگاه بود. اشاره او به «خصماء حقیقی» شاید به محمدعلی‌پاشای مصری بود که در همان اوان زیر فشار انگلیس به تخلیه حجاز وادر شده بود. در سپتامبر جمادی‌الثانی ۱۲۵۴/۱۸۳۸ وقتی که جواب مکنیل را می‌نوشت چنان‌که تأکید کرده است نه تنها از اشغال نظامی خارک در ۲۷ ربیع‌الاول ۱۹ ژوئن مطلع بود بلکه عاقبت کار محمدعلی‌پاشا را هم نزدیک می‌دید. وی ناظر بر هردو دوره جنگ‌های ایران و روس بود و نتایج تشویق علماء را به جهاد دیده بود. اما مع‌ذلک حاضر نبود که تهدیدات مکنیل را بی‌جواب بگذارد. پرسش او حاکی از اعجاب و شاید خشم پنهانی و اندکی استهزاً‌آمیز اوست: «مطالب عدالتانه کدام و چاره کار ایشان [یعنی انگلیسی‌ها] چیست و کدام خلل و فساد در امور مملکت یا سلطنت دولت بهیه رو خواهد داد که ناچار به اقدام خصوصت شوند یا کدام خلل و فساد رو داده که ناچار باید به چاره کار خود بکوشند و مخاصمه و مجادله دولت علیه [ایران] را با اهالی سرحدات ترکستان چه مناسبت با ممالک دولت بهیه؟» این پرسش خطابی خود را با نکته صائب دیگری که وی باز هم به شم فقهی دریافت‌ه بود، کامل می‌کرد. بر فرض آن‌که اقدام ایران در باب هرات «خلاف معاهده باشد، موجب اضطرار دولت بهیه در خصوصت کردن و عداوت ورزیدن نخواهد بود و به علاوه امور عظیمه و خطیره را سهل‌شمردن و آسان‌پنداشتن از فطانت و

متأنث دور و از رویه عقل مهجور است.» ایراد وی بسیار متین و نکوهشی بود از رفتار ضعیف کشانه و پرخاش‌جویانه عهد پالمرستون و اوکلند که در موارد متعدد بی‌تابی خود را در برابر کمترین مقاومت موجه از جانب دول کوچک‌تر به مدد سپاه و توب و کشتی جنگی ابراز می‌نمود؛ آنچه که وزیر امور خارجه انگلیس را بعد از قضیه تحت‌الحمایگی دون پاسیفیکو^{۱۴} و بمباران ساحلی یونان در ۱۸۵۱ به اعمال «دیپلماسی ناو توپدار»^{۱۵} شهره ساخت و خلیج فارس نیز به کرات از عواقب آن بی‌بهره نماند.

بعید نبود که شفتشی از خط‌مشی انگلیس در «مسئله شرقیه» و همچنین مسئله امنیت هند آگاه بود ولی شاید درجه پایبندی و شدت عمل پالمرستون و همکاران و نمایندگان او را نمی‌دانست. دولت انگلیس به دلائلی چند در قضیه هرات به هیچ‌روی در بند مدارا و مصالحه نبود بلکه با خشونت و پیمان‌شکنی قصد داشت نه تنها هرات را منزع نگاه دارد بلکه ایران را گوشمالی دهد و حقیر و خفیف کند. انتصاب پالمرستون در ۱۸۳۵ به وزارت امور خارجه سبب تشدید این خط‌مشی پرخاش‌جویانه دیپلماتیک و نظامی شد و این خود با انتصاب جرج اوکلند به حکومت هند مقارن افتاد. مورخ محافظه‌کار انگلیسی جرج ترولیان^{۱۶} انتخاب اوکلند را «ساعت منحوس» برای انگلستان می‌دانست ولی دریغ داشت بگوید که نحوست این ساعت به خاطر مقارنه این دو انتصاب دوچندان شده بود.^{۱۷} پالمرستون که رساله مکنیل را به‌دقت خوانده بود و به نظریات شیل نیز بذل عنایتی داشت، و این هردو را که دیپلمات حرفه‌ای نبودند در زیر سایه خود گرفته بود، راه حل قضیه ایران را در اعمال زور می‌دانست.

انگلیزه اصلی این سیاست، وحشت زائدالوصف پالمرستون از توسعه طلبی روسیه بود و این داعر مدار سیاست او چه در «اتحاد اروپا»^{۱۸}، چه در «مسئله شرقیه»^{۱۹} و چه در مسئله امنیت هندوستان بود. بنا بر این دیدگاه، اگرچه

14. Don Pasifco

15. Gunboat diplomacy

16. George Trevelyan

17. Concert of Europe

18. The Eastern Question

موجودیت ایران به عنوان یک دولت فی‌ما بین دو امپراتوری پذیرفته شده بود، ولی اثبات حاکمیت ایران بر ممالک سرحدی مخصوصاً افغانستان را به حال هندوستان مضر می‌دانست؛ زیرا حاکمیت ایران بر هرات مرادف با توسعه نفوذ روسیه و مآل‌تسخیر افغانستان و همسایگی با دُرگران قدر تاج امپراتوری بریتانیا تلقی می‌شد. پالمرستون در مدت قریب سی سال که کم‌بیش بر اریکه قدرت جالس بود همواره از احساسات جهانجویی و روسی‌هراسی که در آرای عمومی انگلستان مزمن بود برای وجاهت سیاسی خود بهره می‌جست و از هر فرصتی برای ابراز قدرت نظامی به منظور تحمیل نظریاتش دریغ نمی‌کرد.

پالمرستون کوشش محمدشاه را برای برقراری موازنہ بین دو قدرت روس و انگلیس صرفاً توطئه‌ای از جانب روس برای نفوذ در ایران و مآل‌تصرف افغانستان می‌شمرد. دعوت محمدشاه از مشاوران روسی در ایام محاصره هرات این سوء‌ظن را به مالیخولیایی مبدل ساخت. وی طبعاً مخالف نظریه‌ای بود که حسین‌خان آجودان‌باشی، سفیر صلح ایران، به مترنیخ صدراعظم مشهور اتریش مبنی بر موازنہ روس و انگلیس در ایران اظهار داشته بود: «اگر یکی از دو همسایه کشور ما را معرض تهدید قرار دهد دولت ایران ناگزیر به همسایه دیگر متولّ می‌شود و محتاج به ذکر نیست که دولت ایران یک‌چنین پیشامدی را با پیشانی گشاده تلقی نمی‌کند بلکه همواره میل دارد در حفظ موازنہ و تعادل سیاسی بین دو دولت هم‌جوار بکوشد». ^{۳۱} حتی پالمرستون خود نیز در ۱۸۳۶ معتقد بود که: «دلگرمی که قبل ایران به مظاهرت و همراهی این مملکت [انگلستان] داشت جایش را به این تصور داده است که ایران دیگر نمی‌تواند به مدد انگلستان در مقابله برای بقای استقلالش در برابر روسیه انتکا کند».^{۳۲}

حوادث سال‌های بعد این شک را به سوء‌ظن شدید مبدل ساخت. در ژوئن ۱۸۳۸ هاب‌هاوس^{۱۹} همکار پالمرستون و رئیس هیأت مدیره شرکت هند شرقی ضمن گوشزد کردن اهمیت اشغال خارک برای حفظ منافع سوق‌الجیشی انگلستان به اوکلند تأکید کرد، «درست است که اینجا [خارک] متعلق به شاه است ولی، با درنظرگرفتن طرز رفتار او هیچ احتیاجی برای این ظریف‌کاری‌ها باقی نمانده

است. ما اول باید آنجا را تصرف کنیم و بعداً به او پیشنهاد خرید آن را بدهیم؛ در عین حال چنین اقدام خصم‌های ممکن است مکنیل را در مذاکراتش در مورد هرات کمک کند.»^{۳۳}

پالمرستون از این هم فراتر رفت و اندکی بعد به همکارش هاب‌هاوس مذکور داشت: «اگر ممکن باشد که قشونی از خلیج فارس به بالا بفرستیم تا تهران را تسخیر کند، شاه را از تخت پایین بکشد، یک آدم بهتری را جایش بنشاند، و طرف را در مقابل شاه و روس‌ها سر جایش نگه دارد، کار خطیری انجام داده‌ایم که ارزشش را دارد.»^{۳۴} اگرچه این فکر را هاب‌هاوس نپسندید، ولی تهدیدهای ضعیفتر از این کافی بود که محمدشاه را در تصمیمش به مراجعت از هرات راسخ سازد.

این خط‌مشی قلدرانه در برابر ایران به رغم یک زاهد‌مآبی دیپلماتیک به هیچ عرف اخلاقی و ورای یک برهان مأکیاولی استوار نبود. درک چنین جهانجویی افسارگسیخته و مغروزانه‌ای برای شفتی، به رغم مهارت او در مناقشات داخلی با حکام اصفهان و امنای دولت آسان نبود. سر و کار او با صدوری چون حاجی محمدحسین‌خان صدر اصفهانی و پسرش، عبدالله‌خان امین‌الدوله، از هم‌ولایتی‌های خودش بود و مظاهر قدرت دنیوی که می‌شناخت خاقان عظیم‌الشأن و محمدشاه از دنیارسته و دل در حاجی میرزا آقاسی بسته، بود. قدرت و نفوذش را در سایه فوج طلاب حاضر در رکاب بهم زده بود که در ازاء شهریه واصله از حجت‌الاسلام در امر به معروف ساعی بودند و هیتش بهجهت خیل لوطیانی بود که صبح قمه‌های خونینشان را در حوض مسجد بیدآباد تطهیر می‌کردند. اگر هم به دست خودش سر مفسدی را به جرم لواط به شمشیر انداخته بود بعداً برایش نماز میت خوانده بود و اگر ثروت بیکرانش را با تجارت وجوه شرعیه و موقوفات بلاصاحب فراهم آورده بود در برابر دیوان و شخص شاه نیز مجبور به پرداخت مالیات و پیشکش می‌شد. دنیای او کم‌ویش هنوز همان دنیای اواخر عهد صفوی بود که با تغییراتی در عهد خاقان رأفت جایگاه بازسازی شده بود. تغییر اصلی همان تعالی مرتبت اجتماعی و استقلال نسبی ارباب شریعت بود که وی به خوبی از آن آگاه بود، در اشعاع آن سهم داشت و از مزایای آن بهره می‌برد. ولی این هنوز دنیایی بود که موجودیت آن بر اتفاق دو رکن دین و دولت استوار

بود. به علاوه واقعیت زمانه، حتی اگر این واقعیت در ماه ربیع الاول /۱۲۵۴ ژوئن ۱۸۳۸ و به هنگام پیاده شدن پانصد غلام سپاهی^{۲۰} مستعمره هند و دو توب شش پاوندی و اشغال جزیره خارک بود، وی را وادار می کرد که نه تنها به طریق مسالمت و مدارا پیش رود بلکه در حفظ امکانات محدود و آسیب پذیر دولت ضعیفی چون ایران برآید. وی خود جزئی از نظام سنتی مستقر در ایران و از زمرة زعمای قوم بود و لذا طبیعی بود که به رغم مناقشات و رقابت‌های داخلی با دولت و شاه در بقای این نظام بکوشد.

روش وی در حفظ این نظام در مقابل دشمنان مبتنی بر همان آراء سنتی بود که ششصد سال پیش از او بزرگ‌ترین متفکر سیاسی عالم تشیع یعنی خواجه نصیرالدین طوسی ابراز کرده بود: «باید که در استمالت اعدا و طلب موافقت از ایشان به اقصی‌الایه بکوشد و تا ممکن بود چنان سازد که به مقاتله و محاربه محتاج نگردد؛ و اگر احتیاج افتاد ... بر محاربه اقدام نکند مگر بعد از وثوق به ظفر... و باید که آخر همه تدبیرها محاربه بود که آخر الدوا الکی [یعنی داغ کردن آخرین درمان است] و در تفرقه کلمه اعدا تمسک به انواع حیل و تزویرات و نامه‌ها به دروغ مذموم نیست اما استعمال غدر [نقض عهد] به هیچ‌روی جائز نبود».^{۲۱} اگر عهده‌شکنی و زیرپاگداشتن اخلاقیات سیاسی در نزد پالمرستون و هاب‌هاوس و اوکلند به تبع از فرهنگ جهان‌گشایی و توسعه‌طلبی اروپا در قرن نوزدهم جائز بود، در نزد طوسی و به تبع او شفتی بنا به بینش فقهی نقض عهد و غدر پذیرفته نبود حتی اگر حیل و تزویرات برای صیانت نفس بکار گرفته می‌شد.

همین ملاحظه شفتی را بر آن داشت که برخلاف عقیده فرقه ناجیه و طرز فکر حاکم در میان فقهای آن عهد به راه «مؤالفت و استیناس» با دیگر ملل قدم بردارد. این بی‌شک از مهم‌ترین اظهارات نامه شفتی بود: «یکی از مقاصد کلیه از بعث انبیاء و رسالت مؤالفت و استیناس عباد الله و رفع مخالفت و عداوت بوده و بی‌موجبی و سببی اسباب خلاف و عداوت چیدن و مؤالفت را به کلفت و انس را به وحشت و محبت را به عداوت بدل کردن خلاف طریقه انبیاء و رسالت و نقیض مقصود جمیع هادیان سبل است و عقل و نقل و کتب آسمانی قاضی بر

قبح آن است.» به ندرت در عصر قاجاریه، شاید حتی پیش از آن هم در عهد نادر یا حتی در زمان شاه عباس اول، فقیه صاحب مقامی چون شفتی چنین از مماشات و مؤالفت بین ادبیان سخن گفته بود. شاید فقط در آیین الهی اکبرشاه گورکانی و نظریه «صلح کل» او می‌توان سابقه‌ای برای چنین طرز فکری جست. شفتی نه تنها به مقصد واحدی از بعث انبیاء قائل شده بود بلکه این مقصد را مؤالفت و محبت بین عباد الله می‌دانست. به عبارتی فحوای کلام او مؤید مماشاتی بود که جوهر فرهنگ عصر جدید بعد از عهد روش رأیی بر آن بنیاد گرفته بود. این اصل مماشات و «عدم ایذای بندگان» که شفتی به آن اشاره کرده بود اگرچه بیش و کم بر روابط اجتماعی و مذهبی و سیاسی دول اروپایی حاکم بود و در قرون جدید مصلحان آزاداندیشی از لاک تا جان استوارت میل، آنرا تقویت کرده بودند ولی غالباً قابل تنفیذ در روابط با دول ضعیف و مستعمرات و یا دول هم‌جوار مستعمرات نبود. پالمرستون اگرچه خود را مدافع اصول دموکراسی و ترویج آن می‌دانست، پاییندی به این اصول را فقط آنجا لازم می‌شمرد که با منافع امپراتوری همگام بود و بر اعتبارش می‌افزود.

شفتی دلایل دیگری نیز برای ترویج مسالمت‌جویی و مدافعت از نظام مملکتی داشت. سوای آنچه قبلًا در مورد انعطاف‌پذیری شرع در این زمینه عنوان شد، محظورات بازار و تجارت نیز او را بدین روش تشویق می‌کرد. وی مجتهد شهر اصفهان، بزرگ‌ترین بازار تجاری و اقتصادی مرکز و جنوب و دومین شهر مهم ایران بود. طبقه تجار و کسبه که معیشت‌شان به تدریج درگرو دادوستد با فرنگ و مخصوصاً با انگلیس قرار می‌گرفت حاضر نبودند که به‌حاطر محاصره هرات به تجارت‌شان که کلاً از طریق بوشهر و بندر عباس بود خللی وارد آید. حیطه نفوذ شفتی بر پشتیبانی و همکاری این طبقات قرار داشت و این با دنیای مدرسه و طرز استنتاج فقهای کتابی و طرفداران جهاد تفاوت کلی داشت. دلیل عدم اقبال عامه به حکم جهاد حاجی ابراهیم کلباسی را در ۱۸۳۶/۱۲۵۲ در اصفهان و دیگر مناطق می‌توان همین ملاحظات معیشتی دانست. اندکی بعد از مراسله شفتی و مکنیل در محرم ۱۲۵۵/آوریل ۱۸۳۹ در حین شورش ضد انگلیسی که در بوشهر به دنبال ورود قوای کمکی به یاری قشون اشغالگر رخ داد و بالاخره به تخلیه توأم با فرار کارگزار انگلیس و همراهانش از بندر مذکور منجر شد، تجار بوشهر که

خود غالباً نمایندگان تجار شیراز و اصفهان بودند کوشیدند با وساطت، وسیله مصالحه و آشتی طرفین را فراهم آورند. حتی پالمرستون نیز این نکته را دریافته و همراهی با تجار را مطابق منافع دولت خود دانسته بود. وی پیشنهاد محاصره دریایی بوشهر را از آن جهت رد کرده بود که این کار «تجار ایرانی را که با دول انگلیس به راه دوستی رفته بودند منزوی می‌ساخت».^{۳۶}

تجار بوشهر نه تنها کوشیدند که فقیه اخباری شهر شیخ حسین آل عصفور را که به تحریک شورشیان متهم بود به موافقت با تقاضاهای کارگزار انگلیس تشویق کنند، بلکه از ترس عواقب انتقال کارگزاری انگلیس از این بندر، حتی در مقابل لجاجت کارگزار، یک هیأت نمایندگی به کشتی فرماندهی بفرستند تا از ناخدا و فرمانده قوای بحری انگلیس از بابت رفتار مردم شهر عذرخواهی کند. اگرچه میانجیگری ایشان به شکست انجامید، ولی این نشانه هراس تجار از عواقب تصادم بین دولتين بود. با توجه به دامنه دادوستد بین بوشهر و اصفهان عکس العمل مشابهی در اصفهان دور از واقعیت نبود.

در مسأله دفاع از حکومت و حفظ سلطنت، شفتی بنابر نظریه سنتی دین و دولت چون دو خواهر همزاد، خود را موظف می‌دانست و نامه او مدلل بر این نکته بود. دولت ایران را «دولت علیه اسلام‌پناهی» می‌خواند و از «خاقان مغفور» و «نائب السلطنه مبرور» و «بندگان اسلام‌میان پناهی» یعنی محمدشاه به تجلیل یاد می‌کرد. جان سخن او در تأیید «اساس سلطنت و مملکتداری» بود. او مکنیل را با لحن نصیحت توأم با سرزنش به داوری می‌خواند: «آخر شما خود عاقلید و اعتقاد ما این است در امثال خود به عقل و فطانت ممتازید. انصاف بدھید که [آیا] صحیح بود امنی دولت با این خزانه که صرف کردند و این مشائق و متابع که متحمل شدند و این همه عسکر و جنود که ترتیب دادند و مدتی مدید که در آن صفحات توقف کردند و این همه مجادلات اتفاق افتاد، قبل از آن که کار به اتمام و مطلب به انجام و اختلاف به انتظام بر سر معاودت کنند؟» به عقیده شفتی چنین کاری به کلی مغایر با «اساس سلطنت و مملکتداری و جهانبانی و کشورگشایی» بود.

نگرانی او از ناچیزشدن شوکت دستگاه پادشاهی را می‌توان در توجیه «نکول» و تغییر عقیده شاه در برابر شرایط طاقت‌فرسای انگلیس، امری که سبب شکایت

مکنیل شده بود، نیز دریافت (این پشتیبانی از پادشاه و دولت اگرچه موافق بینش سیاسی ایران بود، مغایر با نظریه‌ای است که چندی است مرکوز اذهان بعضی از صاحب‌نظران و مورخین تاریخ شیعه و قاجاریه شده است. برابر با این تعبیر علماء غالباً در جناح مخالف دولت و مخالف با اساس سلطنت جلوه داده شده و ایشان را طرفداران نوعی مبارزه‌جویی مذهبی و مدافعه از خلق به قلم آورده‌اند). البته شفتی فقیهی پرنفوذ و زیرک بود که برای حفظ منافع خود دائماً با حریفان دولتی و دیوانی در مناقشات و رقابت‌های طولانی و فتنه‌جویانه دست و پنجه نرم کرده بود. مع ذلک این مناقشات غالباً متوجه به مسئله اختلاف در حدود اقتدار او و دامنه عمل دستگاه شرع بود نه به ماهیت و مشروعيت دولت و سلطنت. شفتی و غالب فقهاء عهد قاجار هیچ‌گاه در صدد نبودند قدرت سیاسی را کسب کنند و یا در «قبض و بسط مهمات امور و نظر در صلاح و فساد جمهور» که آن را بر عهده رجال دولت و بیش از هرکسی «راعی و حافظ صلاح عامه» یعنی پادشاه می‌دانستند، مداخله نمایند. آنچه وی در وظیفه و قابلیت خود می‌دانست شفاعت و پادرمیانی بین دولت و مردمان بود؛ یعنی آنچه با عنوان «خیرخواه کافه بندگان» از آن در صدر نامه‌اش یاد کرده بود. در ختام نامه، شفتی این وظیفه وساطت را وسعت بخشیده می‌کوشید که خود را محل حل اختلاف بین دولت و مدعیان خارجی آن بسازد، یعنی به اعتباری توسعه همان مستند قضایت برای حل دعاوی سیاسی. آنچه وی بر ذمه خود می‌دید همانا قضایت و حل اختلاف بود که در حیطه حقوقی و فقهی جای داشت و به اریکه شاهی و جهانبانی و مملکتداری و مداخله در کار امنی دولت ارتباطی نداشت. به همین دلیل نیز به مکنیل نوشت: «معلوم است مقصود شما از مطلع ساختن این خادم شریعت مطهره بر مطالب مرقومه محض مطلع ساختن نبوده و نیست بلکه مقاصدی در نظر گرفته‌اید که عمدۀ آن [یعنی مهم‌ترین آن] اقدام این خیرخواه قاطیه عباد است در رفع موانع الفت و دفع مفاسد کلفت و سعی در مقتضیات محبت و معلوم است التفات شما بر این مطلب مقتضای فطانت و معقولیت است ولیکن ... استحکام اساس مودت موقوف به رجوع به امنی دولت علیه [ایران] است.» اگرچه وی آشتی و حل اختلاف را ممکن می‌داند، آن را مسؤول به رجوع امنی دولت می‌کند. مع ذلک به گرمی از اقدام مکنیل در تماس با او استقبال کرده و آمادگی خود را برای

«رفع موانع الفت» ابراز داشته است: «هرگاه زودتر ما را خبر داده بودید به دلایل شافیه کافیه از جانب خود و امارات ظاهره باهره از جانب امنی دولت علیه بر شما مدلل و مبرهن می‌نمودیم که قصد خلاف و نیت خصومت و فساد دولت علیه را با دولت بهیه نبوده و نخواهد بود.» اما حال نیز به رغم «بعد مسافت» و مشکلات ارسال مکاتبات، شفتی «آنچه صلاح نشاتین خود و خیرخواهی دولتين در آن است» را برای مکنیل بیان کرده و اضافه می‌کند: «مطلوبی که مصلحت دانیم معروض رأی بندگان ظل الله شوکته عن التناهى و مکشوف ضمیر امنی دولت اسلام‌پناهی خواهیم داشت تا اشارت علیه چه رود و رجال دولت علیه چه نحو مصلحت دانند و چه مقرر فرمایند».

بازی ماهرانه و برقراری موازنیه‌ای بین اقتدار و شوکت سلطنت از جانبی و وظیفه قضاوت و وساطت خودش از جانب دیگر، نه تنها حاکی از زیرکی شفتی بود بلکه مبین اذعان و تأکید او بر جدایی، ولی هماهنگی دو نهاد دین و دولت بود. ولایت وی بنابر نظریه اجتهاد در شیعه صرفاً «ولایت قضا» بود و ولایت سلطان «ولایت نظم». اگرچه حیطه اقتدار این دو ولایت در سراسر عهد قاجار مبهم و مورد اختلاف باقی ماند، ولی در کلیات حرفی نبود. مع ذلک در پایان مراسله شفتی سخن را بهنحوی به آخر آورد که بی‌شک می‌توانست اسباب واهمه اولیای دولت شود. وی به مکنیل گوشزد کرد که «به تدارک و تلافی اهمال و مسامحه که در این ظرف مدت کرده‌اند از اطلاع‌دادن بر مکونات خاطر خود و اظهار مطالب، من بعد را مسامحه ننمایند تا به ثمرات آن برخورند.» به خوبی روشن بود که مجتهد زیرک می‌کوشید تا از این فرصت برای تحکیم موضع خودش در برابر دولت بهره برد و برای شاید نخستین بار در زمینه امور خارجه محل رجوع واقع شود.

واکنش دولت قاجار

این نحو اعلان آمادگی صریح از جانب مجتهدی بزرگ به مداخله در امور خارجه، شاه و دولت را در این موقع بحرانی در محظوظ بزرگی قرار داد. از سویی فحواری کلام شفتی و احتجاجات او چون کاملاً موافق رأی دولت و مدافع قشون‌کشی

و دفاع از ارکان سلطنت بود، مطلوب دولت واقع می‌شد و مفید به حال ایشان در منازعه با انگلستان می‌افتداد. از سویی، اقدام مکنیل به نامه‌نگاری و اظهارات شفته مخصوصاً در پایان جوابیه‌اش سبب وحشت شاه می‌شد؛ زیرا نه تنها از هم‌دستی دولت انگلستان با علما می‌ترسید، بلکه اظهار آمادگی شفته را مقدمه‌ای می‌دید برای دخالت‌های احتمالی آنان در آینده در امور خارجه که همواره منحصر به دستگاه دولت بود. این شاید اولین باری نبود که علما در لحظات بحرانی از جانب نمایندگان دولتين محل رجوع واقع می‌شدند و آخرین بار نیز نبود. در جریان بلواهای شهری و ناتوانی حکومت‌های ولایات در برقراری نظم، نمایندگان خارجی اغلب برای امنیت خود و اتباع و تحت‌الحمایگان‌شان به علما متولّ می‌شدند.

در دیگر موقع اقدامات ضد فرنگی علما و دخالت‌شان در بلواهای شهری (مثلاً در مورد آقانجفی در اصفهان در اوایل قرن) کارگزاران دولتين را به مذاکره مستقیم و یا غیر مستقیم با علما و ادار می‌کرد ولی این التجا یا تماس‌ها به ندرت متوجه مسائل سیاسی و مخصوصاً سیاست خارجی بود. دولت قاجاریه در به انحصار درآوردن امور خارجه و محدودکردن آن در حیطه دولت همیشه ساعی و غالباً موفق بود. لذا در این مورد نیز به رغم تمايل شفته به نظر نمی‌رسد که کوشش او برای طرح مطالبی که مصلحت می‌دانست در محمدشاه مؤثر واقع شده باشد. اصولاً روز قبل از این که شفته پاسخ خود را برای مکنیل ارسال دارد محمدشاه عزم رحیل کرده از پشت حصار هرات برخاسته بود و بدین ترتیب بزرگ‌ترین ببهانه انگلستان برای اشغال جنوب از میان رفته بود اگرچه اشغال خارک تا ۱۲۵۸/۱۸۴۲ ادامه یافت و تهدید و ایذاء و ارعاب نمایندگان بریتانیا زود برطرف نشد. اما شفته بی‌شک نسخه نامه مکنیل و جواب خودش را برای محمدشاه فرستاده بود و شاید نیز به شاه در مدارا و مسالمت‌جویی با حریف قوی‌پنجه سفارش کرده بود.

دولت حاجی میرزا آقاسی کوشید تا این مراسله بهره‌برداری تبلیغاتی در علل پایان محاصره هرات و اکراه از درگیری نظامی با انگلستان بکند. جوابیه شفته (و یا شاید بخشی از آن) از جمله نامه‌هایی بود که دولت برای اطلاع عامه به همه ولایات فرستاد.^{۳۷} این اقدام بی‌شک موقع دولت را به واسطه پشتیبانی

مجتهد طراز اول ایران تقویت می‌کرد.

از طرفی دیگر دولت کوشید که در مذاکرات صلح با انگلستان خطای مکنیل را در گشودن باب مکاتبه با یک مقام غیردولتی در مسأله خطیری چون قضیه هرات گوشزد کند. حسین خان آجودان باشی در مذاکرات خود با پالمرستون در لندن که بعد از خفت بسیار و معطلي طولانی و تهدیدات شدید از جانب وزیر امور خارجه انگلستان واقع شد، از جمله شکایاتش از مکنیل در ماده هفتم تحت عنوان «کاغذ افساد و اخلال نوشتن مستر مکنیل به علما و فضلای ممالک ایران» متذکر شد: «سرکار سفرا و ایلچیان همیشه در همه دولتها با وزرا و امینان سروکار داشته و سؤال و جواب آنها با امنا و اعیان است. کاغذ نوشتن دولت انگریز به جانب فخرالاسلام آفاسید محمدباقر مجتهد به اصفهان چه مناسبت دارد؟ وانگهی مضمون آن مبنی بر اخلال و افساد امور دولت و مملکتی باشد.»^{۳۸} ولی به دلایلی که در «تحریرات» حسین خان مبهم مانده است پاسخی از پالمرستون به این مورد اعتراض سفیر ایران نرسید. اگرچه بقیه اعتراضات را همگی جواب گفته بود. شاید به خاطر بی‌پاسخ ماندن این اعتراض چند روز بعد از این ملاقات در ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۲۵۵/۲۴ ژوئن ۱۸۳۹ در رقعه‌ای که حسین خان به پالمرستون در پاسخ اظهارات او در مجلس عوام نوشت باز در تنقید مکنیل تأکید کرد که «نه تنها اخبارنامه جنگ به امنای دولت علیه نوشت بلکه به علمای ممالک محروسه ایران هم بعضی مضامین مبنی بر اخلال و افساد امور دولتی نگاشت، من جمله خدمت فخرالاسلام آفاسید محمدباقر مجتهد اصفهانی از زنجان فرستاد که تفصیل آن را روز ملاقات خدمت سامي بیان نمودم».«^{۳۹} پالمرستون جوابی نداد.

به رغم واهمه شاه و دولت از عواقب تماس بین ایلچی و مجتهد اصفهان و انتقاد منطقی به این عمل خلاف عرف دیپلماتیک، محمدشاه و دولت او با اظهارات شفتی موافقت داشتند. دولت ایران نه تنها نامه شفتی را تکثیر کرد بلکه محمدشاه در بازگشت از هرات فرمان کرد که «نقض عهد دولت انگلیس را با ایران در دارالطباعه به زینت طبع محلی داشته در تمامت دول خارجه پراکنده سازند.»^{۴۰} به علاوه خود نیز فرمانی دائر بر علل فسخ عزیمت از کار هرات به خط خویش نگاشت و به تمام بزرگان درگاه و اهل ایران نشر داد؛ فرمانی که جوهر

استدلالش مطابق نامه شفتی بود. این نخستین بھرہ برداری از صنعت چاپ و نمونه ابتدایی از تبلیغات عمومی بود که برای اشاعه نظرات دولت و اطلاع عامه ابداع شده بود.

در این فرمان محمدشاه با صراحة و شجاعت نوشت: «نیت من همین بود که خراسان امن شود و اسیرفروشی موقوف و ولایت امن گردد... و من خود را پیش خدا مقصراً می‌دانستم؛ چرا که از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل می‌کردیم. زحمت را به خود گوارا نمی‌ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی‌شدیم [نبودیم (?)] و گرنه، نه خدا، نه پیغمبر، نه مردم هیچ‌کدام به من بحث نمی‌کردند [ولی] خود در پیش خود خجل بودم.» بعد از شرحی از چگونگی محاصره و مداخله ایلچی انگلیس، آنگاه نوشت:

در این وقت قشون ما دو سال است که در سفر است جنگ با افغانان و اوزیک که کومک افغان بود می‌کردند و [لی] با انگلیس که دولت بزرگی است صلاح حرب ندانستیم. برگشتم. مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن اسرا داشتم تغییر دادم. هرگز، به خدا قسم اسیرهای ما خاطرجمع باشند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد و به فضل خدا همه اسرا را پس خواهم گرفت.» آنگاه روی سخنش را به «تو پچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جزار» که دو سال همراه او در اردوی ایران جنگیده بودند، نوشت: «بدانید که مردن با غیرت و مردانگی به ذات پاک احادیث بهتر از هزار سال زندگی برداری و تملق است و به قوت اسدالله الغالب من شما را چنین دانسته و می‌دانم که از همه قشون‌های دول خارجه تابدارتر به زحمت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت را به کارتر می‌باشد و هرچه دارم برای شما می‌خواهم نه در بند خانه و اتاق‌های با زینت و لذت و خوش گذرانی هستم، همین قدر از خدا طالبم اذیت‌هایی که از همسایگان اوزبک و سایر ترکمان به خراسان رسید پس بگیرم و ذلت به هیچ‌کس نکنم. این منتهای لذت من است، همانا شما برادران دینی و غیور من هستید.^{۴۱}

به ندرت سندی در تاریخ سلسله قاجاریه بهتر از این، احساسات شاهی در مانده و تحقیر شده و احوال او را در برابر جهانگیری غدارانه امپراتوری‌های همسایه بیان می‌کرد. در بیان علل قشون‌کشی و محاصره و دلایل مسالمت و اذعان به ضعف و

عدم توانایی در مقابله با قدرت انگلستان شاه نیز چون شفتی واقع بین بود اگرچه در بیان احساسات و خطاب به سپاهیان به عنوان «برادران دینی و غیور من» بالحنی وطن پرستانه سخن گفته بود که تا آن عهد بی سابقه بود. بحران هرات و درگیری با انگلستان محمدشاه را وادار کرده بود که برای کسب و جاهت ملی از قالب سنتی سلطنت خارج شود و نه تنها از برادری با سربازان سخن گوید بلکه بکوشد تا از حمایت مجتهدی بانفوذ برای توجیه رفتار سیاسی اش بهره جوید. همین مقابله با خطر جهانی و تسلط اروپا نیز مجتهدی چون شفتی را وادار کرده بود که در عقاید و بینش‌های سنتی که وی نماینده آن بود تجدید نظر کند و نه تنها خطمشی دولت را تأیید کند بلکه مسالمت و مدارا را با زورمندان تنها راه بقای امت تشخیص دهد. مراسله مکنیل اگرچه در جهت مطامع سیاسی دولتش بود، از شفتی ادائی وظیفه پیشوایی امت را به صورتی می‌خواست که تا آن هنگام (و شاید بعد از آن نیز) بی‌سابقه بود، وظیفه‌ای که شفتی آن را به وساطت تعبیر کرد و چنانچه مقاومت دولت در برابرش نبود مایل به ایفای آن بود.

بی‌سبب نبود که بعد از آرامش نسبی بحران هرات محمدشاه در ۱۸۴۱/۱۲۵۷ همراه اردوی مفصلی به اصفهان سفر کرد تا از جمله اغتشاشاتی را که غالباً در نتیجه رقابت و کشمکش شفتی با حکام اصفهان بود و به دست لوطیان دست‌نشانده ایشان در می‌گرفت، سرکوب کند. دید و بازدید او با شفتی در این سفر شاید بیش از هر چیز به قصد نمایشی از هیبت سلطنت به مجتهدی بود که به روایتی ۲۲ هزار نفر در نماز جماعت در مسجد بیدآباد به او اقتدا می‌کردند. ولی نفوذ او، برخلاف انتظار شاه، در لشکر شاهی به‌نحوی بود که چون شفتی به اردوی محمدشاه وارد شد «از سرباز و اعیان دولت همه فروریختند و اکثر را ممکن نشد که دست سید [شفتی] را ببوسند و اکثر استراو را و سم استرش را می‌بوسیدند». ^{۴۲} شاید به تلافی همین محبوبیت بود که محمدشاه نه تنها از گفته تنکابنی «زیاده از سی هزار تومان به آن جناب ضرر وارد آورد و با بستگان او نهایت سوء سلوک را مسلوک داشت»، ^{۴۳} بلکه منوچهرخان گرجی معتمددوله را به حکومت اصفهان فرستاد تا با شدت عمل، تدبیر و رقیب‌تراشی از قدرت شفتی و علمای اصفهان بکاهد. در هنگام مرگش در ۱۸۴۴/۱۲۶۰ از نفوذ و مکنت شفتی بسیار کاسته شده بود.

یادداشت‌ها

۱. نسخه‌ای از این مراسله که در مجموعه خصوصی خان ملک ساسانی بود خود او در سیاستگران دوره قاجار (۲ جلد [تهران، ۱۳۴۶] جلد ۲، ص ۱۳۹–۱۲۸) به چاپ رساند. (ایضاً نک: همان‌جا، ۶۹–۶۸). نسخه‌های متعددی از این رساله در همان اوقات تکثیر و منتشر شده بود. اصل نامه شفته و مکاتبات احتمالی دیگری در اطراف این مراسله را باید در دیوان هند و مکاتبات وزارت امور خارجه انگلستان در مرکز اسناد انگلیس و یا در یادداشت‌ها و مکاتبات خصوصی مکنیل جست‌وجو کرد. همچنین محتمل است که نسخه‌ای از این مکاتبه در مرکز اسناد وزارت امور خارجه ایران، «اصل مکاتبات» و «سواد مکاتبات» به دست آید.

۲. ویلاک در بازگشت از مأموریت ایران از ۱۸۳۸ به عضویت هیأت مدیره شرکت هند شرقی منصوب شد و تا پایان شورش هند در ۱۸۵۸ بر این سمت باقی ماند. فراخوانده شدن ویلاک از ایران به دنبال ایجاد بحران در روابط دو کشور و بی‌ارتباط به قشون‌کشی عباس‌میرزا به خراسان و یا سفارت میرزا صالح شیرازی به لندن و شکایت از ایلچی انگلیس نبود. برای احوال او نک:

Denis Wright, *The English Amongst the Persians* (London, 1977) ۱۵–۱۸۰

.۳ همان‌جا، ۲۱.

۴. چهار جلد (تهران، ۱۳۴۴) ج ۲، ص ۳۴۲–۳۲۳ و ج ۳، ص ۲۷–۲۲. سپهر از جمله «نکوهش دوک ولتنان [Duke Arthur Wellington] مردم انگلیس را در مخالفت با ایران» از Times لندن در تنقید از سیاست انگلیس آورده است. (نک: ج ۳، ص ۳۳۰–۳۳۸)

۵. سفرنامه عبدالفتاح گرمودی با عنوان شرح مأموریت آجودان باشی حسین‌خان نظام‌الدوله، به اهتمام محمد مشیری، چاپ دوم، تهران ۲۵۳۶، ص ۴۶۰–۳۹۹.

۶. Wright English 22. رساله مکنیل

Progress and Present Position of Russia in the East (London, 1836)

عنوان داشت، برای شرح احوال مکنیل نک:

F. McNeill (McAlister) *Memoir of the Right Honorable Sir John McNeill*, (London, 1910).

۷. برای بحث بیشتر در این مطلب و تحول ریاست و مرجعیت نک:

A. Amanat, «In Between the Madrasa and the Marketplace: The Designation of Clerical Leadership in Modern Shi'ism» *Authority and Political Culture in Shi'ism*, S. A. Arjomand ed. (Albany, 1988), 98–132 (esp. 107–109).

۸. منابع در احوال شفته فراوان است. شاید مشروح ترین مأخذ سنتی درباره او فصوص‌العلمای میرزا محمد تنکابنی (تهران، بی‌تاریخ) ص ۱۳۵–۶۸ باشد. تحلیل جنبه‌های مختلف احوال او

را می‌توان در این آثار دید:

- H. Algar, *Religion & State in Iran (1785–1906)* (Berkeley, 1969);
A. Arjomand, *The Shadow of God & The Hidden Imam* (Chicago, 1984);
A. Amanat, *Resurrection & Renewal; the Making of the Babi Movement in Iran (1844–1850)* (Ithaca, 1989).

۹. همه نقل قول‌ها به نقل از ساسانی، سیاستگران... (ص ۱۳۱–۱۲۸) است.
۱۰. برای نام علمای حاضر در اردوی سلطانی نک: سپهر، قاجاریه، ج ۱، ۳۵۸. این فهرست را دیگر منابع نیز تأیید کرده‌اند.

11. [India Office] 62. Ellis to Palmerston, Tehran, 17 Apr. 1836

- به نقل از: منصوره اتحادیه، گوشش‌هایی از روابط خارجی ایران، تهران، ۲۵۳۵، ص ۹۷.
۱۲. همان‌جا، به نقل از: I.O., 58 McNeill to Palmerston, Tehran, 20 Jan. 1837
۱۳. برای قضیه امین‌الدوله نک. عباس اقبال، «حجت‌الاسلام حاج سید محمدباقر شفتی»، بادگار، سال پنجم، شماره ۱۰، خرداد ۱۳۲۸، ص ۳۶–۳۸ و Amin al-Dawla, Abdullah Khan (A. Amanat) *EIr*
۱۴. همه نقل قول‌ها به نقل از ساسانی، سیاستگران... (ص ۱۳۱–۳۹) است.
۱۵. ص ۱۳۳.

۱۶. قصص العلماء، (۱۴۱)، در شرح ثروت شفتی از جمله وی را صاحب «گویا چهارصد کاروانسرا... و زیاده از دوهزار باب دکاکین» می‌داند.

۱۷. میرزا ابوالقاسم قائم مقام به محمدخان امیر نظام زنگنه، سرخس، ۱۲۴۸، اسناد کتابخانه ملی پاریس، نسخ خطی فارسی، شماره ۲۲۳، به نقل از هما ناطق، « Abbas Mirza and Turkmenan خراسان»، از ماست که بر ماست، تهران، ۱۳۵۴، ص ۷۶–۷۴.

- ۱۸ میرزا ابوالقاسم قائم مقام به میرزا صادق مروزی و قایع‌نگار، منشآت قائم مقام، به اهتمام فرهادمیرزا، طهران، ۱۲۸۰ قمری، ص ۹۸–۹۳. خانم هما ناطق این گفته را در مقاله خود، « Abbas Mirza and Turkmenan» (صفحه ۸۱)، ناقص نقل کرده‌اند یعنی از « خوارزم... کرده‌اند» افتاده است.

۱۹. برای بعضی اطلاعات در مورد چپاول و آدم‌ذدی ترکمنان ایضاً نک. *Glimpses of Life and Manners in Persia* (London, 1856), 256.

Cities and Trade: Consul Abbott on the Economy and Society of Iran, 1847–1866 A. Amanat ed. (London, 1983) 47, 61.

جای تعجب است که بد رغم شواهد و مکاتبات مفصل در قضیه چپاول و شبیخون و آدم‌دزدی ترکمان خانم هما ناطق در مقاله «عباس‌میرزا و فتح خراسان» (از ماست که بر ماست، ص ۴۶-۴۵) این امر را «افسانه‌ای» دانسته‌اند که «حکام به منظور توجیه کشтарهای دسته‌جمعی و حکومت ستم آفریده بودند.»

20. FO60/ 48. McNeill to Palmerston, 24 Feb, 1837. Tehran

ترجمه مکتوب از کتاب کاپیتان هنت، جنگ ایران و انگلیس (ترجمه ح. سعادت‌نوری [نهران، ص ۱۰-۸] آورده شده است. این ترجمه ۱۳۶۲)

G. H. Hunt, *Outram and Havelock's Campaign* (1857) (London, 1858)
می‌باشد.

۲۱. قصص العلماء، ص ۱۴۳-۱۴۲، شرحی از عشق او به جمع کتب دارد.

۲۲. به کوشش حسین خدیو جم، تهران، ۱۳۵۲، (۲۳۹) ص ۲۵۰-۲۲۸.

۲۳. حیدرآباد، مطبوعه شوکت‌الاسلام، بدون تاریخ، (۲۰۰) ص ۲۲۵-۱۸۴. تحفه‌العالیم نخستین بار در بمبینی در ۱۸۴۷/۱۲۶۳ به چاپ رسید ولی نسخ خطی آن در دسترس بود.

۲۴. نسخه‌های خطی مرآت الاحوال جهان‌نما نسبتاً محدود است. از جمله یکی در کتابخانه انگلستان (British Library) موجود است. میرزا احمد بهبهانی نزدیک‌ترین معادلی بود که ایران شیعه از سلک علماء در برابر رفاهه بیک بدوى الطھطاوی مصری صاحب تخلیص الابریز الى تخلیص باریز پرورید. محمدعلی‌پاشا که با شفتی مرتبط بود بعد نیست نسخه‌ای از این سفرنامه مشهور شیخ‌الازهر را به فرنگ در ۱۸۲۵/۱۲۴۱ برات مجتهد اصفهان فرستاده باشد.

۲۵. روضة‌الصفای ناصری، تهران، ۱۳۳۹، ج ۱۰، ص ۲۴۳.

۲۶. متن قراردادهای فارسی در مجموعه‌ای که میرزا آفخان نوری بعد از جنگ ۱۸۵۶ ایران و انگلیس فراهم آورد و به نام قرارها و قراردادها، دوران قاجاریه، تهران، ۱۳۶۲، انتشار یافته مندرج است. (صفحه ۴۵). برای متن انگلیسی قرارداد ۱۸۱۴/۱۲۲۹ بنگرید:

The Middle East and North Africa in World Politics J. C. Hurewitz (New Haven, 1975) II. 199—201.

27. J. B. Kelly, *Britain and the Persian Gulf*. 1795—1880 (Oxford, 1968) 293.

۲۸. همان‌جا، به نقل از:

I.O. Board's Sec. and Pol Gen. Corresp, Vol. 8 (i) by Sheil, 12 Mar. 1938 Memo

۲۹. رساله سؤال و جواب، ۶ و ۲. مورد خاص تکفیر او زین‌العابدین شیروانی قطب نعمت‌اللهی و سیاح و جغرافی دان بود که در اوایل سلطنت با محمدشاه نزدیک بود و ظاهراً به‌خاطر همین

تفسیق شفتش از شیراز فراری شد.

30. *British History in the Nineteenth Century and After* (London, 1937), 316, 1782–1919) 2nd ed.

۳۱. هنست، جنگ ایران و انگلیس، ص ۲۹. این نکته در مذکوره بین مترنیخ و حسین‌خان در ۱۸۳۹/۱۲۵۵ واقع شد.

به نقل از: Kelly, *Persian Gulf*, 294.۳۲

[I.O] Home Misc, vol. 833., Palmerston to Hobhouse, 6 May 1836.

به نقل از: Kelly, *Persian Gulf*, 294.۳۳

Ibid. Hobhouse to Auckland, 9 June 1838.

به نقل از: Kelly, *Persian Gulf*, 298.۳۴

Ibid. vol. 838, Palmerston to Hobhouse, 27. Sept. 1838.

۳۵. اخلاق ناصری، قسم سوم، فصل چهارم: «در سیاست ملک و آداب ملوک»، لکنهو، ۱۳۰۰ قمری، ص ۴۵۱ – ۴۵۰.

36. I. O. Board's Drafts: Sec. Desp. to India, vol. 10, Palmerston to Hobhouse, 29 April 1839 cited in Kelly, *Persian Gulf*, 307.

۳۷. به نقل از I. O., 66, Conolly to Palmerston, Constantinople, 5 May 1839. اتحادیه، گوشش‌هایی از روابط خارجی، ص ۹۸.

۳۸. گرمروندی (سفرنامه (شرح مأموریت) (۴۳۸) عین تحریرات حسین‌خان را به نقل مستقیم از گزارش او مبنی بر جریان مذاکراتش با دولت انگلیس آورده است.

۳۹. همان‌جا، ص ۴۱۴. اشاره‌ای به همین اعتراض را سپهر در ناسخ التواریخ (ج ۲، ص ۳۲۸ – ۳۳۷) آورده است.

۴۰. سپهر، ناسخ التواریخ (ج ۲، ع، ص ۳۲۵).

۴۱. همان‌جا، ص ۳۳۰ – ۳۲۷. این فرمان در جمادی الآخر ۱۲۵۴ برابر سپتامبر ۱۸۳۸ اندکی بعد از جوابیه شفتش نوشته شده بود.

۴۲. قصص العلما، ص ۱۴۷ و ۱۴۵.

۴۳. همان‌جا، ص ۱۶۷. تنکابنی ممکن است به‌حاطر ارادت به شفتش در میزان جریمه غلو کرده باشد.

روزنامه وقایع

| | | |
|----------------------|---|------------------------------|
| ۱۶ مه | آغاز لشکرکشی به هرات ورود مکنیل به اردوی ایران در هرات | ۱۸۳۷ سپتامبر ۱۸۳۸ ۶ آوریل |
| ۴ ژوئن | حرکت ناوگان جنگی مستعمره هند از بمبئی به جانب بوشهر | |
| ۷ ژوئن | قطع روابط ایران و انگلیس و خروج مکنیل از اردوی ایران در هرات | |
| ۱۷ ژوئن | ورود قوای بحری انگلیس به بوشهر | |
| ۱۹ ژوئن | اشغال نظامی خارک به دست قوای مستعمره هند | |
| ۲۳ ژوئن | شکست یورش عمومی قشون ایران برای تخریب حصار هرات | |
| اواسط اوت | نگارش نامه مکنیل به شفتی در زنجان در راه عزیمت به تبریز | |
| اواسط اوت | موافقت محمدشاه در اردوی هرات با شرایط پیشنهادی انگلیس دائر بر ترک محاصره | |
| ۲ سپتامبر | وصول نامه مکنیل به شفتی در اصفهان (برابر ۱۲ جمادی الآخر ۱۲۵۴) | |
| ۹ سپتامبر | پایان محاصره هرات و بازگشت اردوی شاهی به جانب ایران | |
| ۱۰ سپتامبر | پاسخ شفتی به مکنیل از اصفهان (برابر ۲۰ جمادی الآخر ۱۲۵۴) | |
| اواسط سپتامبر | فرمان محمدشاه دائر بر علل ترک محاصره هرات | |
| ۶ اکتبر | تصمیم نهائی کابینه انگلیس دائر به اعلام جنگ به ایران | |
| ۱۰ نوامبر | ورود محمدشاه به تهران | |
| اواسط نوامبر | شورش ضد انگلیسی در بوشهر | |
| اوا Ital ژانویه ۱۸۳۹ | خروج مکنیل از ایران و انتقال نمایندگی به ارزروم | |
| ۲۹ مارس | خروج اضطراری و اعتراض‌آمیز کارگزار انگلیس از بوشهر | |
| ژوئن | حسین خان در پاریس | |
| اکتبر ۱۸۴۱ | امضای نهایی قرارداد تجاری ایران و انگلیس | |
| فوریه ۱۸۴۲ | قتل عام قشون انگلیسی در تنگ جلال‌آباد | |

در دیده ایرانیان:

انگلیس دوستی و انگلیس هراسی در تاریخ معاصر ایران

در ماه مه ۱۶۲۱ شاه عباس اول (سلطنت ۱۰۳۷- ۱۶۲۹/۹۹۶- ۱۵۸۸)، دو کشیش ایتالیایی را که از پاپ، قاعدتاً پُل پنجم، پیامی برای شاه صفوی آورده بودند به مناظره‌ای با نماینده اصلی تجاری انگلیس، مستر مونوکس (Monox) نامی و کشیش همراه او از کلیسای انگلستان، در دربار خود در اصفهان واداشت. شاه که در خصوص اختلاف فرقه‌ای که اروپای مسیحی را دوپاره کرده بود پرس‌وجو می‌کرد، وقتی سخنان هر دو طرف را شنید، با مقایسه میان سنی و شیعه در اسلام، موضع کاتولیک‌ها را تأیید کرد. می‌گویند شاه با شور و لحنی مطابیه‌آمیز گفته بود «درست مثل سنّهای را و راضیهای ترک [یعنی عثمانی] خودمان که به ولایت امام حسین فرزند امیر المؤمنین قائل نیستند و عمر را مقدم می‌دانند، انگلیسی‌ها هم نایب عیسی را که پاپ روم است، نمی‌پذیرند و به همین سبب راضی‌اند.» اما اندکی بعد، در ضمن همان مباحثه، شاه جانب انگلیسی‌ها را گرفت که بیشتر خواهان مذاکرة تجاری با شاه بودند تا مناظرات مذهبی. شاه ضمن سرزنش بی‌امان کشیشان ایتالیایی که به انگلیسیان تهمت دروغ‌گویی می‌زدند، گفت: «انگلیسی‌ها به او دروغ نگفته‌اند و همیشه به وعده‌های خود عمل کرده و برای مملکت او فایده بسیار داشته‌اند».¹

روشن است که تردید شاه عباس در مورد مذهب پروتستان انگلیسیان مانع از آن نبود که اخلاق تجاری آنان را تأیید کند. اندکی پس از این مناظره به انگلیسیان اجازه داد تا در لغو انحصار تجاری پرتغالی‌های کاتولیک در خلیج فارس نقشی نمایان ایفا کنند. تجارت انگلیس، که از آغاز قرن هفدهم با تشکیل کمپانی هند شرقی در صحنه ایران حضوری محسوس‌تر داشت، دست کم برای مدتی رونق گرفت. منزلت انگلیسی‌ها در دربار شاه عباس نیز، که حضور برادران شرلی نمونه مهمی از آن است، کافی است تا او را نخستین انگلیس‌دوست (انگلوفیل, Anglophile) ایرانی سازد که تحت تأثیر مهارت‌های فنی انگلیس، ظاهر صادقانه و همچنین اطلاعات‌شان درباره سیاست اروپایی بوده است.

در چهار قرن آتی، تجارت و دیپلماسی در روابط ایران و انگلیس همچنان جای مهمی داشت و جز چند مورد درگیری ناشی از دسیسه‌های ایشان، و قدر مسلم چند دوره بسیار خطیر و وخیم، بریتانیا نه تنها در دیپلماسی و اقتصاد ایران که در شکل‌دادن به هویت سیاسی‌اش در برهه حساس، هنگامی که ایرانیان ناگهان با قدرت‌های توسعه‌طلب همسایه‌شان رویارو شدند، نقشی بزرگ ایفا کرد. سرزمین، فرهنگ و مردمان ایران نیز به عنوان منبع الهامی برای تخیل انگلیسی، در آگاهی بریتانیا و برترشناصی خودش جای مهمی یافت. ایران میدان آزمون بود، موردی دُشخوار بود، زیرا کشوری بود که قدرت‌های امپریالیستی نه مستعمره و نه تسخیرش کردند و نه هرگز به حال خود رها شد.

انگلستان نه تنها به عنوان قدرتی جهانی با قابلیت‌های خارق‌العاده‌ای برای تسخیر، دسیسه و سلطه بلکه در مقام آن فرنگستان برین سرزمین شگفت‌انگیز رفاه، امنیت، عدالت و البته قدرتی دریایی و دریانوردی خیال ایرانیان را به خود مشغول داشت. چنان‌که خواهیم گفت، بریتانیا از بسیاری جهات در ذهن ایرانیان نمونه نهایی آن «دیگر» بیگانه در برابر «خود» ناسیونالیستِ بالنده ایران شد. از این لحاظ شاید هیچ ملت دیگری در عصر نوین، دست کم پیش از نیمه اخیر قرن بیستم، در تسخیر تخیل ایرانی و تشویق دسیسه‌پنداری ایرانی رقیب انگلستان نبوده است. برعکس، روس‌ها که بزرگترین تهدید ارضی برای ایران در سراسر قرن نوزدهم و بخش اعظم قرن بیستم بودند و وزنه تعادلی در برابر حضور بریتانیا انگاشته می‌شدند، هرگز حضور سیاسی فرهنگی مشابهی نداشتند. فرانسه

نیز که می‌توان گفت بیشترین نفوذ فرهنگی را در شکل دادن به ایران عصر جدید اعمال می‌کرد یا آلمان‌ها که به خاطر جانبداری از ایرانیان در برابر سلطه روس و انگلیس در اوایل قرن بیستم، بین ایرانیان از محبوبیت زیادی برخودار بودند، اما از دیدگاه سیاسی چندان وزنی نداشتند. آمریکا، که پس از جنگ جهانی دوم به عنوان ابرقدرتی دارای منافع حیاتی در ایران در طول جنگ سرد و پس از آن بود، بریتانیا را به محااق افکند. با آن که در اوآخر قرن بیستم، یعنی پس از انقلاب اخیر، آمریکا با عنوان شیطان بزرگ جای بریتانیا را گرفت، هرگز همچون متعدد اصلی اروپایی‌اش به او نگریسته نمی‌شد.

انگلستان در روانِ فرهنگی ایرانی جایگاهی استثنایی، گرچه دوسویه داشت که هرچند مبتنی برِ واقعیتی سیاسی بود، به ناروا معنای اقتداری تقریباً جادویی از آن مراد می‌شد. مثلاً وقتی مسئله تعیین علتی غائی برای اوضاع سیاسی عسرت‌بار کشور مطرح می‌شد، این قول مشهور ایرانی که «همه اینها کار سیاست انگلیس است» نشان‌دهنده نگرشی لبریز از حقارتی یأس‌آولد و خود سرزنشگر است با مایه‌ای از ملامتیه وطنی که به واماندگی و تسليم راه می‌برد. در عین حال این دیدگاه حاکی از ستایش مهارت‌های ممتاز انگلستان، واقعی یا خیالی است که این دولت را استاد توطئه‌چینی سیاسی برای تسلط بر دیگران از طریق نفوذ، جاذبه، رشوه و تطمیع و البته سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کُن» می‌داند. و رای سوء‌ظن و هراس در مورد دسیسه‌پردازی انگلیس، که حتی آثار پژوهشی را از تئوری‌های گوناگون توطئه بی‌نصیب نگذاشته است، ناظران ایرانی اغلب معتقد به نوعی انضباط، جدیت و بالاتر از همه، «خونسردی» انگلیسی بودند و آن را با اکراه می‌ستودند. این خصائیل، به نظر آنان، به مردمان یک جزیره کوچک و دورافتاده اروپایی، این امکان را داده بود که امپراتوری وسیع و پایداری در چهارگوشه گیتی برپا کنند. این آگاهی هم، که بی‌مناسبت با گفتمان اصلاحات در ایران نبود، بر این اندیشه استوار بود که اقتدار جهانی بریتانیا برآمده از حکومتی دموکراتیک، نصفت و عدالت آن و حد و مرزی است که از طریق پارلمان، دستگاه قضائی و حکومت قانون در برابر خودکامگی پایدار مانده است. از همان قرن یازدهم/ هفدهم گزارش‌های ایرانی از جامعه و اقتصاد بریتانیا کاردانی، پیشرفت‌های علمی و صنعتی و کیفیت برتر کالاهای تولیدی انگلیسیان را می‌ستودند.

از این رو می‌توان پرسید چگونه این تصویرهای خردگیرانه و یا شاید ستاینده (بسته به این که چگونه بدان بنگریم) توانست تخیل ایرانی را چندین قرن به خود مشغول دارد؟ شگفت آن که، ایران نه مستعمره بریتانیا بود و نه هرگز دوران درازی به اشغال بریتانیا درآمد. اشغال کوتاه‌مدت بوشهر در ۱۸۳۸/۱۲۵۴ و جنگ ۷۳-۵۷/۱۲۷۲-۱۸۵۶ انگلیس و ایران، هردو در اثر ادعای ایران بر ولایت هرات پیش آمد و گرچه به تحقیر حکومت قاجار انجامید، صرفاً اقداماتی تلافی‌جویانه بود و بر اذهان عمومی ایران تأثیری اندک گذاشت. اشغال انگلیس در جنگ جهانی اول و دوم بر مردم ایران به مراتب بیشتر اثر گذاشت اما این هردو بار نیز با خروج نیروهای بریتانیا این اضطرار ملی هم کم‌وبیش از میان رفت، با آن که در هر دو مورد خاطره این اشغال‌ها بذر سوء‌ظن و خصومت آینده را بیفشدند. تنها در سالهای بحران ملی شدن نفت پس از جنگ دوم و دوران نخست وزیری دکتر محمد مصدق بود که بریتانیا به عنوان متباوزی متفرع‌عن که بر ضد منافع ملی ایران دسیسه می‌کرد، بدنام شد. حتی در زمانی که چُزئیات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تمامی فاش نشده بود، ملی‌گرایان ایران بریتانیا را خطاكار اصلی و مایه شر می‌انگاشتند. هیچ کشور دیگری، حتی اتحاد شوروی و پیوند آن با حزب‌توده، هدف این‌همه سوء‌ظن و بدیینی نبود.

رویارویی با دوست یا دشمن؟

از اوایل عصر نوین حتی پیش از تأسیس کمپانی هند شرقی در ۱۰۱۱/۱۶۰۲ بازرگانان انگلیسی در ایران به تجارت ابریشم اشتغال داشتند و با صادرکنندگان پرتغالی و مدتی پس از آن نیز با تجارت هلندی رقابت موفقیت‌آمیزی می‌کردند. در سال ۱۰۲۶/۱۶۱۷ شاه عباس اول به بازرگانان انگلیسی امتیازی اعطای کرد که می‌توان آن را نخستین مورد شناختن حقوق «کامله الوداد» (کاپیتولا‌سیون قرون بعدی) در ایران دانست. ماده اول این امتیازنامه که از آن هم نسخه انگلیسی و هم فارسی باقی مانده است، می‌گوید: «از جانب پادشاه عالی‌جهان همیشه ایله‌چی بزرگ و کوچک در ممالک محروسه شاهی در رکاب نصرت انتساب همایون ما (شاه عباس) بوده باشد و هرگاه پادشاه عالی‌جهان انگلیس نیز جهت استحکام

قواعد محبت و دوستی که در میانه واقع شده ایلچی از این جانب طلب نماید، ما نیز از این طرف ایلچی روانه نماییم که در آنجا بوده از جانبین سرنشسته محبت و دوستی را نگاه دارند».؟ میل شاه عباس به تحکیم علاقه دوستانه با انگلستان و اعطای سخاوتمندانه حقوق کنسولی به بازرگانان انگلیسی، البته کوششی بود تا انگلستان را وادارد که در شکستن انحصار پرتغالیان در تجارت خلیج فارس به ایران کمک کند. در سال ۱۶۲۲/۱۰۳۱ هنگامی که در آن ماجراهی مشهور، ناوگان کمپانی هند شرقی به انتقال نیروهای صفوی به جزیره هرمز برای بازپس‌گیری دژ پرتغالی‌ها یاری داد، این سخاوت جبران شد. با این حال، حتی از همان آغاز باز شدن بازارهای ایران به روی تجار انگلیسی به نظر نمی‌آمد آنها حتی در جامعه تجار، یا حتی در نزد وزیران خود شاه، محبوبیت خاصی داشته باشند. پیترو دلاواله، ناظر هوشیار ایتالیانی در ایران عصر صفوی، می‌گوید مداخله انگلیسیان موجب تقلیل سود برخی تجار ایرانی شد و واکنش‌های جدی ضد انگلیسی را برانگیخت که مأموران دولتی ایران نیز در آن دخیل بودند. حتی اشتیاق اولیه شاه سخت کاستی گرفت.؟ رفتار مرد ایران در مناسبات ایران و انگلیس تا چندین دهه همچنان برقرار بود.

در سال ۱۲۱۴/۱۸۰۰ وقتی کاپیتان جان ملکم از جانب کمپانی هند شرقی با هیأت همراه و هدایای بسیار به دربار فتح‌علی‌شاه قاجار گسیل شد، معضل قبول یا رد فرنگیان و از همه بالاتر، انگلیسیان، شدیدتر از زمان شاه عباس در ۱۸۰ سال پیش، همچنان مطرح بود. البته این در زمانی بود که موازنۀ ژئوپلیتیکی، اقتصادی و فرهنگی در سراسر جهان به نفع قدرت‌های مسیحی اروپا تغییر یافته بود. وقتی ایران عهد قاجار از یک جنگ داخلی ویرانگر در اوآخر قرن دوازدهم/ هجدهم سر برآورد و کوشید تا بر هماوردان داخلی‌اش چیره شود، خود را بین امپراتوری توسعه‌طلب روس در مرازهای شمالی و امپراتوری بریتانیا در خلیج فارس و اندکی بعد در مرازهای جنوب شرق خود یافت.

البته منافع استراتژیک مشترکی وجود داشت که ایران را با هند بریتانیا مربوط می‌ساخت. هر دو دولت، مرازهای بی‌ثبات افغان را برای امنیت خود تهدیدی می‌انگاشتند و چنان‌که خیلی زود روشن شد، هر دو توسعه امپراتوری روسیه را تهدید استراتژیک خطیری می‌دانستند. در سلسله جنگ‌های ناموفقی که ایران

در ربع نخست قرن کرد و در نتیجه آن همه مستملکات خود در قفقاز را از دست داد، ناچار شد در برابر همسایه توسعه طلب شمالی به انگلستان به عنوان وزنه تعادل تکیه کند. انگلیسی‌ها نیز در برابر خطر انضمام احتمالی بقیه ولایات شمالی ایران برای دولت قاجار منبع حمایت معنوی بودند.

تجربه ایران با قدرت‌های امپراتوری به نظر نمی‌رسد آن جو آسایش خاطر مشهود در دربار قاجار را یکباره دگرگون کرده باشد. اگرچه از قدرت جهانجویانه و خطر محتمل سلطه استعماری بریتانیا در هندوستان آگاهی نسبتاً خوبی وجود داشت، اما ارباب حکومت در ایران به اقتباس شیوه‌های مدرن فرنگی چندان علاقه‌ای نداشتند. مثلاً وقتی کاپیتان جان ملکم را در سال ۱۸۰۱/۱۲۱۵ فتح‌علی‌شاه به حضور پذیرفت، درباره کمپانی هند شرقی و عملیات آن، خصوصی از سفیر پرس‌وجو شد. آیا حقیقت داشت که انگلیس منابع و ثروت‌های هند را یکسره تاراج کرده است؟ شاه همچنین از ظهور ژنرال بناپارت، معادن طلای آمریکای جنوبی، هنر و صنایع اروپا و بهویژه دربار بریتانیا، دولت و مردم آن پرسید. وقتی هم مالکم معنای آزادی را در انگلستان توضیح داد، شاه در پاسخ گفت: «می‌بینم شاه شما تنها کددخای اول کشور است»، چنین حکومتی «دوام دارد اما لذتی ندارد»، در حالی که اقتدار مطلق بر رعایا «قدرت واقعی است، در عوض دوام ندارد».^۲ اگر مالکم سخنان فتح‌علی‌شاه را درست گزارش کرده باشد، روشن است که پادشاه ایران هنوز آن مفهوم باستانی «رزم و بزم» را در نظر داشته است آن‌طور که در آداب درباری ایران باستان مرسوم بود و نه مفهوم انگلیسی یکی سرکرده از میان دیگران. برای «شاهنشاه» قاجار که در آن زمان هنوز مشغول سرکوب جنگاوران سرکش در سراسر ایران بود، مظاهر قدرت سلطنتی همان‌قدر با اقتدار نظامی شکل می‌گرفت که با عیش و عشرت درباری. چنین شاهی با دریافت هنری هشتمن از حکومت مطلقه بیشتر همسویی داشت تا با محدودیت‌های پارلمانی پس از ۱۶۸۸ که بر پادشاه انگلیس مقرر شد.

فتح‌علی‌شاه در باریابی فرستاده دیگری، هارفورد جونز (Harford Jones) در سال ۱۸۰۹/۱۲۲۴، شاید از اقتدار سلطنتی خویش چندان مطمئن نبود وقتی که از جونز درباره نظام پارلمانی انگلستان و محدودیت‌های موجود بر اقتدار پادشاهان، انقلاب فرانسه، نظام جمهوری و اوضاعی که به ازدست‌رفتن

مستعمرات آمریکا انجامید، پرس‌وجو می‌کرد. شاه در اندیشه نظام حکومتی بریتانیا، سپس گفت: «به‌آسانی می‌توانم تصور کنم با این مقرراتی که شما می‌گویید در انگلستان جاری است، کشور به چه صورتی در می‌آید، اما اگر من همین فردا بخواهم اینها را در اینجا به عمل درآورم نمی‌دانم چطور می‌شود زندگی کرد، یا اصلاً چطور می‌توان حکومتی داشت ... تصور کنید من بخواهم در تهران یک پارلمان تشکیل دهم و اختیار اخذ مالیات را یکجا به آن محول کنم؛ در این صورت یک پشیز هم به خودم نمی‌رسد چون ایرانی از پوشش جدا نمی‌شود مگر آن که مجبور بشود».^۵

مسئله برقراری نظام پارلمانی به کنار، شاه و حکومتش به تدریج روند خطرناک رقابت امپریالیستی اروپا و همین‌طور ساده‌انگاری خود را به لحاظ احساس امنیت کاذب، دریافت. تغییر تدریجی نگرش مثلًاً آنجا مشهود است که بخواهیم تصویرهایی را که از بریتانیا در تاریخ‌نگاری ایرانی در طول تقریباً یک دهه ارائه داده شده است با یکدیگر مقایسه کنیم. در یکی از اولین روایت‌ها تاریخی درباره سلسله قاجار که به درخواست هارفورد جونز در سال ۱۸۰۹/۱۲۲۴ فراهم آمد، درست پیش از عزیمتش در سال ۱۸۱۱/۱۲۲۶ به او تسلیم شد، بخش نسبتاً مفصلی درباره بریتانیا می‌یابیم. ترجمه عالی جونز که در سال ۱۸۳۳ منتشر شد، و به شیوه پرآب و تاب و قایع‌نویس دربار، ظاهرًا عبد‌الرزاق‌خان دنبلي (با تخلص مفتون) وفادار است، خلاصه‌ای از جغرافیا و تاریخ بریتانیا را به دست می‌دهد. در اینجا مؤلف «مراتع عالی و چمنزاران زیبا»ی انگلستان، پُرآبی، پشم مرغوب، اسبان شکیل خوش‌قواره و ساکنان سالم و چابکش را می‌ستاید.

مؤلف همچنین انگلستان را به‌خاطر «صنعت عالی و زیبایش» در تولید انبوه ساعت، سلاح نظامی، آلات خودکار، قلم‌تراش، همچنین ابریشم و پارچه پشمی بیش از پیش می‌ستاید. او می‌افزاید: «انگلیسیان بلندنظر و باوقار، کاردان، خردمند و هوشمند؛ نجایشان شریف و ارجمند و دارای حسنیت و صداقت‌اند. قدرت‌شان در دریا بیشتر از اقتدار دیگران در سراسر اروپا است». لندن، پایتخت انگلترة (آنگلوتر فرانسوی)، را «شهری دلگشا» با «عمارات بلند، مدارس (وکالت) بزرگ، مدارس عالی و کلیساهايی ساخت باشکوه» و حتی بنایی شاهوار موسوم به پارلمان «که محل جلسه رایزنان مملکت است» وصف می‌کند.

نویسنده ضمن گزارشی از امپراتوری استعماری بریتانیا که نخست الیزابت اول آن را آغاز کرد و تشکیل کمپانی هند شرقی، رشد سریع متصروفات استعماری بریتانیا را با توجه خاصی ذکر می کند: «در حال حاضر ولایات متعلق به انگلستان در هندوستان وسیع تر و پرشمارتر از ولایاتی است که در اروپا دارد بنا براین می توان به درستی گفت که آنها ممالکی بر مملکت شان افزوده اند آنها (یعنی کمپانی هند شرقی) از تجارت هندوستان سودهای کلان عاید شان می شود». در این گزارش هراسی محسوس از امپراتوری استعماری بریتانیا نمی توان یافت. نویسنده به خواننده اطمینان می دهد که نه تنها «از عهد باستان تا زمان حاضر، علقة اتحاد و دوستی میان دولت ایران و دولت انگلیز وجود داشته است»، بلکه «همواره و بی وقه سفرا و نمایندگانی میان آنان در رفت و آمد بوده اند». سپس گزارشی تحسین آمیز از کاپیتان ملکم و سفارت او در سال ۱۸۰۰/۱۲۱۴ به منظور تحکیم علاقه دوستی بین دو دولت به دست می دهد که در معاهده ای مورد تأکید قرار گرفته و صیانت هر دو طرف در برابر هر قدرتی که موضعی خصم‌مانه نسبت به هریک از دو طرف اتخاذ کند تضمین شده است. در چنین موردی طرف دیگر «نسبت به دولت متجاوز اقدامات خصم‌مانه در پیش خواهد گرفت و به یاری و دوستی با دولت هم پیمان خواهد پرداخت».^۹

اما در عمل معلوم شد که وعده یاری در برابر تجاوزهای روسیه امید واهی بیش نبود. هنگام انعقاد معاهده گلستان در سال ۱۸۱۳/۱۲۲۸، که به دور نخست جنگ‌های ایران و روس پایان داد، از کمک نظامی بریتانیا خبری نشد. جای شگفتی نیست که در نسخه فارسی این اثر که دنبلي در سال ۱۸۲۵/۱۲۴۱ آن را در تبریز، درست پیش از آغاز دور دوم جنگ‌های ایران و روس منتشر کرد، بند ستایش آمیز مربوط به انگلستان اساساً حذف شده و لحن ستاینده آن در متن نخستین تغییر یافته است. تاریخ دنبلي، مأثر سلطانیه، یکی از نخستین کتاب‌هایی است که در عصر قاجار در ایران چاپ شد. در آن زمان مؤلف و ولینعمت وی عباس‌میرزا ولی‌عهد نسبت به کمک بریتانیا به اقدامات جنگی‌شان باید مردد، اگرنه کاملاً نومید، بوده باشند. این کمک هرگز کاملاً صورت نگرفت، با این‌همه نسخه فارسی چاپ شده تاریخ قاجار ستایش «سیاست‌داران خردمند دولت علیه انگلیس در فرنگ» را به خاطر «ساماندادن به امور کشور و رونق‌دادن مهارت‌های

صنعتی و ابداعات اکتشافی» ناگفته نگذاشت. البته مؤلف، دیگر نه از وعده کمک نظامی سخنی به میان آورد و نه پیشروی استعماری انگلستان را ستود.⁷ با این حال جالب اینجاست که استعمار هند بیشتر به ترقی حیثیت بریتانیا و نه تنزل آن، در میان نخبگان قاجار انجامید و این بیشتر بدان سبب بود که فرهنگ سیاسی رسمی ایرانی، مانند همه همتایان پیشامدern خود، ستایشگر قدرت و قدرتمند بود. با اندکی اکراه این دیدگاه ایرانی قدرت استعماری جسوری را تحسین می‌کرد که از آنسوی دریاها، هزاران فرسنگ دورتر، آمده و توانسته بود با کمترین تلاش بیشترین سود را از سرزمین‌ها و مردمان زیر سلطه‌اش به دست آورد. آن‌گونه که در این منشور سیاسی هویدا بود، این امر در هندوستان با کمترین خونریزی و از طریق حکومت منصفانه‌ای به دست آمده بود. تصویر بریتانیا در هیأت قدرتی چیره و کارساز، در پایان جنگ‌های ناپلئونی، وقتی که پس از افزون بر یک دهه ستیز، بریتانیا و هم‌پیمانانش بر فرانسه غالب آمدند، بیش از پیش جا افتاد. پیش از آن در ایران، همچون امپراتوری عثمانی و جاهای دیگر، ناپلئون لحظه‌ای چون دریچه امیدی در برابر تعدیات روسیه به نظر می‌آمد. مأموریت نظامی گاردن به ایران در سال ۱۸۰۷/۱۲۲۲ به فرمان ناپلئون، کوتاه‌مدتی به عنوان امکان پیدایش جانشین قدرتمندی برای بریتانیا اذهان ایرانیان را به خود مشغول داشت. پس هنگامی که در سال ۱۸۰۹ این امید به سرعت نقش برآب شد و بریتانیا، بار دیگر با هیمنه و کبکبه به دربار ایران بازگشت، انگلستان بازهم با مهابت و شکست ناپذیری افزون جلوه‌گر شد.

با این حال، سوای وقایع نویسان دربار و نوشه‌های رسمی‌شان، درکی از قدرت بریتانیا نیز وجود داشت که با سوء‌ظنی شدید به فرنگیان و دسیسه‌ها و نقشه‌هایشان برای استیلای استعماری بر ایران می‌نگریست که البته حتی این تلقی نیز هرگز اعتقاد به زیرکی انگلیسی و نقشه‌های حسابگرانه آن را به کلی وانهداد. یکی از نمونه‌های قابل توجه این برخورده، مورخ نامتعارف (و تا امروز به درستی شناخته نشده) محمد‌هاشم آصف است بالقب رستم‌الحکما که ظاهراً این عنوانی خودساخته بود. از جمله آثار او رستم‌التواریخ است که روایتی نیمه افسانه‌ای در قالبی شبیه روایات نقالان است. این اثر که احتمالاً به چند روایت بین سال‌های دهه ۱۸۲۰ و دهه ۱۸۴۰ نوشته شده است، مبتنی بر یاد مانده‌های انباشته چندین

نسل در خانواده خود او است که دوران گسترده‌ای از تاریخ پایان عصر صفوی و میانه عصر فتح علی شاه (دهه ۱۷۲۰ – دهه ۱۸۲۰) را دربر می‌گیرد. مؤلف عصر کریم خان زند (۹۳/۱۱۶۳ – ۷۹/۱۷۵۰) را عصر طلایی می‌انگارد و تنها از این زمان است که می‌تواند با مهر و با آرزومندی سخن گوید.

مؤلف در بندی طویل از *رستم التواریخ گفتگویی نیمه‌خيالی* را بين کریم خان زند و گروهی از مشاوران او، از جمله آقامحمدخان قاجار، مؤسس سلسله قاجار که در آن هنگام گروگانی در دربار زند در شیراز بود، به تصویر در آورده است. هنگامی که سفیری انگلیسی با هدایای فراوان وارد دربار کریم خان می‌شود (قاعدتاً اواخر دهه ۱۷۷۰)، حضور او گفت‌وگوی فراوانی را در دربار بر می‌انگیزد. از جمله خود کریم خان که انگلیس را تهدید بالقوه می‌داند. به روایت *رستم التواریخ* کریم خان گفته بود: «دانستم مطلب ایشان را، می‌خواهند به ریشخند و لطایف الحیل پادشاهی ایران را مالک و متصرف گردند، چنان که ممالک هندوستان را به خُدّعه و مکر و تزویر و نیرنگ و حیله و دستان به چنگ آورده‌اند ما ریشخند فرنگی را به ریش خود نمی‌پذیریم و اهل ایران را به هیچ وجه من الوجه احتیاجی به امتعه و اقمشه و اشیاء فرنگی نیست، زیرا که پنه و پشم و کرک و ابریشم و کتان در ایران زیاده از حد و اندازه می‌باشد. اهل ایران هرچه می‌خواهند، خود بیافند و بپوشند.» کریم خان که ظاهراً احساس می‌کند که در بین مشاوران خودش تمایل به انگلیس و انگلیسی وجود دارد، دوباره به آنان هشدار می‌دهد که:

«اگر [بعضی از شما] با خود فکر می‌نمایید [وقتی] فرنگی بر ایران غالب و مسلط گردد شما باز صاحب مناصب عالیه خواهید بود، نه چنین خواهد بود؛ اگر فرنگی بر ایران غالب و مستولی گردد، العیاذ بالله، همه شما را خائن می‌شمارند و می‌کشند و احدی از شما را زنده نخواهد گذاشت اگر العیاذ بالله فرنگی ایران را مالک شود به خاطر جمعی و اطمینان قلب، اسلام را بر می‌اندازد و اکابر و اشراف و اعزه و اعیان ایران را خوار و زار می‌سازد و چنین بدانید که فرنگی به عقل و تدبیر و زیرکی هندوستان را به چنگ آوردند نه به زور و مردانگی».

این نگرش در تخلیل بارور مؤلف با گفته قهرمان دیگر او آقامحمدخان قاجار تقویت شده که در مقایسه ایران و بریتانیا به تشییه متولّ می‌شود: «ایران مانند

استری نیرومند و چموش و فرنگی چون فیلسوف کاردان و پُرهوش می‌باشد و بر استر چموش نمی‌توان سوار شد مگر به لموم و تدابیر». به روایت رستم‌التواریخ آقامحمدخان سپس توصیه می‌کند که خان زند باید سفرای انگلیس را بپذیرد و پس از قدرت‌نمایی و بخشیدن دو برابر تُحف و هدایای آنان، اجازه دهد که به هند بازگردد. آنگاه در راه بازگشت، همراهان او را دستگیر کند و همه را از دم تیغ بگذراند جز خود سفیر که او را اول باید مثله کرد و سپس اجازه داد که بازگردد. رستم‌الحكما به ما می‌گوید کریم‌خان چنان‌که بایدوشاید این تدبیر شایسته را بکار بست و در نتیجه وحشت و رُعبی هندوستان را فراگرفت. در عین حال انگلیس چاره‌ای نداشت جز این‌که با ایرانیان کنار بیاید و فکر هرگونه مقابله را از سر بیرون کند.

مؤلف در اختتام این خیال‌پردازی‌های گزاره‌ای گزاف چند بیتی به سیاق شاهنامه در ستایش اقتدار و منزلت والای ایران در برابر فرنگیان حقیر می‌سراید:

بنازم به ایران و مردان آن
به اهل ستیز و نبردان آن
فرنگی ز ایران چو ترسان شدی
ز ایران و اهلش هراسان شدی ...
که ایران زمین معدن رستم است
چو هر مرد ایران به عالم کم است ...
چو ایران سر هفت کشور بُود
به پایش فلک را همی سر بُود^۸

این گزافه‌گویی‌های رستم‌الحكما با وجود تهربنگ فُکاهی‌اش، نخستین نمونه یک ملی‌گرایی ابتدائی ایرانی در مقابلة با سلطه اروپا و به خصوص بریتانیا بود. کتاب اگرچه با هدف سرگرم کردن خواننده نوشته شده است، انگلیسی‌هراسی نویسنده آشکارا پیش‌درآمد روند تازه‌تری است که بر خود شریف ایرانی در برابر دیگری فریبکار و کارکشته تأکید می‌ورزد. علاوه بر این احساسات شدید شریعت‌ستیزانه نویسنده، روزهای تاریکی را در آینده در سایه نفوذ شریعتمداران

واپس نگر برای کشور ایران پیش‌بینی می‌کند. هنگامی که با تهدیدهای خارجی رویه‌رو است، می‌گوید کشور ایران یکبار دیگر اسیر طلس «ریاکاران زاهدنا» و «ملایان تاریک‌اندیش» شده است. آنها سرانجام ایران را به ویرانه تبدیل می‌کنند، چنان‌که در اوآخر «دولت پرشکوه صفوی» کردند و بدین وسیله راه نفوذ فرنگی را هموار می‌سازند.^۹

در میانه قرن نوزدهم، دو بحران متوالی هرات به سال ۱۸۳۷-۱۸۴۳ و ۱۸۵۳-۱۸۵۷ در زمان محمدشاه و به سال ۱۸۵۵-۱۸۵۷ در زمان ناصرالدین‌شاه، قدرت نظامی بریتانیا را عملاً نشان داد. ایران هرات را دست‌نشاندهٔ شرقی خود می‌دانست که برای امنیتش اهمیت حیاتی داشت، در صورتیکه هند بریتانیا هرات را جزئی از برنامه توسعه و نگهداری مستعمره هندوستان در برابر توسعه روسیه می‌انگاشت. شاید از این زمان است که اغلب عبارت تحریرآمیز «انگلیس پُرتلیس» را می‌شنویم که اشاره به نقشه‌های استعماری آن کشور برای ایران داشت و غالباً همراه و هم قافیه با عبارت ضدِ روسی «روس منحوس» بود. منشأ عبارت اخیر شاید به تبلیغات سال‌های ۱۸۲۰-۱۸۳۵ ایرانیان در آستانه دومین دور جنگ‌های ایران و روس می‌رسد و احتمالاً از شعار ضدروس میرزا ابوالقاسم قائم مقام، «رخنه روس در مُلک محروس» گرفته شده است.^{۱۰} اما شعار ضد انگلیسی، شاید حاصل جنگ‌های ناموفق هرات بود. این گونه بازنمایی از قدرت‌های همسایه شاید بتوان گفت که ریشه در آن تمایز اسطوره‌ای بین ایران و ایران پیرامونی دارد اما با یک تمایز مهم. اینجا، مُلک محروس دیگر در مرکز جهان اسطوره‌ای شاهنامه نبود، بلکه دولت‌هایی پیرامونی در شمال و جنوب ایران بودند که اکنون خواسته‌هاشان را از ایران ضعیف بهزور یا با تزویر تحمل می‌کردند.

سید محمد باقر شفتی، مجتهد متنفذ اصفهان، در نامه‌ای نوشته شده در جمادی‌الثانی ۱۲۵۴/سپتامبر ۱۸۳۸ در پاسخ سر جان مکنیل، وزیر مختار بریتانیا در دربار ایران، به کنایه‌ای که ویژهٔ ذوق اصفهانی است سفیر انگلیس را «وزیر مختار بی‌تولیس انگلیس» خطاب می‌کند. این اشاره آشکار به رفتار دیپلماتیک مکنیل، شاید چندان اهانت‌آمیز به نظر نیاید اگر برخورد متکبرانه سفیر انگلیس در مرافعه با دولت ایران را در نظر بگیریم که سرانجام به قطع

روابط و اندکی بعد احتمال اقدام متقابل علیه ایران انجامید. این تلاش ایران برای حقوق ارضی خود در هرات بود که مکنیل را به بهره‌وری از شفتی برای متزلزل کردن اقتدار دولت قاجار واداشت.^{۱۱} پاسخ شفتی اما بر حقوق طبیعی ایران در حراست از مرزهای خود، حاکمیت دولت در امور دنیوی و رده مطالبات غیرمنطقی وزیر مختار بریتانیا از ایران، که حتی مغایر با موازین عدل و انصاف با معیار انگلیسی بود، تأکید می‌ورزید.

شفتی پاسخ خود را هنگامی نوشت که اثر مداخلات بریتانیا در امور داخلی ایران کم کم برجسته می‌شد. هفده سال بعد وقتی در ۱۸ ربیع الاول ۱۲۷۲ نوامبر ۱۸۵۵ ناصرالدین شاه جوان یادداشتی خصوصی برای صدراعظم زیردستِ انگلیسی دوست خود، میرزا آقاخان نوری، می‌نوشت، نگرانی شدید خود را به خاطر خطر قریب الوقوع اقدامات بریتانیا در خلیج فارس که حتی بقای او را بر تخت سلطنت تهدید می‌کرد، پنهان نمی‌داشت. اقدام او در سال ۱۸۵۶/۱۲۷۲ بازپس‌گیری هرات در پی ماجرای جنجالی مرتبط با نماینده بریتانیا، چارلز موری (Charles Murray) و متعاقباً قطع روابط، صورت گرفت. اندکی بعد بریتانیا اقدام متقابل کرد. لشکرکشی سال ۱۲۷۳/۱۸۵۷ همراه با ورود پانزده هزار سپاهی هندی با ناوگان بزرگ هند بریتانیا بود. ناصرالدین شاه در یادداشت محترمانه‌اش چنین نوشت:

دیشب شب یک شنبه هفدهم شهر ربیع الاول، یعنی شب عید مولود پیغمبر صلوات الله علیه و آله بود. در خواب دیدم با غمی است با یک درخت کاج قوی هیکل بلند در وسط. من از دور تماشا می‌کنم و اسم این درخت ویکتوریا است و در حقیقت آن درخت مملکت و پادشاه انگلیس است. من گفتم آمدند این کاج را که اسمش ویکتوریا بود از ریشه کنند و بردند باعچه دیگر کاشتند و گفتم اسمش را محمد بگذارید، ویکتوریا بد است.^{۱۲}

این خواب که نمادهایش روشن‌تر از آن بود که بتوان آن را صرفاً روایی ناخودآگاه شمرد، نه تنها قطع روابط ایران و انگلیس و آغاز خصومت، بلکه حسن نوین مقاومت وطن‌پرستانه شاه با ابرقدرت زمانه را نشان می‌داد. روایی شاه که شاید به اندازه رستم‌الحكما گرافه‌پرداز نبود، با این حال نشان می‌داد که چطور هویت سیاسی قاجار در خمیره‌اش با تصور حفظ سرزمین ایران بهویژه با هویت

شیعی عجین بود.

با این‌همه، چنان‌که انتظار می‌رفت، او به‌زودی مجبور شد واقعیت‌های سیاسی زمانه را بپذیرد. حتی دوره کوتاه خصوصیت با بریتانیا، منابع مالی محدود ایران و روحیه نظامی شکنندۀ‌اش را به‌وضوح به او و به دولتش نشان داد. کاملاً روشن است که همانند دوره جنگ با روسیه، ایران چاره‌ای ندارد جز این‌که وضع فعلی‌اش، یعنی «کشور حد واسط (یا میانه‌نشین)»، که زیر فشار دو قدرت توسعه‌طلب بود، را بپذیرد. درنتیجه، شاه و رجال قاجار مجبور بودند دریابند که تنها چاره‌شان این است که یک سیاست خارجی آشتی‌جویانه و در عین حال فعال پیشه کنند که در بهترین حالت بتوانند از رقابت، سوءظن‌ها و واهمه‌های همسایگان اروپایی بهره‌برداری کنند. ناصرالدین‌شاه این را با اندازه مناسبی از تردستی انجام داد. وی تاحدودی توانست تعدی همسایه شمالی را با بازی‌های چرب‌دستانه همسایه جنوبی متعادل سازد.

آنچه این شیوه تردستانه را تشدید کرد، تاریخچه پرداخته مدخله بریتانیا در امور داخلی ایران؛ اعطای تحت‌الحمایگی ناموجه دیپلماتیک به اتباع ایرانی و به خدمت‌گرفتن آنها به عنوان مأموران بریتانیا در شغل‌های حساس، حتی از میان اعضای خاندان قاجار و پیشنهاد مقرری و دیگر عواید پولی در قبال همکاری محرمانه بود.^{۱۳} اعطای مصونیت به دولتمردان، رجال، سرداران نظامی و حتی به مغضوب‌شدگان که به دلایل مورد غضب دولت قاجار بودند، یا به دلایل مختلف موجه و غیرموجه از منصب خود عزل شده، یا زیان‌های هنگفت مالی بهبار آورده و ورشکست شده بودند غالباً منشأاً اصلی مناقشه و برخوردهای جدی دیپلماتیک بین دو دولت بود. گاهی پناه‌دادن مسلمان‌باخته نبود امنیت حقوقی برای افراد در برابر اقتدار خود کاملاً دولت و شخص شاه نیز بود. در موارد دیگر اما روشی خطرناک ولی سخت و سوءهانگیز بود که با آن دیپلمات‌های اروپایی (غالباً انگلیسی و روسی) با اعمال نفوذ و اعمال فشار، دولت ایران را در چشم مردم خوار و حقیر می‌ساختند.

با این‌حال پناهندگی و پناه‌جویی پیش از ظهور ملیت‌گرایی آگاهانه ایرانی در قرن بیستم چندان موجب ننگ نبود زیرا با عقیدتی چندانی (از آن‌گونه که بعدها در نزد انگلیس‌دوست‌ها دیده می‌شد) نداشت و در اکثر موارد خیانت محسوب

نمی شد. شاید اغراق نباشد اگر آن را با بستنشینی در حرم‌ها و امامزاده‌ها یا خانه مجتهدین یا اصطبعل شاه مقایسه کنیم. در مواردی هم تلاشی از سر استیصال بود برای پناه‌گرفتن در سفارتخانه‌ای خارجی که با حقوق کنسولی اعطا شده در معاهده سال ۱۲۴۳/۱۸۲۸ ترکمن‌چای به روسیه (که متعاقباً بریتانیا و دیگر قدرت‌های اروپایی هم از آن برخوردار شدند) تسهیل شده بود. حتی میرزا تقی‌خان امیرکبیر پیش از فرجام فوجیع خود امیرکبیری که به‌خاطر سیاست خارجی مستقل خود شهره بود و بعدها به بارگاه قهرمانان ملی ایران راه می‌یافت از وزیر مختار انگلستان کلنل جاستین شیل درخواست حمایت کرد. اما وزیر مختار انگلستان با رد تأسف‌آور درخواست کتبی صدراعظم معزول، مرگ او را در ربيع الاول ۱۲۶۸/ژانویه ۱۸۵۲، تسریع کرد.^{۱۴}

با این حال، تجربه‌های تلغی گذشته موجب کاهشی در درخواست تحت‌الحمایگی و اعطای پناهندگی شد. با فروکش کردن درگیری‌های ناشی از اعطای تحت‌الحمایگی، در اوخر قرن نوزدهم علاقه نهان و ارتباط‌های سفارت‌ها با سیاستمداران و رجال افزایش یافت و به تدریج به ظهور دو اردوی هوادار انگلیس و هوادار روسیه در عرصه سیاست ایران انجامید. گرایش انگلیسی یا روسی، حتی به صدراعظم علی‌اصغرخان امین‌السلطان هم سرایت کرد که در دوره طولانی صدارت از سال ۱۲۹۹/۱۳۱۳ تا ۱۸۸۲/۱۲۹۶ به تناوب دست‌کم دو بار میان دو سفارت رقیب نوسان کرد. جالب اینجاست که ناصرالدین‌شاه، آگاه از موضع ضعف خود در برابر تعلقات پنهان و نه‌چندان پنهان وزیر خودش به سفارتخانه‌های رقیب، به راه حلی چاره‌ساز رسید. برای خنثی کردن دشیسته خارجی، وی بعضی از وزرای وفادار و معتمدان خود را به طیب خاطر واداشت تا با سفارتخانه‌های رقیب ارتباط برقرار کنند. او امیدوار بود که به این وسیله راه‌های ارتباطی قابل اعتمادی با نمایندگان دو قدرت خارجی برقرار کند و در عین حال به گرایش‌های رقیب در داخل دولت اجازه دهد که یکدیگر را خنثی کنند.

شاهد مدعی در اینجا محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، از غلام‌بچه‌های خلوت شاهی بود که به مقام مورخ رسمی دربار و وزیر اطیاعات رسید. او که از محارم شاه بود نماینده گرایش روسی بود که در واقع از جانب شاه دستور داشت

تا گرایش انگلیسی صدراعظم، امین‌السلطان، که غلامبچه دیگری از خلوت شاهی بود و نیز پیش از او تمایلات انگلیسی‌گرایانه وزیر امور خارجه، محمدخان ناصرالملک، را ختنی کند. در این بازی پیچیده سیاست، رقابت و دیپلماسی پنهانی در خلوت دربار، در واقع معلوم نبود چه کسی در برابر چه کسی توطنه می‌کند. شاه از وزیرانش بهره‌برداری می‌کرد، وزیران از شاه، شاه از دیپلمات‌های خارجی و دیپلمات‌های خارجی از شاه؟ آیا واسطه‌ها با همدستی دیپلمات‌های خارجی و یا بدون ایشان شاه را بازی می‌دادند و یا همه موارد بالا با هم در جریان بود؟ با این سابقه چندان عجیب نیست که در نیمه‌های قرن بیستم، سایه سرسپردگی نهانی به انگلیس در ذهن ایرانیان چنان عظیم جلوه‌گری کند. نوکری سفارت انگلیس انگی تحقیرکننده بود که درست یا نادرست به هرکسی که با بریتانیا و سیاست‌های آن ارتباط و مراوده‌ای داشت زده می‌شد. در همین فضای بود که توهمات دسیسه‌پندارانه «دست پنهان» انگلیس را مسبب همه بدبهختی‌هایی می‌دید که ایران از بدو ظهور بریتانیا در عرصه دیپلماتیک ایران به خود دیده بود. در روان جمعی ایرانی، بنابراین، «انگلیس پرتلبیس» نقشی برجسته یافت که هیچ قدرت دیگری نداشت.

ستودنِ روشنِ انگلیسی

جدا از سیاست واقع‌بینانه اما پُرترفند عهد قاجار و نقشه‌های سودجویانه دولت انگلیس، تنی چند از ایرانیان دوره قاجار درک عمیق‌تری از جامعه و نهادهای انگلیسی پیدا کردند. یک نمونه اولیه میرزا عبداللطیف شوستری است، ایرانی‌ای که به هند مهاجرت کرد و در آنجا با مقامات انگلیسی ارتباط یافت. از جمله شرق‌شناس پُرآوازه، ویلیام جونز بود، که با شوستری مراوده فاضلانه داشت. شوستری، مُحققی ورزیده از خاندانی از علمای مشهور شیعه، با ذهنی وقاد و بصیرتی تاریخی بود. او در خاطراتش، *تحفة‌العالیم*، گزارشی مفصل از فرنگ و بهخصوص بریتانیا به دست می‌داد که عمدتاً از آشنایان انگلیسی‌اش اخذ کرده بود. در این میان توصیف موجزی از تاریخ نوین انگلستان و فرهنگ مادی آن سرزمین و نیز اشارات تلویحی او به پیشرفت‌های علمی و فکری اروپا، از جمله

توضیح منظمه شمسی کپرنیک و یا نظریه جاذبه نیوتن، جذابیت خاصی داشت. به علاوه، او بر حضور جهان‌جویانه اروپا در برابر مسلمانان و آثار سلطه بریتانیا در هند و حتی فرانسویان در دوره اشغال مصر در زمان ناپلئون آگاهی داشت. او نخستین گزارش فارسی از انقلاب فرانسه را ارائه داد و در آن فرانسویان را احتمالاً با الهام از منابع انگلیسی به خاطر اعدام لویی شانزدهم، پادشاه سلسله بوربن، نکوهش می‌کرد.

نزدیکتر به سرزمین خودش، شوستری به طور ضمنی نکوهشگر فرمانروایان سلسله گورکانیان هندوستان به خاطر تسليم شدن شان در برابر دسیسه‌های کمپانی هند شرقی به ویژه به خاطر تسلط بر بنگال بود. وی حتی انقیاد هند را با مقاومت سرکوب‌ناپذیر ایرانیان در برابر سلطه بیگانگان مقایسه کرده و گفت:

ایرانیان که بالذات سبع خاصیت و بالعرض رستم طینت‌اند، آسان گردن به قلاده فرمان احدی در نیارند، خاصه با مردم بیگانه. خصوص با تخالف مذهب، فرمانبرداری را رواندارند و تسلط غیر مذهب با حیات‌شان جمع نشود و سلاطین و رؤسا از فکر مملکت‌داری غفلت نورزند و نگذارند که بیگانه مسلط شود. و اگر احیاناً به سبب غفلت پادشاه و رؤسا، مملکت به دست بیگانه افتد، رُعایا و عوام را آرام منقطع [شده] و زندگی دشوار گردد و هرگز رام نشوند.^{۱۵}

می‌توان پژواک این توصیف شوستری از ایرانیان را در کتاب رستم الحکمای پیش‌گفته نیز شنید که با وابستگی وی به رستم، پهلوان شاهنامه، کامل‌تر شده است.

شوستری با اشاره به تجربه حمله افغان و انقراض صفویه و سپس توفیق ایرانیان در دفع بیگانه مهاجم، به یورش‌های قدیم‌تر در تاریخ ایران رجوع می‌کند تا ثابت کند که از زمان حمله اسکندر، ایرانیان همواره در برابر سلطه خارجی ایستادگی کرده‌اند. مؤلف با توجه به پایداری ایرانیان در برابر اشغال سپس می‌گوید که ارسسطو به اسکندر توصیه کرد که «مرتبی این سرزمین آفتاب و مردم این کشور به آن منسوب‌اند و در سرشت ایشان شجاعت و هوش مخلوق است غیرت و شجاعت از تأثیرات آب و هوای آن دیار است.» حتی اگر مردمان سرزمین‌های دیگر در آنجا سکونت اختیار کنند، در اندک‌زمانی آنان نیز همان خصایص را از خود بروز خواهند داد.^{۱۶}

چنان‌که انتظار می‌رفت این تجلی ستایش‌انگیز ناسیونالیسم ایرانی، که از خصوصیات بارز ناظران ایرانی مقیم هندوستان است، در گزارش شوشتري با انقیاد مورد ادعای او درباره مردم هند در تضاد است و شوشتري این تسلیم هندیان را در موفقیت سلطه استعماری انگلیس مؤثر می‌داند. وی در عین تأکید بر ابزارهای مؤثر کمپانی هند شرقی در تسلط بر بنگال، هرگز و در هیچ موردی ستایش از انگلیسیان را به‌خاطر قابلیت‌های مؤثرشان وانمی‌نهد. اگرچه شناختی نسبتاً وافی از تاریخ انگلستان و چندوچون نظام سیاسی آن سرزمین در او مشهود است، با وجود این آنچا که می‌گوید: «و دیگر از جمله قوانین این فرقه است که کسی را بر کسی تسلطی نیست. پادشاه یا اُمرا اگر بخواهند بر زیرستان زیادتی کنند، آن شخص در محکمه شکایت کند»^{۱۷}، به نظر می‌رسد جامعه انگلستان را اندکی بهتر از آنچه بود جلوه می‌دهد.

یکی از معاصران شوشتري، یعنی میرزا ابوطالب خان اصفهاني، منشی ایران- هندی که در سال ۱۸۰۱ از انگلستان دیدن کرد، توصیفی مبسوط از کشور، مردمانش و زندگی و آداب‌شان عرضه می‌کند. اصفهاني با وجود تبحر ادبی و فرهیختگی فرهنگی، عمدتاً از خردگیری به انگلیسیان پرهیز می‌کند. او با بیش از دو سال گشت‌وگذار، نشست‌وپرخاست با اشراف، معاشرت و مغازله با بانوان از هرگونه، دیدار از روسي خانه‌ها و سفر در حول وحوش لندن، بخش عمدۀ اطلاعاتی که به دست می‌دهد محدود به وصف مردمان و سروdon غزلیاتی ميان‌مايه در وصف جنس لطیف انگلیسي است. با وجود این چندان هوشمند هست که «قوانين آزادی» انگلستان را بستاید که به مردم در محدوده قانون اجازه می‌دهد هرجا که دوست دارند برونند و هرچه دوست دارند بکنند و همین امر شخص او را سخت تحت تأثیر قرار داده است. در این مورد می‌گوید «من که در تمام عمر به کوچه مشی نکرده بودم و به دُکانی نرفته بودم، تا به خانه زنان چه رسید، از یافتن این آزادی آنقدر سبک‌دوش شدم که گویا هزاران مَن بار از دوشِ من برداشتند و مقید بودم و اکنون رهایی یافتم». ^{۱۸} با این‌همه، میرزا ابوطالب برخلاف شوشتري، از سلسله مراتب طبقاتی که با وجود حضور ظاهری آزادی (سوئیت) جامعه انگلستان را اساساً یک جامعه نابرابر می‌ساخت، پاک بی خبر نبود. او خاطرنشان می‌کند «اما رسم سوئیت کوچک با بزرگ در چند محل و به حسب ظاهر است، زیرا که

آرام زندگی اعالي را با ادانی هیچ نسبت نیست، بلکه بسیار نازل‌تر از نسبتی است که میانه آن دو طایفه در هند است؛ و رعایت ادب ظاهري بر ذمّه چاکران و عدم اختیار ایشان در گذاشتن چاکري تا وقت معین، آنقدر است که غلامان هند را به مقابله آن، سلاطین توان شمرد.^{۱۹}

یک دهه بعد، میرزا ابوالحسن شیرازی مشهور، که بیشتر به ایلچی شهرت دارد، نخستین فرستاده ایرانی دربار قاجار به دربار انگلستان، الهام‌بخش اصلی رمان شرقی ماب جیمز موریه به نام سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، نیز گزارشی کم‌وبیش تفتی از مشاهدات خود، به‌ویژه از جامعه اشرافی انگلستان با همان طرز گزارش ابوطالب عرضه کرد. ایلچی در آنجا آوازه‌ای یافت و نامش سر زبان‌ها افتاد نه تنها به عنوان یک شرقی که شکل و شمایل و طمطراقش برای زنان و مردان جامعه نازپروردۀ انگلیسی که در پی ملعوبة تازه بود جذابیت داشت، بلکه از این نظر نیز که ابوالحسن در عرضه کردن مردانگی به‌ظاهر کمیاب خود، که با شهرت رمانیک اصیلت شیرازی‌اش می‌خواند، اما رنگی از بذله و ظرافت هم داشت، تردید نمی‌کرد.

او که مردی بلندنظر و دارای قریحة شاعرانه بود، در گفت‌وگویی با یک بانوی انگلیسی حتی تا بدانجا رفت که زنان بی‌حجاب اروپایی را بر زنان مُمحجبة مُسلمه ترجیح دهد: «گفتم طریقه شما بهتر است، از رهگذر این که زن مستوره چشم‌بسته همچو مرغی [است] که در قفس حبس شود و چون رهایی یابد قوت پرواز به طرف گلشن ندارد و زن پرگشوده ... به هر کمالی آراسته گردد.» سخن ایلچی اگرچه نسبت به زمان خودش بسیار آزاداندیشانه است، اما از عنصر کنایی جنسی ملایمی عاری نیست. نظر او در واقع شاید فتح بابی برای به‌دست‌آوردن دل بانوی انگلیسی بود.^{۲۰}

چند سال بعد، میرزا صالح شیرازی، ناظری فرهیخته در نخستین گروه محصلین که عباس‌میرزای ولیعهد به انگلستان فرستاد، نیز گزارش ملاحظات خود درباره جامعه، تاریخ و نهادهای انگلستان را ارائه کرد. اما او که روشنگری علاقه‌مند به فلسفه و مطالعه تطبیقی ادیان بود، دل‌مشغولی پیشینیان خود به جامعه اشراف و زنان مسحور‌کننده انگلیسی را نداشت. سر جان ملکم، فرستاده پرآوازه به دربار ایران و مؤلف تاریخ ایران، در بد و ورود دانشجویان ایرانی به

انگلستان به او هشدار داد که نه در ضیافت‌های تجملی شرکت کند و نه به عیاشی و شب‌نشینی‌ها روی آورد و نه به نُقل مجلس اشراف انگلیس تبدیل شود.^{۲۲} میرزا صالح این توصیه را به خاطر سپرد و از معاشرت‌هایی که پیشینیان او را به شمع محفل‌های شبانه تبدیل کرده بود، پرهیز کرد و به جای آن به دانش‌اندوزی هرچه بیشتر درباره سرزمین و مردم کشور میزان همت گماشت.

نکته چشمگیر در همه گزارش‌های موجود در این شگرفنامه‌ها که تقریباً تا پایان قرن نوزدهم هم طول کشید با وجود همه ستایش‌ها و همه نگرش‌های هوشمندانه و در عین حال گاهی زودباقورانه که مؤلفان آنها به جهان بیگانه پیدا کردند، این است که اشتیاقی به اقتباس یک‌پارچه از نهادها و پیشرفت‌های مادی انگلیسی در آنها مشهود نبود. جامعه و نهادهای انگلستان و به طور کلی شیوه فرنگی، در نظر این مؤلفان چیزی اعجاب‌انگیز بود بی‌آن که تقلید یا اقتباس آن ضرورتی داشته باشد. گویی این گزارش‌ها خود جزئی از متون آشنای «عجبایب» در ادبیات فارسی و عربی بود. بی‌جهت نبود که عنوان گزارشی قدیم‌تر به قلم میرزا اعتصام‌الدین، منشی بنگالی که در دهه ۱۷۶۰ از انگلستان دیدار کرد، شگرفنامه ولايت [ـ انگلستان] بود.^{۲۳}

به‌هنگام خواندن این گزارش‌های غالباً مفرح و آموزنده نمی‌توان از تحسین اعتماد به نفس و حتی اصالیتِ فرهنگی مؤلفان آنها و سرافرازی‌شان از هویت‌های ایرانی و هندی ایرانی خود خودداری کرد. این ناظران، در مواجهه با قدرت شگرف مادی غرب و مظاهر خیره‌کننده رونق و رفاه در یک مادرشهر اروپایی چون لندن قرن نوزدهم، کم‌و بیش ناخودآگاه، می‌کوشیدند خویشتن فرهنگی خود را حفظ کنند و در برابر جذبه عجایب سرزمین بیگانه دامن از دست ندهند. این بی‌تردد شیوه موجه‌ی بود اما غالباً مانع از آن می‌شد که ایشان گوهر حقیقی آنچه را که امروز «مدرنیته» می‌نامیم، اقتباس که سهل است، حتی درک کنند. مثل این بود که آنها درختان را می‌دیدند و می‌پسندیدند اما اغلب نمی‌توانستند کلیات جنگل فرنگی مدرن را دریابند.

و از این بابت چگونه می‌توان آنان را سرزنش کرد؟ از اینها گذشته، فرهنگ سلطه‌جوی بریتانیای آن زمان با گرایش‌های آشکار نژادی و فرهنگی اش به طور کلی اکراه داشت از این که ابزار تجدّد را حتی به مشتاق‌ترین «شرقیان» نشان دهد

حتی اگر توانسته بودند از موانع سهمگین دینی و فرهنگی گذشته و بر خود هموار کنند که شیوه‌ها و آداب کفار را درپیش گیرند. شاهد مدعای همان میرزا صالح شیرازی است که با وجود اشتیاق آشکارش به فراگرفتن مبانی علوم و علوم انسانی اروپایی، از جمله لاتین و فلسفه، و به رغم علاقه‌اش به ادامه دادن تحصیلات در یک دانشگاه انگلیسی، همواره این فرصت از او دریغ می‌شد و حتی متولّشدنش به بالاترین مقامات وزارت خارجه انگلستان هم چاره‌ای نکرد. وی پس از ماه‌ها تلاش بیهوده برای یافتن جایی مطمئن در دانشگاه آکسفورد و پس از ناکامی در وصول مستمری خود از طریق سرپرست منتخب انگلیسی‌اش، تقریباً دست خالی به ایران بازگشت، اما نه کاملاً دست خالی برای این که دست کم دو چیز را به ارمغان آورد و یکی را بهجای گذاشت.

او چنان تحت تأثیر یک نهاد فرهنگی بارز انگلیسی، یعنی روزنامه، قرار گرفته بود که به محض بازگشت، نخستین روزنامه فارسی زبان ایران را در تبریز، قاعده‌تاً با حمایت عباس‌میرزای ولی‌عهد، به راه انداخت. نام آن را کاغذ اخبار گذاشت که ترجمه تحت‌اللفظی *newspaper* بود. بدون تردید انگلیزه نخست وی دادن اطلاعات مفید به خوانندگان درباره چیزهایی که خود در فرنگ دیده بود و همچنین اخبار آن کشور بود. او همانند پیشینیانش، شوستری و ابوطالب‌خان، تحت تأثیر نقش روزنامه به عنوان عرصه‌ای عمومی برای بیان آزاد و بحث و گفت‌وگوی همگانی بود. شاید به همین سبب بود که روزنامه‌اش دیری نپایید.^{۴۴} فضایی آزاد برای اظهار نظر و نقد جامعه و هنجارهای سیاسی، حتی در سطح محدود، باید تا فرارسیدن انقلاب مشروطه، حدود هفتاد سال بعد منتظر می‌ماند. با این حال فکر نشریه‌ای هفتگی برای ارائه اخبار، در زمان امیرکبیر در سال ۱۲۶۵/۱۸۴۹، دوباره وقتی احیا شد که وی بازگانی انگلیسی مقیم تبریز، ادوارد برجس، را که حال روزنامه‌نویس شده بود دعوت کرد سردبیری نشریه دولتی و قایع اتفاقیه را بر عهده گیرد.

دیگر ارمغان دیرنده‌تر میرزا صالح از سفر انگلستان، عضویت در یک لژ انگلیسی (یا احتمالاً اسکاتلندی) فراماسونی بود که در طول اقامت خود در لندن با آن آشنا شد. با آن که در این خصوص اطلاع زیادی در دست نیست، عضویت او یکی از نخستین در میان ایرانیان با مسلک ماسونی است، سلکی که بعضی از

انگلیس دوستان ایرانی نسل‌های اخیر را نیز شیفت‌کرد و در عین حال دسیسه‌پنداری بسیاری از انگلیس‌های ایرانی در قرن بیستم را حتی شدت بیشتری بخشدید. گروه اول عضویت در فراماسونری را راهی مرموز برای همگونی با جامعه طبقاتی انگلیس می‌انگاشت که تها از این راه اجازه ورود به ایشان را به میان خود می‌داد. گروه دوم، بر عکس، آن را نشانه شومی از سلطه امپریالیستی بریتانیا و وسیله‌ای برای بیگانه‌ساختن مسلمانان از دین و فرهنگ خود و به خدمت گرفتن آنان در جهت سلطه استعماری می‌انگاشت. عضویت در فراماسونری، برخلاف روزنامه که به حوزه عمومی تعلق داشت و بنابراین در برابر خواسته‌ها و امیال دولت آسیب‌پذیر بود یا به سهولت ممکن بود دستگاه محافظه‌کار اهل شرع را برآشوبد، نهانی بود و از این‌رو در میان خواص اغلب به عنوان نوعی انجمن اخوت جهانی هادار غرب و بهویژه هادار بریتانیا محفوظ می‌ماند.

اگر فراماسونری فضایی باطنی بین پیوستن به اخوتی غیرمعهد و در عین حال خدمت به استعمار بریتانیا تصور می‌شد، شناسانی بریتانیای چیره‌جوی آن زمان از نگاه میرزا صالح بدون تردید وجهی شرق‌شناسانه داشت. برخلاف میرزا ابوالحسن خان ایلچی که مدتی تصور و تخیل مردمان بریتانیا را به خود مشغول داشت، به نظر نمی‌آمد میرزا صالح دردانه نادری به حساب آمده و از این لحاظ توجهی برانگیخته باشد. معذک او نیز به قدر کافی نوبری بود که در آنچه می‌توان نمایش غائی استعمار بریتانیایی نامید جای خودش را بیابد. در یادمان مشهور پرسن آلبرت در کنزینگتون گاردن لندن از جمله تندیس مردی هست بسیار شبیه به میرزا صالح که چون دیگر اتباع امپراتوری، تندیس آلبرت را در میان احاطه کرده‌اند و گویی شاهزاده نیکوکار را می‌ستایند. گنجاندن فردی شبیه میرزا صالح به صورت تبعه وفادار امپراتوری بریتانیا، بازتابی است از تصویری که انگلیس به صورت مرکز جهان مستعمرات دور دست از خود ارائه می‌داد. میرزا صالح خوش‌سیما که به خاطر تابعیت ایرانی‌اش به سختی در مدار سپهر امپراتوری بریتانیایی جایی داشت، بدین‌سان تنها می‌توانست از راه حضور در این یادبود به حلقة دست پروردگان بریتانیا اجازه ورود یابد.

روحیه خوش‌بینی به حسن‌نیت انگلیسی، تنها خاص محدودی سیاح ایرانی در دهه‌های نخستین قرن نوزدهم نبود و از آن فراتر می‌رفت. مثلاً در ۱۱ ژوئیه

سال ۱۸۲۳ یک آگهی در تایمز لندن به امضای فرستاده ایران به بریتانیا ظاهر شد که از مهاجران انگلیسی دعوت می‌کرد در ایالت آذربایجان تحت حمایت عباس‌میرزا و لیعهد سکنی گزینند. آگهی نه تنها در خصوص زمین حاصلخیز و آب و هوای دلکش آذربایجان، بلکه یک قطعه زمین رایگان نیز به آنان وعده می‌داد. آگهی ادامه می‌داد که آنان همچنین در طول مدت اقامت در ایران از هرگونه مالیات یا عوارض معاف خواهند بود و مال و جانشان محترم و مصون است. با آنان با منتهای ملاحظت و مهربانی رفتار می‌شود و بنا به رسم و آثین ایرانیان در عقاید و آداب مذهبی خود و برپایی شاعائر دینی و ادای عبادات کاملاً آزاد خواهند بود. ولیعهد همچنین وعده می‌داد که از صمیم قلب در «تأمین رفاه مهاجران و [تحقیق] بهبود و پیشرفت کشور بکوشد». او به واسطه تجربیات گذشته مجاب شده است که توسعه کشور «از طریق آمیزش و مراوده وسیع و آشنایی با اروپاییان و به خصوص با آنها یکی که همواره خوش داشت «دوستان انگلیسی‌اش» بنامد، صورت می‌گرفت.^{۲۵}

از این پیشنهاد سخاوتمندانه که شاید از نمونه پتر کبیر در دعوت از آلمانی‌ها برای مهاجرت به کشورش یا محمدعلی‌پاشای مصر که مهاجران اروپایی را تشویق می‌کرد در فضای چندملیتی بندر اسکندریه سکونت اختیار کنند، الهام گرفته بود، ظاهراً هیچ نتیجه‌ای عاید نشد. با این حال پذیرش شیوه‌های انگلیسی به عباس‌میرزا و حکومت تبریز محدود نماند. قابل توجه این‌که، حتی مجتهد مشهوری چون مُلّا محمدباقر شفتی در پاسخ به جان مکنیل، فرستاده بریتانیا به دربار قاجار، در سال ۱۸۳۸/۱۲۵۴، در دفاع از اقدام تنبیه‌ی موجه حکومت ایران در برابر دست‌اندازی‌های افغان‌ها و ترکمن‌ها در مرز شرقی ایران نوشت: «هرگاه در سرحدات ممالک دولت بهیه انجلیس امثال این مفاسد روی دهد به هیچ قسم از خود راضی به تکاهم و تسامح نمی‌گردد و کمال اهتمام در رفع امثال این مفاسد می‌فرمایند و چنین نیست که ما از قواعد دولت بهیه اطلاع نداشته باشیم، چه بنای اساس قواعد ایشان بر عدم ایدزای بندگان خالق زمین و آسمان است.» این سخن شفتی، که مجتهدی کتاب‌باز بود و کتابخانه نفیس و منظمی فراهم آورده بود، در واقع پژواک گزارش‌های منتشرشده‌ای چون گزارش همشهری اش ابوطالب‌خان یاد شده است. ابوطالب در کتابش از «قوانين آزادی

انگلش» و «سویت انگلش در اعالی و ادانی» در برابر قانون سخن گفته بود. او پادشاه انگلستان را تحسین می کرد زیرا «قوّت عزل قضات را از خود سلب نمود و بیم و امیدشان را از ارکان سلطنت دور کرد تا در اجرای احکام حق از کسی پروا نکنند.»^{۲۶}

احترام به حقوق فردی و مساوات در برابر قانون در واقع جزء لاینفک نهضت اصلاحات در ایران در اواخر قرن نوزدهم و در انقلاب مشروطیت شد. اگرچه هیچ یک از آثار انگلیسی نهضت روشنگری آزادیخواه از هابز تا جان لاک و جان استوارت میل تا اواسط قرن بیستم ترجمه نشد (به استثنای ثروت ملل آدام اسمیت که در سال ۱۹۰۷/۱۳۲۵ به ترجمة محمدعلی فروغی انتشار یافت)، ارجاعاتی گاهگاهی به مضامین آنها در آثار آزاداندیشان و اصلاح طلبان ایرانی دیده می شد. میرزا ملکم خان که شاید متنفذترین اصلاح طلب عصر ناصری است، اشاراتی گذرا به نظام پارلمانی و نمایندگی انگلستان داشت. با این حال او همچون اکثر اصلاح طلبان عرفی زمانه، بیشتر به شیوه مشروطه متمرکز فرانسوی در «دوران امپراتوری دوم» تمایل داشت تا به لیبرال دموکراسی انگلیسی. در آثار او بیشتر تأثیر روسو، ولتر و متسکیو دیده می شود تا لاک و استوارت میل.

ملکم در رساله سیاسی مشهورش، کتابچه غیبی، که در حوالی سال ۱۸۶۲/۱۲۷۹ نوشته شده است، در چند اشاره کنایی، بریتانیا را بیشتر قدرتی استعماری جهان جوی تصویر می کند تا کشوری با آرا و کردار سیاسی قابل ستایش. می گوید به خاطر حکومت منظم است که بریتانیا صناعتی چنین پیشرفتی یافته است. او انگلیسیان و ایرانیان را به شیوه خطابی خاص خودش چنین مقایسه می کند:

صدوپنجاه هزار رعیت ایران در مهیب‌ترین اسیری می نالند [ظاهرًا اشاره است به اسارت شیعیان ایرانی در دست مت加وزان ترکمن و به بردنگی فروخته شدن شان در بازارهای برده آسیای مرکزی]. پنج هزار سرباز هندی کل بنادر ایران را زیورو می نمایند [مسلمًا اشاره است به دومین جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۸۵۷/۱۲۷۳] سی هزار سرباز انگلیسی سیصد کرور [یعنی یکصدوپنجاه میلیون] خلق را [ظاهرًا در هندوستان] مسخر می کنند ولی افواج قاهره پیش روی ترکمان فرار می نمایند [مسلمًا اشاره است به لشکرکشی عسرت بار دولت ایران به

مرو در سال ۱۲۷۷/۱۸۶۱.]

ملکم چند صفحه بعد خطاب به وزرای ایرانی، سستی و اهمال رجال ایران را با اقدامات قاهرانه انگلیسیان رو در رو قرار می‌دهد: «سرکار وزیر! آن وقتی که شما در آسیا به طور دلخواه خود سلطنت می‌کردید، آن وقت کسی دویست فرسخ راه را در ده ساعت طی نمی‌کرد. آن وقتی که انتظام دولت را به وقربی معنی و قطر شکم می‌دانستید، آن ایام مدتی است گذشته است. حالا در سه هزار فرسخی ایران یک قلعه آهنی می‌سازند و می‌آیند محمره (بندر خرم‌شهر امروزی) را در دو ساعت منهدم می‌کنند.»^{۲۷} در مقایسه‌های ملکم‌خان حالت یأسی را می‌توان دید که در همه نوشته‌های اصلاح طلب آن دوره وجود دارد؛ یعنی بحران هویتی که در پیش روی ایشان بود. او که به سلامت فرهنگ سیاسی و حکومت ایران دیگر وثوقی ندارد، مشتاقانه تقلید از شیوه غربی را توصیه می‌کند. اما سابقه خود ملکم و پس از آن خدمت در مقام وزیر مختار ایران در لندن، اشتیاقش به اروپایی شدن تمام عیار را فروکاست. به نظر می‌آید امتیاز او در این بوده که از خطرات اقتباس یک پارچه فرهنگ بیگانه از بسیاری از اخلاف خود آگاه‌تر بود.

ورای مبحث اصلاحات که برای تقویت کشور با اقتباس نهادهای مدرن به منظور پایداری در برابر قدرت‌نمایی برتری خواه غرب پیوسته مطرح می‌شد، پاره‌ای از دیگر ایرانیان در قرن نوزدهم، دولت بریتانیا را حامی دموکراتیک ارزش‌های انسانی می‌دانستند. مثلاً در سال ۱۲۸۵/۱۸۶۸ میرزا حسین‌علی نوری، مشهور به بهاءالله، از تبعیدگاهش در فلسطین عثمانی، نامه‌ای به ملکه انگلستان نوشت. او در «لوح ملکه ویکتوریا» به شیوه عربی خاص خود یادآور شد که «اطلاع یافته‌ایم که تجارت برده، اعم از مرد و زن را موقوف کرده‌اید. به درستی این همان است که خداوند در وحی عظیم خود منظور داشته بود ... نیز شنیده‌ایم که زمام مشاوره و مشورت [یعنی امور کشور] را به نمایندگان و وكلای مردم تفویض کرده‌اید. این نیز تدبیری نیک بوده است زیرا بدین وسیله ارکان مُلک و دولت شما مستحکمتر خواهد شد و قلب همه کسان، اعم از عالی و دانی، که در سایه آن حضرت‌اند، آسایش و آرام خواهد یافت.»^{۲۸} نامه بهاءالله به‌خاطر تأکید وی بر فلاکت برگان و بیان اهمیت دارد. در اینجا اشاره به تجارت برده مسلمان به تنفیذ سیاست الغای برگی از سال‌های ۱۸۵۰ به بعد است.

مقصود از نمایندگان مردم نیز بدون تردید ناظر بر لایحه اصلاحات سال ۱۸۶۷ است که نظام پارلمانی انگلستان را با افزودن بر گستره رأی دهنگان دگرگون کرد.

بیم و امید در انقلاب مشروطه و بعد از آن

در عصر مشروطیت (۲۹- ۱۱/۱۳۲۴- ۱۹۰۶) دو عامل بیم و امید، شتابِ دیگر گرفت و تا حدودی درهم آمیخت. اول، امیدی زودگذر وجود داشت که بریتانیا از نظام مشروطه حمایت می‌کند. اما هنگامی که این امید رنگ باخت، تصویر بریتانیا در دوره پس از مشروطیت بی‌درنگ در هرزابه‌های سوءظن و هراس درغلتید. عموماً چنین گمان می‌رفت که توان عظیم بریتانیا و قدرت جادویی اش می‌تواند سرنوشت سیاسی ایران را تغییر دهد و این فکر با شدت و صراحتی فزاینده در سراسر قرن بیستم پایدار بود. تحولاتی چند به دگرگونی این تصویر انگلستان کمک کرد. انعقاد قرارداد روس و انگلیس در ۱۹۰۷/۱۳۲۵ و سپس حضور نظامی انگلستان در جنوب ایران از سال ۱۳۳۳ تا ۱۹۱۵/۱۳۳۶ تا ۱۹۱۸ و پس از آن در سراسر کشور تا ۱۹۲۱/۱۳۳۹ نقش پایداری داشت. تبلیغات ضدانگلیسی آلمان‌ها در جنگ جهانی اول و سپس از سوی بلشویک‌ها با انعقاد موافقت‌نامه معروف ایران و انگلیس در سال ۱۹۱۹/ش ۱۲۹۸ و نظر لُرد کرزن که می‌خواست ایران را عملاً تحت الحمایه بریتانیا سازد بدین بدینی دامن زد.

از آن پس نیز کودتای سال ۱۹۲۱/ش ۱۲۲۹ که با پشتیبانی انگلستان دولت زودگذر سید ضیاءالدین طباطبائی را به روی کار آورد و نهایتاً رضاخان را به قدرت رساند، همه زمینه‌ساز این تصویر بود. ایرانیان اکنون به روایی دم‌افزون بریتانیا را قادری می‌دیدند که برخلاف رفتارش در سراسر قرن نوزدهم دیگر به متزلت ایران به عنوان یک کشور میانه‌نشین اعتنایی نداشت و بیشتر در صدد بود کشورشان را تحت الحمایه خود سازد. ناگفته پیدا است که این تصویر با کشف منابع نفت در خوزستان در سال ۱۹۰۸/۱۳۲۶ و برخورداری دولت بریتانیا از سهمی بزرگ در شرکت نوپای نفت ایران و انگلیس در سال ۱۹۱۳/۱۳۳۱ سخت قوت گرفت. بهزادی روشن شد که گسترش عملیات شرکت برای ناوگان دریایی بریتانیا در فاصله بین دو جنگ و برای دوام اقتصاد بریتانیا نزدیک به چهل سال پس از آن نیز، امری حیاتی است.

می‌توان و خامت این نگرش جدید را در نگاشته‌های دوران مشروطه و پس از آن دید. حتی در آغاز نهضت مشروطه در سال ۱۳۲۳/۱۹۰۵، مطبوعات و اعلامیه‌های پنهانی و شب‌نامه‌ها، نگرانی و تشویشی وسیع از بابت استیلای عاجل اروپایی و در عین حال ضعف سیاسی ایران و بی‌لیاقتی رجال حاکم آشکار می‌ساخت. این هراس از چیره‌گی انگلستان، از نگرانی درباره امکان پایان یافتن حاکمیت دولت و از دست رفتن یکپارچگی کشور ایران معجزا نبود. حتی در جمادی‌الثانی ۱۳۲۴/ژوئیه ۱۹۰۶، وقتی هزاران نفر تظاهرکننده در تهران بالغ بر بیست و چهار هزار نفر در باغ سفارت بریتانیا در تهران بست نشستند و از مظفر الدین شاه صدور فرمان مشروطیت را خواستند، تردید در مورد بقای حمایت سخاوتمندانه انگلیسی‌ها از مشروطه ایران به کلی ناپیدا نبود. یک ورقه شب‌نامه ژلاتینی که اندکی پس از پایان گرفتن موقفيت‌آمیز تحصین پخش شد، هشدار می‌داد: «پس از آن که ظالمین خداشناست [یعنی سلطنت طلبان]، جمع کثیری از متظلمین را بی‌جرم و گناه در خون خود غلطانیدند و ابواب آسایش و امنیت را بر ما مسدود نمودند، ناچار پناه به دولت معدلت کثیر انگلیس بردیم. آن جای عدل و داد، ما را پناه داد و دست ظالمین را از ما کوتاه نمود. [و در عین حال] مقاصد خویش را در شرف انجام دیدند».^{۲۹}

هنگامی که موافقتنامه «پنهانی» انگلیس و روس در سال ۱۳۲۵/۱۹۰۷ می‌شد، سید جمال الدین اصفهانی، واعظ مشهور انقلابی در یکی از مساجد تهران در بالای منبر، نارضایتی عمومی از رفتار قدرت‌های همسایه را این طور بیان کرد:

شما را به حق خدا قدری تصور بفرمایید و ببینید که از ما ایرانیان بدبخت‌تر و جاهم‌تر خداوند دیگر بنده‌ای دارد؟ که الآن مدت یک‌سال است در تمام روزنامه‌های عالم می‌نویستند که انگلیس و روس می‌خواهند در سر ایران و افغانستان و بتت معاهده‌ای قرار بدهند. ما مردم ایران هم این روزنامه‌ها را می‌خوانیم و این عبارت را هم می‌بینیم، در این مدت یک نفر پیدا نشد که فریاد کند بابا چه خبر است مگر ایرانی‌ها مرده‌اند که شما بر سر تقسیم مملکت شان با یکدیگر عقد محبت و موذت می‌بندید؟ ... ما ملت ایرانی هم مرده‌ایم، مبعوثان و وکلای ما هم مثل خودمان می‌باشند.^{۳۰}

این اعتراضات ایرانیان اما گوش شنوازی نیافت. آن اندک اطمینان اولیه که نمایندگان دو دولت روس و انگلیس به ایرانیان می‌دادند، هنگامی که اولتیماتوم مشترک روسیه و بریتانیا در سال ۱۹۱۱/۱۳۲۹ خواستار تعطیل مجلس و تعلیق قانون اساسی در ایران شد، توخالی و دروغین از آب درآمد. مابقی حسن‌تیت ایران نسبت به بریتانیا و امیدش به این که از نهضت مشروطه حمایت کند، بهیکاره برباد رفت. نامه‌ای از دو مجتهد بزرگ هادار مشروطه در نجف، آخوند ملا محمد‌کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، خطاب به «دربار انگلیس» از طریق هیأت نمایندگی بریتانیا در تهران، عمق این یأس ایرانیان را نشان می‌دهد:

هرگز گمان نبود از دولت حق پرست آزادیخواه که در اقطار عالم خود را معرفی به طرفداری حقوق نوع بشر فرموده‌اند، مسلک قدیم و قویم خود را از دست داده، در محو آزادی و استقلال ایران با دولت روس همدست شوند و نظیر معاملات روس در شمال، نسبت به جنوب ایران در صدد برآیند. ملت تازه‌بیدار ایران که به جهت مدافعه از حقوق وطنیه و گسیختن زنجیر اسارت و خلع طوق رقیت خاندان سلطنت خود، این‌همه خون‌ها ریخته و قربانی‌ها نموده و خانمان‌ها بر باد داده، تا جان در بدن دارد به رقیت اجانب تمکین نخواهد کرد و ... در طریق حفظ استقلال مملکت ... حاضر و مهیا خواهد بود ... در چنین موقع که ملت تازه‌بیدار ایران برای ترتیبات اساسیه خود [یعنی قانون اساسی مشروطه] همان گرفتاری‌هایی که ملت و دولت فخیمه انگلیس هم در ابتدای تأسیس مشروطیت خودشان ابتلاء داشته‌اند، دچار است، اگر مساعدت و ادای حق [هم] جوار را نمی‌فرماید، لااقل ملت ایران را از مقاصد(ش) عایق و شاغل نباشد و دولت بهیه روس را از این اقدامات و مداخلات ناحق که تمام هم رجال ایرانی را مصروف به دفع تشیبات ظالمنه نمود، منصرف نمایند.^{۳۱}

اندکی بعد، در ذی القعده ۱۳۳۰/نومبر ۱۹۱۲، شاعر انقلابی، محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء)، نیز در قصیده‌ای سی و نه بیتی خطاب به وزیر امور خارجه بریتانیا، سر ادوارد گری، طراح تفاهم انگلیس و روس، همین احساسات را بروز داد. او از تغییر نمایان در سیاست خارجی بریتانیا و حاصل عسرت بار آن برای ایران سخت انتقاد می‌کرد:

سوی لندن گذر ای پاک نسیم سحری
 سخن از من برگو به سر ادوارد گری
 کای خردمند وزیری که پروردۀ جهان
 چو تو دستور خردمند و وزیر هنری ...
 توبدین دانش افسوس که چون بی خردان
 کردی آن کار که جز افسوس ازوی نبری ...
 نه همین زیر پی روس شود ایران پست
 بلکه افغانی ویران شود و کاشغری
 سپه روس ز تبریز کنون تا به سرخس
 بیش از بیست هزار ند چو نیکو شمری^{۳۲}

هنگامی که معاهده سال ۱۹۱۹ ش/۱۲۹۸ مطرح شد، مطبوعات ملی گرا در تقبیح توطئه برای براندازی حاکمیت ایران و آنچه از نظام ساخت به دست آمده مشروطیت بهجا مانده بود، تقریباً هم صدا بودند. با آین حال، احساسات ضدانگلیسی به آن شدتی نبود که در برابر جنایات و تعدی‌های سبعانۀ تزاری در تبریز و جاهای دیگر در شمال ایران، وجود داشت؛ اما در حافظة جمعی ایرانیان اثری دیرپا بر جای گذارد. بهزادی پایان اشغال شمال ایران به دست رژیم بلشویکی و فسخ داوطلبانه قراردادها و امتیازات تزاری توسط رژیم انقلابی روسیه، دولت بریتانیا را بیش از پیش در مظان اتهام و انتقاد قرار داد، بهویژه وقتی به صورت تنها قدرت یکه تاز در صحنه سیاسی در ایران در آمد. قصیده بلند سروده سال ۱۹۱۹ ش/۱۲۹۸ توسط میرزا ده عشقی روزنامه‌نگار و شاعر پرشور، گویای سوءظن عمیق نسبت به انگلیس و دیسیسه‌های زیان‌بار او بود:

نام دُخیم وطن دل بشنو دخون می‌کند
 پس بدین خونخوار اگر شد رویه رو چون می‌کند؟ ...
 داستان موش و گربه است عهد ما و انگلیس
 موش اگر گربه بگیرد رها چون می‌کند؟
 شیر هم باشیم گر ما، رُوبه دهر است او
 شیر را روباء معروف است مغبون می‌کند ...

طبع من مسئول تاریخ است و ساکت مانم ار
هان به وجودام مرا تاریخ مديون می‌کند
ورنه می‌دانم در احساسات این بی‌حس نژاد
گفته‌های من نه چیزی کم نه افزون می‌کند^{۳۳}

این گونه احساس یأس و اندوه رمانیک با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ / مارس ۱۹۲۱، تنها می‌توانست تشدید شود، زیرا سید ضیاءالدین طباطبائی را به صحنۀ آورد که به هواداری از انگلیس شهرو بود. با این حال به قدرت‌رسیدن رضاخان سردارسپه بود که این اعتقاد عمده‌تاً ناموجه را در برخی ملیون ایرانی پردازندگان تئوری توطئه در نسل بعدی به وجود آورد که مرد قدرتمند ایران دست‌نشانده‌ای انگلیسی بیش نبوده است.

فرخی یزدی شاعر و روزنامه‌نویس پرتبه‌وتاب زمانه که همچون عشقی سرانجام قربانی دستگاه پلیسی رضاخان شد، شعری درباره قرارداد ۱۹۱۹ و پیامدهای آن تصنیف کرد. لحن فرخی در این شعر که اندکی پس از کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ سروده شد نتایج تحولاتی بود که به ظهور رضاشاه انجامید ولی این پیامدها هنوز کاملاً روشن نشده بود. شعر فرخی نشان از اعتراضی ملی گرایانه دارد که بیست و پنج سال بعد به اوج خود رسید:

تا بود جان گران‌مایه به تن
سر ما و قدم خاک وطن
بعد از ایجاد صد آشوب و فتن
بهرا ایران زچه او در لندن
لرد کرزن عصیانی شده است
داخل مرثیه‌خوانی شده است؟...
آخر ای لرد زما دست بدار
کشور جم نشود استعمار^{۳۴}

اندکی بعد، در دورۀ جنگ جهانی دوم، این شکوه‌های میهن‌پرستانه با شدت

بیشتری، هر چند نه دیگر با آن شور و التهاب معصومانه، شنیده می‌شد. اقدامات بریتانیا در حفاظت سرسختانه و متعصبانه از منافع جغرافیایی و اقتصادی اش به بهای انکار خواسته‌های ملی ایران به تیره و تارشدن هرچه بیشتر تصویرش در گفتمان ناسیونالیسم ایران کمک کرد. مردم ایران قبل از دیده بودند که چطور بریتانیا در تعقیب اهداف نظامی اش در سال ۱۳۲۰ ش/۱۹۴۱، رضاشاه را ساقط کرد و در پی آن ایران به اشغال نیروهای متفقین از جمله اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده درآمد. خاطره‌های جنگ جهانی دوم، حتی بیش از اشغال ایران از سوی روس و انگلیس در دوره جنگ جهانی اول، اکثر ایرانیان را در برابر نقشه‌های سلطه‌جویانه بریتانیا بسیج کرد و چندی پس از جنگ، نه تنها ملیون بلکه اعضا و هواداران حزب توده پیرو شوروی و نیز تندروهای فداییان اسلام با همین جریان همراه شدند.

سوءظن نسبت به بریتانیا و هراس واقعی یا واهمی از قدرتش، با تبلیغات ضدانگلیسی در مطبوعات پُرپونق و وجاهت‌خواه در سال‌های پس از جنگ و تصویر بریتانیا در کاریکاتورها و اشعار هجایی و سرمهالهای به صورت استاد مکر و حیله و طراح نقشه‌های شوم و دست پنهان این اربابان انگلیسی، قوت گرفت. اتهام نوکر خودفروخته انگلیس و خدمت‌گزار جاهطلبی‌های استعماری بریتانیا از حسن و ثوق‌الدوله، نخست‌وزیری که قرارداد ۱۹۱۹ را تسهیل کرد و سید ضیاء‌الدین طباطبائی، نخست‌وزیر انگلیس دوستِ کودتای ۱۳۹۹ ش/۱۹۲۱ گرفته تا سیاستمدارن مستقلی چون احمد قوام، حسن تقی‌زاده و خوانین ایل قشقایی رایج و اغلب سخت ویرانگر بود.

بی‌تر دید اتكای بیشتر بریتانیا به عمالی برای نفوذ در سیاست ملی ایران به احساسات ضدانگلیسی پس از جنگ دامن زد. واقعیت‌های دوره جنگ سرد، محدودیت‌های دیپلماتیک و مالی و رشد روزافزون نهضت‌های استقلال طلبی و ضداستعماری از هند تا شمال آفریقا، امپراتوری‌های استعماری اروپا و در صدر آن بریتانیا را وادشت که به اقدامات غیرمستقیم، ترفند و نیننگ متولّ شوند. این را بهتر از همه در نهضت ملی‌شدن صنعت نفت ایران پس از سال ۱۳۳۰ ش/۱۹۵۱ به رهبری دکتر محمد مصدق می‌توان دید. این اقدامی جسورانه بود که تنها قابل قیاس با نهضت استقلال در هند و توفیقش چهار سال پیش از

ملی شدن نفت ایران به انجام رسید. حاکمیت اقتصادی برای ایرانیان و پایان کار شرکت بریتانیایی نفت ایران و انگلیس به صورت برتین آرمان ملی و نیرویی وحدت‌بخش در کشوری درآمد که از جهات دیگر ورشکسته بود. مناقشه شدیدی که به رویارویی مستقیم با دولت بریتانیا و متعاقباً به کودتای ماتمزاً ۲۸ مرداد ۱۳۳۲/اوت ۱۹۵۳ انجامید، بریتانیا را به بیگانه یا «ناخودی» صدر اولی ارتقاء داد که تنها با این رسانی شاهنامه قابل قیاس بود. اما با قابلیت‌هایی چنان شگفت‌که هرگز به هیچ قدرتی حتی به تورانیان نسبت داده نشده بود.

در اواخر دهه ۱۳۳۰ ش/۱۹۵۰، در دوره پس از مصدق، نیم قرن تجربه مداخله آشکار و دسیسه نهان بریتانیا در ایران نفرت یا عسرت برانگیخت. این را در رواج تئوری‌های توطئه در تاریخ و سیاست بهتر می‌توان دید. تخیل بارور برخی سیاستمداران، مورخان عوام‌پسند، روزنامه‌نگاران و هرکس که هوای تفنن در باب سیاست‌های مرموز و دست‌های پنهان پشت پرده در سر داشت، بکار افتد و قابلیت‌های جادویی در ایجاد اغتشاش سیاسی و از پیش‌بردن اهداف در همه سطوح و به هر وسیله ممکن، به بریتانیا نسبت دادند. این کیش توطئه‌پرداز در نوشته‌های تاریخی عامه‌پسند محمود محمود، خان‌ملک ساسانی، حسین مکی و اسماعیل راثین از دهه ۱۳۳۰ ش/۱۹۵۰ تا دهه ۱۳۵۰ ش/۱۹۷۰ و حتی از آن بیشتر در تصور نامکتوب عامیانه سیاستگران ایران که در پشت هر جریانی دست پنهان انگلیس را می‌دیدند، ثبت شد. حتی محمد رضا شاه پهلوی و اعضای محافل سیاسی داخلی ایران از این تصورات غالباً واهی انگلیسی‌هراسی مصون نبودند. آنها نیز از احتمال این که انگلیس و زیرستان‌شان پشت درهای بسته وزارت خارجه و اداره اطلاعات بریتانیا بر ضد آنان مشغول توطئه باشند و منابع وسیع شان را بکار گیرند، نگران باقی ماندند. آنها نیز در جست‌وجوی شبکه وسیع حقوق‌بگیران، جاسوسان، همدستان، هواداران و انجمان‌های سری بودند و از جمله اقلیت‌های دینی را سرسپرده انگلیس می‌انگاشتند. در این توطئه وسیع منصب‌تجهیز شده و آسیب‌ناپذیر خیالی نه تنها دشمنی خارجی بلکه دشمنی در داخل نیز بود که در نهان دنبال فرصت می‌گشت. از این‌رو تقصیر شکست‌های سیاسی، خطاهای اقتصادی و ناازامی‌های اجتماعی به گردن این دشمن غالباً بی‌چهره و نامشخص می‌افتد.

جالب این که در دو سر این طیف واهی «دست نشاندگان» داخلی بریتانیا، دو جامعه به کلی متضاد بهائیان و روحانیت شیعی قرار داشتند. این دو، از نظر این دسیسه‌پندازان، به نقشه‌های استعماری شوم اما کاملاً مبهم انگلیس وابسته بودند. از دهه ۱۳۳۰ ش و صریح‌تر از آن در فضای سیاسی سرکوبگرانه دهه ۱۳۴۰ ش و دهه ۱۳۵۰ ش «داستان پیدایش» جدیدی درباره اصل و منشأ آینه‌بهائی در میان محافل فعال اسلامی و از آن طریق در میان طبقات متوسط شهری با اعتقادات مذهبی، شروع به رشد کرد. در کانون این اتهامات توطئه‌انگارانه «خاطرات» کینیاز دالگروکی، نمونه‌ای روشن از یک جعل تاریخی بود که به وزیر مختار روسیه منسوب شده بود. این سفیر روسیه نه تنها سید علی محمد شیرازی یعنی باب را از طریق نخستین پیروانش، یعنی ملا حسین بشروئی، بلکه بهاء‌الله را نیز به خدمت خود درآورد تا به عنوان مأموران خفیه روسیه علیه جامعه شیعه توطئه کنند و مقاصد امپریالیستی روسیه در ایران را تحقق بخشنند. این «خاطرات» با وجود ابتدال سخیفی که بر هر خواننده مطلع آشکار بود، همه عناصر دسیسه و توطئه را که برای خواننده‌ای که جویای واقعیت شومی در پشت پرده اخلاقیات ظاهری بهائی بود، فراهم می‌آورد. حتی جذاب‌تر از همه در این داستان جنایی- جاسوسی، این بود که مؤلف خیالی «خاطرات» می‌گوید سرانجام هنگامی که روس‌ها دیدند بهائیان دیگر فایده‌ای برایشان ندارند، آنها را به دست انگلیسی‌ها دادند تا به خدمت آمال استعماری اربابان جدیدشان درآیند.

در نقشه دسیسه‌انگارانه دیگری، مجتهدین شیعه نیز از تهمت تمایلات انگلیس دوستی مصون نبودند. داستان رایجی دریافت‌کنندگان میراث اود را سرسپردگان انگلیس می‌دانست زیرا کنسولگری بریتانیا در بغداد وظيفة توزیع میراث را از طرف سلطان اود به‌عهده گرفت. میراث اود که در میان ایرانیان به «پول هند» شهرت داشت، موقوفه‌ای خیریه بود که در اوایل قرن نوزدهم یکی از بانوان خاندان شیعه حاکم در ولایت اود (که پایتخت آن لکنهو است) برای تأمین هزینه علمای نجف و کربلا تعیین کرده بود. بنابراین هر چهره سرشناسی در میان خاندان‌های مجتهد مقیم جنوب عراق که نامش در کنسولگری در لیست دریافت‌کنندگان میراث بود (و کم کم دیگرانی بدون ارتباط با آنان نیز) به نظر مخالفان می‌توانستند «حقوق بگیران انگلیس» باشند، با آن که اندک شواهدی نیز

وجود نداشت که توزیع این پول را با اهداف سیاسی مطلوب بریتانیا مربوط نماید. در ابتدای قرن بیستم در میان دریافت‌کنندگان این ماترک اود چهره‌های شاخصی چون ملا کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی بودند که هردو به هواداری از انقلاب مشروطه، حاکمیت ایران و استقلال آن از نفوذ خارجی شهرت داشتند. کم کم حتی ارتباط با «پول هند» و تهمت همکاری با انگلیس، بهخصوص در دوران قیومیت بریتانیا در عراق و پس از آن، ضرورتی نداشت. حتی فعال سیاسی ماجراجویی چون شیخ محمد خالصی‌زاده، مجتهد مقیم عراق که مخالفت آشکارش با رضاشاه و دست‌داشتن در پیکارهای ضد بهائی به سال‌ها تبعیدش انجامید، به‌سبب حمایت از سید ضیاء الدین طباطبائی انگلیس دوست مشهور و کوشش بی‌فرجام او برای بازگشت به قدرت در طول جنگ جهانی دوم و پس از آن، متهم به هواداری از انگلیس بود.

سید ابوالقاسم کاشانی نیز از اتهامات انگلیس دوستی، بهخصوص پس از جدا شدنش از مصدق و جبهه ملی، در امان نماند. زدن انگ نوکری انگلیس به همه روحانیون، همچنان یکی از ویژگی‌های جریانات ضد روحانیت در سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ ش بود. این امر اغلب حاکی از تردید ملیون سکولار در مورد جایگاه روحانیت در امور سیاسی و سلوک اجتماعی محافظه‌کار آنان بود.

انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، به شیوع پندار دسیسه‌های انگلیس و همکاری روحانیون با آن، در میان بسیاری از طبقات متوسط مذهبی و غیرمذهبی ایران کمک کرد. این اصطلاح نیشدار نیز که زیر ریش ملاها، مُهر «ساخت انگلیس» خورده است، اشاره به آوازه بریتانیا در مقام دسیسه‌گر اعظم در میان انبوه تئوری‌های توطئه دارد که در دوره انقلاب و پس از آن پیدا شد. پوشش وسیعی که بی‌بی‌سی فارسی به انقلاب اسلامی و جایگاه رفیع رهبر انقلاب و نیروهای مردمی پشت سر او می‌داد، به این‌گونه پندارها سخت دامن زد. این پوشش خبری که به هزینه وزارت خارجه بریتانیا (به عنوان بخشی از سرویس جهانی بی‌بی‌سی) صورت می‌گرفت، این گمان را در میان بسیاری از ناظران ایرانی و عموم ایرانیان غیرمذهبی به‌طور کلی، ایجاد کرد که خبررسانی بی‌بی‌سی بخشی از برنامه گسترده بریتانیا برای سرنگون کردن سلسله پهلوی و به قدرت‌رساندن حکومت اسلامی بوده است. همچون سقوط دولت مصدق در سال ۱۳۳۲، در

اینجا نیز گفته می‌شد که دولت انگلیس و بلندگوی تبلیغاتی اش یعنی بی‌بی‌سی، این بار قصد دارند شاه را به‌خاطر استقلالی که برخلاف مصالح و منافع بریتانیا در پیش گرفته بود، عزل کنند. از این‌رو انقلاب اسلامی، به‌ویژه با قدرت‌یابی آسان روحانیون، جریانی در جهت منافع بریتانیا، به‌خصوص در صنعت نفت، انگاشته می‌شد. چنین تصوری هرچند واهی بود اما نظریه‌هایی مانند آن همواره نه تنها فعالان روحانی را مأموران قدرت‌های خارجی معرفی کرد، بلکه مهم‌تر از آن، ملاک و مبنایی برای روند انقلاب و به قدرت‌رسیدن کاملاً غیرمنتظره روحانیون بدست می‌داد.

نتیجه

حدود یک قرن مواجههٔ دیپلماتیک و تجاری و فرهنگی، نوسان بین هراس و شیفتگی هرگز از چشم‌انداز مراودات ایران و انگلیس محو نشد. ایرانیان، دست‌کم در سیاست خارجی خود، انگلیسی‌ها را هرچه بیشتر با کلیشه قدیمی زیرکی و قدرتمندی و حسابگری می‌شناختند و بیشتر خود را قربانی، فریب‌خورده و از نظر سیاسی محکوم ایشان می‌یافتند. بدون تردید تقابل قوی در برابر ضعیف بازتاب واقعیت‌های سیاسی عصر امپریالیستی بود: واقعیت‌هایی که در اوایل قرن بیستم در اذهان ایرانیان دلهره‌های عظیم‌تر انگلیس‌هراسانه پدید آورد. «دست پنهان» انگلیس در هر تحولی و هر شکستی و هر بدبهختی سیاسی‌ای جست‌وجو می‌شد. این نحوهٔ نگرش پیوسته به قیمت عدم توجه به واقعیات تاریخی و امتناع از روی‌آوردن به انتقاد از خود تمام می‌شد. بدین‌سان انگلستان در اذهان عمومی، قدرتی فوق‌العاده در نفوذ و دسیسه‌گری، در بالابردن و به‌زیرکشیدن و آلت‌دست کردن عام و خاص یافت.

در نگاهی عمیق‌تر، این سوء‌ظن نسبت به انگلیس را باید مرحله‌ای جدید در آن تمایز فرهنگی دید که ایرانی بین خود آسیب‌پذیر و دیگری تهدیدگر قائل بود. درست همچنان که انگلیسیان فاصلهٔ هویت ملی خود در برابر فرانسویان را به قول خودشان با حدود ترue «انگلیسی» (English Channel) تعریف می‌کردند، ایرانی‌ها نیز حضور استعماری بریتانیا را در دوران جدید دیگری می‌شناختند

تا هویت ملی آگاهانه خود را، هرچند ناقص، در برابر آن بیان کنند. این البته پیش از به صحته آمدن آمریکایی‌ها در ایران و قبل از آن بود که آیت‌الله خمینی ایالات متحده را «شیطان بزرگ» لقب دهد یعنی دشمن بیگانه جدیدی که کانون غیرسازی را به ابرقدرتی جدید انتقال داد.^{۳۵}

با این همه اما، ایرانیان در پذیرش سوغات اغواکننده فرنگیان بی‌آن که مقهور قدرت سلطه‌گرش شوند، چندان هم بی‌راه نرفتند. به قول تمثیل فکاهی رستم‌الحكما، منصفانه است که بگوییم: «استر چموش» ایران هرگز به تمامی رام فرنگ نشد. البته خود را در برابر منابع مادی آن حقیر می‌دید، شیفتۀ اقتدار نظامی اش شد، فرهنگ مادی‌اش را پذیرفت و از آن تقلید کرد. با این حال باید گفت که با توسل به «طبع رندانه» خود، حداقل از نظر فرهنگی در جایی بینابین خود کُهن‌اش و شگفتی‌های فرنگ ناخودی باقی ماند، تقریباً همان‌گونه که بیش از یک قرن قبل در عصر قاجار به لحاظ سیاسی کشور میان‌نشین بود، بی‌آنکه واقعاً آن را بپذیرد.

یادداشت‌ها

۱. روزنامه برای رهبانان کرملی در ایران و هیأت اعزامی پاپ در قرن هفدهم و هجدهم ج ۱، صص ۵۵-۲۴۸، مذکور در:

W. McNeill and M. R. Waldman, eds., *The Islamic World* (University of Chicago Press, 1973).

۲. دفتر ثبت، سند شماره ۵۰۳۲، کتابخانه مجلس شورای ملی (اکنون مجلس شورای اسلامی)، مذکور در ع. نوائی، ایران و جهان از منقول تا قاجاریه، ۲ ج تهران، هما، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳. نوائی، ایران و جهان، ج ۱، صص ۲۴۳-۲۴۴.

4. J. Malcom, *Persian Sketches* (London: John Murray, 1845), 213-15.

5. H. Jones Brydges, *An Account of The Transactions of The Majesty's Mission in The Court of Persia* (London: James Bohn, 1834), 300-301.

6. *The Dynasty of The Kajars Translated From The Original Persian*

Manuscript presented by His Majesty Fath Aly Shah to Sir Hartford Jones Brydges (London: James Bohn, 1833) 107–15.

۷. عبدالرزاق دنبی (مفتون)، *آثار سلطانیه تبریز*، بی‌تا [۱۲۴۱]، ص ۶۱.
۸. محمدهاشم آصف، *رستم‌الحكما*، *رستم‌التواریخ*، به کوشش م. مشیری تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸، صص ۹۱–۳۸۲. برای توضیح بیشتر درباره مؤلف و نگرش وی نک.
- A. Amanat, *Resurrection and Renewal: The Making of The Babi Movement in Iran* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1989, 2nd ed, Los Angeles, CA: Kalimat Press, 2005) 89–93.
- بیماری وبا در دوره قاجار، " بصیرت وبا و بلای حکومت (تهران، ۱۳۵۸)، ۴۹–۴۶.
۹. رستم‌الحكما، *رستم‌التواریخ*، ص ۳۸۳.
۱۰. ع. امانت، «ارخته روس در مُلک محروس»، در همین کتاب.
۱۱. ع. امانت، "پیشوای امت و وزیر مختار بی‌تلدیس انگلیس"، در همین کتاب.
۱۲. ع. امانت، *قبله عالم*، *ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران*، ترجمه فارسی، حسن کامشاد، نشر کارنامه، ۱۳۸۳، ص ۳۵۹.
۱۳. اعطای تحت‌الحمایگی غیر از استخدام رسمی در دولت بریتانیا بود. از همان قرن نوزدهم بعضی کسان، از خانواده‌های مسلمان و غیر مسلمان، در نمایندگی‌ها و کنسولگری‌های بریتانیا به عنوان «عممال» برای مشاغلی چون: منشی‌گری، مترجمی و خبرنویسی استخدام می‌شدند. این کارمندان به‌ندرت مورد بازخواست یا سوء‌ظن مقامات ایرانی قرار می‌گرفتند.
۱۴. نگاه کنید به: امانت، *قبله عالم*. درخواست مزبور برای تحت‌الحمایگی که متن آن در کتاب قبله عالم نقل شده است موجب هراس فراوان در میان پاره‌ای شبه‌مورخان و چماق‌داران فرهنگی شد و آن را خیانتی به خاطره قهرمان فقید و لکه‌ای نازدودنی بر ساحت شهیدپروری متعارف تلقی کردند. اما آنچه در نگاه آنان به این سند تاریخی نادیده ماند، همانا تحلیل مفصلی در کتاب بود که شان می‌داد چگونه امیرکبیر قربانی بی‌اعتنایی عمدى وزیر مختار بریتانیا به درخواست او شد که نتیجه مهلک به‌بار آورد.
۱۵. میر عبداللطیف شوشتاری، *تحفة‌العالم*، به کوشش صمد موحد، تهران، طهوری، ۱۳۶۳، ص ۲۷۰.
۱۶. همان، ص ۲۷۱.
۱۷. همان، ص ۲۷۵.
۱۸. میرزا ابوطالب‌خان اصفهانی، *مسیر طالبی*، به کوشش ح. خدیوجم، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۳۱.
۱۹. همان، ص ۲۳۲.

۲۰. ابوالحسن خان ایلچی، حیرت‌نامه، به کوشش ح. مرسلوند، تهران، ۱۳۶۴، صص ۶۳-۱۶۲.
- در مورد این چاپ مغلوط و محدودفات ویراستار، نگاه کنید به: «بررسی تاریخی در ایران پس از انقلاب: حسرت، توهم، یا هشیاری تاریخی؟»، در دست انتشار. اصل انگلیسی مقاله در:
- “Study of History in Post revolutionary Iran:
Nostalgia, Paranoia, or Historical Awarness”,
Iranian Studies, no. 20 (1989): 3-18 (14-15)
۲۱. همان، صص ۱۶۲-۱۶۳.
۲۲. میرزا صالح، مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴، ص ۱۶۴
۲۳. میرزا شیخ اعتظام الدین، شکر فنامه ولايت.

N. Green, “Journeymen, Middlemen: Travel, Transculture, and Technology in The origins of Muslim Printing,” *International Journal of Middle East Studies* 41, no. 2 (2009): 203-24.

25. London *Times* no. 1192, no. 25, Great Coram Street, London.

آگهی را Mahomed Saulit (محمد صالح شیرازی؟) امضا کرده است و تاریخ ۸ ژوئیه ۱۸۲۳ را دارد.

۲۶. در مورد مکاتبه شفتی با جان مکنیل، نگاه کنید به مقاله «پیشوای امت» در همین کتاب.

۲۷. رساله میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، به کوشش ح. اصلیل، تهران، ۱۳۸۱، صص ۲۵-۲۷.

۲۸. بهاء‌الله، «لوح ملکة ویکتوریا»، آثار قلم اعلیٰ: الواح نازله خطاب به ملوك و رؤسای ارض، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴، ۱۹۶۸ / بدیع ۱۲۹-۱۳۲؛ ترجمه انگلیسی:

The Proclamations of Baha'ullah To The Kings and Rulers of The World (Haifa: Baha'i World Center, 1967), 34.

نیز در سایت:

Baha'i Faith

<http://eblog.blogspot.com/2008/bahaullahs-tablet-to-queen-victoria.html>.

۲۹. شریف کاشانی، تاریخ شریف، چاپ شده با عنوان واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش م. نظام مافی و س. سعدوندیان، ۳ ج، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۹۸.

٣٠. الجمال، سوم شعبان ۱۳۲۵، مذکور در یغمانی، شهید راه آزادی، سید جمال الدین اصفهانی، تهران، انتشارات نوس، ۲۵۳۶، ص ۱۸۱.
 ٣١. استادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران (۱۲۷۸- ۱۲۹۱ شمسی)، به کوشش م. ترکمان، تهران، ۱۳۷۰، ش ۲۶، ص ۲۷۱.
 ٣٢. دیوان اشعار محمد تقی بهار «ملک الشعرا»، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۵۸، ص ۲۱۲، ترجمه انگلیسی ادوارد براؤن در *The Press and Poetry in Modern Persia* (Cambridge University Press, 1914), 353-57
 ٣٣. کلیات مصور عشقی، تهران، انتشارات جاویدان ۱۳۵۷، صص ۳۵-۳۴.
 ٣٤. دیوان فرخی بزدی، به کوشش ح. مکی، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۳، ص ۱۹۶.
35. See A. Amanat, "Khomeini's Great Satan: Demonizing the American Other in the Islamic Revolution in Iran," *Apocalyptic Islam and Iranian Shi'ism* (London. I.B. Touris, 2009), 199-220.

از حمایت دربار تا کوی و بازار: ابوالحسن صنیع‌الملک و هنر فرنگی‌سازی در ایرانِ عصر قاجار

در اکثر گزارش‌های تاریخ ایران معاصر، دوره قاجار (۱۳۴۴-۱۱۹۹ / ۱۹۲۵-۱۷۸۵) دست‌کم در پژوهش‌های متعارف، اغلب مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد. به خصوص دربار قاجار در نوشته‌های اروپایی معاصر، و بعد از آن در تاریخ‌نگاری قرن بیستم، اعم از غربی و ایرانی، عموماً منحظر، بی‌فرهنگ و ورشکسته و حکمرانان قاجار، دست‌کم در نیمه اخیر قرن نوزدهم، آزمند، بی‌رحم و گهگاه نادان تصویر می‌شوند. جامعه ایران آن زمان نیز بیشتر فقیر و ستمدیده معرفی می‌شود. بی‌تردد شواهد فراوانی در تأیید این گونه توصیف‌ها وجود دارد. سیاحان اروپایی آن دوره، با اندک استثنای‌ایی، همواره برآن بودند که ناکامی‌های جامعه ایران، و نه دستاوردهای آن، را نشان دهند. آنها با توصیف‌های عجیب از دربار قاجار، آن را در برابر چیزی قرار می‌دادند که آن را آداب فرهیخته دربارهای اروپا و حمایت آنها از هنر می‌انگاشتند. حتی وقتی هم فرنگیان تحت تأثیر تجمل و تشریفات فضای دربار ایرانی، به‌ویژه در اوایل قرن، و یا رفتار شاهان آداب دان و بزرگ‌منشی آنان قرار می‌گرفتند، در نوشته‌های شان هنوز تهمایه‌ای از تفر عن

فرهنگی نسبت به رسوم دربار و آداب اجتماعی ایرانی نمایان بود. در این گزارش‌ها توصیف ابعاد فرهنگی و هنری عصر قاجار، اعم از زندگی و آثار مشاهیر هنری و ادبی یا تجلیات هنری استوار بر فرهنگ مردمی آن زمان دیده نمی‌شود. در گزارش‌های غربی درباره نقاشان، موسیقی‌دانان، شاعران، معماران، خوش‌نویسان، وقایع‌نگاران و صنعتگران دوره قاجار مطالب نسبتاً کمی پیدا می‌شود. ناظران دقیق، از جمله دیپلمات‌های انگلیسی هارفورد جونز بریجز، جان مالکوم، ادوارد اسکات وارینگ، گور اوزلی و برادر بزرگش ویلیام اوزلی خاورشناس، دیپلمات فرانسوی پی‌یر آمدہ ژوبر و بعدها ژوف آرتور دوگوبینو و جرج کرزون، که درباره دربار ایران نوشتند، اطلاعات چندانی درباره فرهنگ هنری عهد قاجار به دست نداده‌اند. این جنبه برای آنان مبهم و دور از دسترس بود. حتی ناظرانی که تمایل هنری بیشتری داشتند همچون الکسی سالتیکف، رابت کرپورتر، جیمز موریه، کلتل گاسپار درویل، اوژن فلاپن، چارلز جیمز ویلز و ساموئل بنجامین آمریکایی که توجهی به نقاشی بومی کردند، تنها اندک شروح قابل توجهی درباره هویت فردی هنرمندان و آثارشان ارائه داده‌اند.^۱

منابع ایرانی آن دوره نیز در غنی‌ساختن چشم‌انداز فرهنگی دوره قاجار کارسازتر نیستند و تنها اندک شروح مفیدی به دست می‌دهند. با وجود تذکره‌های ادبی متعدد و شرح احوال و تذکره‌هایی که به سفارش حکمرانان قاجار نوشته می‌شد و بعدها مقالات منتشرشده در مجلات و روزنامه‌های آن دوران، درباره زندگی و آثار مشاهیر هنری اندک مطالبی به چشم می‌خورد و اگر هم باشد غالباً توصیف‌های قالبی و اغلب مختصر و اشاره‌های اتفاقی است. این شیوه محتاطانه مؤلفان طبعاً به کمود جزئیات مفید انجامیده است. پرداختن به موسیقی و نقاشی، چه برسد به رقص و تصنیف‌ها و ترنم‌های عاشقانه، حرام انگاشته می‌شد؛ این گونه امور را اگرچه دیدنی و مفتوح می‌دانستند، اما ثبت و نگهداری آن را برای آیندگان جایز نمی‌دانستند. حرمت هنرهاست تجسمی در شرع اسلام و بهتیع آن ترس از تکفیر و منزلت پستی که فعالیت‌های هنری عموماً در گزارش‌های رسمی داشت، سبب شد که هنرمندان چندان اعتباری نداشته باشند.^۲ نتیجه آشکار این وضع، سرنوشت هنر قاجاری است. پس از سرآمدن دوران قاجار و پایان حمایت دربار شاگردان کمتری در فنون ذوقی تربیت شدند و

همچنین دستاوردهای هنری، حتی حاصل کار نقاشان برجسته قرن نوزدهم به نحو اسفانگیزی ناپدید یا نابود شد. به علاوه، تغییر سلیقه‌های فرهنگی بر اثر تحسین و ستایش معیارهای ذوقی غرب و روکردن به رئالیسم رمانیکِ رایج در اوایل دوره پهلوی، هنرمندان و صنعت کاران باقی‌مانده را مهجور ساخت. حتی آثار هنرمندانی که، گاه به‌نحوی معجزه‌آسا، به‌جا مانده بود، زمینه تاریخی خود را از دست دادند و اغلب فاقد مبدأ و سابقه تاریخی قابل اتکایی شدند. نبود زمینه تاریخی برای دستاوردهای تصویری، بیش از دیگر آشکال بیان هنری، اسفانگیز بود زیرا این آثار نه تنها در دوره خود درباره جریان‌های تاریخی، شخصیت‌ها و حوادث آن زمان سرخی به دست می‌دادند، بلکه انگیزه‌ای برای دربار یا اعیان و اشراف نیز بود که این هنرمندان را بکار وادارند.

با وجود بی‌توجهی ناظران و مورخان، حوزه فرهنگی ایران در آن زمان و دربار قاجار در مرکز آن، در حفظ میراث تصویری تا اوایل قرن بیستم جایگاه یگانه‌ای در بین دیگر کشورهای اسلامی داشت. حکمرانان قاجار و اعیان وابسته‌شان، همین‌طور مردمی که در مجلس نقالان در قهوه‌خانه‌ها حاضر می‌شدند یا در کوچه و خیابان به نقل دراویش دوره‌گردگوش می‌دادند، سنت نقاشی را در ایران زنده نگاه می‌داشتند. نقاشی به مشروعيت فرمانروایان کمک می‌کرد، همچنان که نگارگران به داستان‌های شاهنامه و مصائب کربلا جان تازه می‌بخشیدند. به علاوه، نقاشی با فراهم آوردن شیوه‌های جدید بیان، شگردهای جدید، پیام‌های نو به مشتریان تازه نشان می‌داد که وسیله مهمی برای برقراری گفتمان تجدد بود. نقاشی درباری ایران به صورت تصاویر چاپ سنگی، گذار موقتی آمیزی به فرهنگ صنعت چاپ و نشر نیز یافت. نقاشان در مقام هنرمندان گرافیکی عصر قاجار با گذر از مرز دیرین بین دولت و رعیت به حوزه عمومی راه یافته و به غنای تخیل مردمان عادی یاری می‌رساندند. از طریق طبع و نشر داستان‌های عامه‌پسند، هنر تصاویر مذهبی و چاپ‌های ارزان می‌کوشیدند از محدوده دربار به در آیند و با مخاطبان وسیع‌تری در میان مردم رابطه برقرار کنند.

پیشینه یک نقاش درباری

میرزا ابوالحسن خان غفاری کاشانی مشهور به صنیع‌الملک، نقاش باشی دو دهه

نخست سلطنت ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۸۴۸-۱۸۹۶/۱۲۶۴) نمونه بارز یک هنرمند قاجاری است که در جست‌وجوی بیانی تازه و همچنین رسانه‌های تازه بود. با وجود توجهی که اخیراً به زندگی و آثار او شده است، هنوز ضرورت دارد که جایگاه صنیع‌الملک در پیدایش تجدد هنری در عصر قاجار شفاف‌تر شود. آثار او نه تنها گزارشی از هنر آن دوران به دست می‌دهد بلکه درباره نوآوری‌های هنری، منش او و احتمالاً علل مرگ زودهنگام وی نیز شواهدی آشکار می‌سازد. در این فصل به‌ویژه گرایش تدریجی این هنرمند از حریم فروبسته دربار به حوزه عمومی مطبوعات و به‌ویژه به‌واسطه پرداختن به صنعت چاپ شایان توجه است.^۲

ابوالحسن غفاری (دراوایل عمر مشهور به «ابوالحسن دوم») در ۱۸۱۴/۱۲۲۹ در کاشان در خانواده‌ای کهن به دنیا آمد که از زمان صفویه چند نسل پی در پی نقاشان بزرگ و همچنین رجال دیوانی، پزشکان، قضات و مورخان برجسته‌ای پروردید بود. بین قرن دوازدهم تا چهاردهم هجری برابر با ربع آخر قرن هجدهم تا اوایل قرن بیستم، یازده نقاش مشهور در خاندان غفاری پیدا شد که از میان آنان نخستین به نام ابوالحسن اول مشهور به مستوفی غفاری کاشانی، (فعال بین ۱۲۱۴ تا ۱۱۸۸ ۱۷۷۴ تا ۱۸۰۰) و آخرین آنان محمدخان غفاری، کمال‌الملک (۱۳۵۹-۱۲۶۴/۱۹۳۹-۱۸۴۷) برادرزاده صنیع‌الملک و پرآوازه‌ترین نقاش ایرانی عصر خویش بود. این تحول در خاندان غفاری از زمرة قضات و والیان کاشان و نظری در اوایل قرن هجدهم به هنرمندان و دیوانیان در قرن نوزدهم حاکی از جوّ فرهنگی متغیر پس از عصر صفوی، بهخصوص در دوره زندیه بود. با به تخت نشستن فتح‌علی‌شاه (سلطنت ۱۲۱۱-۱۸۳۴/۱۷۹۷) که خود در دربار زند پرورش یافته بود، قاجاریه به بازسازی سنت‌های هنری عصر زندیه (۹۹-۱۷۳۳/۱۷۸۵-۱۷۶۰) پرداختند.^۳ برخی از متنفذترین خانواده‌هایی که در خدمت زندیه بودند، از جمله خاندان غفاری، به قدرت جدیدی که در شمال ایران پاگرفت، گرویدند و میراث غنی دربار جنوب را که خود ریشه در میراث هنری اوآخر دوره صفویه در قرن یازدهم/هفدهم داشت با خود به تهران، پایتخت جدید بردنند.^۴

ابوالحسن جوان شاید پیش از آن که در اوآخر دهه ۱۸۲۰ و اوایل دهه ۱۸۳۰ در نزد مهرعلی اصفهانی، نقاش‌باشی دربار فتح‌علی‌شاه، نگارگری را فرآگیرد

نخست نزد پدرش میرزا محمد غفاری و دیگر افراد خانواده خود آموزش دید. اگرچه ما اطلاعات اندکی در دست داریم و اکثر مدارک ما غیر مستقیم و مبتنی بر قرائن است، به نظر می‌رسد که ابوالحسن از طریق خانواده خود و بیشتر از طریق معلمش، در فن شبیه‌سازی درباری و سیاه‌قلم و نقاشی آبرنگ مهارت یافت. شبیه‌سازی در اندازه‌های طبیعی اگرچه ریشه در نقاشی مکتب اصفهان در اواخر دوره صفوی دارد، اما در سه دهه نخست قرن نوزدهم در تهران در عصر فتح‌علی‌شاه، که خود موضوع اصلی بسیاری از چهره‌سازی‌های مهرعلی و معاصرانش بود، در مراکز ولایت‌هایی که در آنها شاهزادگان حاکم از هنرمندان حمایت می‌کردند، شکوفا شد.^۵

ابوالحسن نخست در اواخر سلطنت محمدشاه (۱۸۳۴–۱۲۵۰) به سمت نقاش دربار به خدمت پذیرفته شد و در اندک زمانی، به سبب مهارت‌های چندگانه‌اش، به عنوان ستاره تابنده نسل بعدی نقاشان قاجار آوازه یافت. در آثار اولیه او می‌توان نشانه‌های محسوسی از سبک استادش مهرعلی و تجمل‌های درباری آن دوره را یافت. اما فضای زاده از دربار محمدشاه، در تضاد با دربار فتح‌علی‌شاه، در سلیقه و پسند هنری دوره بعدی نمایان است.^۶ این تغییر شاید، تا حدودی، حاصل تمایلات صوفیانه پادشاه و صدراعظم و مقتدای معنوی او حاجی میرزا آقاسی ایروانی (وفات ۱۲۶۵ / ۱۸۴۸) بود که به جای عنوان متداول صدراعظم، خود را «شخص اول» می‌نامید. تغییر یافتن آن فضای پرتجمل و تشریفاتی دربار فتح‌علی‌شاهی از آنجا به سکون فروتنانه عصر محمدشاه انجامید که وی تصویر واقع‌بینانه‌تری از خود عرضه می‌داشت. در دوران صدرات خود آقاسی به ضبط و ربط بیشتر دولت و محدودتر نمودن خاندان سلطنت و امحای نظام شاهزادگان حکمران و پاکسازی دیوان و قطع هزینه‌ها و تبدیل و مصادره برخی از املاک متعلق به نجبا پرداخت. دیوان حاجی میرزا آقاسی را علی‌رغم ناکامی‌هایی که سبب شد مدیریتی آشفته و ورشکسته پیدا کند، به‌خاطر ترویج نوعی هویت ملی که برخوردار از حمایت دولت بود باید ارج نهاد. این تحول تا اندازه‌ای جانشین وفاداری و تعلق ایلیاتی قاجار شد. این مفاهیم به جای خود در آثار صنیع‌الملک و جهان‌بینی هنری نوبای وی نیز جلوه‌گر شد.^۷

در عین حال برای هنرمندانی چون ابوالحسن که به مواجب خود از دربار متکی

بودند، این تغییر فضا بی‌تر دید به معنی سفارش کمتر بود و آن هم نه به کیفیتی که در عهد فتحعلی‌شاه و فرزندان بسیارش امکان داشت. حتی تصاویر کوچک‌تر از محمدشاه به لحاظ تعداد کمتر بود، قاعده‌تاً به این جهت که دیگر به نمایش تصویری باشکوه از دربار قاجار در داخل و خارج چندان نیازی نبود. از دست‌رفتن حقارت‌بار ولایات قفقاز و پرداختن غرامت جنگی هنگفت که دولت ایران را عملاً ورشکست کرد، برای تجلیل از سلطنت توجیهی اندک باقی گذاشته بود. حتی لشکرکشی ۵۴-۱۸۳۷-۱۲۵۳ برای پی‌گیری ادعای تاریخی ایران بر ایالت هرات با سرشکستگی تمام شد.^۸

تصویری که ابوالحسن از محمدشاه داده است آثاری از این دگرگونی محیط را نشان می‌دهد. در ۱۲۵۸/۱۸۴۲ وی تصویری رنگ روغن از محمدشاه به شیوه استادان خود اما در ابعادی کوچک‌تر نقاشی کرد. نه تنها اندازه تابلو، که به شیوه پرتره‌های اروپایی آن دوره فقط بالاتنه را نشان می‌داد، بلکه ظاهر شاه نیز دگرگون شد. شاه با ریش کوتاه و هیئتی متین، در جعبه‌ای ایرانی دیده می‌شود که بر روی جلیقه نظامی دگمه‌بسته به‌سبک فرنگی با فُکل، کمربندی اروپایی، یک کلاه بلند پوست بره قجری با جقه پردار پوشیده شده بود. شاه جلو یک پرده سرخ دیوارکوب فرنگی مانند در جلو ایوانی در پس زمینه ایستاده است (بنگرید به شکل ۱). این با آداب دوره فتحعلی‌شاه فرق اساسی داشت. نقاشی آبرنگ کوچکی دو سال بعد (۱۲۶۰/۱۸۴۴) محمدشاه را در جامه‌ای جدید و حالتی بازهم واقع‌بینانه‌تر نشان می‌دهد. او در آن زمان دچار نقرس و ناخوشی‌های دیگر بود. همین واقع‌گرایی در نقاشی کوچک اندازه‌ای از حاجی میرزا آفاسی که پرداخته حوالی ۱۲۶۲/۱۸۴۶ است نیز دیده می‌شود.^۹

تغییر فضای دربار و مضيقه مالی دولت، که هزینه پرده‌های دیواری چندتکه‌ای و طرح‌های بزرگ مشابه را ناممکن می‌ساخت، باید سبب شده باشد که ابوالحسن به این فکر بیفتند که برای فراگرفتن فن و شیوه استادان فرنگی در ایتالیا به اروپا عزیمت کند. به نظر می‌رسد این ابتکار شخص ابوالحسن بود و به خرج خود وی صورت گرفت. اما نامحتمل نیست که در این تصمیم تعدادی از هنرمندان اروپایی مقیم ایران در آن زمان نیز مؤثر بوده باشند. افسر ایتالیایی فرانسوی، کلنل کلمباری، مهندس پیاده‌نظم که در نقاشی آبرنگ قریحه‌ای داشت،

از ۱۲۴۹-۱۸۳۳ در قشون قاجار خدمت می‌کرد. او از جمله نقاشانی بود که به ولی‌عهد جوان، ناصرالدین‌میرزا نزدیک بودند. در ۱۲۶۳/۱۸۴۷ کلمباری یک نقاشی آبرنگ از محمدشاه ساخت که تا حدودی به تصویری که ابوالحسن از شاه ساخته بود و از آن یاد کردیم شباهت داشت و لذا احتمال می‌رود که ابوالحسن تحت تأثیر هنرمند ایتالیایی بوده باشد. همچنین یک نقاشی آبرنگ به تاریخ ۱۲۶۰/۱۸۴۴ می‌شناسیم که کلمباری از ولی‌عهد جوان، ناصرالدین‌میرزا تهیه کرده و او را در حالتی واقعی و لباسی عادی و شبیه به آبرنگ‌های بعدی ابوالحسن، نشان می‌دهد. به علاوه، یک نقاشی به قلم خود ولی‌عهد در ۱۲۶۱/۱۸۴۵ نشان می‌دهد که وی از روی دست کلمباری نسخه برگی داشت که خود حاکی از این است که از آن ایتالیایی درس می‌گرفت. بعدها در ۱۲۶۴/۱۸۴۸ ناصرالدین‌میرزا که والی آذربایجان بود از معلم ایتالیایی دیگری، کاسولانی نام، نیز درس نقاشی می‌گرفت. این هنرمندان ایتالیایی شاید صنیع‌الملک را می‌شناختند و همین‌ها بودند که او را شیفته مکتب‌های هنری و مجموعه‌های هنری ایتالیا کردند. خود صنیع‌الملک در سال‌های بعد معلم نقاشی شاه جوان شد و شاید سنت آموزش اولیه ناصرالدین را ادامه داد.^{۱۰}

اگر همچنان که از شواهد برگی آید، سفر اروپای ابوالحسن در زمان جلوس ناصرالدین‌شاه بر تخت در تهران در ذی‌القعده ۱۲۶۴/۱۸۴۸، آغاز شده باشد، در این صورت می‌توان گفت که عزیمت‌ش شاید با دگرگونی اساسی در اوضاع دربار و حتی با سقوط صدارت آفاسی ارتباطی داشته است. برآمدن چهره نامی، میرزا تقی‌خان، «امیرکبیر» به عنوان صدراعظم و مربی شاه و فرمانده قشون، نشانه برقراری «نظم» جدید در تشکیلات دولت بود. سامان جدیدی که امیرکبیر برقرار ساخته بود شاید به سرآمدن خدمات ابوالحسن در مقام نقاش باشی دربار انجامیده باشد. از سوی دیگر می‌توان گفت که طرح اصلاحات مورد نظر امیرکبیر یک محتوای فرهنگی نیز داشته است و وی شاید برآن بود فرهنگ هنری نوینی را ورای دربار و در جهت ایجاد یک فضایی عمومی، به ویژه از طریق مطبوعات، ترویج کند. چنین طرحی شاید مستلزم برآوردن علاقه هنری شاه جوان با اعزام هنرمند جوان و با استعدادی همچون ابوالحسن به اروپا بود تا در کار چاپ و نشر و انتشار روزنامه مهارت یابد.



شکل ۱. محمد شاه، رنگ روغن بوم، ۱۸۴۲/۱۴۵۸، موزه کاخ گلستان، تهران.

دیدار از اروپای عصر انقلاب

ابوالحسن در کمتر از سه سال اقامتش در ایتالیا عمدتاً به پژوهش درباره آثار استادان عهد رنسانس پرداخت. مقاله او در روزنامه دولت علیه ایران درباره گشایش یک هنرستان که ابوالحسن در ۱۲۷۹/۱۸۶۲ در تهران تأسیس کرد، حاکی از آن است که «تابلوهایی که وی در سفر ایتالیا از آثار استاد رافائل [رافائل]» کپی کرد مورد تأیید همه معلمان [او] قرار گرفته بود.^{۱۱} این اطلاعیه حاکی است که ابوالحسن غیر از رافائل آثار میکل آنژ (میکائیل)، تیسین (تیسیان) و استادان دیگر را نیز کپی کرده بود.^{۱۲}

این تمامی سابقه مکتوبی است که از تحصیل ابوالحسن در ایتالیا در دست است. تعدادی از نسخه‌بدل‌های استادان ایتالیایی که او با خود به وطن آورد و پس از او بهجا ماند (و ظاهراً هنوز نیز موجود است). اما بسی اطلاعات دیگر درباره جزئیات سفر وی، مجموعه‌های هنری که دید، آکادمی یا آکادمی‌های هنری که احتمالاً در آنها تحصیل کرد و استادانش هنوز معلوم نشده است و باید بررسی

شود. اگر بر مبنای موضوع کپی‌هایی که کرده است قضاوت کنیم، به نظر می‌رسد غیر از رُم، واتیکان و فلورانس، احتمالاً از ونیز هم دیدن کرده است. چنان‌که در آن زمان رسم بود، دانشجویان نقاشی ساعات بسیاری را صرف گرده برداشتند از آثار استادان در نگارخانه‌ها و موزه‌ها می‌کردند و ابوالحسن نیز جز این نکرده است. این‌که وی پس از بازگشت به ایران مدرسه‌ای به طرز اروپایی تأسیس کرد، می‌تواند مؤید تحصیل وی در آکادمی هنری در ایتالیا و به‌احتمال زیاد در فلورانس باشد که مرکز تحصیلات هنر کلاسیک بود.

سفر ابوالحسن به ایتالیا و جاهایی که رفت از این نظر مهم است که در حین اقامت او در ۱۸۴۸–۵۱/۱۲۶۴–۶۷، یک جنبش ملی انقلابی، ریسورجیمنتو (به معنای نهضت یا بهپای خاستن *Risorgimento*)، برای متعدد ساختن ایتالیا در جریان بود (که خود جزئی از یک جریان وسیع‌تر انقلابی بود که اروپای آن زمان را دربر گرفته بود). ابوالحسن باید شاهد حوادث ریسورجیمنتو بوده باشد و به‌احتمال فراوان از آن متأثر شده باشد. حتی احتمال دارد او در اوایل ۱۸۴۸ ورود نیروهای انقلابی به رُم، یعنی لژیون ایتالیا به رهبری جوزپه گریمالدی (مرگ ۱۸۸۲) را نیز دیده باشد. همچنین شاید در اوایل ۱۸۴۹ اعلام جمهوری ناپاپیدار رم، پیدایش مجلس قانون‌گذاری و انتصاب جوزپه ماتزینی (مرگ ۱۸۷۲) به نخست وزیری را نیز شاهد بوده است. در این زمان، در اوایل ۱۸۴۹، یک کشیش جوان انقلابی، پادره آردوبینی به پاپ حمله کرد و ادعای اقتدار دنیوی وی را به عنوان «دروغی تاریخی، شیادی سیاسی و دنائی دینی» محکوم کرد.^{۱۳} به علاوه، ابوالحسن شاید شاهد سقوط جمهوری نوپا پس از دو ماه محاصره شهر به دست نیروهای فرانسوی که از پاپ پشتیبانی می‌کردند، بوده است. رهبران انقلابی از رُم گریختند و اقتدار پاپ دوباره برقرار شد. در فلورانس نیز تعدادی از دانشجویان آکادمی‌های هنر، که بعدها جزو نقاشان پیشگام رومانتیک و پیشاامپرسیونیست ایتالیا شدند، در خیش‌های انقلابی در توسکانی و لمباردی علیه سلطه امپراتوری اتریش شرکت کردند.^{۱۴}

رومانتیسم انقلابی آن دوران نه تنها نقاشی ایتالیا بلکه مهم‌تر و نمایان‌تر از آن، هنر گرافیک و تولید انبوه آن زمان را تحت تأثیر قرار داد. دست کم، مطبوعات مردمی آن دوره می‌بایست قدرت تصویر را، کاملاً به ابوالحسن نشان داده باشد و

او شاید همین را بعدها سعی کرد در مدیریت خود بر مطبوعات ایرانی بکار گیرد. به علاوه، انقلاب‌های ۱۸۴۸ باید برای ابوالحسن یادآور حوادثی باشد که در ایران در همان زمان در جریان بود. در سال ۱۸۴۴/۱۲۶۰ پیروان سیدعلی محمد باب با مجتهدهای شیعه به مقابله برخاسته بودند. این جنبش مهدوی درست همزمان با ریسورجیمنتو اشاعه یافت. مقاومت بابیان در قلعه طبرسی در مازندران، یکی از فرازهای این جنبش، در ماه جمادی‌الثانی ۱۲۶۵/م ۱۸۴۹ به دست نیروهای حکومت قاجار و با همکاری فقها پس از هفت ماه ایستادگی مدافعان بابی درهم شکسته شد.^{۱۵}

ایتالیا با وجود این تحولات بزرگ سیاسی، از نظر هنری دیگر در خط مقدم پیشرفت نبود و آکادمی‌های ایتالیایی دقیقاً محل مناسبی برای رشد جریان‌های جدید در هنر نگارگری محسوب نمی‌شدند. برنامه آموزشی آنها را هنجارها و قواعد کلی هنری که ریشه در آثار استادان رنسانس داشتند تعیین می‌کرد. ابوالحسن در فلورانس شاید در آکادمی هنرهای زیبا^۱ تحصیل می‌کرد که در میانه قرن نوزدهم هنوز معتبرترین، هرچند نه پیشرفته‌ترین، مدرسه هنری ایتالیا بود. به احتمال زیاد وی شاید مجدوب مکتب لوئیجی موسینی (مرگ ۱۸۸۸) شده بود که در آن تدریس به رویکردی جدید به اصول طراحی فلورانس در قرن پانزدهم و آموزش منظم آن تأکید داشت. موسینی که خود تباری آلمانی داشت و در صفوف انقلابیون ۱۸۴۸ جنگیده بود، از قواعد سفت و سخت آکادمیا پیروی نمی‌کرد بلکه به بیان آزاد با الهام از استادان رنسانس و بهویژه رافائل علاقه‌مند بود. علاقه عمیق ابوالحسن به رافائل در چنین محیطی نمی‌توانست ارضاء شود. شاید همین نیز علت اکراه او از مراجعات دقیق قواعد پرسپکتیو و دیگر قراردادهای اروپایی باشد که بعدها در آثارش نادیده گرفته شده است.^{۱۶} آموزه‌های هنری حاصل از سفر ایتالیا و بیداری سیاسی ناشی از آن، هرچند در احوال او صراحةً ندارد ولی به طرز ظریفی در زندگی و کار او اثر گذاشت. وی اگرچه همواره به طور محسوسی به سنت نگارگری ایرانی وفادار ماند ولی در عین حال بسی تجارب اروپایی خود را بومی و در واقع ایرانی ساخت.

ساختن مجالس کتاب هزارویک شب

نخستین نمونه از تأثیر هنر اروپایی را می‌توان در طرح بزرگ مصورسازی هزارویک شب زیر نظر ابوالحسن صنیع‌الملک دید که براساس ترجمه جدیدی از الف لیله ولیله به فارسی صورت گرفت. این طرح چند جلدی شاید مهم‌ترین نمونه حمایت دربار از یک برنامه نقاشی در دوره قاجار می‌باشد و می‌توان آن را یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای هنری جهان اسلام در قرن سیزدهم/ نوزدهم دانست. به دستور و حمایت ناصرالدین‌شاه جوان در ۱۲۶۸ / ۵۲-۱۸۵۱ اندکی پس از بازگشت ابوالحسن به ایران نسخه سلطنتی دست‌نویس و مصور در شش مجلد قطور به قطع رحلی براساس ترجمه استادانه ادیب آذربایجانی، عبداللطیف طسوجی، از زبان عربی در ۱۲۵۹ / ۱۸۴۳ با اشعار ترجمه به فارسی سروده سروش اصفهانی (بعداً ملک‌الشعرای اوایل دوره ناصری؛ وفات ۱۲۸۵ / ۱۸۶۸) فراهم آمد. این هر دو ادیب در تبریز در دربار بهمن‌میرزا برادر محمدشاه و شاهزاده والی آذربایجان در اوایل سال‌های ۱۸۳۰ و اوایل ۱۸۴۰ خدمت می‌کردند. او شاهزاده‌ای کارдан با علاقه فرهنگی و صاحب کتابخانه‌ای غنی بود که علاقه به تجدد اروپایی را از پدرش عباس‌میرزا به ارث برده بود. بیشترین توجه ناصرالدین‌میرزا به هنر و فرهنگ جدید، نخست در تبریز و هنگامی شکل گرفت که در ۱۲۶۳ / ۱۸۴۷ ناصرالدین جای عمومی معزول خود یعنی بهمن‌میرزا را گرفت و نه تنها کتابخانه‌اش بلکه شخصیت‌های فرهنگی وابسته به دربار او را نیز از او به ارث برد.^{۱۷}

ترجمه طسوجی براساس چاپ بولاق ۱۲۵۱-۵۲ / ۱۸۳۵-۱۸۳۰ الف لیله ولیله بود که به حمایت محمدعلی‌پاشای مصر صورت گرفته بود و شاید این طبع عربی به کتابخانه بهمن‌میرزا تعلق داشته است. ترجمه بدون تصویری از این متن اندکی پس از آن در ۱۲۶۱ / ۱۸۴۵ در تبریز چاپ شد و بی‌درنگ شهرت یافت. ولیعهد نوجوان که از داستان‌های هزارویک شب سخت لذت می‌برد (که گویی برایش بازمی‌خواندند)، می‌گویند چنان مسحور می‌شد که خود را در دنیا پریان تصور می‌کرد.^{۱۸} بنابراین جای تعجب نیست که پس از جلوس به تخت خواسته باشد نسخه چندین جلدی مصوری از حکایت‌های محبوبش فراهم آید.

شاید، پشتیبانی اش از سفرهای ابوالحسن به ایتالیا نیز به لحاظی برای آماده کردن هنرمند جوان در انجام این طرح عظیم با تشویق ندیم بانفوذش، حسین علی خان معیرالممالک، فرزند یکی از قدیم‌ترین خانواده‌های اعیانی ایران و حامی بانفوذ ابوالحسن بوده است.

حتی می‌توان گمان بُرد که آغاز طرح هزارویک شب درست در ماههای پس از برافتادن و قتل پنهانی امیرکبیر در اوایل سال ۱۸۵۲/۱۲۶۸ صرفاً تصادفی نبوده است. امیرکبیر اغلب از بله‌وسی‌های شاه جوان و گاهی رفتار کودکانه‌اش انتقاد می‌کرد و بعيد است که با این طرح پرهزینه هنری که صرفاً برای ارضای طبع لذت‌پرست شاه صورت می‌گرفت، موافقت کرده باشد. از طرف دیگر، جانشین او میرزا آفاخان نوری که متعدد ضممنی معیرالممالک بود، سعی داشت که سر شاه را به این‌گونه طرح‌های هنری گرم کند و به این وسیله از اخلال در امور مملکتی دور نگاهش دارد و ناصرالدین‌شاه چندسالی به همین شیوه رفتار کرد.^{۱۹} طرح سلطنتی در مجمع‌الصنایع انجام گرفت که بخشی از اقدامات جدیدی بود که امیرکبیر آغاز کرد اما اکثر آن پس از برافتادن او به ثمر رسید. مجمع‌الصنایع را که عمر کوتاهی داشت ظاهراً معیرالممالک بنیان گذاشته بود. این مؤسسه در جنب بازار تهران قرار داشت و با هدف ارتقای فنون و هنرهای ایرانی و همچنین چاپ، آموزش هنری و بازاریابی برای صنایع دستی تأسیس شد. حمایت از «صنایع طریقه» بخش مهمی از این طرح بود که احتمالاً به ترغیب پسر حسین علی یعنی دوست‌علی‌خان (معیرالممالک آینده) صورت گرفت. وی بعدها از تجدیدگرایان مهم فرهنگی عصر ناصری شد. فکر تأسیس این مجمع احتمالاً ریشه در «کارخانه‌های سلطنتی عصر صفوی داشت اما در هیأتی جدید که از محدوده‌های انحصاری دربار فراتر می‌رفت و بنابراین برای عموم بیشتر قابل دسترسی بود. شاید صنیع‌الملک که تازه از اروپا بازگشته بود نیز به تأسیس این مجمع کمک کرده باشد. در شمار دیگر فنون، روزنامه رسمی دولت ایران از کارگاه‌های درشکه‌سازی، ساعت‌سازی، طراحی لباس متحددالشكل نظام و ساز و برگ نظامی، تفنگ‌سازی، شمشیرسازی و کارگاه نقاشی نام می‌برد که این آخرین همان کارگاه ابوالحسن بوده است.^{۲۰}

کارگاه صنیع‌الملک، که ظاهراً نخست در خانه معیرالممالک بنیان یافت،

بهزودی به مجتمع الصنایع منتقل شد تا برای سی و چهار کارآموزی که بر روی طرح هزارویک شب کار می‌کردند جای کافی فراهم شود. بنابر گزارشی معاصر، حتی جای جدید هم کافی نبود و این نیز دلیل خوبی داشت. روی هم رفته چهل و دو نقاش، خوشنویس، مذهب، کاغذساز و صحاف دست‌اندرکار بودند. متن را استاد خوشنویس، میرزا محمدحسین تهرانی (متخلص به «عشرت») به شیوه نستعلیق نوشت و نقاش‌ها، تذهیب کارها و صحافان کارهای دیگر را انجام دادند. در مدت کوتاه سه سال بین ۱۸۵۲-۱۲۶۸ استاد نقاش ابوالحسن و شاگردانش که در مراحل مختلف مصورسازی متن همچون طراحی، ظرفی کاری و رنگ‌آمیزی با او کار می‌کردند، جمعاً ۱۱۳۴ صفحه تصویر فراهم ساختند. در سرتاسر شش جلد نسخه سلطنتی که جمماً ۲۲۸۰ صفحه بود، هر صفحه‌ای از متن با یک صفحه تصویر رو به رو بود. هر صفحه سه تا پنج «مجلس» را شامل می‌شد و کل نسخه خطی دست کم ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ مجلس داشت. ناظر عالی طرح معیرالممالک بود که ظاهراً با مشورت نزدیک با شاه کار می‌کرد.^۱

چشمگیرترین جنبه تجسم و اجرای این نسخه سلطنتی، شهامت هنری ابوالحسن در امروزی کردن تصاویر حکایت‌های کهن با ریشه هندی، ایرانی و عربی بود. چاپ‌های مصور فرنگی از هزارویک شب که غالباً به عنوان *Arabian Nights* (شب‌های عربی) شناخته می‌شد، از ۱۲۲۶/۱۸۱۱ (و حتی زودتر) برای داستان‌های دربار عباسی در بغداد، ماجراهای سندباد و یا علاءالدین بافت شبه‌تاریخی به تصویر درمی‌آورد (ستنی که از طریق کارتون‌های کمپانی دیسنی به زمان ما نیز راه یافته است). برخلاف این رنگ و بوی یک شرق تخیلی، رنگ و بوی تصویرسازی‌های صنیع‌الملک برای همه داستان‌های هزارویک شب فضای امروزی و معاصر دارد. از بغداد رویایی شرقی آن‌گونه که در تصویرهای رایج اروپای قرن نوزدهم دیده می‌شود خبری نیست. در مقابل در نسخه صنیع‌الملک همه‌جا صحنه‌هایی از دربار قاجار و پایتخت ایران با مردم عادی در لباس و ظاهر ایرانی در خانه‌هاشان، در کوچه و خیابان، دکان، حمام و دیگر اماکن عمومی و خصوصی با قیافه و سیمای مشخص ایرانی تصویر شده‌اند. به علاوه، شخصیت‌پردازی تخیلی در روایت صنیع‌الملک، توجه خاصی به فضای زمانه نشان می‌دهد و آدم‌ها اغلب، با کمک‌گرفتن از داستان‌های

هزارویک شب، فارغ از روایت‌های رسمی زمانه نقاشی شده‌اند: خدمتکاران، غلامان خانگی، کودکان، بازیگرها، مطرب‌ها، رقصه‌ها، دوره‌گردها و گذایان. زنان اغلب نه در آن حجاب تیره مستور‌کننده در فضای بیرونی بلکه در محیط خوش و خلوت اندرونی، با سر و وضع باز و رها، روی گشاده و گاهی بدن برخene نشان داده شده‌اند. صحنه‌های رقص و ساز و بزم، جشن‌ها و ضیافت‌ها، غذا و شراب و عشرت، و صحنه‌های خوش‌گذرانی که شاهزادگان، شاهان و خلفاً و همین‌طور پریان و اجته و دیگر موجودات خیالی که اغلب قربانی سبکسری‌های نامشروع خود و یا ساده‌لوحی خود می‌شدند و یا فریب دسیسه‌های وزیران زیرک و خدمتکاران مکار را می‌خوردند، نیز جسورانه و افشاگرانه است. می‌توان پرسید که هنرمند برای تصویرکردن تمثیلی از زمانه و محیط خود، چه وسیله‌ای مناسب‌تر از این مجموعه داستان‌های کهن می‌توانست بیابد؟

این نسخه سلطنتی در واقع مجموعه بصری عظیمی با ارزش قوم‌نگارانه و مردم‌شناختی است که زندگی در عصر قاجار، اندرونی و بیرونی خانه‌ها، دکان‌های بازار، کوچه و خیابان، اماکن عمومی مثل گرمابه‌ها، دکان‌های سلمانی، مساجد و مدارس، آب‌انبارها و همچنین سر و وضع و پوشش گروه‌های اجتماعی مختلف و صنوف و کسبه، جامه و آرایش زنان، کلاه و آرایش و ریش مردان و عادات‌شان در صرف دخانیات را تصویر می‌کند. تصویر کردن فرنگیان که اغلب «رومیان» نامیده شده‌اند و اختراعات صنعتی فرنگ از جمله کشتی بخار، که در جای‌جای پرده‌های داستان دیده می‌شود، دریچه‌ای برای نمایش فرنگ و فرنگیان به بیننده ایرانی است. صحنه‌هایی از جنگ، شکار، کشتار و غارت، همچنین مجازات‌ها و اعدام؛ و تصاویری از وفاداری و هم‌عهدی نمایانگر نگاه تیزبین هنرمند و دستیارانش به محیط اطراف‌شان است. (نک. شکل ۲ و ۳)

کارگاه ابوالحسن صنیع‌الملک به شیوه‌ای هنرمندانه و گاهی طنزآمیز، صحنه‌های جسورانه‌ای از روابط عشقی و هم‌خوابگی را نیز عرضه می‌کند، غلامان و اربابانشان، عیش و عشرت‌ها و دیگر روابط عشقی نه تنها بین انسان‌ها بلکه بین انسان‌ها و پریان، اجنه و حیوانات خیالی به تصویر درآمده‌اند. محتوای شهوانی داستان‌ها شاید انگیزه اصلی پشتیبانی ناصرالدین شاه از این طرح بود که بهانه مناسبی برای تأکید ابوالحسن بر امیال جنسی و شهوانی فراهم می‌آورد. اشاره‌های

موجود در گزارش‌های آن دوره به تعلق خاطر شاه به افسانه‌ها و تجارب جنسی، مؤید دلایل چنین تشویق‌های هنری است. (نک. شکل ۴)

تصویرکردن جنسیت و امیال جنسی، گرچه اغلب شهوانی است، روی هم رفته به زنان بی‌توجه نیست و آنها را صرفاً وسیله ارضای شهوت نشان نمی‌دهد. نگاه هنری نقاش یکسر ترینه مدار نیست ولی در عین حال نقش‌های جنسیتی دقیقاً متمایز و شاخص‌های زن و مرد به صراحة معین شده است. تصویر زنان و مردان بسیار زنده و جاندار است و در صحنه‌های عشرت، رقص و عشق‌بازی هیچ ابهامی دیده نمی‌شود. تا جایی که می‌توان از روی تصاویر موجود قضاوت کرد، زنان با سبیل تصویر نمی‌شوند و مردهای بسیار اندکی صورت بی‌ریش و هیأت فرنگی دارند. در کارهای ابوالحسن بدون تردید تأثیرهایی فرنگی دیده می‌شود، با این حال کمتر نشانه‌ای هست که نشان دهد چه پیش و چه پس از سفرش به اروپا در نقاشی‌هایش مرز بین زن و مرد از بین رفته باشد، هرچند می‌توان در برخی از تصویرها، به ویژه موجودات خیالی یا تصویر معاشقه کنیزان سیه‌فام با اربابان سپید‌چهره، عدول از قراردادهای رایج جنسیت را مشاهده کرد. با این حال اینها به حرمسرای اعیان یا به عالم خیال تعلق دارد و صحنه‌هایی از زندگی روزمره نیست. همچنین می‌توان تصور کرد که هرچند نسخه مذکور در وله اول برای شاه و جمع کوچکی از اطرافیان مذکور او تهیه شده بود، به احتمال زیاد بسیاری از زنان حرمسرای شاه از جمله همسران، خواهران و دیگر بستگان شاه و خدمتکاران و کنیزان و وابستگان درباری نیز از تماشای این نسخه مصور لذت می‌برده‌اند.^{۲۲} یک منبع معاصر آن زمان، هاینریش ک. بروکش (وفات ۱۸۹۴) از اعضای سفارت پروس در دربار ایران بین ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱، گزارش می‌دهد که نسخه سلطنتی به عنوان هدیه‌ای از ناصرالدین‌شاه به مادرش جهان‌خانم مهدعلیا تدارک دیده می‌شد. این نکته مهمی است زیرا علاقه مهدعلیا به هنر و به ویژه به مصور کردن هزارویک شب را تأیید می‌کند.^{۲۳}

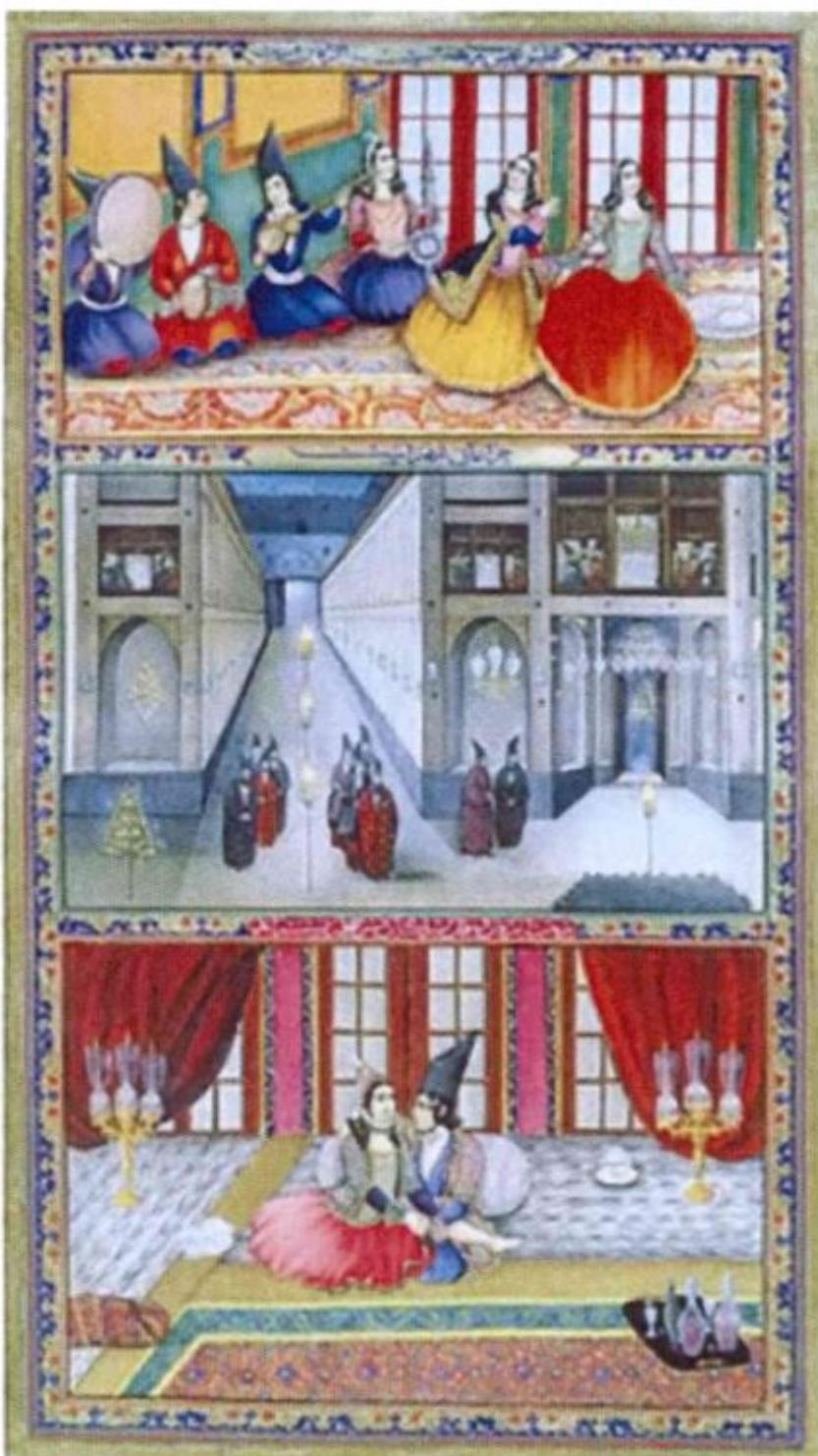
میدان دادن به تمایلات نظریازانه ناصرالدین شاه، ابوالحسن را از ابراز قاطع واقعیت تصویری بازنشاست. بعضی پرده‌ها حتی اشاره‌های هوشمندانه‌ای به گرایش‌های سیاسی هنرمند داشت. یک نمونه درخشان اشاره به واقعه‌ای در سال ۱۲۶۶/۱۸۵۰ است که نهایتاً در قتل امیرکبیر مؤثر افتاد. ابوالحسن به‌هنگام



شکل ۲ - صحنه‌هایی از هزارویک شب، کتابخانه کاخ گلستان:
تاج الملوك، وزیر، و عزیر در حال صحبت با شیخ (بالا)؛ در گرمابه (وسط)؛ در کوچه (پایین).



شکل ۳ - صحنه‌هایی از هزارویک شب، کتابخانه کاخ گلستان:
ضوءالمکان در جنگ با رومیان (بالا)؛ مشورت شاهزاده حردوب با ذات الدواہی (وسط)؛ صله
دادن افریدون به سربازان (پایین)؟



شکل ۴ - صحنه‌هایی از هزارویک شب، کتابخانه کاخ گلستان: مجلس عیش نزهت‌الزمان (بالا)؛ چراغانی در شهر (وسط)؛ و نزهت‌الزمان و شاهزاده شرکان در حجله (پایین).

تصویرکردن هارون‌الرشید (دوره خلافت ۹۳-۸۰۹/۱۷۰-۷۸۶) و وزیر مشهورش جعفر برمکی، دو تن از شخصیت‌های مشهور داستان در هزارویک شب، ناصرالدین‌شاه جوان را جایگزین هارون‌الرشید و امیرکبیر را جانشین جعفر برمکی ساخت و هردو را در جامه دوره قاجار نقاشی کرد (بنگرید به شکل ۵). این صحنه، بدون تردید اشاره‌ای دارد به سفر شاه به اصفهان که در ضمن آن ناصرالدین‌شاه به صدراعظم خود که اتابک او نیز بود سخت بدگمان شد زیرا از دیده شاه وی به برادر کوچک ناتنی شاه، عباس‌میرزا (سوم)، توجه نشان داده بود. عباس‌میرزا در تصویر پشت سر صدراعظم ایستاده است. شاه این توجه امیرکبیر به شاهزاده را، که احتمالاً زاده خیال شاه بود و ریشه در نفرت وی از عباس‌میرزا سوم داشت، نشانه‌ای از قصد خاندانه صدراعظم برای عزل شاه و برکشیدن برادر ناتنی منفورش تعبیر کرد. به محض بازگشت به پایتخت، امیرکبیر عزل، تبعید و اندکی بعد در خفا کشته شد.

این که ابوالحسن صنیع‌الملک داستان قتل جعفر برمکی در ۸۰۳/۱۸۷ به دستور خلیفه هارون‌الرشید را وسیله قرار داده باشد تا حوادث زمانه خود را تصویر کند، می‌توان چیزی بیش از طنزی زیرکانه تلقی کرد. در این داستان مشهور، آن‌گونه که در هزارویک شب آمده است، مرگ جعفر بدان سبب است که او برخلاف شرطی که خلیفه قرار داده بود، با عباسه، خواهر خلیفه ازدواج و زفاف کرد. این نیز شباهت دیگری با ماجراهی امیرکبیر و ازدواج ناخواسته‌اش با عزت‌الدوله خواهر کوچک شاه داشت. با توجه به حساسیت کل ماجرا، لطمہ‌ای که از نظر سیاسی قتل امیرکبیر به حیثیت شاه زد، و کتمان کامل همه ماجرا در نوشته‌های آن دوره، اثر ابوالحسن، با آن‌که تمثیلی است، سرزنش جسورانه‌ای به نظر می‌رسد. معلوم نیست شاه متوجه این اشاره هنرمندانه، در لابلای هزاران تصویر شد یا نشد و اگر شد آن را چگونه تعبیر کرد.^{۲۴}

اما تکمیل سریع مصور ساختن هزارویک شب سخاوتمندانه پاسخ داده شد. خوشبختانه ما جزئیات مربوط به هزینه سفارش سلطنتی و عین متن قرارداد را در دست داریم. براساس این قرارداد که در دهم ذیقعده ۱۲۶۸ / ۲۶ اوت ۱۸۵۲ تنظیم شده است و به امضای حسین‌علی‌خان معیرالممالک رسیده، ابوالحسن و شریکش، استاد آفانقاش، ظاهراً تذهیب کاری که با ابوالحسن کار می‌کرد، را ملزم

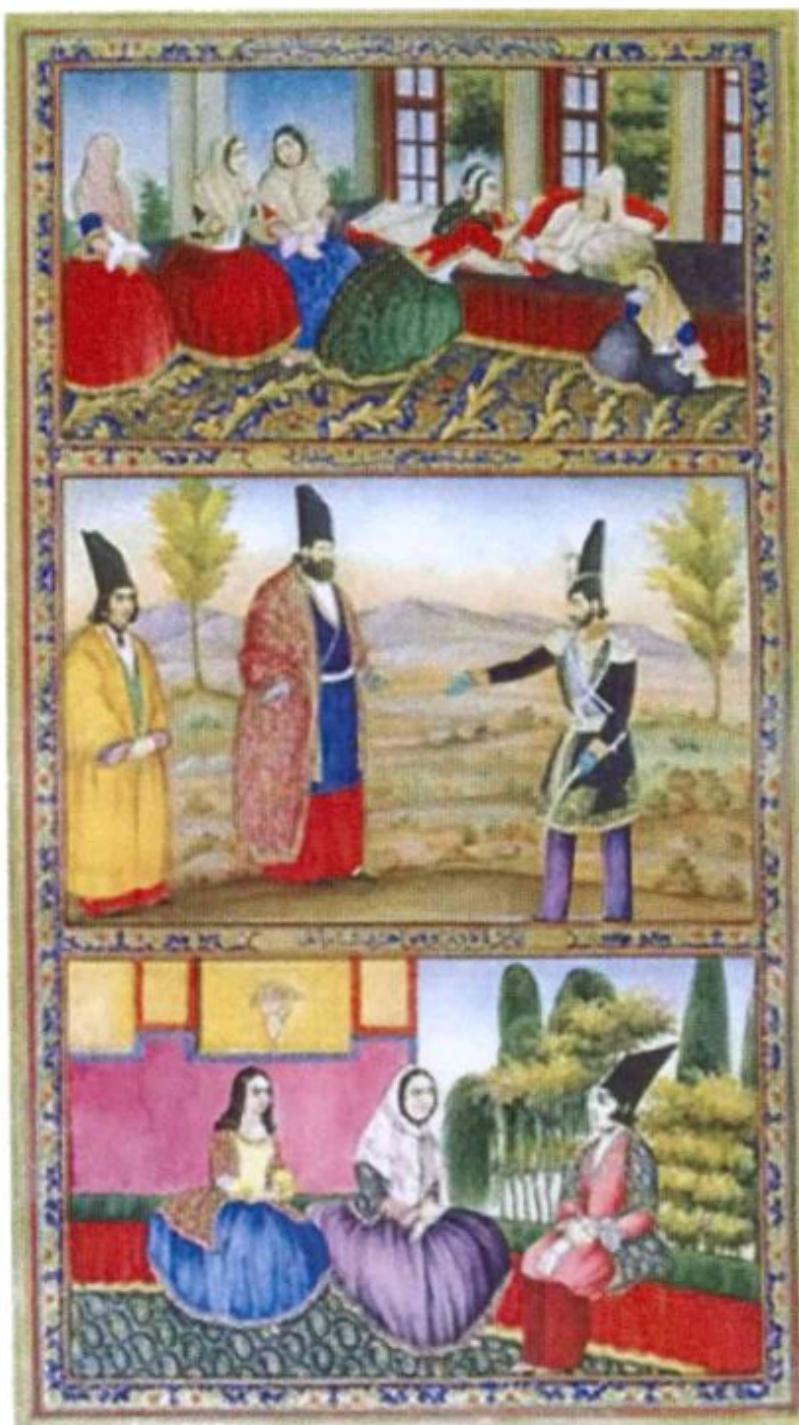
می‌کرد که نسخه را در عرض سه سال در قبال ۳۵۸۰ تومان مصور و تذهیب کاری کنند، که با معیارهای آن زمان مبلغ هنگفتی بود. از ۳۲۸۰ مجلس، ۳۲۰ مجلس قبل به اتمام رسیده بود و مابقی می‌باشد ماهانه تحويل و در قبال آن دستمزد تعیین شده به هنرمند پرداخت می‌شد. در سند قید شده بود که اگر تأخیری صورت می‌گرفت، هنرمند «مستوجب توبیخ شاهانه» می‌بود.^{۲۵} یادداشت ناصرالدین شاه در حاشیه سند مراتب را تأیید می‌کند و می‌افزاید: «انشاء الله این کتاب در عرض سه سال با سعی بسیار و دقت زیاد انجام گرید و به بهترین صورت ممکن به اتمام رسد».^{۲۶}

این که ابوالحسن عملاً با حسین علی‌خان معیرالممالک که از سوی شاه وکالت داشت قرارداد بسته بود، حاکی از دادوستدی کاملاً نوین بین ولی‌نعمت و هنرمند است. ابوالحسن نه دیگر صرفاً خادم شاه بلکه هنرمندی با شخصیت حقوقی بود نه بی‌شباهت به استادان ایتالیایی عصر رنسانس که مورد ستایشش بودند؛ این که هنرمندی که در قبال پاداشی نقدی خدماتی انجام می‌داد، نشان از آن دارد که وی ارزش هنری کارش را می‌شناخت و می‌دانست که در قبال آن پاداش مناسبی باید دریافت کند.

با این‌همه، محدودیت‌های زمانه و حجمیم بودن کار ناگزیر در کیفیت آن تأثیر می‌گذاشت، چنان‌که در مواردی، بهویژه در مجلدات پایانی، اجرای اثر تا حدودی باشتاب، ناهموار و تکراری است. ولی صرف‌نظر از نقصان‌ها و کوتاهی‌ها، کار هنری ارائه شده، با وجود هزینه‌اش که اگر در زمان تصدی امیرکبیر انجام می‌گرفت شاید مورد تأیید او قرار نمی‌گرفت دستاوردي یگانه از عصر ناصری گردید. ابوالحسن کوشید تا قالب‌های سنتی را بشکند و بر شکاف عریض بین عواطف و دریافت‌های تصویری ایرانی و غربی پُلی بزند.

هنر نمادین در حریم اندرون

اما اثر یگانه ابوالحسن صنیع‌الملک در پشت دیوارهای کتابخانه سلطنتی کاخ گلستان پنهان ماند و غیر از شاه اندک کسانی توانستند نگاهی به آن بیفکنند. به نظر می‌رسد شاه با پشت‌سرنها دن نوجوانی، اشتیاقش به این متن را نیز از دست



شکل ۵. صحنه‌هایی از هزارویک شب، کتابخانه کاخ گلستان:
مادر و خواهر غانم با قوت القلوب بر بالین او (بالا)؛ صحبت خلیفه با جعفر برمکی (وسط)؛
غانم با مادر و خواهرش (پایین)

داد. غیر از اشاره‌ای در اثر چاپ نشده‌ای از تاریخ قاجاریه نگارش میرزا احمد منشی بدایع نگار که در سال ۱۲۷۱/۵۵-۵۴ نگاشته شده، از ارجاع دیگری در منابع آن عصر خبری در دست نیست. حتی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، وزیر فاضل انطباعات او اخر عصر ناصری و کتابدار سلطنتی که نخستین فهرست کتابخانه کاخ گلستان را تدوین کرد، در روزنامه محترمانه و مفصل خود اشاره‌ای به آن نمی‌کند.^{۲۷} تصویرها، حتی محافظه کارترین شان، برای انتشار مناسب به نظر نمی‌رسید زیرا به طرز روشنی به اوضاع دربار قاجار شباهت نزدیک داشت و تقریباً شرح مصور آن بود. تأثیر این اثر ابوالحسن بر هنر قاجاری وسیع نبود اما به کلی غایب نیز نبود. شاید بیشتر نفوذی پنهان داشت. می‌توان گمان کرد که بسیاری از کارآموزان دست‌اندرکار در این طرح بعدها در سفارش‌های دیگر دربار کار کردند یا خود آثاری پدید آوردن. هنر پررونق نقاشی‌های مردمی و تصاویر چاپ سنگی او اخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شباهتی آشکار با تصاویر هزارویک شب نشان می‌دهد.^{۲۸}

اتمام موقیت‌آمیز سفارش این نسخه سلطنتی، ابوالحسن را به عنوان نقاش‌باشی دربار، منصبی که پس از بازگشت از ایتالیا به او اعطا شد، به شهرت رساند.^{۲۹} سفارش بزرگ دیگر، این‌بار طرح عظیم پرده‌های دیواری، را در سال ۱۲۷۰/۱۸۵۴ صدراعظم، میرزا آفاخان نوری، برای عمارت نوسازش، نظامیه (به نام پسرش کاظم خان نظام‌الملک) به او محل نمود. این سفارش توانایی ابوالحسن را در ساختن پرده‌های بزرگ به سبک اسلام خود در زمان فتح علی شاه آشکارا نشان می‌دهد؛ دوره‌ای که میرزا آفاخان نوری آن را به عنوان الگوی سلطنت ایرانی می‌ستود و بنابراین می‌خواست در دوره صدارت خویش آن را بازسازی کند.

این طرح نقاشی دیواری رنگ روغن روی بوم در هفت پرده که در سال ۱۲۷۴/۱۸۵۷ به پایان رسید و در تالار اصلی نظامیه (اکنون در موزه ایران باستان) نصب شد متأثر از پرده‌های مشهور کاخ نگارستان عمل عبدالله‌خان نقاش‌باشی کاشانی بود. در اینجا صنیع‌الملک دربار ناصرالدین شاه را به سبک دربار فتح علی شاه نشان داده و تکنیک و تناسب‌های نقاشان آن دوره (همچون استاد خود مهرعلی اصفهانی) را بکار گرفته است. این پرده نقاشی با نمایش ناصرالدین شاه بر تخت خورشید (یا به نام مشهور ترش تخت طاووس) در میان

حلقه شاهزادگان، همه رجال عالی مقام کشور، سران لشکر و دیگر مقامات از جمله هیأت‌های سُفرا به معنی تأکید مجدد بر سلطنت شاه جوان بود که پس از شش سال سلطنت هنوز اقتدارش تثبیت نشده بود و بهویژه از ناحیه جانشینی و ثبات ولیعهد برگزیده خویش نگران بود. بهمن‌میرزا عمومی شاه که از تبعیدگاهش در روسیه مدعی جانشینی بود با برادر ناتنی شاه، عباس‌میرزای سوم هم پیمان بود. او حمایت روسیه را داشت و به تأیید بریتانیا امیدوار بود.

بدین ترتیب پرده‌های نظامیه به شاه، سوگلی اش جیران و دیگر درباریان قدرتمند دارالخلافه ناصری، وفاداری کامل میرزا آقاخان نوری صدراعظم را به نمایش می‌گذاشت. حضور برگزیدگان قاجار، همه ۹۴ نفرشان، بدین‌سان وظیفه طریقی بود که بدون تردید با مشورت با خود نوری صورت عمل یافته بود. رجال قاجار همه در لباس رسمی تصویر شده‌اند: شاهزاده‌های خاندان سلطنت و خوانین قاجار در جبهه‌های رنگارنگ ابریشمین و پشمین با کلام‌پوستی‌های بلند مشکی؛ اعیان و رجال با سربند‌های خاص دستارگونه‌شان و نمایندگان خارجی با همه زرق و برق خود، گردآگرد تختی ایستاده بودند که بر آن شاه و شاهزادگان در جامه رسمی بهشیوه فرنگ دیده می‌شدند. کل طرح حاکی از احساس اطمینان، ثبات و نظم است؛ وظیفه‌ای که ابوالحسن توانسته بود با مهارتی چشمگیر و دقی واقع گرا، اما با اشاره‌های طریقی نیز به درگیری‌های سیاسی و دسیسه‌های درباری، با قراردادن رجال رقیب در جاهای دورتر از شاه و تجلیل از دیگران با قرار دادن‌شان در نزدیکی تخت، به انجام رساند.^{۳۰} (نک. شکل ۶)

همچون تماشای انحصاری تصاویر هزارویک شب، پرده‌های نظامیه را نیز تنها رجال و درباریان قاجار می‌دیدند، چنان‌که در مورد دیگر پرده‌های عصر فتح‌علی‌شاه (و بسیاری نمونه‌های دیگر از حمایت هنری دربار و اشرف در اروپای آن زمان) نیز چنین بود. موضوع پرده‌ها، که شکوه قاجاری را با پیام ضمیمی قدرت ملموس صدراعظم تصویر می‌کرد، موضوعی در حریم دربار تلقی می‌شد. با این حال نوری از راه‌های دیگری برای تبلیغ وجاحت خود و القای جایگاه و منزلت خود به انتشار مقالاتی در مطبوعات و تاریخچه سفارشی در اعتلای مقام صدارت متولی شد که در زمان وی منتشر شدند. اما از پرده‌های نظامیه هیچ‌گاه چاپ سنگی انتشار نیافت.^{۳۱}



شکل ۶. پرده‌های دیواری نظامیه (اکنون در موزه ایران باستان، تهران)، ناصرالدین شاه را بر تخت خورشید (تخت طاووس) همراه با شاهزادگان و رجال و سفرا می‌نمایاند. دست راست شاه پس از شاهزادگان میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایستاده است.

به کارگیری طنز

سفارش‌های دربار و اعیان و اشراف، از جمله تصویرهای چندی از مقامات و بزرگان، که به شیوه جدید و اغلب با نگاهی انتقادی به شخصیت آنها نقاشی می‌شد، اعتباری افزون برای ابوالحسن و بی‌تردید منبع درآمدی قابل توجه بود. در مقام معلم شاه، درس‌های نقاشی‌اش بر ناصرالدین شاه اثر گذاشت و سبک شوخ طبعانه‌اش نقاشی‌های کاریکاتوروار شاه را تحت تأثیر قرار داد. او در سفرهای داخلی همراه شاه بود و نقاشی‌های آبرنگی از صحنه‌های شکار و اردوی شاه، سان نظامی و مسابقات اسب‌دوانی تهیه کرد. با این حال زندگی راحت وی در مقام نقاش‌باشی به نظر نمی‌رسد او را کاملاً خرسند می‌ساخت زیرا وی به مرور زمان کوشید خود را از سنت‌های هنری زمانه‌اش و تنگناهای حریم درباری برهاند.

در تعدادی از آبرنگ‌های طنزآمیزش، که شاید جزئی از مجموعه بزرگتری است که دیگر وجود ندارد (یا هنوز کشف نشده است)، یک نوآوری مشهود است که نگاهی دیگر به زندگی درباری و به‌طور کلی به جامعه می‌افکند. این نگاه

طنزآمیز با کارهای سفارشی دیگر ابوالحسن و بهویژه پرده‌های نظامیه متفاوت است. این کارها نمایشی از زشتی‌ها و نقصان‌های اطراف صنیع‌الملک دارد که گویی متأثر از کاریکاتورهای سیاسی فرنگی هم‌زمان او بود. نخستین نمونه شناخته و شاید چشمگیرتر از همه را در ۲۶ رمضان ۱۲۶۸ / ۱۴ ژوئیه ۱۸۵۲ آندکی پس از بازگشت از ایتالیا ساخته است که صحنه یک جنجال تقریباً یک بلوا را در اصفهان می‌نمایاند. (نک. شکل ۷) شرح تصویر در گوشه بالای سمت چپ چنین است:

صورت عظیم‌خان اصفهانی است که در حکومت محمدحسین‌خان داروغه اصفهان بود. از قضا روزی خبر آوردند که دو نفر از اتراک مجلس شُربی (عمداً محو شده). عظیم‌خان با جمعیت کثیری با عده و با تدارک شکارکردن [آمد] که آنها را بگیرد. آنها خبردار شدند دست به قمه کردند و حمله به عظیم‌خان و سپاه او کردند. عظیم‌خان چون این دو نفر را دید و یکدفعه خود و همراهانش از ... در غلtíیدند.^{۲۳}

این واقعه‌ای تقریباً نیمه‌انقلابی بود زیرا نامنی چندین سال طول کشید و تلفات جانی و ویرانی بسیار به بار آورد و برای حکومت قاجار در دسری بزرگ فراهم آورد. بدین‌سان، نقاشی ابوالحسن را می‌توان روایتی طنزآمیز از درماندگی قوای دولتی در برابر لوطیان شهر انگاشت که در این صحنه دو قداره کش‌اند. اینها با توجه به جامه‌ای که بر تن دارند به احتمال زیاد قفقازیان مهاجری بودند که رفتار خلاف شرع‌شان گویا خشم مؤمنین اصفهان را برانگیخته است. مهاجران قفقازی پس از معاشه‌ه صلح ترکمان‌چای و در پی آن در مبادله جمعیت اهالی قفقاز، به ایران آمدند و اغلب به خدمت حکومت درآمدند. رفتار نامتعارف آنان، که تقریباً ارتش خصوصی برای حاج میرزا آقاسی محسوب می‌شدند، از جمله می‌خوارگی و زنبارگی آنان برای اهالی شهر قابل تحمل نبود و درگیری‌ها و بلواهای شهری را سبب شد.

این اثر آبرنگ کوچک در ابعاد 44×56 سانتی‌متر است با حدود ۶۲ نفر آدم و هفت رأس الاغ، که جماعت هراسان را در لحظه وحشت و آشوب ماهرانه به تصویر کشیده است. چهره‌های کاریکاتوری جمعیت، وحشت عظیم‌خان و گستاخی لوطیان زمینه‌ای قوی و مؤثر از آشوب و ناآرامی اجتماعی را تصویر کرده است. منظره از دحام مردم خنجر و چماق به دست، کلاه‌های پاره و چشمان

دریده از وحشت بر تأثیر آن افزوده است. این اثر، کیفیتی سوررئالیستی شاید متأثر از هنر گرافیک غربی، احتمالاً از پوسترهاي معاصر ایتالیایی، دارد. از همه حیرت‌انگیزتر، سواری در عمق صحنه (بالا سمت چپ) است که خروسی در دست و کلاه‌خودی فرنگی وار به سر دارد که گویی پیام رهایی برای این جماعت برآشوبیده آورده است. آیا این اشاره‌ای به حوادث اروپای آن زمان است؟ درواقع خروس شاید نشانه‌ای از فرانسه انقلابی باشد؛ نمادی که اول‌بار در سال‌های ۱۸۳۰ برای نشان دادن رشادت سیاسی مردم فرانسه تصویر شد. مقصد هرچه باشد، اثر ابوالحسن کنایه‌ای استادانه به وضعیت پیشا انقلابی کشور خود در آن زمان دارد که با چهره اقتدار دولت قاجار در چالش است. بین سال‌های ۱۸۵۲–۱۲۶۸/۱۸۴۸–۱۲۶۴ جنبش بایه در اوج خود بود، شورش جدایی طلب سالار در خراسان درگرفته بود و اکثر نقاط ایران دستخوش ناآرامی و شورش بود. ابوالحسن در آثار دیگری نیز دربار و زندگی شاهزادگان را با تردستی جسورانه‌ای هجو می‌کند که ظاهراً موجب خشنودی شاه بوده است. کار آبرنگ او از عبدالصمد میرزا عز الدوّله، برادر ناتنی ناصرالدین‌شاه در سلطانیه (اراک



شکل ۷. ماجراهی عظیم‌خان، آبرنگ، ۱۲۶۸/۱۸۵۲. موزه کاخ گلستان، تهران.

امروز) در سال ۱۸۵۹/۱۲۷۵ ساخته شده است. (نک. شکل ۸) این نقاشی گویی چاپلوسی و مکر نوکران شاهزاده را با پیامی اخلاقی، شبیه به شورش اصفهان، ثبت کرده است. این اثر شاه را که همواره به دسیسه‌های خانواده خود مشکوک بود، خوش می‌آمد. شاهزاده جوان دیگری، احتمالاً برادر مغضوب شاه، عباس‌میرزا سوم، نیز «به دستور شاه»^{۳۲} به گونه‌ای نقاشی شد که گویا او را نیز نوکرانش، مشتی او باش بی‌سر و پا، در پنجه خود دارند. اگرچه به نظر می‌رسد هردو اثر برای مسخره کردن شاهزادگان و نشان دادن نفرت کین‌توزانه شاه از آنان سفارش داده شده بودند، با وجود این نگاهی نافذ به اوضاع نامطلوب دربار قاجار در آنها نمایان است. شاید نقاش برآن بود که زیرکانه نشان دهد که آداب دربار ولی‌نعمت او نیز چندان متفاوت با دیگر دربارها نیست. در عین حال به نظر می‌رسد ابوالحسن به امید منصب مطلوب‌تری خارج از محیط دربار سعی می‌کرده است شاه را راضی نگاه دارد.



شکل ۸. شاهزاده عبدالصمد میرزا عز الدوله برادر ناصرالدین شاه و عمله خلوت در چمن سلطانیه.
«حسب الامر سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری ارواحنا فداء در چمن سلطانیه سمت
[?] انجام پذیرفت» رقم نقاش باشی غفاری کاشانی.
آبرنگ ۱۲۷۶ / ۱۸۷۶. تهران، موزه کاخ گلستان، تهران.

در جست‌وجوی رسانه‌ای همگانی

انتصاب ابوالحسن در ۱۹ صفر ۱۲۷۷ / ۶ سپتامبر ۱۸۶۰ به سردبیری روزنامه رسمی دولتی وقایع اتفاقیه، نخستین نشریه مرتب دولت ایران که امیرکبیر در اوایل ۱۲۶۷ / ۱۸۵۱ بنیان گذاشت، نقطه عطفی در کار و پیشه وی بود. این نشریه هفتگی، که با عنوان روزنامه دولت علیه ایران، عنوان پرطمطراقی که در دوره سردبیری صنیع‌الملک انتخاب شد، در قطع جدید با تصاویر باسمه‌ای انتشار یافت که پیش‌رفت محسوسی در کیفیت و سبک و حتی بهبودی در کیفیت گزارشگری بود. اگرچه نشریه، در گزارش دربار و بیان احوال شاه حتی پیش از گذشته لحنی تملق‌آمیز داشت، اما به مرور زمان نوعی استقلال نگارشی پیدا کرد. ابوالحسن که در ۱۲۷۷ / ۱۸۶۱ لقب صنیع‌الملک یافت، بدون تردید از پشتیبانی کامل شاه و همین طور لطف شاهزاده فرزانه، علی‌قلی‌میرزا اعتضاد‌السلطنه، وزیر علوم و اقطبات در دولت جدید، برخوردار بود که در ۱۲۷۴ / ۱۸۵۸ پس از عزل میرزا آقاخان نوری زیر نظارت مستقیم شاه بر سر کار آمده بود.

این دوره شش ساله (۱۲۷۶-۱۸۶۰)، هم‌زمان با دوران سردبیری صنیع‌الملک، مصادف با کوشش‌های نیمه‌موفقی برای اصلاحات اداری و سیاسی بود که از جمله تأسیس یک شورای مشورتی دولتی، کابینه‌ای با سمت‌های وزارتی و وزارت‌خانه‌هایی برای رسیدگی به امور مختلف کشور را در بر می‌گرفت. اگرچه این جنبش اصلاحات با محافظه‌کاری‌های سرخختانه در داخل دربار و دیوان سرانجام بی‌ثمر ماند، اما این دوره به‌هرحال به وسیع‌ترشدن حوزه سیاسی انجامید. چشمگیرترین این تحول‌ها تقسیم مسئولیت‌ها در سطح کابینه، بهجای تمرکز اقتدار وزارتی در دست صدراعظم بود. شورای مشورتی، به نام مشورت‌خانه نیز، با صلاحیت قانون‌گذاری محدودش، برخی رجال اصلاح طلب را شامل می‌شد. حتی یک حزب نیمه‌پنهان و هنوز در حال تکوین، به نام فراموش‌خانه نیز سر برآورد که اندکی مطابق الگوی فراماسونری اروپا توسط رُجل اصلاح طلب معروف، میرزا ملکم‌خان (وفات ۱۳۲۶ / ۱۹۰۹) تشکیل شده بود.

انتصاب صنیع‌الملک بدون شک با این نوآوری‌ها هماهنگ بود و شاید بنا بر این بود که روزنامه او مبلغ و بلندگوی این تحولات باشد. یکی از بانفوذترین

چهره‌ها در پشت اصلاحات ابتکاری این دوره، فرخ‌خان غفاری، امین‌الملک، (بعدها امین‌الدوله) سیاستمدار و دیپلماتی کارداران پسرعموی پدر صنیع‌الملک بود. او در بازگشت از مأموریت اروپا که در طی آن به عنوان طرف اصلی ایران و امضایکننده معاهده صلح ۱۸۵۷/۱۲۷۳ پاریس بود، در ۱۸۵۹/۱۲۷۵ وزیر دربار و یک سال بعد وزیر اول کابینه‌ای زودگذر شد. اندکی پس از آن در دیگر شغل‌های وزارتی خدمت کرد. علاوه بر لطف ملوکانه، صنیع‌الملک می‌بایست از حمایت امین‌الملک نیز برخوردار بوده باشد. وی از امین‌الملک چندین چهره کشید و شاید در ابداعات اصلاحی با او نیز سهیم بود.^{۳۵}

در زمان سردبیری صنیع‌الملک، تصویرهای روزنامه و دیگر طراحی‌ها، به خصوص تنظیم ماهراهه نشان شیر و خورشید، نشان رسمی دولت ایران، بهبود شایانی یافت. این نشان که به عنوان علامت دولتی از سال‌های ۱۸۴۰ بیشتر رایج شد، نماینده مفاهیم فرهنگی پیچیده‌ای بود. قدمت مجاورت شیر و خورشید با درفش ایران شاید به دوران پیش از اسلام می‌رسید. دست کم از عصر صفویه تصویر شیر به علی بن ابیطالب (ع) اختصاص یافت و (به‌ویژه در فرهنگ عامه) اسدالله الغالب نام گرفت. وی در فرهنگ سیاسی صفویه و قاجاریه امام حامی پادشاهان شیعه انگاشته می‌شد. این نشان که در نخستین شماره روزنامه دولتی در ۱۸۵۱/۱۲۶۷ ظاهر شد، این پیوند را آشکارتر ساخت، چنان‌که نقش سکه‌های عصر محمدشاه نیز چندسال پیش از این چنین کرده بود. به علاوه، بهنگام تسخیر مجدد شهر هرات و متعاقب آن در هنگام جنگ با بریتانیا در خلیج فارس (۱۸۵۶-۵۷/۱۲۷۲-۷۳)، ناصرالدین‌شاه به صنیع‌الملک سفارش داد که مداد یادبودی با تصویر امام اول شیعیان با عنوان اسدالله الغالب با شمشیر ذوالفقار بر روی زانو بسازد.^{۳۶} خورشید در نشان دولتی با سیمای زنانه، به نظر می‌رسد دست کم در عصر قاجار با «امام میهن»، پیوند یافته باشد و شاید ریشه در شاهنامه داشت. شیر دولت دست کم از سال‌های ۱۸۴۰ به بعد شمشیری به دست داشت که نماینده اقتدار نظامی، علی‌القاعدہ برای دفاع از مام میهن بود.^{۳۷} (نک. شکل‌های ۹ و ۱۰)

علامت روزنامه رسمی حاکی از افزایش اقتدار سلطنت بود. پس از عزل میرزا آقاخان نوری صدراعظم، حکومت بلاواسطه شاه به نمایش تصویر جدیدی

نیاز داشت و این حتی در نخستین شماره‌های تحت نظارت صنیع‌الملک نیز هویداست. شیر با یال پرپشت و انبوهش مقتدر و پرغور است، گویی مطمئن است که توان دفاع از خورشید بی‌حجاب و تاحدودی آسیب‌پذیر مام میهن را دارد. در صفحه مقابل آن تمثال تمام‌قدی از شاه در کسوت سلطنتی با همان اطمینان و عزم آشکار دیده می‌شود.

اشاعه مضامین سلطنت طلبانه برای آغاز مقتدرانه عصری جدید ضروری می‌نمود. این اقدامی برای حفظ آبروی تاج و تختی بود که با چالش‌های جدیدی رو به رو شده بود. شکست در جنگ با بریتانیا در ۷۳-۱۲۷۲-۵۷/۱۸۵۶ برای شاه و دولتش بسیار خفت‌بار می‌نمود. سپاه ایران، با وجود پایداری دلیرانه ایلات گرمسیرات ولايت فارس، در برابر پیشروی بریتانیا در خلیج فارس و در داخل خاک فارس سخت ناتوان و ناپایدار از کار در آمد. سلطه ایران بر ایالت هرات که از دیرباز مورد نظر قاجاریه بود، نیز به شکست انجامید. معاهدۀ صلح پاریس ایران را وادار کرد که از حاکمیت بر ولایتی که برای حیثیت سیاسی قاجار اهمیت بسیار داشت برای همیشه چشم بپوشد. سقوط هرات به‌زودی شکست عسرت‌بار دیگری، این‌بار در لشکرکشی ۱۲۷۶/۱۸۶۰ به مرد، در برابر قبایل ترکمن چپاولگر شمال شرقی در پی آورد. سپاه ایران در بیابان‌های آسیای مرکزی یکسر تارومار شد و سربازانش یا از تشنگی مردند یا دسته‌دسته به اسارت ترکمن‌ها درآمدند و به بردگی رفتند.

این رواییه اعتماد کاذب و خودنمایی بی‌وجه تقریباً در همه شماره‌های روزنامه دولتی مشهود بود. تصاویر شاه و شاهزادگان و رجال، گزارش حضور شاه در مسابقات اسب‌دوانی، سان از قوای مسلح و مراسم بار شاهی در اعیاد عمومی همواره به چاپ می‌رسید. این تصاویر با گزارش‌های تملق‌آمیز درباره وضعیت معادل «وجود مسعود» شاه و شکارهای بی‌پایان و گشت‌وگذارهای همایونی در کاخ‌ها و تفریح‌گاه‌های متعددش و دیگر مراسمی که برای آرام و باثبات جلوه دادن اوضاع برگزار می‌شد، همراه بود.



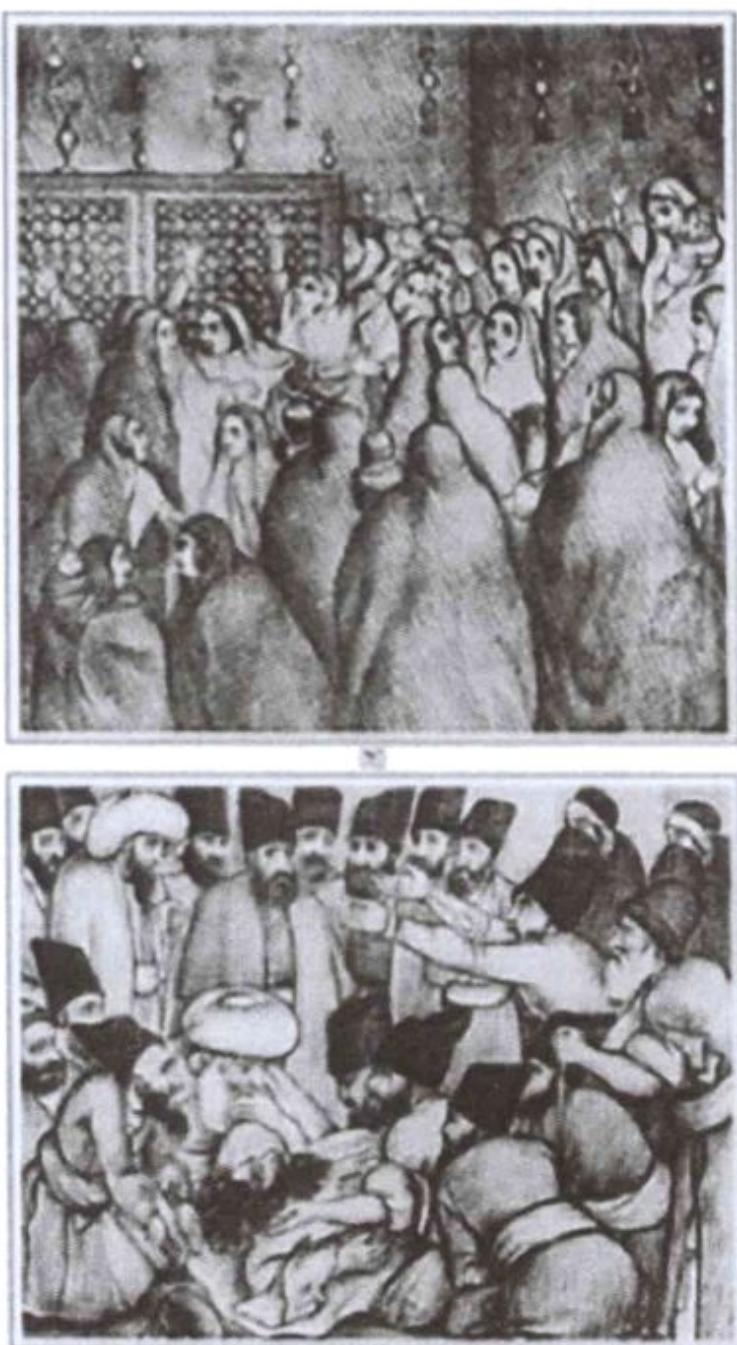
شکل ۹. تمثال‌های پیامبر اسلام و امام اول شیعیان
صنیع‌الملک، ۱۲۷۷ / ۱۸۶۱، موزه ملک، تهران.



شکل ۱۰. تصاویری از روزنامه دولت علیه ایران: شعایل ناصرالدین شاه (چپ)،
و نشان شیر و خورشید (راست).

اینها نخستین تصویرهایی از پادشاه قاجار بود که عامه مردم ایران می‌توانستند ببینند (سوای تصاویری در نسخه‌های خطی که تنها نخبگان ممتاز بدان‌ها دسترسی داشتند). این تصویرهای روزنامه دولتی می‌کوشید نظم مستقر در کشور را تحت توجهات شاه و تلاش‌های رجال مملکت و قشون به مردم نشان دهد. در سایه قریحه هنری صنیع‌الملک روزنامه بدین‌سان به صورت آلبوم تصاویر نخبگان حاکم درآمد که تصویرهایی از رجال بلندپایه، شاهزاده‌های والی و ابواب جمعی و کارگزاران آنان، سرکردگان قشون، خزانه‌داران و مستوفیان و برخی از علماء را عرضه می‌کرد. هر گزارشی از دربار «باشکوه» قاجار با ستایش از اقتدار شاه و «مالک محروسه» به خواننده اطمینان می‌داد که آرامش و رونق در سراسر کشور برقرار است. به نظر می‌رسد صنیع‌الملک مصمم بود که این‌چنین وفاداری خود را به شاه ثابت کند و تصویری شکوهمند از ولینعمت تاجدار خود و نجای قاجار به عامه مردم عرضه دارد، همچنان‌که در دهه گذشته در حریم خواص چون عمارت نظامیه همین کار را با پرده‌های نقاشی دیواری کرده بود. در واقع در سراسر دوره سردبیری وی تنها سه صحنه از زندگی مردم و صحنه‌هایی که اهمیت و دلالت خاصی نداشت در روزنامه چاپ شد. (نک. شکل ۱۱) همین‌طور، گزارش‌های روزنامه به شرایط سخت در کشور در سراسر دهه ۱۸۶۰ و بهویژه قحطی‌ها و بیماری‌های واگیر محلی تقریباً بی‌اعتنای بود.

باین‌حال در تفرعن و کبکبه پوج نخبگان حاکم و ناتوانی شاه و رجالش در رفع مشکلات حاد کشور می‌توان تهرنگی از ناباوری و حتی ریشخند احساس کرد. صنیع‌الدوله گویی در پس پشت سیاست خردمندانه در قلمرو موهوم «قبله عالم» می‌توانست زمینه‌های نهفته نارضایی و ناآرامی را مشاهده کند. باین‌همه به عنوان سردبیر روزنامه کشوری، گویی همچنان نومیدانه به امیال و خواسته‌های شاه گردن می‌نهاد و دست کم در ظاهر به محدودیت‌های کار خود آگاهی داشت.



شکل ۱۱. تصاویری از روزنامه دولت علیه ایران: معجزه در امامزاده‌ای در اطراف رشت (بالا); مرگ مفاجه درویش شیاد (پایین).

هنرستانی برای مردم

بنابراین جای تعجب نیست که صنیع‌الملک در عین آن‌که سردبیر روزنامه بود، می‌خواست برای آمال هنری خود مفرّز دیگری پیدا کند. در سال ۱۲۷۹/۱۸۶۲ هنرسرای نوینی به روال آکادمی‌های هنرهای زیبا در اروپا، تأسیس کرد و نگارخانه‌ای همراه با کارگاه چاپ باسمه‌ای (لیتوگرافی) بر آن افزود که نخستین نمونه در نوع خود در ایران بود. گزارشی در شوال ۱۲۷۸/آوریل ۱۸۶۲ در روزنامه دولت علیه ایران به خوانندگان آگاهی می‌داد که:

نقاش‌باشی خاصه، کارخانه باسمه تصویر و نقاشخانه دولتی ترتیب داده و در آنجا پرده‌های کار استادان مشهور [اروپایی] را با بعضی باسمه‌های معتبر که از روی استادان معتبر کشیده و طبع نموده‌اند با سایر اسباب و اوضاع یک مکتبخانه نقاشی، به‌طوری که در فرنگستان دیده بوده است و اسباب لازمه آن را حسب‌الحکم [شاهی] با خود آورده است، ترتیب داده به‌طوری که هر کس مایل به آموختن این صنعت باشد به‌هیچ‌وجه نقصی در اسباب تحصیلش نباشد، بلکه سایر صاحب‌صنعت‌ها هم در هر طرح و هر کار که محتاج نمونه و امتیاز سلیقه باشد، معطل نباشند و همچنین کارخانه باسمه تصویر را متداول نموده که همه روزه تصاویر مختلفه از کارخانه بیرون آید و این صنایع را رواج کامل بدهد.^{۲۸}

تأکید بر چاپ باسمه‌ای به این سبب اهمیت خاصی دارد که نه تنها حاکی از جدایی صنیع‌الملک از حریم نقاش درباری و معلم نقاشی شاه است، بلکه آگاهی وی از قدرت تصویرهای چاپی را نشان می‌دهد، که با احتمال بسیار آن را در هنر گرافیک اروپای انقلابی مشاهده کرده بود.

این آگاهی سپس می‌افزاید چهارچرخ باسمه که در کارخانه باسمه برقرار است نه تنها برای چاپ روزنامه‌ها و آگاهی‌های عمومی دولت بلکه برای سفارش‌های خصوصی همچون تهیه کپی از تصاویر و تصویرهای مردم تا هزار نسخه می‌توان از آن بهره بُرد. پیشتر، تصویر خودنگاشت صنیع‌الملک در ۱۲۷۶/۱۸۶۰ (یکی از دو نمونه به‌جامانده) که در روزنامه انتشار یافت، او را بالای دستگاه چاپ باسمه دستی نشان می‌دهد که آشکارا حاکی از علاقه بسیار او به صنعت چاپ است. گویی تصویر او از درون چرخ چاپ سر برکشیده و طوماری شاهانه را با افتخار

بر روی قلب خود نهاده است.^{۳۶} (نک شکل ۱۲)



تصویر شکل ۱۲. چهره ابوالحسن‌خان صنیع‌الملک با دستگاه چاپ
با اسمه‌ای اش، روزنامه دولت علیه، ش. ۱۹، ۴۷۲ صفر ۱۲۷۷ / ۱۸۶۰ آکتبر.

همین اعلامیه اطلاع می‌دهد که صنیع‌الملک در هنرستانش کپی‌هایی از آثار رافائل را که خود نقاشی کرده (و به تأیید استادان ایتالیایی اش رسیده است) و همچنین چاپ‌های باسمه‌ای آثار رافائل، میکل‌آنژ و تیسین و تندیس‌های گچی این استادان و دیگران را به معرض نمایش گذاشته است. بنابر همین اطلاعیه، صنیع‌الملک یک کتابچه نقاشی با نام و معرفی استادان اروپایی نیز انتشار داده است. (که اکنون در دست نیست).

اندکی پس از آن که شاه رسماً نقاشخانه دولتی را افتتاح کرد و از کوشش‌های صنیع‌الملک ابراز رضایت کرد، اطلاعیه دیگری در روزنامه منتشر شد که به

خوانندگان آگاهی می‌داد که هر کسی می‌خواهد فرزندش هنر نقاشی بیاموزد می‌تواند در هنرکده او نامنویسی کند. خود صنیع‌الملک هفته‌ای یکبار به شاگردان درس می‌داد و در روزهای دیگر هفته، شاگردان از روی آثار اساتید گرته برمی‌داشتند. روزهای جمعه نیز نقاشخانه که در ارگ شاهی و جنب دیوانخانه قرار داشت «به جهت آمد و شد تماشاییان قرار [داده] شده که از نوکران درباری و سایر اصناف هم، هر کس طالب تماشای نقاشخانه باشد بیایند و تماشا نمایند».^{۳۰} صنیع‌الملک بدین ترتیب می‌کوشید نه تنها شاگردان را بدون تبعیض خانوادگی یا طبقاتی پذیرد، بلکه به عame مردم اجازه می‌داد به تماشای نقاشی‌های فرنگی در هنرستان، از جمله تابلوی مریم و مسیح کودک، عروج مسیح و دیگر مضامین مسیحی، در محدوده محصور ارگ بیایند. چنین اقدام نامتعارفی، شاید با اجازه شاه، می‌تواند نشان‌دهنده گرایش‌های مردمی و اشتیاق صنیع‌الدوله به شکستن مرزهای طبقاتی باشد.

نشریات انتقادی و سرانجامی مشکوک

از تأسیس باسمه خانه صنیع‌الملک دیری نگذشته بود که نخستین نمونه‌های ادبیات انتقادی عصر قاجار پدیدار شد. این امر شاید تصادفی نبود. در ماه ذی القعده ۱۲۷۸ / ۱۸۶۲ مه کتابچه‌ای مخفی، سخت مخالف و منتقد از کشورداری ناصرالدین‌شاه و زندگی خصوصی اش در تهران منتشر شد. پانصد نسخه از آن پخش شد با این وعده که بهزودی در سراسر کشور نیز توزیع خواهد شد. کتابچه که از ریخت‌پاش، لذت‌جویی‌ها، بله‌وسی و سوء مدیریت شاه انتقاد می‌کرد، قاعده‌تاً توسط بقایای گروه فراموش‌خانه، نوشته شده بود. این کتابچه، احتمالاً به قلم میرزا یعقوب‌خان جلفائی با همکاری پسرش، و بنیان‌گذار فراموش‌خانه، یعنی میرزا ملکم‌خان بود. در این کتابچه از جمله شاه را به‌خاطر قتل امیرکبیر، به خاطر عزل حقارت‌بار جانشینش میرزا آقاخان نوری و همچنین متهم کردن منتقدان شاه به بایان خطرناک سرزنش می‌کرد.^{۳۱}

اگرچه از چاپخانه‌ای که این کتابچه در آن طبع شده بود ظاهراً اسمی در میان نبود، اما خاطر شاه را چندان مضطرب ساخت که فرمان دستگیری و تبعید نویسنده‌گان آن را صادر کند. شاه همچنین دستور داد چاپخانه‌ها تحت نظارت

شدیدتری قرار گیرند، وظیفه‌ای که به صنیع‌الملک به عنوان سردبیر روزنامه دولت علیه، محول شد. به علاوه، تعطیل کردن فراموش‌خانه بهزودی کشtar، دستگیری و تبعید مخالفان و نزدیکان میرزا ملکم خان و محفتش را در پی آورد. تعدادی از بابیان نیز دستگیر و به اتهام توطئه برای سوءقصد به شاه اعدام شدند. اطلاعیه‌هایی در روزنامه دولت علیه و در ضمیمه‌ای تک صفحه‌ای همراه با آن، عضویت در فراموش‌خانه را اکیداً قدغنا کرد و حتی به زبان آوردن اسم آن را ممنوع ساخت. به قدرت رسیدن یکی از صاحب منصبان عالی رتبه قشون، محمدخان سپه‌سالار قاجار، در مقام صدر اعظم جدید، ولی وقت، نیز نشانه‌ای از وضعیت اضطراری بود؛ نوعی ضربه کاری از جانب شاه برای مهار کردن و سرکوب ناآرامی گسترده‌ای تعبیر شد که آرامش خاطر همایونی را برهم زده بود.^{۴۲}

اطلاعیه دیگری در شماره ۱۲۹۷ روزنامه نیز تدابیر شدید امنیتی را کامل کرد و هشدار گاه‌گاهی شاه را در مورد رواج «کتب ضاله» و زیان‌بخش و دیگر مطالب چاپ شده‌ای ابراز داشت که به نظر وی افکار و احساسات کودکان و جوانان را فاسد می‌کرد. این اطلاعیه می‌افزود که صنیع‌الملک به عنوان «رئیس و مباشر امور روزنامه و نقاشخانه و کارخانه دولتی باید در کلیه امور چاپخانه ممالک محروسه مراقب و مواضع باشد که بعضی از نسخ که موجب انزجار طبایع است تحت انطباع نیاید». ^{۴۳} فرمان ملوکانه اگرچه ظاهرآ متوجه کودکان و جوانان بود، اما شاید نگرانی رسمی از گسترش شب‌نامه‌های مخالف در انتقاد از سلطنت، شکست اصلاحات و اوضاع فلاکت‌بار کشور را نیز ابراز می‌کرد. این که صنیع‌الملک مباشر مسئولی نامیده می‌شد که باید این مشکلات را رفع می‌کرد، می‌تواند حاکی از اعتماد شاه به نقاش‌باشی و مسئول روزنامه دولتی باشد. از سوی دیگر می‌توان آن را گوشزدی حاکی از لزوم هوشیاری و مراقبت بیشتر و حتی تهدید ضمیمنی معطوف به صنیع‌الملک انگاشت.

واقع امر هرچه که بود، از نیمه‌های سال ۱۸۶۵/۱۲۸۲، کمتر از یک سال و نیم بعد، ناهمانگی‌هایی در قطع و انتشار روزنامه از جمله تغییراتی در طرح شیر و خورشید عنوان روزنامه و کیفیت و شیوه تصویرها دیده شد. این دگرگونی‌ها که شاید حاکی از تغییرات نامعلوم در تحریریه نشیریه، به سبب وضع مزاجی نامساعد صنیع‌الملک یا تنزل مقام و فاصله گرفتن تدریجی او از دربار بود.

حتی در ۱۲۸۲ / ۱۸۶۵، براساس اعلام خود روزنامه، صنیع‌الملک ظاهراً هنوز مسئولیت روزنامه را، دست کم اسماءً، به عهده داشته است اما بدون شک سهم وی در مباشرت روزنامه به‌سبب تصمیم‌گیری‌های پشت پرده، شاید از جانب بالاترین مقام، بهشدت دگرگون شده بود.

اطلاعیه عمومی به خوانندگان روزنامه گوشزد می‌کرد که چون مدیریت روزنامه‌ها تحت نظر وزارت علوم است، فرمان ملوکانه خطاب به علی‌قلی‌خان اعتضاد‌السلطنه، وزیر علوم، چنین است که پس از این تنها چهار ماهنامه منتشر شود و صنیع‌الدوله، یعنی محمد‌حسن‌خان مقدم (بعدها اعتماد‌السلطنه) بر نشر آنها از سوی وزارت علوم نظارت داشته باشد. چهار روزنامه بدین قرار بود:

اول، روزنامه دولتی، بدون تصویر؛ دوم، روزنامه دولتی مصور؛ سوم، روزنامه ملت که به طور آزادی نوشته شود و چهارم، روزنامه علمی.^{۴۴}

اگرچه اسم نشریه به‌زودی به روزنامه دولتی تغییر یافت، تصویرها برخلاف فرمان یادشده تا چند شماره دیگر همچنان ادامه یافت. مشکل بتوان گفت که این تصاویر از آن خود صنیع‌الملک بوده یا کار چهره‌پرداز دیگری در میان شاگردان وی بود که به شیوه او نقاشی می‌کرد. معلوم نیست او هنوز مباشر روزنامه بوده است یا خیر. حتی معلوم نیست وی از مقام خود عزل شده بود و مغضوب شاه بوده است (که در این دوره زیاد پیش می‌آمد) زیرا هنگامی که در ماه ذی القعده ۱۲۸۳ / مارس ۱۸۶۷ شاه در دارالفنون اعضای دارالطباعه را که ریاستش بر عهده صنیع‌الملک بود، به حضور پذیرفت نامی از ابوالحسن‌خان صنیع‌الملک نقاش‌باشی در روزنامه نیامده بود. در شماره‌های بعدی روزنامه، یا درواقع در هیچ نشریه دیگر آن دوره و تا سال‌های بعد نیز، از او نامی برده نشد. گویی او یکباره از صفحات اسناد تاریخی دوره قاجار محو شد.

حتی آرامگاه وی، به استثنای اشاره ضمنی یکی از شاگردانش، به درستی معلوم نیست. سال‌ها بعد، چنان‌که پژوهش پیگیر یحیی ذکاء معلوم کرده است، در سخن نیشداری از شاهزاده مت念佛 قاجار، فرهاد‌میرزا، در جنگ ادبی اش، زنبیل، به‌طور ضمنی از او یاد شده است. سخن شاهزاده، در ۱۲۸۳-۶۷ / ۱۸۶۶-۶۷، اصلاً خوشایند نیست با وجود این روشنگر است. می‌گوید «نقاش‌باشی چرسی بمُرد».^{۴۵}

فقدانِ حتی اشاره مختصری به مرگ او در منابع معاصر حیرت‌آور است. یکی این‌که، این امر عادی نبود که روزنامه دولتی به مرگ مباشرش، هنرمندی نامدار و نقاش‌باشی شاه، اشاره‌ای نکند. بهویژه آن‌که این روزنامه مرتبًا یادنامه رجال و حتی مقامات رده پایین را چاپ می‌کرد، مگر آن‌که مغضوب شاه بوده باشند. به علاوه، مشکل بتوان طعنه تحقیرآمیز فرهادمیرزا را به کینه شخصی، دست کم در رابطه با روزنامه دولت علیه، نسبت داد. تصویر شاهزاده بانفوذ دست کم یک بار در روزنامه چاپ شده بود و می‌توان در صفحات آن اشاره‌های متعدد، و همه موافق، به او را یافت. این هم پذیرفتی نیست که گمان کنیم صرف چرسی‌بودن می‌توانست موجب مرگ صنیع‌الملک شود، چراکه بسیاری از تریاکی‌ها و چرسی‌ها بیشتر از او عمر می‌کردند. تشخیص «سکته» که در مورد هر نوع مرگ ناگهانی بکار می‌رفت، در منابع متأخر کمی سرسی ذکر شده است و شاید علت آن، همان مرگ ناگهانی صنیع‌الملک بوده باشد. مثلاً محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه سرویراستار مجموعه المأثر و الآثار، سالنامه‌ای منتشرشده در ۱۳۰۴ / ۱۸۸۷ به مناسبت چهلمین سالگرد سلطنت ناصرالدین‌شاه، علت مرگ ناگهانی صنیع‌الملک را سکته ذکر می‌کند.^۶

با توجه به آنچه آمد، ممکن است مرگ صنیع‌الملک در پنجاه و چهار سالگی را قتلی پنهانی دانست که احتمالاً به دستور شاه انجام گرفته است. آنچه چنین فرضیه‌ای را پذیرفتی تر می‌سازد آن است که مرگ وی بین «مرگ مفاجاه» دو مقام بلندپایه دیگر رخ داد. یکی میرزا آقاخان نوری صدراعظم که در قم در شرایطی بسیار مشکوک در شوال ۱۲۸۱ / مارس ۱۸۶۵ در حین بازگشت به تهران، که از قرار معلوم برای تصدی مجدد مقام صدارت بود، درگذشت. نوری، سیاستمداری بسیار کارکشته، در حالی که معزول بود و نزدیک ده سال در یزد در تعیید می‌زیست، مسئول چندین اعتراض و بلوای شهری قلمداد می‌شد که ظاهراً پشتیبانانش در پایخت صورت دادند. مرگ ناگهانی دیگر، مرگ محمدخان سپهسالار قاجار (صدراعظم موقت ۱۲۸۲-۱۲۸۳ / ۱۸۶۵-۱۸۶۶)، در مشهد بود در حالی که وی تولیت آستان قدس رضوی را عهده‌دار بود. مرگ او که بلافصله پس از دیدار شاه از آن شهر در محرم ۱۲۸۴ / ژوئن ۱۸۶۷ رخ داد نیز گمان می‌رود با دخالت مأموران شاه بود.^۷ هردو مرگ احتمالاً با قهوه مسموم یا ترکیب مسموم

دیگری موسوم به «قهقهه قجر» رخ داده بود که طریقه رایج برای حذف مخالفان سیاسی و دشمنان شخصی در عهد ناصری بود.^{۴۸}

اگر قتلی بود، و با توجه به این اوضاع جا دارد که بگوییم بود، می‌توان در انگیزه‌های موجود برای کشتن یک هنرمند شهر و خادم وفادار به حدس و گمان پرداخت. یک احتمال می‌تواند از ارتباط صنیع‌الملک با مخالفان در پی ماجراهای فراموش‌خانه بوده باشد. او هرگز نه عضو و نه هوادار فراموش‌خانه شناخته می‌شد (اگرچه فهرست کاملی از اعضاء را در دست نداریم) و نه تا جایی که می‌دانیم در چاپ و انتشار نشریات مخالف دخالتی داشت. با وجود این، رتبه حساسش، به عنوان مباشر روزنامه دولتی، سرپرست چاپخانه‌ها و کل دستگاه انتطباعات که متراffد با ممیزی حکومتی نیز بود او را در موضع آسیب‌پذیری قرار می‌داد. آیا می‌توان گفت او نیز قربانی رفتار بی‌ثبات شاه بود و به انتقاد از تصمیمهای خودسرانه وی، به‌ویژه در فضای مسموم آن زمان از جمله به خاطر دسیسه‌های درباری، عزل و تبعید شد که قتل شتابزده او را در پی داشت؟ هم‌زمان بودن با نابودی میرزا آقاخان نوری، یکی از حامیان عمدۀ صنیع‌الملک، چندماهی پیش از آخرین مدرک عینی حاکی از خدمت صنیع‌الملک در مقام مباشرت روزنامه، می‌تواند مؤید چنین ارتباطی باشد. آیا می‌توان گفت او نیز از میان برداشته شد زیرا به گونه‌ای از بازگشت نوری به قدرت و بدین‌سان پایان یافتن «سلطنت مستقله» شاه و شیوه شخصی حکومتش، که نارضایتی عظیمی در بسیاری جاها برانگیخته بود، دفاع می‌کرد؟ این که در سراسر عهد ناصری روشن‌فکران، نوگرایان و فعالان دگراندیش به‌طور عادی دستگیر، زندانی، تبعید، یا در ملاً عام اعدام و یا پنهانی کشته می‌شدند، بیشتر این احتمال را تأیید می‌کند که صنیع‌الملک نیز قربانی خشم شاه شد یا شاید در چنگ مقامی قدرتمند گرفتار آمد که شاه بر خطاهایش چشم می‌پوشید.

میراثی در محاق

تغییر تدریجی در سبک هنری صنیع‌الملک و طنز هوشمندانه‌اش، حتی در تصویرهایی که اعیان قاجار به او سفارش می‌دادند یا در چاپ‌های باسمه‌ای، را می‌توان شاید

نشانه‌های تحولی تدریجی در جهان‌بینی هنری وی انگاشت. او در عین حال که به ولینعمت تاجدارش و حامیانش در بین رجال قاجار و فادار ماند، قادر بود با دربار شاه و فرهنگ اعیان و اشراف قاجار نیز با دیده‌ای پر طنز بنگرد. علاوه بر آن می‌خواست، و تا حدودی توانست، از حریم دربار و آن نوع هنر انحصاری همراه با آن فراتر رود. تصویرهای نسخه هزارویک شب توفیق او را در دمیدن عنصری تازه و بومی برای به روز ساختن داستان‌های کهن نشان می‌داد. در عین آن که وی متأثر از هنر گرافیک اروپا بود، چندان اعتماد به خود داشت که جهان ایرانی را با هنجارها و ارزش‌هایش تصویر کند. آمیزه رئالیسم، کنایه، کاریکاتور و ظرافت نقاشی‌های سنتی ایرانی در آثارش دلیلی بر ظهور این شیوه بومی تجدد هنری و پیام اجتماعی مستتر در آن بود. همین‌طور، پرداختن به هنر لیتوگرافی، آمیختن رسانه‌ای غربی با نقش‌های ایرانی، نشان‌دهنده کوشش وی برای پدید آوردن زبان بصری مناسبی برای عامه بینندگان بود. او روزنامه‌نگار بزرگی نبود، اوضاع هم اجازه نمی‌داد که باشد، اما زبان تصویری او مسلماً می‌کوشید از تنگناهای فرهنگ محافظه کار دربار فراتر رود. تلاش وی برای تأسیس هنرستانی نوین برای نقاشی و باسمه نیز بازتاب اشتیاق وی برای این نفوذ و رخدنه بود.

این کوشش‌ها در جهت تجدیدی بومی و متوجه به عامه مردمان با وجود آغاز نویددهنده‌اش عمدتاً عقیم ماند. اقدامات حکمرانی خودکامه که نسبت به جنبه‌هایی از نفوذ چاپ در حریم مردمی بدین بود، بروز هر اصالتی در فرهنگ چاپی را مانع می‌شد. می‌توان گفت که استیلای شخصی شاه بر این حوزه و تکنیک‌های نقاشی به سبک فرنگ چون لیتوگرافی و عکاسی در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم نیز رشد این حوزه مردمی را ضعیف کرد. با این حال نفوذ فراگیر آن در میان آموزگاران و شاگردان دارالفنون و دسترسی بیشتر به تکنولوژی غربی و به هنر گرافیک غربی همچنان مداومت یافت. صنیع‌الملک بدین سان عمدتاً از یادها رفت و نفوذ ظاهری‌اش در مدت زمان کوتاهی محو شد. ما حتی نمی‌دانیم آیا هنرستان او پس از وی پایدار ماند یا نماند و اگر ماند چقدر پایید. به استثنای شاگردان معده‌دی، درباره نوآموزانی که با او در مجتمع الصنایع کار می‌کردند یا در روزنامه یا در هنرستانش آموزش می‌دیدند، اندک چیزی می‌دانیم.

نژدیک‌ترین کس به او از نظر سبک، سلیقه و تا اندازه‌ای میل به گریز از

حمایت دربار، برادرزاده او، محمدخان غفاری کمال‌الملک مشهور بود. او به‌خاطر شاهکارهای واقع‌گراییش در دوره ناصری شهرت داشت. با این حال همچون عمومیش، شاید با سرمشق قرار دادن او در ذهن، چندی دربار را ترک گفت و به ایتالیا سفر کرد و در آثار استادان رنسانس به تفحص و مطالعه پرداخت و همچون صنیع‌الملک، او نیز سبک رئالیسم اجتماعی خود را پدید آورد. مهم‌تر این که با دنبال کردن رد پای عمومیش، کمال‌الملک در ۱۳۲۵/۱۹۰۷، در اوج انقلاب مشروطه، مدرسه صنایع مستظرفه را تأسیس کرد و در عرض دو دهه نسلی از هنرمندان، که اکثراً فرزندان زُبدگان عصر قاجار و دوره پس از مشروطیت بودند، را در مکتب رئالیسم رومانتیک خود پرورش داد که با توصل به پژوهش نوظهور ایران در اوایل عصر پهلوی سعی می‌کرد مستقل از حمایت دربار و اشراف بماند.

یادداشت‌ها

۱. برای مروری بر نقاشی ایران در دوره قاجار (و سفرنامه‌های غربی در این خصوص) نک. Robinson, 1991; Floor, 1999; Diba/Ekhtiar 1998؛
۲. نگرش فرهنگی دوره پهلوی (۱۳۰۴-۱۹۲۵ ش/۷۹-۱۳۰۴) که تا حدود زیادی از گذشته قاجاری متزجر بود، نیز کوشید حمایت فرهنگی سلسله برآفتابه را نادیده بگیرد یا کوچک بینگارد. دستاوردهای قاجار، اگر نه سخیف، اما منسخ تلقی می‌شد و با محدودی استثنای از جمله خاطره‌نویسانی با ارتباط با گذشته قاجاری اندک توجهی به حفظ هنر و آثار هنری دوره قاجار می‌شد چه برسد به پژوهش درباره زندگی و آثار هنرمندان آن عصر. تنها در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ش/۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود که به سبب حمایت‌های فرح پهلوی [دیبا] و گشاپیش موزه نگارستان زیر نظر لیلا دیبا، نقاشی درباری قاجار مورد توجه بیشتری قرار گرفت. از جمله فالک (Falk) بر ارزش این رشته تأکید کرد. حتی در دهه ۱۳۴۰ ش/۱۹۶۰ پیش از پژوهش‌های جدی بازیل رابینسون (Basil Robinson) و یحیی ذکاء که اهمیت هنر قاجاری را نشان دادند، گزارش اصلی هنر ایرانی متمایل به این بود که عصر صفوی (۱۱۴۵-۱۵۰۱/۹۰۷) را پایان شکوهمند عصر «کلاسیک» ایران بداند.
۳. تکنگاری عالی ذکاء (۱۳۸۳ ش/۲۰۰۳) پس از مرگ او با ویرایش و تدوین سیروس پرهام چاپ شد و مبتنی بر پژوهش پیشین است. اثر او تا حال حاضر بهترین پژوهش موجود است. با این وصف ذکاء سعی نکرده است تا آثار و حرفة صنیع‌الملک را در بافت تاریخی اش قرار دهد.
۴. برای اعضای هنرمند خانواده غفاری. نک. ذکاء (۱۳۸۳ ش/۲۰۰۳)، ۱۶؛ کریم‌زاده تبریزی

۶ - ۷۰ / ۱۳۶۳ - ۹۱ (۱۹۸۵)، ج. ۱، ۳۷، ۱ - ۲۱ (و ذیل دیگر افراد خانواده): Floor (۱۹۹۱)، ۶ . ۱۴۱

۵. برای تکوین مفهوم پادشاهی در تصویرهای قاجاری عصر فتح‌علی‌شاه که با شکل‌گیری تاج کیانی نمودار می‌شود نک. فصل تاج کیانی در همین کتاب.

۶. برای عصر فتح‌علی‌شاه نک. امامت (۱۹۹۸)، همان (۱۹۹۹).

۷. نک. همان (۱۹۸۷)، همان (۱۹۹۹). برای تصویر منفی از حاجی میرزا آقاسی بنگردید به نواب طهرانی، دستورالاعتاب (تهران، ۱۳۷۶ ش/۱۹۹۷) که او را دشمن اشرف می‌داند.

۸. نک. امامت (۲۰۰۴).

۹. نک. ذکاء (۱۳۸۳ ش/۲۰۰۳)، تصویر ۸۸؛ نک. همان، تصویر ۷۷.

۱۰. در مورد کلمباری نک. Thornton (۱۹۸۱). از جمله دیگر هنرمندانی که در اوایل دهه ۱۸۴۰ از ایران دیدن کردند پرسس الکسی سالتیکف بود که گزارش بالارزشی درباره سفرش و طرح‌های استادانه‌ای از شاه و خاندان او از خود به جا گذاشت. همچنین Xavier Pascal Coste (وفات ۱۸۷۹) و همکارش Eugène Flandin موردن توجه صنیع‌الملک از معماری ایران، و از شهر و روستا به جا نهاده‌اند. برای I. Cosolani و Saltykov نک. امامت (۲۰۰۸)، ۴۴، ۹۳. به علاوه، سفر ابوالحسن به اروپا را احتمالاً معیرالممالک، رئیس ضرابخانه شاهی و خود عضو خانواده کهن دیگری آشنا با دربارهای زند و صفوي، تسهیل کرده بود. همچنین احتمال دارد که ابوالحسن با سفیر پیشین ایران، حسین خان مقدم مراجعه‌ای نظام‌الدوله مشورت کرده باشد. وی در سفر ۱۸۳۹/۱۲۵۵ به دربارهای اروپا شاید بیش از سیاست غرب توجهش به هنر اروپا جلب شده بود. حتی ناصرالدین شاه جوان نیز که تازه به تخت سلطنت قاجار نشسته بود، شاید در این مهم نقشی داشته است.

۱۱. روزنامه، ش. ۵۱۸ (سوم شوال ۱۲۷۸ / ۳ آوریل ۱۸۶۲)، ۶.

۱۲. نک. همان. برای تفصیل بیشتر نک. سطور بعد.

۱۳. مذکور در Ridley (۱۹۷۴)، ۲۶۸.

۱۴. درباره حوادث این دوره، نک. Hearder (۱۹۸۲)، ۶۴ - ۷۵۴؛ Merriam (۱۹۶۶)، ۱۹۸۲.

۱۵ درباره جنبش بابی نک. امامت (۱۹۸۹).

۱۶. درباره آکادمی‌های فلورانس و ریسور جیمتو نک. Boime (۱۹۹۳).

۱۷ درباره بهمن‌میرزا و حکومتش در تبریز در سال‌های ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱ حوادث منتهی به انتقال قدرت و رشد فرهنگی ولیعهد، ناصرالدین‌میرزا در تبریز، نک. امامت (۲۰۰۸)، به خصوص ۶۶، ۷۴ و متابع ذکرشده؛ نوابی (۱۹۸۹).

۱۸ ناصرالدین‌میرزا در کتابخانه عمومی معزولش، بهمن‌میرزا. شاید نسخه‌هایی از کتاب‌های

اروپایی و لیتوگرافی مناظر اروپا و تصاویر لیتوگرافیک انجیل را دیده باشد.

۱۹. دریاره نگاه متفاوت دو صدراعظم به شاه و وظایفش، نک. امانت (۲۰۰۸)، ۲۲۴-۱۱۸.

۲۰. ارجاع به مجتمع الصنایع در وقایع اتفاقیه، ش. ۱۱۱ (۶ جمادی الآخر ۱۴۶۹ / ۳ مارس ۱۸۵۳)، ۲ است. آدمیت (۱۳۴۸/۱۳۴۸)، ۳۹۰، می‌گوید مجتمع الصنایع یکی از ابتكارات امیرکبیر بوده است. در حالی که شماره مذکور وقایع اتفاقیه که مرجع آدمیت است تأسیس آن مجتمع را آشکارا به معیرالممالک نسبت می‌دهد. شاید پس از عزل و کشتن امیرکبیر چنین نسبتی برای حذف نام او لازم آمده بود و یا شاید این نیز از همان سخن قهرمان پروری‌های آدمیت است. این شماره گزارش دیدار میرزا آفاخان نوری از مجتمع را نیز چاپ کرده است که جانشین امیرکبیر در دولت شد. نیز نک. ذکاء (ش. ۱۳۴۹/۱۹۷۰)، ۳۶۶. امروز مجتمع الصنایع (یا دارالصناعی) تنها نام گذری در گوشه شرقی سبزه میدان است که راسته بازار نهران را به میدان وصل می‌کند.

۲۱. برای توصیف کلی، قاعده‌تاً براساس اسناد موزه کاخ گلستان عبارتی در انتهای جلد ششم به قلم رشید بیگدلی، از منشیان دیوانی قاجار، و دیگر منابع ذکر شده، نک. همان (۱۳۸۳) شن / ۲۰۰۳)، ۳۱-۶. شرح‌های دیگر مذکور در همان، ۱۲-۵ و فلور (۱۹۹۱)، ۱۲۸ به بعد، توصیفی مفید اما مغایر است. دسترسی به نسخه مضبوط در کتابخانه موزه کاخ گلستان (کتابخانه سلطنتی سابق)، امروز محدودیت دارد. از دکتر پروین ثقة‌الاسلامی، مدیر موزه کاخ گلستان و آقای علائینی، مستول مجموعه نسخه‌ها، به خاطر مساعدة در بررسی مختصر نسخه در تیرماه ۱۳۸۴ سپاس‌گزارم.

۲۲. در مورد بررسی بدیع اما اغلب انتخابی تاریخ اجتماعی فرهنگی عصر قاجار که ایفای نقش جنسیتی را به دوران جدید نسبت می‌دهد و از این رهگذر، اختلاف جنسیتی و دوگانگی جنسی را مشخصه دوران اولیه قاجار دانسته است، نک. نجم‌آبادی (۲۰۰۵)، ۹۴ به بعد.

.۹۲:۱ (۱۸۶۲-۲) Brugsch. نک. ۲۳

۲۴. برای کل این جریان، نک. امانت (۲۰۰۸^۲)، ۱۱۸ ۲۸ شروت کلان برمکیان، و بریادرفتمن خاندان آنها شاید اشاره‌ای، کما بیش پیشگویانه، به سرانجام شوم میرزا آفاخان نوری و برافتادن خاندانش در چند سال آتی بود. پرسش، نظام الملک، نیز پس از قتل امیرکبیر چندی همسر عزت‌الدوله بود.

.٥٦، (٢٠٠٣ / ش ١٣٨٣) ذکاء

۲۶ متن کامل قرارداد در همان، ۵۶ به بعد (زیرنویس ۳۶) موجود است. ذکاء ظاهراً قرارداد را در آرشیو کتابخانه سلطنتی کاخ گلستان پیدا کرده است. کتابخانه کاوش نشده که مکاتبات خصوصی ناصرالدین شاه در آن است، شاید درباره طرح هزارویک شب و دیگر مسائل مربوط به حمایت شاه از این سفارش اطلاعات بیشتری بدهد. شرح نسخه‌شناسی کامل از مهدی بیانی در همان، ۳۱ آمده است. نک. آتابای/ بیانی ۱۳۵۵ ش/ ۱۹۷۶، که نمونه‌های را ارائه می‌دهد.

^{٢٧} منتشر شده با نام اعتمادالسلطنه (۱۳۴۵ ش / ۱۹۶۶). ارجاع به ابوالحسن صنیع الملک دیگری

در این کتاب اشاره به معماری‌اشی ناصرالدین شاه در دهه ۱۸۸۰ است. ارجاع به صنیع‌الملک مورد نظر ما در المآثر والآثار اعتماد‌سلطنه چیز بیشتری به اطلاعات مانعی افزاید. نک. همان (۱۳۶۳ ش/ ۱۹۸۴)، ۹۷۷:۲ (فهرست). ارجاع به میرزا احمد منشی در ذکاء (۱۳۸۳ ش/ ۲۰۰۳)، ۳۱ آمده است. نخستین ارجاع در منابع جدید ظاهراً در پوپ (Pope) (۱۹۳۸-۳۹) است. نخستین ارجاع در منابع فارسی در خاطرات محمدخان کمال‌الملک دیده می‌شود (نک. ذکاء ۱۳۸۲ ش/ ۲۰۰۳، [۲۰۰۳]). نیز نک. معیرالممالک (۱۳۳۶ ش/ ۱۹۵۷).

۲۸. این نکته پژوهش بیشتری می‌خواهد. این تأثیر شاید پس از «کشف» نسخه‌ای در کتابخانه سلطنتی کاخ گلستان و اشاره‌های آرتور پوپ و فیلیس اکرم و یادداشتی در Survey of Persian Art توسط Yeda Godard نسخه‌شناس موزه ایران باستان بیشتر مورد تأکید قرار گرفت.

۲۹. مجلد دیگری نیز با نقاشی‌های صنیع‌الملک در کتابخانه کاخ گلستان وجود دارد. این کتاب که قاعده‌تاً باید پس از هزارویک شب انجام پذیرفته باشد، نسخه‌ای از مشنی فرهاد و شیرین وحشی بافقی است اما تنها ۵ مجلس دارد. آلبوم دیگری از مجالس شکار ناصرالدین شاه نیز وجود دارد (نک. ذکاء ۱۳۸۳ ش/ ۲۰۰۳، [۱۱۶]).

۳۰. توصیفی معاصر از پرده‌های نظامیه در بروگش (Brugsch) (۱۸۶۲-۳)، ۲: فصل ۱۵ وجود دارد؛ برای فهرستی از چهره‌ها، نک. ذکاء ۱۳۸۳ ش/ ۲۰۰۳، ۱۰۹ ۱۵، ۴۲۴، نیز نک. Diba (۱۹۹۸). در مورد پرده‌های مذکور هنوز پژوهش مشروحی صورت نگرفته است. صدارت نوری و زمینه سیاسی پروژه نظامیه در امانت (۲۰۰۸)، ۱۷-۳۱۶ آمده است.

۳۱. برای تنش دیرین بین شاه و وزرا نک. همان، ۴۷ ۳۲۷، و منابع ذکرشده. برای سوابق نوری نک. همان (۱۹۹۸).

۳۲. ذکاء (۱۳۸۳ ش/ ۲۰۰۳)، ۲۹ به بعد.

۳۳. «دادستان عظیم‌خان» در مجموعه موزه گلستان است. در ذکاء (۱۳۸۳ ش/ ۲۰۰۳)، ۷۴، ۷۴ دیده می‌شود. نیز نک. همان، ۲۹ به بعد.

۳۴. همان، ۱۵۲.

۳۵. زندگی نامه فرخ‌خان امین‌الدوله در مقدمه حسن علی غفاری بر سرایی (۱۳۶۱ ش/ ۱۹۸۲^۲)، ۱۴ ۳۱۵ آمده است. برای سوابق دیپلماتیک و وزارت وی نک. امانت (۲۰۰۸)، بهویژه ۳۱۵-۶۶، ۲۸۳-۳۵۷.

۳۶. ارجاع به سفارش تمثال خیالی علی ابن ابی طالب(ع) در وقایع، ش ۳۱۷ (اول رجب ۲۷۳ ۱۲۷۳/۲۵ فوریه ۱۸۵۷) آمده است که امام اول شیعیان را «اسدالله الغالب» می‌نامد. برای این تصویر نک. ذکاء (۱۳۸۳ ش/ ۲۰۰۳)، ۴۰ به بعد، ۷۹. این نشان در بعضی از چهره‌های رسمی ناصرالدین دیده می‌شود. مثلاً اثری از بهرام کرمانشاهی در ۱۲۷۴/۱۸۵۷ (نک. دیبا [۱۹۹۸]، ۲۴۴ و بعد، ش ۵۷) و اکوپ اوناتانیان (نک. راینسن [۱۳۸۳]، ۲۹۹ و شکل ۸)، برای اوضاع مربوط به خلق این نشان، نیز نک. امانت (۲۰۰۸)، ۲۹۳.

۳۷. برای نشان شیر و خورشید، نک. نجم‌آبادی (۲۰۰۵)، ۶۳۹۶ و منابع ذکر شده. تعبیر وی از تغییر یافتن نمایش خورشید مؤنث به نمادی مذکور در قرن بیستم، دلپذیر است. در عین حال تحول در خصوص اجرای نشان دولتی توسط صنیع‌الملک، چنان‌که گفته شد، همچنان نامکشوف مانده است.

۳۸. نک. روزنامه، ش ۴۷۳ (۲۶ صفر ۱۲۷۷ / ۱۳ سپتامبر ۱۸۶۰).

۳۹. همان، ش ۵۱۸ (۳ شوال ۱۲۷۸ / ۳ آوریل ۱۸۶۲).

۴۰. نک. همان، ش ۴۷۲ (۱۹ صفر ۱۲۷۷ / ۶ اکتبر ۱۸۶۰).

۴۱. همان، ش ۵۲۰ (۲۷ شوال ۱۲۷۸ / ۲۷ آوریل ۱۸۶۲).

۴۲. برای پژوهشی کامل در مورد این نخستین نمونه اعلامیه زیرزمینی فارسی نک. امانت (۲۰۰۸^۲)، ۳۸۹-۹۴ در مورد فراموش‌خانه نک. همان، ۶۴، ۳۵۸، و منابع ذکر شده. الگار (۱۹۷۳) دچار گرایش‌های مدرن‌ستیزی خاص خود است. تاریخ‌نگاری معاصر فارسی نیز در مورد فراموش‌خانه گرایش‌های دسیسه‌پندارانه و کوتاه‌بینانه دارد. مثلاً نک. کتیرایی (۱۳۶۱) / (۱۹۸۲^۴)، ۸۲۵۹.

۴۳. امانت (۲۰۰۸^۲)، ۳۸۳-۹۵، ۳۵۸-۶۳، و منابع ذکر شده.

۴۴. روزنامه، ش ۵۵۲ (۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۸۰ / ۲۳ دسامبر ۱۸۶۳).

۴۵. همان، ش ۵۹۱ (۶ ربیع‌الاول ۱۲۸۳ / ۱۹ ژوئیه ۱۸۶۶)، عبارت «به طور آزادی» را «به طور ارادی» نیز می‌توان خواند. افتادگی نقطه شاید عمدی بوده است به خاطر حساسیتی که کلمه آزادی داشته است. ذکاء (۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۳)، ۵۳، تغییر در سبک را یادآور می‌شود. در مورد اعتضاد‌السلطنه و سابقه‌اش نک. امانت (۱۹۹۸^۶).

۴۶. معتمد‌الدوله (۱۳۲۹ / ۱۹۱۱)، ۱۵۵. این نیز از جمله طعنه‌های متعددی است که مؤلف آورده است که همگی همین قدر تحریر کنده‌اند. او درباره صنیع‌الدوله توضیح بیشتری نمی‌دهد.

۴۷. نک. ذکاء (۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۳)، ۲۵ و بعد.

۴۸. امانت (۲۰۰۸^۲)، ۳۹۵ و بعد، ۳۹۸ و منابع ذکر شده.

۴۹. پس از قتل امیرکبیر (در حمام با روش رگزنی) بر ملا شدن رازی درباره دربار و فراتر از آن، که موجب انتقاد شدید از سوی قدرت‌های اروپایی شد، ناصرالدین‌شاه را بیش از پیش بی‌اعتبار ساخت. معلوم است که بدین ترتیب قهوه قجر روش مؤثری بوده و در عرض سالیان دراز جان کسان زیادی اعم از عادی و بلندپایه را گرفته است. قهوه قجر (نه قاجار) به *l'affaire des poisons* در فرانسه قرن هفدهم، دوره‌ای که ناصرالدین‌شاه با آن آشنایی داشت، بی‌شباهت نیست. وی که علاقه‌مند به تاریخ بود، لوبی چهاردهم و دربارش را خوب می‌شناخت. قهوه مسموم را ظاهرًاً فرد معتمد یا یکی از نوکران محروم شاه به محکوم می‌داده است و قربانی اغلب از فرجام کار اطلاع می‌داشت. «قهوة قجر» شایسته پژوهش جداگانه‌ای است.

کتابنامه

منابع مطبوعاتی

روزنامه دولت علیه ایران = روزنامه

روزنامه وقایع اتفاقیه = وقایع

منابع چاپی فارسی

آدمیت، ف. امیرکبیر و ایران، انتشارات خوارزمی (۱۹۸۹/۱۳۴۸).

معتمدالدوله، فرهادمیرزا، زنیل، تهران، کتابخانه شرافت (۱۳۲۹).

آتابای، ب. و بیانی، م. فهرست دیوان‌های خطی و کتاب هزارویک شب کتابخانه سلطنتی، ۲ ج، تهران، کتابخانه سلطنتی (۱۳۵۵).

اعتمادالسلطنه، محمد حسن‌خان، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه مربوط به سال‌های ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ هجری قمری، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر (۱۳۴۵).

- المأثر والآثار، چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین‌شاه، ۳ ج، تهران، اساطیر (۱۳۶۳).

بروگش، هاینریش کال، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه حسین کردبچه، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۹.

کریم‌زاده تبریزی، م. ح. احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگران هند و عثمانی، ۳ ج، لندن، م. ع. کریم‌زاده تبریزی (۷۰-۱۳۶۳).

کتیرایی، م. فراماسونری در ایران از آغاز تا تشکیل نژادی ایران، تهران، اقبال (۱۳۶۱).

معیرالممالک، دوست‌علی‌خان «نقاشان عصر ناصری: میرزا ابوالحسن صنیع‌الملک»، یغما، ۱۰ (۱۳۳۶)، صص ۷۵-۷۵.

سرابی، حسین ابن عبدالله، سفرنامه فرخ‌خان امین‌الدوله، به کوشش ک. اصفهانیان و ق. روشنی، تهران، اساطیر (۱۳۶۱ ش^۲).

تهرانی، م. نواب، دستور العقاب: رساله انتقادی و سیاسی از اوایل عصر قاجار، به کوشش ع. آل‌داود، تهران، نشر تاریخ ایران (۱۳۷۶).

ذکاء، ی. «میرزا ابوالحسن‌خان صنیع‌الملک غفاری»، هنر و مردم (۱۳۴۲)، ۱. صص ۲۷-۲۷، ۱۱، صص ۳۳-۳۳.

- تاریخچه ساختمان‌های ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ‌گلستان تهران، انجمن آثار ملی (۱۳۴۹).

- زندگی و آثار استاد صنیع‌الملک ابوالحسن غفاری (۱۲۲۹-۸۳ ق)، به کوشش س. پرهام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی (۱۳۸۳ ش).

منابع چاپی لاتین

- Algar, H. (1973) *Mirza Malkum Khan: A Study in the History of Iranian Modernism*, Berkeley, CA: UCP.
- Amanat, A. (1987) 'Āqāsī, Hājī 'Abbās Iravānī' in: *Encyclopædia Iranica*, vol. 2, London: Routledge & Kegan Paul, pp. 183–8.
- (1989) *Resurrection and Renewal: Making of the Babi Movement in Iran, 1844–1850*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- (1993) 'Courts and Courters: vii. in the Qajar period' in: *Encyclopædia Iranica*, vol. 6, Costa Mesa, CA: Mazda, pp. 375–81.
- (1998a) "E'temād al Dawla, Mirza Aqa Khan Nūrī", in: *Encyclopædia Iranica*, vol. 8, Costa Mesa, CA: Mazda, pp. 658–62.
- (1998b) "E'tezad al Saltanah", 'Aliqolī Mīrzā, in: *Encyclopædia Iranica*, vol. 8, Costa Mesa, CA: Mazda, pp. 669–72.
- (1998) "Qajar Iran: A Historical Overview", in: L. Diba and M. Ekhtiar (eds), *Persian Royal Paintings, the Qajar Epoch, 1785–1925*, London: I. B. Tauris, pp. 14–29.
- (1999) "Fath 'Alī Shāh Qājār", in: *Encyclopædia Iranica*, vol. 9, Costa Mesa, CA: Mazda, pp. 407–21.
- (2001) "The Kayanid Crown and Qajar Reclaiming of Royal Authority", *Iranian Studies*, 34: 1–4, pp. 17–31.
- (2004) "Herat: VI. The Herat Question", in: *Encyclopædia Iranica*, vol. 12, Costa Mesa, CA: Mazda, pp. 219–24.
- (2008) *Pivot of the Universe: Nāṣir al Dīn Shāh Qajar and the Iranian Monarchy, 1931–1896*, Berkeley and Los Angles, University of California Press
- Boime, A. (1993) *The Art of the Macchia and the Risorgimento: Representing Culture and Nationalism in Nineteenth Century Italy*, Chicago, IL: Univ. of Chicago Press.
- Brugsch, Heinrich Karl (1862–3) *Reise der Kgl. Preussischen Gesellschaft nach Persien 1860 und 1861*, 2 vols., Leipzig: J. C. Hinrichs.
- Diba, L. (1998) 'Images of Power and the Power of Images: Intention and Response in Early Qajar Painting (1785–1834)', in: L. Diba and M. Ekhtiar (eds) *Persian Royal Paintings. The Qajar Epoch, 1785–1925*, London: I. B. Tauris, pp. 30–49.

and Ekhtiar, M. (eds) (1998) *Persian Royal Paintings. The Qajar Epoch, 1785–1925*, London: I. B. Tauris.

Ekhtiar, M. (1998) 'From Workshop and Bazaar to Academy: Art Training and Production in Qajar Iran', in: L. Diba and M. L. Diba Ekhtiar (eds) *Persian Royal Paintings. The Qajar Epoch, 1785–1925*, London: I. B. Tauris, pp. 50–65.

Falk, S. J. (ed.) (1971) *A Catalogue of Qajar Paintings of the 18th and 19th Centuries*, Tehran: November Books.

Floor, W. (1999) 'Art (*Naqqashi*), and Artists (*naqqashan*) in Qajar Iran', *Mugarnas* 16, pp. 125–54.

Hearder, H. (1982) *Italy in the Age of Risorgimento*, New York: Longman.

Najmabadi, A. (2005) *Women with Mustaches and Men Without Beards: Gender and Sexual Anxieties of Iranian Modernity*, Berkeley, CA: University California Press.

Navā'i 'A. (1989) "Bahman Mīrzā, Bahā' al Dawla", in: *Encyclopædia Iranica*, vol. 3, London: Routledge & Kegan Paul, pp. 49ff.

Pope, A. E. (1939–9) *Survey of Persian Art. From Prehistoric Times to the Present*, 6 vols., London: Oxford University Press.

Ridley, J. G. (1947) *Garibaldi*, London: Constable.

Robinson, B. W. (1983) "Persian Royal Portraiture and the Qajars", in: E. Bosworth and C. Hillenbrand (eds) *Qajar Iran: Political, Social and Cultural Changes, 1800–1925*, Edinburgh: Edinburgh University Press, pp. 291–310.

— (1991) "Persian Painting under the Zand and Qājār Dynasties", in: P. Avery et al. (eds) *Cambridge History of Iran: From Nadir Shāh to the Islamic Republic*, Cambridge: Cambridge University Press , pp. 870–89.

Thornton, L. (1981) *Images de perse: le voyage du Colonel F. Colombari à la cour du Chah de Perse de 1833 à 1848*, Paris: Guillot.

Merriman, J. (1996) *Modern Europe from the Renaissance to the Present*, New York, Norton.

پایان سخن: نگین عهد وفا و سپهر فرنگ

سعدی در مطلع غزلی عاشقانه می‌گوید:

بازت ندانم از سر پیمان ما که بُرد
باز از نگین عهد تو نقش وفا که بُرد
سودا مپز که آتش غم در دل تو نیست
ما را غم تو بُرد به سودا ترا که بُرد^۱

آنچه که این شاعر بزرگ در قرن هفتم هجری سروده است گویا هنوز در زمانه ما مصداقی شکرف دارد. از دیده من پیام این دو بیت حُسن ختامی بر این کتاب و مضمون اصلی آن، یعنی عهد قاجار و سودای فرنگ، تواند بود.

عهد وفا

شکایت سعدی از پیمانی که شکسته شده و نگینی که عهد وفا از آن زدوده شده را امروزه شاید می‌توان اشارهٔ ظریفی به آن پیمانی تعبیر کرد که مردم ایران از عهد

قاجار تا زمان حال بارها شاهد شکسته شدن آن بوده اند؛ نقشی از قدرت سیاسی بر نگین فرمانروایان این سرزمین که علی‌رغم تعهد صوری شان به نگهداری چرخه عدالت، حفظ حقوق مردمی و پایبندی به عهد مشروطیت، و بعدها سر دادن شعارهای انقلابی در بزرگداشت بهار آزادی و عدالت اسلامی، همواره آن را ندیده انگاشته و یا عمداً پایمال کرده اند. واژه عهد که سابقه ژرفی در فرهنگ سیاسی ایران دارد، بیش از هر چیز به معنای همین پیمانی است که در آن بر نگاهداشتمن حرمت و اصل رعایت حال مردمان تاکید شده است.^۲ در گذشته اندرز نامه‌های شاهی همواره بر این رعایت حال رعیت پای فشرده‌اند گوئی که به زبان اشاره عدم وجود آن را پُر رنگ می‌ساختند. به راستی گردش چرخه قدرت و دوام بخت سیاسی دولت را باید با همین پیمانه و فایی به عهد پیمود.^۳ افسوس که طومار دراز تاریخ ایران بیشتر داستان شکستن پیمان هاست تا نگاهداشت‌شان. از این روی عجیب نیست که همین بی‌وفایی به عهد، مردمان را نسبت به ارباب قدرت و دستگاه دولت چنین بدین و ترسان و دسیسه پندار ساخته است.

در فصل‌های چندی از این کتاب کوشیدم تا مشکل دولت قاجار را در برقراری و نگهداری این عهد بنماییم و بویژه آشکار سازم که چگونه تحول از یک فرهنگ ایلی به یک نظام پادشاهی ایرانی در آغاز نیازمند به بازسازی مفهوم دولت داشت. همین انگیزه فرمانروایان قاجار را واداشت که دستگاه دیوان و رسوم سلطنت را از پیشینیان وام بگیرند و یا به تدریج آن سنت‌ها را بازسازی کنند. تحکیم نظام کهنِ ممالک محروسه ایران، یعنی موازنۀ میان مرکز و حاشیه، یا بوم و بَر، عنصری اساسی در بقای این پیمان بود. در دوره فتح‌علی‌شاه پروراندن و جایگزینی یک قشر جدید از اشراف قاجار، که فرزندان و اعقاب او بودند، به قوام این نظام پادشاهی افزود و با پاره‌ای دگرگونی‌ها، کم و بیش تا نیمه نخست قرن چهاردهم خورشیدی دوام آورد. بازسازی و یا ترمیم فرهنگ و هنر مادی در جامه سازه‌های تازه چون مساجد، بازارها، کاخ‌ها و باغات روی دیگری از نقش سروری بود. این همه را می‌توان همان "نگین عهدی" شمرد که سعدی بدان اشاره کرده است.^۴ پیوندهای تازه‌ای با اعیان شهری، علمای شرع، تجار، و حتی خوانین ایلات در قوام این عهد مؤثر افتاد و از این راه دولت قاجار توانست شاید تا پایان قرن چهاردهم قمری، مشروعیت نسبی خود را تضمین کند و کم و بیش

وفاداری مردمان، یا آنان که "رعایا" شمرده می‌شدند، را کج دار و مریز نگاه دارد.

سودای فرنگ

اما جریان‌های نیرومند، و گاه بنیاد براندازی، چه در درون و چه از بیرون، در شکسته شدن این پیمان و زدوده شدن نقش وفا از نگین قدرت قاجار، که مرادف با مُرعی نداشت حقوق شهروندان اش بود، کار را بر فرمانروایان و برگزیدگان دولت مشکل‌تر ساخت. نهضت رستاخیزی بابی از دهه‌های میانی قرن سیزدهم نه تنها مشروعیت دستگاه فقه‌ها و ارباب شرع شیعه را به چالش کشید، بلکه ستون دیگر ثبات و سروری، یعنی دولت قاجار، را محکوم و نامشروع دانست و تا پایان دوران قاجار بارزترین جریان دگر اندیش در ایران و در برابر اسلام شیعه باقی ماند.

با ظهور جنبش‌های اعتراض و وقوع انقلاب مشروطه در دهه‌های نخستین قرن چهاردهم قمری، این چالش‌های بومی وجهه تازه‌ای از آراء و افکار غربی را به گفتمان اعتراض در برابر ارکان مشروعیت مذهبی و سیاسی عصر قاجار افزود که به مراتب از اعتبار و انحصار قدرت قاجار بکاست و زمینه را برای زوال آن سلسله فراهم آورد. این چالش مصدقی و زین در بیت دوم غزل سعدی در واژه سودا یافته است؛ سودائی که در رویاروئی بین دو تَن، یا در اینجا بین دو فرهنگ، رخ داده است (و بخشی از عنوان این کتاب است). این سودا از جانبی اشاره به یک معنای این واژه، یعنی داد و ستد کالا، دارد ولی از جانب دیگر می‌توان آن را ناظر بر گفتگوی سودائی یا سودا زده میان "خویش" ایرانی و "دیگر" فرنگی دانست. همچنان که عهد مفهوم متکثّری است، سودا نیز در فرهنگ ایران معنای چند جانبه‌ای دارد که در این مقال نماینده رابطه پُر پیچ و خم ایران عصر قاجار با "فرنگستان" تواند بود.^۴ در این رابطه غالباً نابرابر، از یک طرف "سودا پختن" را می‌توان به خیالات و هدف‌های دولت‌های جهانجوی اروپا در قرن نوزدهم میلادی تعبیر کرد که "آتش غمی" به معنای دلواپسی دریاره سرنوشت دولت‌های مقهور نداشت و چیرگی بر مستعمرات و یا بر همه سرزمین‌هایی که بخت‌شان در گرو فرنگستان بود را امری عادی در راه سودای ثروت جوئی و بهره برداری می‌دانست. سوای بهره‌جوئی اقتصادی، دیگر توجیهات در مبحث تسلط، که

مبتنی بر نظریه‌های رایج برتری نژادی و یا برتری تمدنی غربیان بر "ناغربیان" بود، نیز می‌تواند در زیر همین مقوله سودای غربیان درآید.

از سوی دیگر این سرنوشت گزیننپذیر ملت‌های ناغربی بود که در دوران نوین آغاز (early modern) و نوین همواره در "غم" درگیری با غرب گرفتار سوداژدگی شوند؛ سودائی که از یک سو دغدغه بقای سروری سیاسی و حفظ حدود ملی را در برابر تهاجم نظامی و یا دیپلماتیک غرب و از آن خطیرتر تشویش چیرگی اقتصادی غرب از راه داد و ستد نابرابر و یا دستیابی به منابع ثروت زیر خاکی و روی خاکی را در سر داشت. این تشویشی بود که از ربع اول سده سیزدهم قمری (برابر با ابتدای سده نوزدهم میلادی) آغاز شده بود. از سوی دیگر این چهره دلپذیر و وسوسه برانگیز غرب بود که ناغربیان را به چشم دوختن و دل باختن به "شهر فرنگ" و مظاهر فرهنگی، مادی و راه و رسم آن وا می‌داشت. این دل باختگی سودائی به فرهنگ مادی و فکری غرب بود که همراه و هم زمان با آن وجه دل گزای غرب، یعنی یورش اروپای چیره جو و سوداگر، ایران را نیز چون دیگر سرزمین‌های "شرق" از ژاپن و چین تا قاره آفریقا در نور دیده بود. شاید تنها جریان دیگری در تاریخ ایران زمین که از نظر دامنه و نفوذ همه‌جانبه با این رویاروئی با غرب نوین قابل قیاس است همانا فتوح عرب و سیطره اسلام در قرن هفتم مسیحی است. در آن تجربه پُر محنت ایرانیان اگرچه بسیاری از مظاهر سروری سیاسی خود را از دست دادند و پایه‌های بقای فرهنگی‌شان به سستی گرایید، اما پس از چندی حضور بسیار موثر خود را در فرهنگ نویای اسلامی نشان دادند. در رویاروئی با غرب اما ایران جز در مواردی در هنر و اندیشه که ذکر برخی از آنان آمد، نتوانست وجه غالی از نوینگانی (modernity) را به روایت خود بازسازی کند.

صرف نظر از این که ما آرای مارکسیستی و یا تبعات آن، چون "نظریه وابستگی" (Dependency Theory)، را مبنای تفسیری درباره ماهیت این تنش میان غرب و ناغرب قرار دهیم و یا در مقابل نقدهای تازه "نسبیت فرهنگی cultural relativism" را بنیاد کار خود بدانیم (که در دهه‌های اخیر آرای برتری جوئی نژادی، داروینیسم اجتماعی، و یا نظریه "رسالت تمدنی سفید پوستان" The White Man's Burden) را مورد پرسش بنیادشکنانه قرار

داده است)، قطعاً نمی‌توانیم منکر وجود این تنش بنیادین بین این دو "ساخته" (construct) یعنی "غرب" و "شرق" شویم و مرکزیت همه‌جانبه این وضعیت سودائی را در تکوین تاریخ جهانی دوران نوین آغاز و نوین نادیده بگیریم. این "دیدار نمودن و پرهیز کردن" که در سه سده اخیر همواره "بازار" غربیان و "آتش" شرقیان را تیز کرده است،^۵ بنیاد کار داد و سند سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی میان این دو تافته جدا بافته و در عین حال در هم تنیده است. ما را از این سوداگریزی نیست قطع نظر از اینکه نقادان نظریه "غرب زدگی" از احمد کسری و فخرالدین شادمان گرفته تا احمد فردید و بالاخره جلال آل احمد بدان پای فشارند و افسوس از دست رفتن آن "اصالت" فرهنگی‌ای را خورند که بیشتر پرداخته وهم خیال انگیز ایشان بود تا واقعیت تاریخی.

سودای خاور شناخت

افزون بر این، نظریه انتقادی "شرق شناخت" (Orientalism) که ادوارد سعید (Edward Said) نماینده اصلی آن شناخته شده است، علی‌رغم نقد بنیادشکن‌اش از "ساخته" ای بنام "شرق" (the Orient) و نفوذ فرهنگی و قدرت سیاسی غرب بر آن در دوران نوین، در نهایت مُنکر شکاف تاریخی‌ای نیست که غرب توانمند را در برابر شرق بی‌توان قرار داده است. دانش قدرت جویانه و بهره‌خواهانه شرق شناختی، چنانکه سعید به تفصیل بدان پرداخته است، بی‌شک در یک دوگانه سازی "بنیاد باورانه" (essentialist) تسلط خود را بر یک شرق تخیلی تمامیت بخشیده است و از این راه بر چیرگی استعماری غرب جامه‌ای دانشورانه و در عین حال کبریائی پوشانده است. اما غالباً این نقد شرق شناختی در تحلیل تاریخی‌اش بیش از این نمی‌کاود و از پرداختن به روی دیگر سودای فرنگ، یعنی شیدائی و دلدادگی ناغربیان به غربی تخیلی یا نیمه تخیلی سرباز می‌زند.

این سوداگری را که بیشتر بنام "غرب شناخت" (Occidentalism) از آن یاد می‌شود را البته نباید سرسری انگاشت و یا به دیده حقارت بدان نگریست. این تاثیرها و تصویرهای برگرفته از غرب، اعم از مادی یا معنوی، البته ممکن است گاهی در دیده اکنون پسند ما ساده‌انگارانه و خوش‌خیالانه بنظر آید اما چنانکه در

فصل‌های چندی از این کتاب بدان پرداختم، غالباً برای ایرانیان نیز نظری مردم چین و ژاپن و هندوستان منشاء الهام فرهنگی و یا چالشی خوش‌خیم در راه آفرینش هنری بوده است. از آنچه که بنام "خودی سازی" یا "ایرانی سازی" یاد کردم (و در گذشته در شکل محدود آن در اصطلاح نقاشان ایرانی گاهی بنام "فرنگی سازی" نامیده می‌شد)، با اندک ژرف نگری نمونه‌های چندی در آفرینش هنری و جریانات فکری ایران دوره قاجار، و پیش از آن‌هم تا میانه عصر صفوی، می‌توان یافت که خود متاثر از پیوندهای دیپلماسی و بازرگانی تازه با اروپا بود. در دراز مدت این غرب شناخت ابتدائی بسیار فراتر از تصورات ساده انگارانه درباره فرنگ رفت و در تکوین رابطه میان این دو پاره بسیار بیش از خاورشناختی موثر افتاد.

از سوی دیگر نقد شرق‌شناختی بر این نکته پای می‌فشارد که "شرق" (Orient) کلیتی ساخته غرب است و در این مفهوم خیالی سنتیتی میان سرمزمین‌ها و فرهنگ‌های گوناگون "شرق" از ژاپن و چین و ماقین (آسیای جنوب شرقی) گرفته تا توران و ایران و مصر و مراکش و اندلس می‌جوید که جز در مختیله شرق‌شناسان نبوده و صرفاً پرداخته رمانیسم دنیای غرب و یا امیال استعماری برای سلطه بر دیگر جهان است. با این منطق اگر هم پیوندی تاریخی بین این "شرقیان" بوده و یا هنوز هم هست، دلیلی ندارد که ما این کلیت را که شرق نامیده شده، میزان و معیار کار بدانیم و همه این فرهنگ‌های متفاوت را در یک فضای مشترک ارزیابی کنیم. در پاسخ می‌توان گفت که البته تردیدی نیست که هر یک از این جامعه‌ها و فرهنگ‌های شرقی ویژگی‌های یگانه خود را دارند اما از دیدگاه تاریخی از عصر باستان، یعنی هزاره‌ها پیش از پیدایش شرق‌شناختی که زاده اروپای نوین بود، این فرهنگ‌ها پیوندهای دیرینه با یکدیگر داشته‌اند و حال هیچ دلیل موجه‌ی نیست که ما یک انفکاکی در این پیوند کهن صرفاً به واسطه امیال سلطه جویانه غربیان قائل شویم و این میراث میان فرهنگی پیشانوین را نادیده بگیریم. تنها یک نقد ناسره که از تراوشتات قلم محققین ادبی ساختارشکن که ژرفای تاریخ اندیشه‌انه چندانی ندارد در دردهه‌های ۱۹۷۰ و پس از آن به خاطر تشویش‌های هویت‌مدار که ناشی از ملیت‌گرائی و قوم‌گرائی و از عوارض گفتمان پسااستعماری (postcolonial) بود خواستار چنین جدائی طلبی فرهنگی می‌بود.^۸

به علاوه از دیدگاه وسیع‌تر تاریخی این یک خطای باز است اگر تصور کنیم که تنها خاورشناسی غربی پدیده‌ای یکتا بود که همراه با جهان‌جوانی اروپا، و گاهی نیز پیشتاز بر آن، در سودای شناخت شرق برآمد و کوشش برای چهره‌پردازی و نمایندگی و چیرگی بر فرهنگ "دگری" کرد. می‌توان گفت که همه دولت‌های توسعه‌طلب از عصر باستان، و از جمله در جهان اسلامی، از همین عارضه بری نبودند. مسلمین، علی‌رغم آن که بیشتر فرهنگی درون نگر داشتند و "دارالکفر" را پیش از دوره نوین به چیزی نمی‌گرفتند، با این حال در دوران قدرتمندی شان همین سودای اکتشاف "دگر" را همراه با سلطه اسلام بر دیگر سرزمین‌ها، بويژه به قصد اشاعه دین، و یا برده گیری و چپاول، در سر پرورانده بودند. یک نمونه بر جسته همانا تحقیق مال‌الهند اثر ابوالیحان بیرونی، محقق یگانه قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی است. این پژوهش کم‌نظیر در جغرافیای انسانی و قوم‌شناسی و آگاهی درباره جامعه هند و تاریخ و مذهب هندو نماینده روشنی از جستجوی "شرق‌شناسانه" مسلمین برای دست یافتن به "دیگری" در هندوستان بود. وی "خاورشناسی" بود که همراه با لشگر سلطان محمود غزنوی در یورش آن تُرك خون‌ریز به شمال هندوستان بدان سرزمین راه یافت. این سلطان اسلام در ۴۱۷ قمری/ ۱۰۲۴ میلادی زیر لوای "غزای با کفار" سرزمین گجرات را درنوردید، معبد مشهور سومنات را غارت کرد، ایزد بزرگ این معبد، جیوتیرلینگا، را به دست خود ویران کرد و پاره‌ای از بدنه زرین آن را با فتح نامه‌ای به نزد خلیفه عباسی به بعداد گسیل داشت و هم پاره‌ای به مکه تقدیم بیت الله الحرام کرد.

صرف نظر از اینکه یورش مُخرب محمود چه تعداد از مردمان آن سرزمین را بُکشت (در مقیاس ده‌ها هزار) و یا چه میزان تاراج کرد (در میزان صدها هزار دینار)، و تا چه اندازه بدنیال آن سُلطنه اسلامیون به اجبار یا اختیار در هندوستان تقویت شد، این قدرت سلطان غزنوی بود که به عنوان ولیعمت ابوالیحان بیرونی به این پژوهنده کنجکاو و هوشمند اجازه داد تا با درایت و دقت علمی اثر خاورشناسانه خود را به انجام آورد. امروزه اما کمتر کسی بیرونی را به خاطر اینکه در سایه شمشیر سنی متعصب و متجاوزی کار تحقیقی اش را به انجام آورده است نکوهش می‌کند و به او انگ پیشبرد هدف‌های جهان‌گشایانه دولت غزنوی با ایدئولوژی "امپریالیستی" اسلامی را می‌زند. در اینجا نکته ظریف دیگری نیز نهفته است. در

سال ۱۹۱۰ میلادی این خاورشناس آلمانی، ادوارد زاخائو (Eduard Sachau)، بود که نخستین بار ترجمه انتقادی این اثر کمتر شناخته را در لندن به طبع رسانید. زاخائو نه تنها محققی نامدار بود بلکه نقشی موثر به عنوان مشاور در طرح و ساختمان راه آهن بغداد داشت، که نمونه ای مشهور از مطامع جهانگشانه امپراتوری آلمان در عراق عثمانی در رقابت با حریفان اروپائی اش بود. شناخت و نشر فرهنگ‌ها نقدهایی پیچیده‌ای از میان شاهراه قدرت، توسعه طلبی و ایدئولوژی برای خود می‌یابند.

نه تنها پیوندهای میان‌سرزمینی، بویژه در این فرهنگ‌های کهن، همواره برقرار بوده است بلکه مشکل اساسی نیز در این امر نیست که "غرب" و غربیان، و از جمله شرق‌شناسان، به پدیده فراگیری بنام "شرق" پردازند. حتی اگر پاره‌ای مقاصد جهان جویانه در فرهنگ سیاسی و یا در فرهنگ عامیانه غرب اعم از اروپا و آمریکا درباره شرق و شرقیان رایج بوده و هنوز نیز هست، دلیلی ندارد که ما نفس این مفهوم کهن تاریخی را منکر شویم و آنرا از جمله محرمات و پلشتهای بدانیم. به عبارت دیگر این تعبیر مذموم از "شرق" بیشتر از آنجا نشأت گرفته است (و حال دیگر در عرف اهل پژوهش از جمله بدیهیات و مُسلمات شمرده می‌شود) که هر نسبتی که فرهنگ غرب به جهان بیرون از خود داشته است، حتی اگر ریشه آن به جغرافی دنانان یونان باستان برسد، صرفاً ناشی از چیرگی و امیال استعماری است. این چنین برآورد کلی پردازانه و زاهدانه را بیشتر باید ثمره نبود اعتماد به نفس فرهنگی و یا خشم البته موجه از عواقب تاریک و پر ادبیات تجربه استعمار دانست تا فرایند یک منطق مدلل به شواهد تاریخی. شگفت آن که با افول مفهوم "شرق" و همراه با آن همه بار فرهنگی که هزاران سال اندوخته شده بود، حال مفهوم جغرافیائی غالبی که به جای آن برای نامیدن بخش بزرگی از آن شرق کهن برگزیده شده است، اصطلاح نارسا و مشکل افزای "خاورمیانه" (the Middle East) است که بسیار بیشتر از مفهوم شرق خاورشناسان حاکی از سلطه جهان جویانه غربیان در قرن بیستم است. ولی اهل پژوهش و دانشگاهیانی که در بخش‌ها و مراکز "مطالعات خاورمیانه" تدریس و تحقیق می‌کنند گویا تعارضی در این جایگزینی نمی‌بینند و یا ریشه‌های استعماری و استثماری این وجه تسمیه را به چیزی نمی‌گیرند.

از دیگر عوارض بنیاد باوری در گفتمان شرق شناخت یکی هم کم آگاهی و اضطرار و هواداران آن از دامنه پژوهش‌هایی است که بیش از دو سده در غرب جریان داشته است. این امر ناگزیر سبب شده است که دستاوردهای پربار شرق‌شناسان پیش از آن که با محک پژوهش راستین ارزیابی شود و جایگاه تاریخی آنان در پیشبرد دانش فرهنگی شرقیان، غربیان و دیگر جهانیان، نمایانده شود، نخست از دیدگاهی سیاست‌انگارانه (و در واقع "زاده‌اند" که به قول اهل کلام بیشتر معطوف به تیات است تا به اعمال)، قضاوت شده‌اند.⁶ بیشتر این پژوهش‌ها و کوشش‌ها اعم از تاریخی، ادبی، باستان‌شناسی، قوم‌شناختی، بوم‌شناختی، و بویژه زبان‌شناختی (philological) و متن‌شناختی (textual)، بواسطه آن که نویسندهان و پژوهندگان‌شان امیال و عواطف سلطه جویانه داشته‌اند و یا در خدمت قدرت‌های استعماری غربی بوده‌اند و یا صرفاً در محیط چیره‌جویانه اروپای سده نوزدهم و بیستم بکار پرداخته‌اند، یا انگ بطلان خورده‌اند و یا عیار ارزش تحقیقی‌شان به نحو آشکاری نقصان یافته است. در پیرو این عیار سنجی سیاست زده، و اکثر ناتاریخی، دامنه دانش شرق شناخت در نظر بسیاری از پژوهندگان نسل‌های اخیر، بویژه پژوهندگان علوم اجتماعی، در زمینه بازخواندن متون کهن و اهمیت زبان‌شناختی (یا فقه اللغة) ناچیز انگاشته شده است. این ناپاک انگاری سبب شده که سهم این شرق‌شناسان در احیاء و بازشناخت بسیاری متون ناشناخته و یا کم شناخته عربی و فارسی و ترکی (و دیگر زبان‌های شرق) و یا سهم ایشان در شناخت دامنه وسیع زبان‌های باستانی (از آرامی و شعبه‌های آن تا پارسی باستان و پارسی میانه و سریانی و پهلوی و سُعدی) و بویژه کوشش‌شان در تدوین نخستین چاپ‌های انتقادی (critical editions) از متون دوران پیشا اسلامی و یا اسلامی کم بها جلوه داده شده و یا نادیده انگاشته شود.

به همین منوال ناقدان شرق شناخت اغلب به خاطر آن که از جایگاه منتقدین ادبی (literary criticism) که ذاتاً ساختارشکن است به مبحث شرق شناختی پرداخته‌اند، سهم خاورشناسان گذشته را در پرورش شیوه‌های پژوهش درباره ایران و فرهنگ دنیای اسلام و چاپ متون انتقادی و آموزش آنها به نسل تازه‌ای از محققین ایرانی (که خود در نیمه اول سده بیست سرمشق و آموزگار دیگران در تحقیق و تتبیع در کشور خودشان شدند) نادیده گرفته‌اند. کافیست که ما به

زندگی پژوهشی کسانی چون محمد قزوینی، ابراهیم پورداود، محمد تقی بهار، محمدعلی فروغی، حسن تقی‌زاده، عباس اقبال آشتیانی، احمد کسری، مجتبی مینوی و در نسل پس از ایشان کسانی چون فاطمه سیاح، احسان یارشاстр، ذبیح‌الله صفا و ایرج افشار بنگریم تا نفوذ بی‌واسطه و یا بواسطه محققین غربی را، از جمله ادوارد براؤن، ارنست هرتسفلد، آرتور کریستینسون، واسیلی بارتولد، ان کاترین لمبن و هانری کرین و در مطالعات اسلامی ایگناز گلدزیهر، تئودور نلدکه، لوئی ماسینیون، کارل بروکلمان و بسیاری دیگر را در آثار ایشان ببینم. حتی در عصر قاجار نیز تنی چند از مورخان و محققان نظیر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه و همکارانش در وزارت انتطباعات، نظیر محمدحسین خان ذکاالملک فروغی، و یا دیگر نویسنده‌گان آن عهد چون جلال‌الدین میرزا، میرزا ابوالفضل گلپایگانی و یا برخی نویسنده‌گان نامه دانشوران از آثار محققین اروپائی درباره ایران آگاهی مختصری داشتند.

مشکل ژرف‌تر که مناسبت بیشتری با مبحث حاضر دارد آن که اگر از گفتگوی "سودائی" میان شرق و غرب غفلت کنیم، لاجرم باید به این تعبیر ناقدان غرب زدگی و یا ناقدان شرق‌شناختی روی آوریم که غالباً مردمان سرزمین‌های شرق را تنها قربانیان چهره پردازی و حقیرسازی و خرد زدائی غربیان شرق‌پرداز جلوه می‌دهد و کوشش را از آنان دریغ می‌دارد. در این خوانش ناتاریخی، از واکنش مردمان و فرهنگ‌های شرق در برابر اوامر و نواهی فرهنگی و سیاسی غربیان خبری نیست و آنان بیشتر همانند سوگلی‌های حرم و یا بندگان درگاه جلوه می‌کنند که در پرده‌های نقاشان "شرقی ساز" (چون جان فردیک لوئیس یا اوژن دلاکروا) چون کبوتری پر بسته چشم براه نشسته‌اند تا غرب آنان را باز شناسد و از زندان گمنامی برهاند. با وجود همه کثری‌ها و کاستی‌ها که ایرانیان با آن دست به گربیان بوده‌اند، نباید این امتیاز را از آنان دریغ داشت (چنانکه پیش از این نیز در جای جای این کتاب این نکته را گوشزد کرده‌ام) که چیرگی غرب را در دوران نوین کم و بیش تاب آوردند و یکسره، دست کم تا ظهور غرب ستائی طوطی وار دوران اخیر، کج دار و مریز کوره راهی را برای نگهداشت هویت و ملیت خویش پیمودند.

افزون بر این، این وهمی خشنودی بخش ولی قدری خودستایانه است اگر مانند ناقدان شرق‌شناخت و یا هواداران نظریه غرب زدگی چنین تصور کنیم که گونی یک

"اصالت" باکره و پاکیزه ای در دوران پیشانوین بوده است که ناگه با سر برکشیدن فرنگ مکتوم و مقهور چیرگی غربیان شده است و حال باید در فراق آن گریست و بازگشت به یک گذشته ساختگی مانند "اسلام راستین" را باز جُست. این چنین اندیشهٔ ناتاریخی تنها از عُهده مبلغینی بر می‌آید که خود شیدای مکتب "نوین گریزی" (counter-modernism) بودند، مکتبی که در اروپای قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم پای گرفت و واعظان آن از هانری ثورو (Henry David Thoreau) تا مارتین هایدگر، در طلب گمشده‌ای ورای واقعیت جانگزای عصر صنعتی بودند. ناقدان ایرانی غرب زدگی اما به راستی برآمدگان دنیائی بودند که هنوز به درستی صنعتی شدن را تجربه نکرده بود. اما اینان خواسته یا ناخواسته، سروی بیاد مَستان می‌نرده دادند که در نهایت آتش غرب سنتیزی را دامن زد و دستار بر سران پس‌گرای را جامه رهبری "مستضعفین جهان" بپوشانید.

در آتش سودای فرنگ

این همه اما به معنی نادیده انگاشتن یا موجه ساختن پیامدهای بس زیان‌بخش ناشی از سیطرهٔ سیاسی یا سروری فرهنگی غرب و یا انکار نگاه حقارت‌آمیز و دیدگاه برتری جوی و سلطه طلب و یا رمانیک بسیاری از غربیان و از جمله شرق‌شناسان در گذشته و یا در دنیای امروز نیست. عوارض زیان‌بار پدیدهٔ غرب‌زدگی را نیز نادیده نمی‌گیرد. جای تردید نیست که این گرایش‌های انتقادی از "تمدن" غرب واکنشی به روی دیگر این سودای فرنگ یعنی غرب ستائی افراطی بود که از نیمه دوم قرن سیزدهم، و باشدت بیشتری در دهه‌های اوائل قرن چهاردهم خورشیدی، رهبران کشورهای ناگربی و بویژه کشورهای تازه پدید آمده را، پاک باخته و شیدائی خود ساخت. رهبرانی چون امپراتور ژاپن ماتسوهیتو میجی، مصطفی کمال آتاتورک در ترکیه، رضا شاه پهلوی و امیر امان الله خان در افغانستان مرّوجان صاحب قدرت این آئین غرب ستائی بودند که با تعبیری از اثباتی گرای (پوزیتیویست) در صدد دگرگونی ساختاری جامعه‌های به اصطلاح "ستنی" برآمدند. این اندیشه ابتدا در میان دانش آموختگان در طبقه اعیان و سپس در میان طبقه متوسط رایج بود. تقریباً همه اصلاح‌خواهان اواخر عصر قاجار چون میرزا ملکم خان، میرزا یوسف مستشار الدوله و حاشیه نشینانی چون

میرزا فتحعلی آخوندزاده، عبدالرحیم طالبوف، زینالعابدین مراغی و میرزا حسن رشیدیه به درجات از مبلغان این غرب ستائی بودند. یا مانند "رجال تنظیمات" در عثمانی پیمودن راه و رسم فرنگی را در دائر مدار ترقی می‌دانستند و یا مانند میرزا یوسف مستشار الدوله می‌کوشیدند دستاوردهای غرب نظری قانون اساسی و حقوق انسانی را جامه اسلامی بپوشانند. نسخه درمان زوال و رهائی از زحمت و محنت قدرت‌های اروپا از دیده ایشان همانا راه غرب را آموختن و اقتباس "مدنیت" فرنگستان بود. حتی فرمانروائی چون ناصرالدین شاه نیز علی‌رغم همه محافظه‌کاری‌ای که بویژه در کردار سیاسی اش داشت، و در سراسر عصر ناصری جریان اصلاحات اساسی را به عقب انداخت، در بکار گرفتن برخی جنبه‌های فرهنگ مادی و نوآوری هنری الگوی فرنگستان را کاملاً پذیرفته بود و در شرح سفرهایش به اروپا نیز این سودای فرنگ به وضوح مشهود است.

از راه هزل می‌توان گفت که این دلبستگی سودائی به فرنگستان در دوران قاجار بی‌شباهت به داستان مشهور امیر ارسلان نامدار (نوشته مشترک میرزا احمد نقیب‌الممالک شیرازی، قصه‌گوی سرای شاهی، و تومان آغا فخر الدوله، دختر فرهیخته ناصرالدین شاه) نبود که پهلوان آن تنها با دیدن تصویر فرخ لقا، دختر پطرس شاه، پادشاه فرنگستان، عاشق دلخسته او شد. این امیر ماجراجو در جستجوی بی‌تبانه‌اش در فرنگستان برای دست یافتن به محبوب خود از خدعاً به کفار و در آوردن دمار از روزگار ایشان دریغ نمی‌داشت، فوجی چند از سپاهیان آن سرزمین را یک تنه چون "خیار تَر به دو نیم کرد"، دژ سنگباران را بگشود و رقیب زورمندش فولاد زره دیو و مادر جادوئی او را بکشد. این همه یکه زنی‌ها چنان پطرس شاه را به شگفتی و واهمه واداشت که پیوند دخترش را که نادیده "یک دل نه، صد دل" دلباخته این امیر خشونت کردار اما فکاهی رفتار شده بود، روا دانست. این داستان البته نمی‌توانست بدون درآمدن فرخ لقا به دین میین و تصرف ارسلان قهار آن فرنگیس دل فکار را، پایانی شایسته یابد. عناصر متضاد در این فرنگستان تخلیی چون سودای دلدادگی و میل به تسخیر محبوی از جهانی "دیگر"، پیروزی بر سپاه پرتوان، بر دژ فلک آسای فرنگیان و بر ساکنان روئین تنش و گشودن ترفندهای جادوane شان، و در پایان سر فرود آوردن پادشاه آن سرزمین به اراده امیری از ملُک مشرق همگی نشانه‌هایی از رویاروئی آرزوهمندانه

ایران قاجار با معرض فرنگستان بود.

واژه‌های افرنگ و فرنگ در زبان فارسی ظاهراً از واژه افرنج در عربی آمده است.^۷ رواج این واژه به سرزمین‌های ماورای روم که در پارسی میانه به امپراتوری رم و پس از آن به امپراتوری بیزانس اطلاق می‌شد (یا همان بزنطیه یا بزنطینه) به نخستین ارتباط‌های مسلمین با قوم فرنگ (Frank) باز می‌گردد. درگیری با امپراتوری کارولینژین (Carolingian Empire) که در سده نهم مسیحی بر غرب و مرکز اروپا (و بویژه در فرانسه امروز) فرمان می‌راند، اولین شناسائی بین دو فرهنگ را پدید آورد. جنگهای ایشان با مسلمین در اسپانیا و در سیسیل و از آن پس تبادل هدایا بین شارلمانی و هارون الرشید، خلیفه عباسی، مشهور است. در متون ادبی فارسی ارجاع به فرنگ حداقل به سده ششم هجری (برابر سده دوازدهم مسیحی) مرادف با آغاز جنگهای صلیبی باز می‌گردد و از آن پس نیز در دوره نوین آغاز حدود جغرافیای سیاسی و انسانی آن بویژه از زمان شاه عباس صفوی و برقراری روابط سیاسی و بازرگانی با دولت‌های اروپا و حضور داعیان مسیحی پرتقالی و ایتالیائی بهتر شناخته شد.^۸

اما در سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری (برابر با سده‌های هجدهم و نوزدهم مسیحی) تصویر تازه‌ای از "اهل فرنگ" و "فرنگستان" به تدریج در ذهن مردم ایران شکل گرفت که نشان از سرزمینی دوردست داشت که سرسبز و آبادان و ثروتمند بود. از هنگام حضور انگلستان در شبے قاره هندوستان از اوائل قرن دوازدهم هجری ماهیت این فرنگستان از راه بازرگانی و از راه نوشه‌های فارسی‌زبانان و ایرانیان مهاجر به هندوستان بیشتر آشکار شد. همسایگی با امپراتوری روسیه و انگلستان در دو سوی شمالی و جنوبی ایران، نیز ضرورت بیشتری به آگاهی درباره فرنگستان داد (چنانکه در فصل‌های پیشین اشاره شد). نگرش ایرانیان به این فرنگ و فرنگستان که به تدریج واقع بینانه‌تر می‌شد از سوئی مسحور پیشرفت مادی و توانانی صنعتی و آگاهی علمی و ابزاری فرنگیان بود؛ نگرشی که با رواج چاپ و توصیف‌های فارسی از سرزمین‌های اروپا و آمریکا و دیدن گراورهای فرنگی از مناظر و شهرها و ساختمانهای فرنگستان بیشتر در دیدگاه ایرانیان قرار گرفت. شگفتی از احوال فرنگستان با توسعه سریع بازرگانی بین المللی و عرضه کالاهای فرنگستان، بویژه منسوجات انگلیسی و آلمانی در

بازار ایران، بیشتر شد. اگرچه سفرنامه فرنگستان ناصرالدین شاه (که در پایان سفرش در ۱۸۷۳ نخستین بار در کلکته به چاپ رسید) حاوی شرح روشنی بود از کشورهای اروپا که وی از آنها دیدار کرده بود، با این حال نام فرنگستان کم و بیش تا پایان دوره قاجار برقرار ماند. تنها آنگلترا (Angleterre) که نام فرانسوی انگلستان بود تا اواخر دوره قاجار اندکی جدا از بقیه فرنگستان بود. تنها از دوره مشروطه بود که فضای وسیع و مبهم فرنگستان با آگاهی دقیق‌تر به جغرافیای جهان و امکان سفر به اروپا و آمریکا به تدریج متروک شد. تنها تصاویر قدیمی شهرها و بنایها اروپا بود که به مردم کوچه، و بویژه به کودکان، در درون شهر فرنگ تصویری از خیال‌ستان فرنگ را می‌نمود، تصویری که مناسبت چندانی با دلبستگی‌های تازه با غرب نداشت.

از آغاز سده بیستم نیز این دلبستگی به غربی شدن باشدت بیشتری با جوهر ملی‌گرایی پیوند یافت و بسی رهبران ملی کشورهای خاورزمیں چون محمد مصدق و جواهر لعل نهرو و اندکی بعد جمال عبدالناصر و احمد سوکارنو که در برابر استعمار و سلطه اقتصادی غرب ایستادند، از دیدگاه فرهنگی و جهان‌شناختی در کار ساختن و پرداختن جامعه‌ای بودند که بنیان و آرمان آن برگرفته از غرب بود. در این راه حتی مارکسیست‌های انقلابی جهان شرق چون ماثوتسه دونگ و هوشه مین نیز که در طلب برپائی جامعه آرمانی سوسیالیستی بودند، باز هم در نهایت روی در معیارها و مفاهیم پرورش یافته در غرب داشتند و دنیویت (secularism)، برابری طبقاتی، صنعتی شدن، رفاه اجتماعی و آموزش علوم و فنون نوین را ارج می‌نهادند.

این همه پیامدهای آنچه بود که ما بدان "نوینگانی" توانیم گفت؛ پدیده‌ای به راستی جهانی که چه آگاهانه و یا ناآگاهانه در همه فرهنگ‌ها و جهان‌بینی‌های دنیای ما ریشه دوانیده است و بی‌تردید هیچ فرد یا جامعه و یا دولتی را از آن گزیری نیست^۹. حتی آنان که تصور می‌کنند سلطه غرب را به چالش کشیده‌اند و آنرا "استکباری" و "جهانخوار" می‌نامند، چه در نظر و چه در عمل، هم مقهور و هم دلباخته همین نوینگانی بوده و هستند. بدیهی است که از طرح این مفهوم صرفاً نباید ناظر بر خصیلت‌هایی انسان مداری بود که به شمه‌ای از آنان اشاره شد؛ اندیشه‌ای که معطوف به آرمان‌های چون بردباری (toleration) و همزیستی و

پسندیده کردارهایی از این دست است. آرمان‌هایی که محوریت آدمی را بر پایه رفتاری خردمند، آینده نگر، مردم سالار، دانشجوی و ابزارساز نهاده است و در طلب شادکامی آدمی در این جهان است. اما روی دیگر سکه نوینگانی، چنانکه تاریخ رویدادهای دست کم دو سده گذشته می‌نمایاند، مرادف با آن کنش‌های انسانی است که شیوه‌های تازه قدرت نمائی سیاسی و خودکامگی، خشونت منظم و مستولی، جهانگشائی بی‌سابقه و چیرگی اقتصادی وسیع را ترویج کرده است، پدیده‌هایی که هرگز در دنیای پیشانوین ممکن نبود. این نوینگانی بود که ثروت اندوزی کلان و شکاف ژرف میان زبردستان و فرودستان را بسی افزود، روش‌های نوین بردگی و برتری جوئی نژادی و قومی، مسلک‌های ملیت‌ستای و رهبرپرست، انقلاب‌های مبتنی بر آرای ستیز طبقاتی و مذهب مبارزه‌جو، کلان‌کشی و نسل‌برندازی، توان شگرف تبلیغاتی و مغز‌شوئی و آلودن جبران ناپذیر محیط زیست را ممکن ساخت. بیرون از فضای حکایت امیر ارسلان اما نوینگانی رنگ دیگری داشت. با گذشت زمان مردمان عهد قاجار دریافتند که ممالک محروسه‌شان مرکز ثقل جهانی افسانه‌ای در شاهنامه نیست بلکه شبھی از گذشته‌ای است که حال به حاشیه ناتوانان و نیازمندان رانده شده است. ایستاده در آستانه این عصر نوین، حال شرقیان می‌باشد اکسیر سحر انگیز نوینگانی را در درگاه فرنگستان بجوبیند. در این سوداگری اما بیش از پیش گویا "نقش وفا" از "نگین عهد" قدرتمندان زدوده شد و در این داد و ستد راه برای خودکامگی به شیوه فرنگ بیشتر گشوده شد. بیت پایانی همین غزل سعدی را می‌توان اشاره‌ای به این سودای گزیر ناپذیر دانست:

سعدی نه مرد بازی شطرنج عشق تست
دستی به کام دل ز سپهر دغا که برد؟

ایرانیان دوران قاجار شاید بیشتر از دیگر شرقیان در این شطرنج بغرنج با سپهر پُر ترند فرنگستان عهد سیاسی و فرهنگی‌شان دستخوش دگرگونی‌های ژرف شد ولی با این حال توانستند کم و بیش بار هویت خویش را به دشواری از تنگنای چیرگی غرب بدر برند.

فهرست عنوان‌های اصلی مقالات و جاهای که ابتدا در آن به چاپ رسیده‌اند.

فصل یکم

"Qajar Iran: A Historical Overview," *The Qajar Epoch: Paintings from the Royal Persian Courts*, ed. L. Diba (I.B. Tauris Publishers and Brooklyn Museum of Art, London and New York, 1998), pp. 14-29.

فصل دوم برای این کتاب نوشته شده است.

فصل سوم

"The Kayanid Crown and Qajar Reclaiming of Royal Authority," *Iranian Studies*, special issue on Qajar Art and Society, ed. Layla. S. Diba, vol. 34, nos.1-4 (2001), pp. 17-31.

فصل چهارم

"'Russian Intrusion into the Guarded Domain': Reflections of a Qajar Statesman on European Expansion." *Journal of the American Oriental Society*, 113.1 (1993), pp. 36-55.

فصل پنجم

"پیشوای امت" و وزیر مختار "بی تدلیس" انگلیس؛ مراسله حاجی سید محمد باقر شفتی، حجت‌الاسلام، و سر جان مک نیل در قضیه لشکرکشی محمدشاه به هرات، ایران‌شناسی، سال یکم، شماره ۲ (بهار ۱۳۶۹/۱۹۹۰)، ۱۱-۴۱.

فصل ششم

"Through the Persian Eye: Anglophilic and Anglophobic in Modern Iranian History," in *Iran Facing Others: Identity Boundaries in Historical Perspective*, co-edited with F. Vejdani (Palgrave MacMillan, New York, 2011), pp. 127-152.

فصل هفتم

"Court Patronage and Public Space: Abu'l-Hasan Sani' al-Mulk and the Art of Persianizing the Other in Qajar Iran," *Court Cultures in the Muslim World, Seven to Nineteenth Centuries*, eds. A. Fuess and J. Hartung (Routledge Taylor and Francis Group, London and New York, 2011), pp. 408-44.

نمایه

آ

- احسائی، شیخ احمد: ۱ - ۹۰.
- احمدشاه درانی: ۱۱۲.
- اخباری، ملامحمد: ۸۷.
- اخباریه: ۹۱، ۸۲ - ۳.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان: ۵۳.
- اعتمادالدوله، میرزا ابراهیم خان شیرازی: ۶۳، ۱۱۰، ۱۱۹؛ و روابط سیاسی، ۲۴، ۵۳؛ و وزیرکشی، ۳۲، ۱۲۰.
- اصفهان: ۱۵، ۷۲، ۳۳؛ و سفر محمدشاه، ۲۱۲؛ و شورش، ۱۱۸، ۲۸۳؛ و قدرت شفتی، ۱۸۴ - ۸۵، ۱۹۱، ۲۰۳؛ و تجار؛ ۲۰۵ - ۲۰۶، ۸۰.
- اصلاحات: ۹۸ - ۹، ۱۰۵؛ اداری و سیاسی، ۲۸۶؛ و ملکم خان، ۷۹ - ۹۴؛ ۲۴۲؛ و امیرکبیر، ۱ - ۳۰، ۶۷، ۶۵ - ۶۷؛ و زاپن، ۱۰۱ - ۹۹؛ و قائم مقام، ۱۳۳، ۱۵۴ - ۵۵، ۱۶۶، ۱۷۱؛ و نظامی، ۳۰، ۱۷۸، ۵۸، ۵۲.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان مقدم: ۲۹۶.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی خان: ۲۹۶.
- افغانستان: ۳۲، ۴۷، ۵۲، ۲۴۵؛ و انگلستان، ۵۱، ۹۶ - ۱۹۵، ۲۰۲.
- افغانی، سیدجمال الدین اسدآبادی: ۳۸.
- اکبرشاه گورکانی: ۲۰۵.
- امان الله خان، امیر افغانستان: ۳۱۹.
- امین الدوله، میرزا علی خان: ۳۸، ۵۴، ۶۴، ۹۵، ۹۷.
- آناتورک، مصطفی کمال: ۳۱۹.
- آجودان باشی، حسین خان: ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۱۰.
- آذربایجان: ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۷؛ و جریان انقلابی، ۹۸؛ و صادق خان شقاقی، ۱۱ - ۱۰۹؛ و عباس میرزا، ۳۰، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۴۶ - ۴۵، ۱۷۱، ۱۴۱.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی: ۹۵، ۳۲۰.
- آصفالدوله، اللهیارخان: و حمایت از جنگ، ۱۳۷ - ۳۸؛ نک قائم مقام.
- آفاسی، حاجی میرزا (حاجی میرزا عباس ایروانی): ۲۸، ۶۵ - ۶۲، ۲۶۲؛ و سیاست خارجی، ۵۴، ۱۳۳، ۱۸۶؛ و شفتی، ۹۸ - ۱۹۷، ۲۰۹؛ و قائم مقام، ۱۵۱، ۱۵۸.
- آقامحمدخان قاجار: ۶۳، ۶۰؛ و برآمدن، ۲۰ - ۱۷؛ و جواهرات سلطنتی، ۱۲ - ۱۰۹؛ و رابطه با ایلات ۷ - ۵۶؛ و روایت رسم التواریخ ۲۹ - ۲۲۸؛ نک تاج کیانی.
- آق قویونلو: ۵۰.
- آل بوبیه: ۶۲، ۶۳.
- آل عصفور، شیخ حسین: ۲۰۶.
- آلمان: ۶۵، ۳۱۶، ۳۲۲.
- الف
- ابراهیم خان شیرازی کلانتر: نک اعتمادالدوله.
- ابوطالب خان اصفهانی: ۱۹۴.

- شهرها، ۳، ۷۲، ۷۵؛ و مرزها، ۶، ۲۵-۶، ۳۲-۳، ۵۰-۴، ۱۳۰؛ و اروپا، ۱۳، ۲۳-۵، ۴۵، ۱۰۲، ۶۸، ۴۵؛ و عثمانی، ۱۵، ۶۸، ۵۰، ۲۳.
- ایلچی، میرزا ابوالحسن شیرازی: ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۳۹.
- ایلخانی (دوره): ۶۴، ۶۲.
- اوزلی، گور: ۱۹۶، ۲۴.
- اوکلند، جرج: ۲۰۴، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۷.
- ب**
- باب، سید محمدعلی شیرازی: ۲۹، ۶۷.
- بابیه: ۹۰، ۶۷، ۳۹، ۳۲، ۲۸-۹، ۲۸۴، ۹۰، ۳۱۱، ۲۹۴-۵؛ و زمینه‌های پیدایش، ۹۱؛ و تجار و اصناف، ۷۹-۸۰؛ و جریان انقلابی، ۹۷-۸؛ و علماء، ۸۴، ۱۰۳.
- بختیاری (ایل): ۱۱۸، ۱۰۹، ۵۷.
- بشروفی، ملاحسین: ۲۵۱.
- بندرعباس: ۲۰۵.
- بهبهانی، محمدعلی: ۸۳، ۸۸.
- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا): ۹۹، ۲۴۶.
- برمکیان: ۶۴.
- برمکی، جعفر: ۲۷۷.
- بوشهر: ۷۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۲۲.
- بهاءالله، میرزا حسین علی نوری: ۴۴-۴۳، ۵۱-۲۵۰.
- بهایی: ۸۰، ۲۹، ۵۲-۵۱.
- بهمن میرزا: ۶۷، ۲۶۹، ۲۸۱.
- امین‌الدوله، میرزا عبدالله خان: ۵۳، ۶۳.
- امین‌الملک، فرخ خان غفاری (امین‌الدوله بعدی): ۵۴، ۲۸۷.
- امین‌السلطان، میرزا علی اصغرخان اتابک: ۳۳، ۵۴، ۲۳۳، ۲۳۴.
- امیرکبیر، میرزا تقی خان فراهانی: ۲۸۶، ۲۹۴؛ و اصلاحات، ۳۰-۳۱، ۵۲، ۶۵-۷.
- وزیر مختار انگلیس، ۲۲۳، ۲۵۵؛ و دلایل ناکامی، ۳۲، ۶۵-۹؛ و طرح‌های توسعه، ۲۷۷-۷۸، ۲۷۳، ۲۷۰.
- انجمان خاقان: ۲۱.
- انگلستان: و احساسات ضد انگلیسی، ۵۰-۴۴؛ و "انگلیس پر تدليس"؛ ۴۳-۴۲، ۲۳۰-۲۳۴؛ و استعمار، ۳۰-۳۱؛ و ارزش‌های انسانی، ۴۴-۴۳؛ و تحت‌الحمایگی، ۳۳-۲۲۲؛ و جنگ با ایران، ۳۲، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۴۲؛ و دست‌نشاندگان، ۵۳-۲۵۱؛ و مائوی‌سلطانیه، ۲۷-۲۲۵؛ و مداخله در ایران، ۳۲-۲۲۱؛ و نگاه ایرانیان، ۲۲-۲۲۷، ۵۴-۲۵۳؛ نک شفتی؛ و شاه عباس.
- انصاری، شیخ مرتضی: ۴-۹۳، ۱۸۵.
- انقلاب اسلامی: ۵۳-۵۲.
- ایران: ۱۱، ۱۳، ۱۰؛ و اثرات مادی و فرهنگی غرب، ۸-۳۵، ۴۵-۵۰؛ و اعتراضات مردمی، ۹-۳۸، ۲۸-۷۸؛ و تصویر فرنگیان، ۲۵، ۳۴؛ و رسوخ اقتصادی غرب، ۵-۳۴؛ و سیاست دو قطبی، ۲۸، ۵۰، ۱۰۲، ۲-۲۰۱؛ و سنت وزیرکشی، ۳۲، ۱۶۳، ۶۳-۴، ۱۲۰؛ و

- ترکمانچای (عهدنامه): ۱۵۷، ۱۴۶، ۱۳۰، ۱۶۰، ۱۶۴، ۲۲۳؛ و جانشینی، ۲۳، ۱۴۷، ۱۳۱.
- ترولیان، جرج: ۲۰۱.
- تفیزاده، حسن: ۹۹، ۹۸.
- تنظيمات (در عثمانی): ۹۶، ۹۴.
- تومان آغا فخرالدوله (دختر ناصرالدین شاه): ۲۳۰.
- تیسین: ۲۹۳، ۲۶۶.
- تیلیستیت (عهدنامه): ۱۵۲.
- تیمورتاش، عبدالحسین: ۹۹.
- تیموری (دوره): ۶۲، ۸۸.
- ثورو، هانزی: ۳۱۹.
- ج
- جانشینی: ۲۰، ۴۶، ۹۲، ۱۰۹، ۱۶۰، ۱۷۳، و دخالت دولتهای خارجی، ۲۳، ۱۳۱، ۱۲۱، ۲۸۱، ۱۴۶–۴۷؛ و منازعات داخلی، ۲۳، ۲۰، ۱۱۹–۲۰، ۱۵۸، ۱۱۹–۲۰، ۲۲۳.
- جلوه، حکیم میرزا ابوالحسن: ۸۹.
- جمال الدین اصفهانی واعظ، سید: ۲۴۵، ۹۷.
- جنگ جهانی اول: ۲۲۲، ۱۰۵، ۹۸، ۹۵.
- جنگ جهانی دوم: ۲۲۲، ۱۰۱، ۹۹، ۲۵۲، ۲۴۹.
- جنگ سرد: ۲۴۹، ۲۸.
- جونز، هارفورد: ۲۴، ۱۲۳، ۲۲۵، ۲۲۰، ۲۶۰؛ ۲۶۰، ۱۲۳.
- درباره جواهرات، ۱۱۰، ۱۱۲؛ و پرسش فتح علی شاه، ۲۵، ۲۲۴–۲۵؛ و قرارداد با ایران، ۱۹۶.
- بیرونی، ابوریحان: ۱۶–۳۱۵.
- پ
- پاریس (معاهده): ۸۸–۲۸۷.
- پالمرستون، لرد: ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰؛ و سیاست توسعه طلبانه، ۲۰۱–۲۰۴.
- پتر کبیر: ۳۰، ۲۴۱.
- پول هند: ۵۲–۲۵۱.
- پهلوی (دوره): ۶۰، ۸۱، ۱۰۵، ۲۶۱، ۹۸–۳۰۰؛ و اصلاحات، ۹.
- ت
- تاج کیانی: ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۲۴؛ و آقا محمدخان، ۲۰، ۱۵، ۱۱۳–۱۱۵؛ و قدرت پادشاهی، ۱۸–۱۱۷، ۲۳، ۱۲۱–۱۱۷، ۱۱۳، ۱۰۷، ۱۱۵–۱۱۷؛ و هارفورد جونز، ۱۱۲، ۱۱۰.
- تایمز (لندن): ۱۷۱، ۲۴۱.
- تبریزی، میرزا آقا: ۹۸.
- تجار: ۱۷، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۹۱، ۲۲۳، ۲۱۰، ۲۲۲، ۷۷، ۸۲؛ و پیوند با علماء، ۷۰–۷۹؛ و گرایش به بابیه، ۸۰–۸۱؛ و نارضایتی‌ها، ۳۸، ۴۰، ۷۸–۹.
- برای آشتی، ۶–۲۰۵.
- تجدد: ۵–۱۴، ۵۵، ۱۲۹، ۱۷۰، ۲۳۸، ۲۶۱، ۲۹۹؛ و بابیان، ۹۸، ۲۹؛ و حاکمان، ۴۹، ۱۷۱–۱۷۲؛ و حکما، ۹۰–۸۹؛ و نهادهای نوین، ۴۱–۳۹.
- تحفة العالم (شوستری): ۱۹۴.
- تحقیق مالله‌هند (ابوریحان بیرونی): ۳۱۵.
- تذكرة الملوك: ۶۱.

صدارت، ۳-۶۲؛ و ریشه واژه، ۲-۶۱؛
و سنت دیوانی، ۴-۵۳، ۱-۶۰؛ و دربار،
.۹-۶۴، ۹-۱۱۹.

رافائل: ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۹۳.
راولیسون، هنری: ۱۹۹.
راه آهن: ۳۵، ۹۷، ۳۱۶.
رزی، نهضت تباکو: ۳۸.

رستم الحكماء، محمدهاشم آصف:
.۳۰-۲۲۷، ۲۵۴.

رشتی، سید کاظم: ۲-۹۱.
رشدیه، میرزا حسن: ۳۲۰.
رشیدالدین فضل الله همدانی: ۵۳-۶۲، ۶۴.
رضا شاه پهلوی: ۴۹-۲۴۸، ۲۱۹؛ و
اصلاحات، ۹۸-۱۰۵.

روزنامه دولت عليه ایران: و صنیع الدوله،
۲۶۶، ۹۹-۲۹۶ و فراموش خانه، ۲۹۵؛
و کتب ضاله، ۲۹۵؛ و نقاش خانه دولتی،
۹۴-۲۹۲؛ و نمایش اقتدار، ۹۰-۲۸۶

روسیه: ۴۸، ۵۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۱؛
و پیامدهای جنگ، ۲۶، ۵۲، ۵-۶؛ و
کاپیتولاسیون، ۶۸؛ نک قائم مقام فراهانی.
رویتر، بارون جولیوس: ۳۵.

ریسور جیمینیتو (در ایتالیا): ۲۶۷، ۲۶۸.

زاخانو، ادوارد: ۳۱۶.
زنگنه، شیخ علی خان: ۵۳.
زنگنه، میرزا محمد خان امیر نظام: ۶۶،
۱۷۷

ح
حدائق الحقایق (معصوم علی شاه
نایب الصدق): ۸۸.

حسنک وزیر، (ابوعلی حسن ابن میکال):
.۶۴

حسین بن علی (امام سوم شیعیان): ۲۱۹.
حسین علی میرزا فرمانفرما: ۱۵۷، ۱۵۸.
حسین قلی خان (برادر فتح علی شاه):
۱۱۸، ۱۲۰.

حیدری (محلات): ۷۳، ۷۵.

خ
خارک: ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴،
.۲۰۹، ۲۱۷.

خالصیزاده، محمد: ۲۵۲.
خراسانی، ملا کاظم: ۲۵۲.
خلیج فارس: ۱۶، ۳۲، ۴۵، ۲۴، ۲۰۱،
۲۰۳، ۲۲۳، ۲۸۷؛ و قشون کشی
انگلیس، ۱۸۷، ۲۳۱، ۲۰۰، ۲۸۸.
خمینی، روح الله: ۲۵۴.

د
دالگروکی، کینیاز: ۲۵۱.
داور، علی اکبر: ۹۹.
دستورالوزرای: ۶۴.
دکارت، رنه: ۹۰، ۸۹.

دولت آبادی، میرزا علی محمد: ۹۸.
دولت آبادی، میرزا یحیی: ۹۹.
دولو (تیره قاجار): ۵۶، ۱۳۷؛ و شورش،
.۲۷، ۳۲، ۶۷.
دیوان: ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۶۳؛ و پیدایش مقام

- شورای سلطانیه (در حضور فتح علی شاه):
۱۳۷
شہنشاہ نامہ: ۱۳۱
- شیرازی، میرزا ابوالحسن، نک ایلچی
شیروانی، ملا زین العابدین (مست علی
شاه): ۸۸
شیخیه: ۷۳، ۷۹، ۹۰—۹۰
- شیل، جاستین: ۶۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۱۹۹
شیل، مری: ۱۹۲
- صبا، فتح علی خان (ملک الشعرا): ۳۷
صادق خان شفاقی: ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۰۹—۱۱۷.
صدارت: ۳۸، ۱۶۳، ۲۲۳؛ و حذف مقام،
میرزا آقاخان نوری، ۸۱—۸۱، ۲۸۰، ۲۹۷،
تشیت قاجاریه، ۳۲—۳۲؛ نک امیرکبیر.
صفویه: ۲۵، ۵۵، ۱۱۴—۱۵، ۱۱۴—۱۵، ۲۸۷؛ و
میراث دیوانی، ۴۷، ۵۳، ۱—۱، ۶۰—۶۳؛ و
انگلستان، ۲۳—۲۲
صنیع الملک، میرزا ابوالحسن خان غفاری
کاشانی: ۳۱، ۳۰۳؛ و آثار طنزآمیز،
پیشینه، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۴—۲۹۶
و پرده‌های نظامیه، ۸۲—۸۲؛ ۲۸۰؛ و
پیشینه، ۶۴—۶۱؛ و تنزل مقام، ۹۶—۲۹۵؛
و سفر به اروپا، ۲۶۴—۶۸، ۲۶۱، ۳۰۱؛ و
روزنامه دولت علیه ایران، ۹۲—۹۶، ۲۸۶—۲۹۰
و کارگاه، ۷۲—۷۰؛ ۲۷۰؛ و مرگ،
و میراث وی، ۳۰۰—۲۹۸؛ ۲۹۶—۹۸
- زندیه (دوره): ۱۱۵، ۲۶۲؛ و سنت
دیوانی، ۴۷، ۵۳، ۱—۶۰؛ و فتح علی شاه،
۱۱۷—۱۲۲؛ نک کریم خان زند.
- ژاپن: ۴۸، ۵۲، ۹۹—۱۰۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۲
- سامانیان: ۶۲
- سپهر لسان الملک، محمد تقی: ۱۳۱، ۱۸۳
سلجوقی (دوره): ۶۴، ۶۲—۶۴
سوکارنو، احمد: ۳۲۲
سیف الدوله، محمد میرزا: ۱۵۸
- شاهنامه: ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۸۷، ۲۵۰؛ و تاج کیانی،
۲۲۹—۳۰؛ و رستم الحکما: ۱۱۴، ۱۲۱—۱۲۱
شجاع السلطنه، حسن علی میرزا: ۱۵۷
شفتی، سید محمد باقر: ۲۳۰، ۲۳۱؛ و
پیشوای امت، ۱۸۱، ۱۸۴—۸۵، ۱۸۹، ۲۱۲
و پیشینه، ۸۳—۸۲؛ و سلطنت،
۱۹۸، ۱۸۲—۱۲، ۲۰۶؛ و هرات،
۹۶—۹۰، ۲۴۱؛ و خط‌مشی انگلستان،
۱۹۳—۹۴؛ و رساله سوال
و جواب، ۹۰—۹۱؛ و مسالمت‌جویی،
۱۸۷، ۱۹۱—۹۲، ۱۹۸، ۲۰۵، ۱۹۸—۲۰۴
و مکنیل، ۱۸۹، ۱۹۹—۲۰۰، ۲۰۸، ۱۹۹—۲۰۸
و نفوذ، ۸۶، ۱۸۴—۸۵؛ نک ۲۱۲، ۱۸۴—۸۵؛
مکنیل.
- شرق شناخت (گفتمان): ۹، ۱۷—۳۱۳
ناقدان، ۱۹—۳۱۷

؛ ۲۰۷، ۱۹۸؛ و سیاست خارجی، ۱۰-۲۰۸
و قدرت گرفتن، ۳-۸۲؛ و معارضات درونی
. ۹۰-۳، ۸۷-۸
علی‌آبادی، میرزا شفیع (مازندرانی)؛ ۶۳.
علی بن ابیطالب (ع)؛ ۳۷، ۲۸۷.

غ
غزیدگی؛ ۳۱۳، ۲۰-۳۱۸
غزنوی (دوره)؛ ۳۱۵، ۶۴.

ف

فتح علی‌خان قاجار؛ ۱۷، ۱۶.
فتح علی شاه؛ ۶۳، ۳۱۰؛ و آشوب‌های
سیاسی، ۲۰، ۱۰۹، ۲۰-۱۱۸-۲۰،
و ولایات، ۳-۲۲؛ و ایلات ۹-۵۶؛ و قدرت‌های
اروپایی، ۶-۲۳؛ ۲۲۳-۲۴، نک تاج
کیانی؛ و قائم مقام.
فراموشخانه؛ ۲۹۸، ۲۹۴، ۲۸۶.

فراهانی، میرزا تقی‌خان؛ نک امیرکبیر.
فرخی یزدی، محمد؛ ۲۴۸.

فرنگ؛ ۲۳۹، ۲۲۸، ۲۲۴، ۲۲۶؛ و اصلاحات
به سبک، ۹۷-۸؛ و تأثیرهای، ۱۰۴
؛ ۲۹۹-۳۰۰، ۲۹۴، ۲۸۳-۸۴، ۲۷۲-۷۳
؛ ۳۱۱-۱۴، ۲۵۴، ۲۲۸-۳۰، و هویت ایرانی،
۵۵، ۴۵-۶؛ و سودای فرنگ، ۳۱۹
؛ ۳۱۹-۲۱؛ ریشه‌واژه، ۳۲۱؛ و شفتی، ۱۹۰،
۱۹۳-۹۴

فروغی، محمدعلی؛ ۹۰، ۹۹، ۲۴۲، ۲۱۸.
فرهاد میرزا؛ ۱۵۰، ۹۷-۹۶

ق

قاجار؛ ۱۳، ۲۴، ۲۱۲، ۹۷، ۵۲، ۲۲۵،
۲۲۵، ۲۱۲، ۹۷، ۰۵، ۱۳

نشان شیر و خورشید، ۲۹۵، ۲۸۷-۸۸؛ و
نقاشخانه دولتی، ۲۶۶، ۲۹۲-۹۴، ۲۹۹،
و هزارویک شب، ۲۷۱-۸۰.
صوفیه (در دوره قاجار)؛ ۱۹۸، ۸۷-۸.
طباطبایی، سید ضیاءالدین؛ ۲۴۸، ۲۴۴،
۲۴۹، ۲۵۲.

طباطبایی، سید علی؛ ۱۷۵، ۱۴۹، ۱۳۳، ۸۴.
طباطبایی، سید محمد؛ ۱۷۵، ۱۴۹، ۸۴.
طالبوف، عبدالرحیم؛ ۳۲۰.
طسوجی، عبداللطیف؛ ۲۶۹.

ظ

ظل السلطان، مسعود میرزا؛ ۳۳، ۳۳.

ع
عباس اول، شاه؛ ۶۲، ۳۲۱؛ و انگلستان،
۲۰-۲۲۲، ۲۱۹.

عباس میرزا (ولی‌عهد)؛ و ضمانت سلطنت،
۲۳، ۱۳۱، ۱۴۷؛ و قشون جدید، ۳۰؛
نک قائم مقام.

عباس میرزا سوم؛ ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۵.
عبدالناصر، جمال؛ ۳۲۲.

عثمانی؛ و ایران، ۱۵، ۲۳، ۳۰، ۵۰، ۶۸؛
و روسیه، ۱۵۱-۵۲، ۱۶۶-۶۸، ۱۷۱.
عززالدله، عبدالصمد میرزا؛ ۲۸۵.

عززالدین لو، ابراهیم؛ ۱۱۱.
عشقی، میرزاده؛ ۴۸-۴۷.
عظیم خان اصفهانی؛ ۲۸۳، ۲۸۴.

علماء؛ ۳۵، ۳۵-۶؛ و اعتراض، ۳۵، ۳۵-۳۸
تجار، ۷۰، ۶۹-۷۷؛ و جهاد، ۱۳۴-۳۵،
۱۳۸، ۱۳۸؛ و حکومت، ۱۴، ۵-۰، ۹۴-۱۸۷.

کدخدای (منصب): ۲۲۴، ۱۰۳، ۷۲-۳؛ کرزن، جرج: ۲۴۸، ۲۴۴.
کریم‌خان زند: ۱۹، ۱۱۵؛ و شاخصه‌های حکومت، ۱۷-۸؛ و رستم‌التواریخ، ۲۲۸-۲۹.

کشیکچی باشی قاجار (بعدا سپهسالار)، محمد خان: ۶۴.
کلانتر (منصب): ۱۰۳، ۷۳.
کلباسی، ابراهیم: ۲۰۵، ۱۸۴، ۸۶.
کلمباری، کلتل: ۲۶۴-۶۵.

کمال‌الملک، محمدخان غفاری: ۳۷، ۳۰۰، ۲۶۲.

گ

گاردن، آنژ: ۲۲۷، ۱۰۲، ۱۲۳.
گری، سر ادوارد: ۲۴۶.
گلستان (عهدنامه): ۲۳، ۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳.
گورکانیان (تیموریان) هندوستان: ۱۶، ۲۴، ۵۰، ۲۵، ۲۴.
گورکانیان (تیموریان) هندوستان: ۱۶، ۲۴، ۵۰، ۲۵، ۲۴.

ل

لطفعلی‌خان زند: ۱۱۷، ۱۱۲.
لوطیان: ۲۷-۸، ۲۱۲، ۲۰۳، ۱۱۰، ۸۶.
. ۷۳-۶؛ و جایگاه در شهرها ۲۸۳.

م

مازندرانی، عبدالله: ۲۵۲.
مالکم، سر جان ۲۵، ۲۴، ۱۲۳؛ و تاج کیانی، ۱۱۳؛ و شاه، ۲۲۴.
مجلسی، ملامحمد باقر: ۸۳.

و آشوب‌های سیاسی، ۹-۴۶؛ و بورآمدن، ۲۰-۱۰۸؛ و پیوند با نخبگان، ۶-۵۵، ۶۰، ۳۱۰؛ و پشتیبانی روسیه، ۲۳، ۱۴۷؛ و دوران انتقالی، ۵-۱۴؛ و وسعت خاندان، ۳-۲۱، ۵۷.

قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم: ۵۳، ۱۲۹، ۲۳۰؛ و پیشته، ۳۳-۱۳۲؛ و جلایرnamه، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۲، ۵۰، ۱۴۹-۶۶.
۱۶۴، ۱۶۹-۷۱، ۱۷۷-۷۸؛ و جهادیه، ۳۴-۱۳۳، ۱۴۸-۴۹، ۱۶۰-۶۱، ۱۷۴، ۱۶۰-۶۱؛ و جهاد با روس، ۳۹-۱۳۶، ۱۴۸، ۱۷۰، ۱۷۲؛ و صلح با روس، ۶۶-۱۶۴، ۱۵۱، ۱۷۲؛ و آصف‌الدوله، ۴۵-۱۳۷؛ و سیاست دفاعی، ۱۵۳-۵۵، ۱۶۸؛ و شاهزادگان قاجار، ۱۵۰-۵۱، ۱۵۶، ۱۵۹؛ و عباس‌میرزا، ۱۵۰، ۱۴۶-۴۷، ۱۵۵، ۱۵۸-۶۲، ۱۴۷-۴۹، ۱۳۴-۳۸؛ و علماء، ۶۸-۱۶۷؛ و فتحعلی شاه، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۱-۷۲؛ و فتحعلی شاه، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۶.

قائم مقام فراهانی، میرزا عیسی (میرزابزرگ): ۱۳۲، ۵۳

قرائی، اسحاق خان: ۱۱۹.
قرة‌العين طاهره، زرین تاج برغانی: ۲۹.
قمی، میرزا ابوالقاسم: ۸۵.
قوام، احمد: ۲۴۹.
قوانلو: ۱۷، ۱۶، ۵۶.

قهوه قجر: ۱۵۱، ۲۹۷-۹۸، ۳۰۴.

ک
کاک علی (نبرد): ۱۱۱.
کاشانی، ابوالقاسم: ۲۵۲.
کاغذ‌خبران: ۲۳۹.

- مشیرالدوله، میرزا حسین خان (سپهسالار):
. ۹۸، ۶۴، ۵۴، ۳۵، ۳۳
- مشیرالدوله پیرنیا، میرزا حسن: ۹۹.
- مشیرالدوله، میرزا عبدالوهاب: ۵۳.
- مصدق، محمد: ۲۲۲، ۲۴۹-۵۰، ۲۵۲، ۲۴۹
. ۳۲۲
- مصر: ۴۷، ۶۵، ۱۵۱، ۱۳۵.
- معیرالممالک، حسین علی خان: ۲۷۰
. ۲۷۷-۷۸
- معیرالممالک، دوست علی خان: ۲۷۰
. ۹۴
- مفتاحالنبوہ (ملامحمد رضا همدانی): ۱۴۹.
- معصوم علی شاه، میرعبدالحکیم دکنی: ۸۷.
- المکاسب، کتاب (مرتضی انصاری): ۹۴.
- مکنیل: ۱۸۱-۸۳؛ و انگلیز نامه، ۸۸-۱۸۶؛ و نامه به شفتی، ۱۸۱-۸۶، ۱۸۴؛ و هرات، ۹۳-۹۷، ۱۹۶؛ نک شفتی.
- ملاکین: ۷۶، ۲۷؛ و سلسله مراتب، ۱-۷۰
و پیوند با دولت، ۷۱-۲.
- ملکالمتكلمين، محمد بهشتی اصفهانی:
. ۹۹
- ملک محمود سیستانی: ۱۱۴.
- ملکم خان نظامالدوله: ۵۴، ۹۵، ۹۸، ۳۲۰؛ و اصلاحات، ۷-۹۶؛ و فرهنگ سیاسی، ۴۳-۲۴۲؛ و کتابچه مخفی، ۹۵-۲۹۴.
- موسینی، لوئیجی: ۲۶۸
- موسیو، علی: ۹۸.
- موری، چارلز: ۲۳۱
- موریه، جیمز: ۲۵، ۲۳۷، ۲۶۰.
- مهبدعلیا: ۳۲، ۶۶، ۲۷۳.
- مجلسی، ملا محمد تقی: ۸۳.
- مجله الاحکام العدلیه: ۹۴.
- مجمع الصنایع: ۳۰۲، ۲۷۱
- محمد خان زند: ۱۱۸
- محمد رضا شاه پهلوی: ۲۵۰.
- محمد شاه: و اوضاع ایران ۲۷-۹؛ و جانشینی، ۲۳، ۱۴۷؛ ۱۰۸؛ و شفتی، ۲۰۶-۱۱، ۲۰۹؛ و انگلیس، ۱۸۵-۸۸؛ و نقاشی، ۲۰۱-۲۰۳، ۱۹۶-۹۹؛ و وزیرکشی، ۱۶۳، ۳۲؛ و هرات، ۲۱۰-۱۲؛ و ۲۱۷.
- محمد علی پاشا (نایب السلطنه مصر): ۱۷۱، ۲۴۱، ۲۰۰
- محمد دوم (سلطان عثمانی): ۱۷۱، ۱۶۷
- محمد غزنوی: ۳۱۵
- مرآت الاحوال جهان نما: ۱۹۴
- مراغی، زین العابدین: ۳۲۰
- مرجعيت تقلید: ۱۸۴، ۹۴
- مرکز غیبی: ۹۸
- مردو (جنگ): ۵۱، ۲۸۸، ۲۴۲، ۶۴
- مستشارالدوله، یوسف: ۹۵، ۳۲۰
- مستوفیالممالک، میرزا حسن: ۹۹
- مستوفی غفاری کاشانی، (ابوالحسن اول): ۲۶۲
- مسیر طالبی فی البلاد افرنجی: ۱۹۴
- مشروعه (انقلاب): ۳۱۱، ۳۲۲؛ و پیامدها، ۱-۴۰، ۱۰۵-۱۰۴؛ و تجار، ۸۱-۷۹؛ و جریانهای انتقادی ۸-۹۵؛ و انگلیس، ۴۶-۲۴۴.
- مشورت خانه: ۲۸۶

- و
وقایع اتفاقیه، روزنامه: ۲۸۶، ۲۳۹، ۳۱.
وثوقالدله، حسن: ۲۴۹.
ویلاک، هنری: ۱۳۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۳.
هاب هاووس: ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲.
هارونالرشید، خلیفه عباسی: ۶۴، ۲۷۷.
هدایت، رضاقلی خان: ۱۳۱؛ و تاج کیانی، ۱۱۵-۱۷، ۱۱.
هدایت، مهدی قلی خان: ۹۹.
هرات: ۳۲، ۵۱، ۶۴، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۶۴، ۲۸۷-۸۸؛ و حقوق ارضی ایران، ۳۱-۳۰؛ نک شفتی؛ و مکنیل.
همدانی، میرزا محمد رضا (کوثرعلی شاه): ۸۸، ۱۴۹.
هندوستان: ۲۴-۵، ۲۴۳، ۲۲۳، ۲۷، ۲۲۶-۲۷؛ و رستم التواریخ، ۲۹-۲۸؛ و شوشتاری، ۲۳۴-۳۶، ۱۹۴.
ن
نادرشاه افشار: ۱۱۵، ۴۶، ۱۶؛ و جواهرات، ۱۱۱-۱۳.
ناسیونالیسم: ۴۱، ۲۲۰، ۲۳۶، ۲۴۹.
ناصرالدین شاه: ۷-۹۶؛ و امتیازهای خارجی، ۳۵، ۳۸؛ و سیاست خارجی، ۵۴، ۳۳-۳۱؛ و شیوه سلطنت، ۴-۳۲؛ و تجدد، ۷-۷، ۳۴، ۲۶۹، ۳۲۰؛ و صدارت امیرکبیر، ۲-۳۱؛ و هنر نقاشی، ۲۸۰-۸۱؛ و نشریات انتقادی، ۹۵-۲۹۴؛ و هزارویک شب، ۷۰-۷۳، ۲۶۹، ۲۷۲-۷۳.
نعمتی (محلات) : ۷۵، ۷۳.
نورعلیشاه، محمدعلی اصفهانی: ۸۷.
نوری، میرزا آقاخان اعتماد الدوله: ۱۹۶، ۲۳۱، ۲۷۰؛ و پرده‌های نظامیه، ۸۱-۲۸۰.
نوری، ملاعلی: ۸۹.
نوینگانی: ۸، ۳۱۲-۲۳، ۳۲۲.
نوین گریزی (مکتب) : ۳۱۹.
نهرو، جواهر لعل: ۳۲۲.

'Ahd-e Qajar va Sawda-ye Farang

(Qajar covenant and European allure)

This book explores Iran's dual engagement with modern Europe: a fear of imperial expansion and the reception of European modernity. By reinventing the Persian royal tradition and by hard diplomatic bargaining, but also by absorbing aspects of European (*firangi*) culture, Iranians of the Qajar era (1785-1925) tried to come to terms with Europe's global challenge. A degree of cultural confidence is particularly evident in painting, architecture and poetry of the period. For many Iranians who came into contact with Europe, aspects of Western culture were objects of fascination and appropriation rather than a source of nativist anxiety and ideological defiance.

Chapter One is an overview of the Qajar period, while Chapter Two offers an interpretative analysis of how the Qajar state endured in the face of Europe's colonial expansion. It asks how despite military, diplomatic and commercial pressures abroad and economic and social setbacks at home, the Qajar state maintained a precarious sovereignty. It endured not only by taking advantage of its geopolitical location as a buffer between the two expanding European empires but by forging implicit alliances at home with a network of the divan officialdom, the nobility, the tribal elite, the merchant class and the commoners. Chapter Three looks at the shaping of the Kayanid crown as an object with a curious history: a makeshift arrangement that dignified Qajar sovereignty through cooption and coercion. Chapter Four reviews the political career of the celebrated early 19th century statesman, Mirza Abol-Qasem Qa'em-maqam Farahani and his reflections on the Russo-Persian wars and the causes of Iran's defeat that appear in his poetry and his correspondence. Chapter Five examines an exchange of letters between Sir John McNiell and the celebrated mojtahed of Isfahan, Sayyed Mohammad Baqer Shafti. The powerful Shi'i jurist declines the British envoy's request to intervene in the Anglo-Persian dispute over Herat province on the grounds that his jurisdiction is outside the affairs of the state. Chapter Six examines diverse Persian views toward the English and the gradual shift from admiration to admonition over the course of the 19th century. Chapter Seven is about the life and works of the celebrated court painter, Abol-Hasan San'i al-Molk, and the incorporation of European motifs, often with a social subtext, into his works. The Epilogue reflects on some terms and concepts associated with this discourse of cross-cultural encounters.



نشریه‌ی ری

از مجموعه‌ی تاریخ، پژوهش، نقد و نظر
 منتشرکرده است:

اسلام، اقتدارگرایی، و توسعه‌نیافتگی • احمدت. کورو؛ ترجمه‌ی هانیه جعفری
اندیشه‌ورزی‌ها • جلال ایجادی
فردیت در عطار، تصوف ایرانی و عرفان اروپایی • کلودیا یعقوبی؛ ترجمه‌ی
آرش خوشصفا
خانه‌ای با در باز • کامیل احمدی
ایران • فخرالدین شوکت؛ ترجمه‌ی رضا طالبی
تواریخ آل عثمان • درویش احمد عاشقی (عاشق پاشازاده)؛ ترجمه‌ی رضا طالبی
ایران و انقلاب مشروطه • احمد آغا اوغلو؛ ترجمه‌ی رضا طالبی
ارامنه و ایران • میرزا بالا محمدزاده؛ ترجمه‌ی رضا طالبی
آذربایجان و انقلاب • محمد شریف افندیزاده؛ ترجمه‌ی رضا طالبی
نشانه‌گذاری‌ها در عزاداران بیل • س سیفی
جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه‌ی ایران • جلال ایجادی
کریستوفرهیچنزوتو نی بلر: آیا دین منشأ خیر است؟ • برگردان: محمدرضا مردانیان
گفتگویی بلند با آدونیس • نینار اسبر، ترجمه‌ی محمد جواهر کلام
سوژنی سمرقندی • صدری سعدی
تروربه نام "خدا" (نگاهی به تروربیسم حکومتی جمهوری اسلامی ایران) • پرویز
دستمالچی
آموزش عالی، جنسیت و تحولات اجتماعی در ایران (۱۳۹۶-۱۳۵۷) •
ناهید حسینی

جستارهایی جامعه شناختی درباره‌ی داستان امروز ایران؛ از بامداد خمار تا توکای آبی • مهرک کمالی
از ادبیات تا زندگی • احمد (سالم) خلفانی
زن درون (نوشتاری روانکاوانه در باب زنانگی) • رافائل ای. لوپز - کورو؛ برگردان:
فرشته مجیدیانی
زن در بوف کور؛ نگاهی به نقش و کارکرد زن در بوف کور اثر جاودانه‌ی صادق
هدایت • ابراهیم بلوکی
تندیس سگ و رجاوند (یکی از کهن‌ترین زیورهای زرین سرزمین ما ایران) • یدالله
رضوانی
نقدی بر ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران • پرویز دستمالچی
واگرایی عمیق در خاورمیانه • تیمور کوران؛ مترجم: سیدمهدی میرحسینی
نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی • امامعلی رحمان
بررسی تاریخی، هرمنوتیک و جامعه شناختی قرآن • جلال ایجادی
داستان شهر ممنوعه (پژوهشی جامع در باب دگرباشان در ایران) • کامیل احمدی
نواندیشان دینی، روشنگری یا تاریک اندیشی • جلال ایجادی
شكل و ساخت داستانی ترانه‌های خیام • حسین آتش‌پرور
رادیکال دهه ۷۰ • مهدی یوسفی (میم. نازا)
دگرباشان جنسی در ادبیات تبعید ایران • اسد سیف
افسون‌زدایی از افسانه‌ها؛ نقد و متن شناسی رمان‌های معاصر ایران • جواد پویان
مروری بر حملات اسکندر، اعراب و مغول به ایران و سقوط سلسله‌های هخامنشی،
ساسانی و خوارزمشاهی • گرداورنده: فریدون قاسمی
واکاوی نقد ادبی فمینیستی در ادبیات زنان ایران (مجموعه‌ی مقالات) • آزاده دواچی
در همسایگی مترجم (گفت‌وگو با سروش حبیبی) • نیلوفر دُهنه
سایه‌های سوشیانت (منجی گرایی در فرهنگ خودی) • س. سیفی
کتابی برای کتاب‌ها • اسد سیف

آیین‌های روسپیگری و روسپیگری آیینی • س. سیفی
ادبیات و حقیقت (درباره آثار سینمایی و ادبی عتیق رحیمی، برنده افغان جایزه
گنکوں) • نیلوفر دُهنی

ایران و اقوامش: جنبش ملی بلوچ • محمدحسن حسین‌میر
چهره‌ای از شاه (زندگانی، ویژگی‌های اخلاقی و کشورداری محمدرضا شاه
پهلوی) • هوشنگ عامری

غورو و مبارزه زنان (تاریخ انجمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳) •
الیزابت لونو، ترجمه‌ی مهدی اورنده، متین باقرپور

زنان مبارز ایران، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی • بنفشه حجازی
آن‌شی گانو، بودای پارسی • خسرو دهدشت‌حیدری (دوتسو ذنجی)
کتاب سنج چهارم • رضا اغمی (نقد و بررسی کتاب)

جستارها در زبان و تاریخ فرهنگ پارسی • مسعود میرشاهی (نقد ادبی)
خرافات به مثابه ایلتوژی در سیاست ایرانیان از مجلسی تا حمدی نژاد • علی رهنا
تاریخ غریب، خاطرات شاه نادر کیانی • به کوشش مسعود میرشاهی
بانگ نوروزی در پرده واژه‌ها • مسعود میرشاهی

نور مایل و سایه‌ها • نسرین ترابی (مجموعه مقالات)

سرگذشت شعر پارسی از سنگ تا چاپ سنگی • محمود کویر

Research - History

Terror In The Name Of God • By Parviz Dastmalchi; Translated by
Avideh Motmaen-Far

The Forbidden Tale of LGB in Iran, A Comprehensive Research Study
On LGB • Kameel Ahmady

The Right to Primary Education for Children with Disabilities in Iran •
Parastoo Fatemi

The Forgotten Conquerors (Tales from the castle of the moat) • George
Sfougaras

Kings, Whores And Children: Passing Notes On Ancient Iran And The
World That We Live In • Touraj Daryaeec



MEHRI PUBLICATION

Iranian Studies Series I

'Ahd-e Qajar va Sawda-ye Farang
(Qajar covenant and European allure)

Abbas Amanat

Translated by Kazem Firouzmand

British Library Cataloguing Publication Data:
A catalogue record for this book is available from
the British Library | ISBN 978-1-914165-39-9
Hardback| ISBN 978-1-914165-38-2 paperback|
[First Published Spring 2021] 340 Pages|
[Printed in the United Kingdom]

Book & Cover Design: Mehn Studio

Copyright © Abbas Amanat 2021.
© 2021 by Mehri Publication Ltd. \ London.
All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or
transmitted in any form or by any means,
electronic or mechanical, including
photocopying and recording, or
in any information storage or
retrieval system without the
prior written permission
of Mehri Publication.



www.mehripublication.com
info@mehripublication.com



'Ahd-e Qajar va Sawda-ye Farang
(Qajar covenant and European allure lure)

Abbas Amanat

Translated by
Kazem Firouzmand

Iranian Studies Series 1



'Ahd-e Qajar va Sawda-ye Farang
(Qajar covenant and European allure)

Abbas Amanat

کتابی که در برابر دارید فرازها و فرودهایی از تاریخ دوران قاجار را به خواننده می‌نمایاند که یا ناشناخته مانده‌اند و یا غالباً به درستی و منصفانه شناخته نشده‌اند. آنچه که اینجا بنیاد کار و برهان غالب است، چنان‌که از عنوان کتاب آشکار است، یکی آن است که "عهد قاجار" نه تنها اشاره به دوره خطیری در تاریخ ایران دارد، بلکه به قراردادی نانوشته می‌ماند که پیوند دربار و دیوان و دولت و رعیت را تدوین و تنظیم می‌کرد و کم‌وبیش حاکم و محکوم هردو بدان گردن می‌نهادند. از سوی دیگر "سودای فرنگ"، که اشاره به رابطه پیچیده پذیرش و نکوهش ایران و تجدد غربی دارد، چهره‌هایی چند از شناخت مردم این زمانه را از تجدد در سراسر قرن سیزدهم هجری (برایر قرن نوزدهم میلادی) وامی کاود.



Iranian Studies Series 1

www.mehripublication.com

ISBN: 978-1-914165-39-9

9 781914 165399